



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

عرفان اسلامی

سیرتِ نبویہ

جلد پنجم

استاذِ حقین، انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرفان اسلامی

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	عرفان اسلامی جلد ۵
۱۵	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۲۲	باب ۱۳ در آداب شروع نماز
۲۲	اشاره
۲۴	چهره با عظمت نماز
۲۷	نماز در آیینه تاریخ
۲۷	حضرت آدم علیه السلام و نماز
۳۱	حضرت ادریس علیه السلام و نماز
۳۲	حضرت نوح علیه السلام و نماز
۳۳	حضرت ابراهیم علیه السلام و نماز
۳۴	حضرت اسماعیل علیه السلام و نماز
۳۵	حضرت اسحاق و یعقوب علیهما السلام و نماز
۳۶	حضرت شعیب علیه السلام و نماز
۳۷	حضرت موسی علیه السلام و نماز
۳۹	حضرت لقمان علیه السلام و نماز
۳۹	حضرت داود علیه السلام و نماز
۳۹	حضرت سلیمان علیه السلام و نماز
۴۰	حضرت زکریا علیه السلام و نماز
۴۰	حضرت عیسی علیه السلام و نماز
۴۱	حضرت یونس علیه السلام و نماز
۴۳	نماز در آیینه قرآن
۴۳	اشاره

۴۴	معنای اقامه
۴۷	انسان، موجود برتر
۵۰	مراتب ملک و ملکوت
۵۲	تمسک به کتاب و اقامه نماز
۵۶	نماز در آیینۀ روایات
۵۶	اشاره
۵۷	مسئله نماز و کودکان
۵۹	آسمانهای هفت گانه
۶۲	سبک شمردن نماز
۶۲	اشاره
۶۴	حرمت سبک شمردن نماز در روایات
۶۷	حرمت ضایع کردن نماز و وجوب حفظ آن
۷۰	نماز برترین حکم خدا
۷۱	حرمت تضییع نماز در روایات
۷۶	محبوب ترین عمل
۷۸	لباس تقوی
۸۲	مناجات در نماز
۸۴	آداب اوقات نماز
۸۵	نماز، محبوب ترین عمل
۸۸	ارزش نمازگزاران
۹۰	توجه به حقیقت نماز
۹۱	ارزش نمازگزاران در احادیث قدسی
۹۲	زکریا بن آدم و احترام او
۹۳	ارزش نمازگزار
۹۷	کدام نماز مورد قبول حق است؟
۹۸	حقیقت امر الهی

۹۹ امر الهی به نماز
۱۰۱ نماز مقبول
۱۰۳ نمازگزاران واقعی
۱۰۶ کدام نماز مردود است؟
۱۰۹ نماز در حال کسالت
۱۱۰ خشوع در نماز
۱۱۱ مراتب خشوع
۱۱۳ چهره پلید و زشت بی نماز
۱۱۶ وضع تأسف بار بی نماز
۱۲۰ موانع نماز
۱۲۰ اشاره
۱۲۲ ۱- شراب
۱۲۲ اشاره
۱۲۴ شراب خواری در روایات
۱۲۶ شراب بدتر از دزدی و زنا
۱۲۷ ۲- قمار
۱۲۷ اشاره
۱۲۸ شطرنج در کلام امام صادق علیه السلام
۱۲۹ ۳- بت پرستی
۱۲۹ اشاره
۱۳۱ بت هوای نفس
۱۳۳ ۴- ریا
۱۳۴ نماز، مهم ترین تجارت پرسود
۱۳۴ اشاره
۱۳۵ مقدمه ای پیرامون آیه شریفه
۱۳۷ آثار نماز

- ۱۳۸ نماز، یاری دهندهٔ انسان
- ۱۴۱ حکایتی از نماز باران
- ۱۴۲ از راه نماز به بهترین حقیقت رسید
- ۱۴۸ با چهل روز نماز به مقام ملکوتی رسید
- ۱۵۲ منافع دیگر نماز
- ۱۵۲ اشاره
- ۱۵۳ نماز، علاج خودپرستی
- ۱۵۵ امام زین العابدین علیه السلام در آیینۀ نماز
- ۱۵۵ اشاره
- ۱۵۸ داستان حماد بن حبیب با امام سجاد علیه السلام
- ۱۶۰ اویس قرن در آیینۀ عبادت
- ۱۶۰ اشاره
- ۱۶۲ وصایای اویس
- ۱۶۵ آداب ظاهری و باطنی نماز
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۶ آداب ظاهری نماز
- ۱۶۶ آداب باطنی نماز
- ۱۶۷ مراحل نماز باطنی
- ۱۶۷ اشاره
- ۱۶۷ ۱- حضور قلب
- ۱۶۷ اشاره
- ۱۶۹ سفر مادی و سفر معنوی
- ۱۷۳ ۲- تفهم
- ۱۷۴ ۳- تعظیم
- ۱۷۶ ۴- هیبت
- ۱۷۷ ۵- امید

۱۷۹ ۶-حیا
۱۸۱ نماز از دیدگاه عارفان
۱۸۱ اشاره
۱۸۱ معنای شریعت و طریقت و حقیقت
۱۸۳ جایگاه مراحل سه گانه در قرآن
۱۸۴ نماز در آئینه شریعت
۱۸۷ نماز در آئینه طریقت
۱۸۷ اشاره
۱۸۹ نیت و اخلاص در نماز
۱۹۲ حقیقت افعال نماز اهل طریقت
۱۹۴ نماز در آئینه حقیقت
۱۹۴ اشاره
۱۹۵ تقسیم نماز بین حق و عبد
۱۹۷ حقیقت نماز اهل حقیقت
۱۹۹ اقتدای موجودات به نماز اهل حقیقت
۱۹۹ اشاره
۲۰۰ حالات معنوی آخوند کاشی
۲۰۲ رکوع و سجود حقیقی
۲۰۵ قبله
۲۰۵ اشاره
۲۰۶ حکایت
۲۱۰ استقبال در کلام شهید ثانی
۲۱۲ حال قلب
۲۱۴ قدم خوف و رجا
۲۱۴ اشاره
۲۱۵ راه به دست آوردن خوف

۲۱۷	حکایاتی در خوف
۲۲۵	حقیقت تکبیره الاحرام و شرح آن
۲۲۵	اشاره
۲۲۸	مقام وحدت در کلام طبسی
۲۳۱	ظاهر و باطن تکبیرها الاحرام
۲۳۳	تفسیر تکبیره الاحرام
۲۳۵	لطایف توحیدیه در تکبیره الاحرام
۲۴۴	عبادت، نیاز ما انسان ها
۲۴۴	اشاره
۲۴۵	حکایتی در اطاعت حق
۲۵۰	باب ۱۴ در آداب قرائت قرآن
۲۵۰	اشاره
۲۵۵	در پیشگاه قرآن
۲۵۸	کلیاتی از مسائل قرآن
۲۶۷	قرآن، ریسمان محکم الهی
۲۶۹	غرض از نزول قرآن
۲۷۲	ادب قرائت قرآن
۲۷۶	وظایف ما در برابر قرآن
۲۷۶	اشاره
۲۷۷	۱- فراگیری قرآن
۲۷۸	۲- فهم قرآن
۲۷۹	۳- عمل به قرآن
۲۸۱	قرآن، دربردارنده بهترین فرهنگ و برترین نظام
۲۸۱	اشاره
۲۸۱	(نیل به سعادت هدف زندگانی انسان)
۲۸۲	(فعالیت زندگانی با برنامه)

- ۲۸۴ (برنامه آفرینش بهترین برنامه زندگی)
- ۲۸۴ اشاره
- ۲۸۵ (آفرینش انسان را به سعادت هدایت می کند)
- ۲۸۹ قرآن مجید در بردارنده برنامه زندگی
- ۲۹۱ (ریشه های اصلی اسلام از دیدگاه قرآن)
- ۲۹۲ قرآن از دیدگاه روایات
- ۲۹۷ قرآن در آیین عرفان
- ۲۹۷ اشاره
- ۳۰۰ (ویژگی های قرآن در کلام عین القضاة)
- ۳۰۳ (حقیقت حروف قرآن)
- ۳۰۳ اشاره
- ۳۰۴ (نام های قرآن در کتاب خدا)
- ۳۰۸ قرآن، مایه سعادت دنیا و آخرت
- ۳۰۸ منافع ارتباط با قرآن
- ۳۱۰ آداب قرائت قرآن
- ۳۱۳ شرایط قاری قرآن
- ۳۱۳ اشاره
- ۳۱۳ ۱- خشوع قلب در قرائت
- ۳۱۴ ۲- فراغت در قرائت
- ۳۱۴ ۳- محل قرائت
- ۳۱۵ فرار شیطان از قلب خاشع
- ۳۱۵ اشاره
- ۳۱۷ تصفیه دل
- ۳۱۹ حواس دل
- ۳۲۰ اطوار دل
- ۳۲۴ بستن درهای ورود شیطان

- ۳۲۴ اشاره
- ۳۲۵ راه های نفوذ شیطان
- ۳۲۹ فوائد استعاذه
- ۳۲۹ اشاره
- ۳۳۰ استعاذه در کلام بزرگان
- ۳۳۱ حقیقت استعاذه
- ۳۳۱ اشاره
- ۳۳۴ شیطان، در کلام صدر المتألهین
- ۳۳۴ استعاذه، در کلام فخر رازی
- ۳۳۶ استعاذه، در کلام کاشفی
- ۳۴۱ شیطان، خطرناک ترین مانع راه کمال
- ۳۴۱ اشاره
- ۳۴۲ (دلیل دشمنی با شیطان)
- ۳۴۵ (طریقه دشمنی با شیطان)
- ۳۴۶ (خواطر انسان)
- ۳۵۱ (حیلت ها و مکرهای شیطان)
- ۳۵۳ نکته ای دیگر در استعاذه
- ۳۵۵ فراغ خاطر در قرائت قرآن
- ۳۵۹ ترتیل در قرائت
- ۳۶۰ اندیشه در هنگام قرائت
- ۳۶۰ اشاره
- ۳۶۱ قرآن، سفره احسان خدا
- ۳۶۲ سوره حمد، مرکز برکات الهی
- ۳۶۲ اشاره
- ۳۶۵ تفسیری دیگر از سوره حمد
- ۳۶۷ علل ذکر بسم الله در ابتدای سوره قرآن

- ۳۷۳ معنی و فایده بسم الله
- ۳۷۳ اشاره
- ۳۷۵ معنی حروف بسم الله
- ۳۷۵ اسم اعظم
- ۳۷۷ معنی «الرحمن»
- ۳۷۹ معنی «الرحیم»
- ۳۷۹ اشاره
- ۳۷۹ تفسیری دیگر از «بسم الله الرحمن الرحیم»
- ۳۸۲ مفهوم شکر، مدح، حمد
- ۳۸۴ توجه به عالم موجب توجه به حمد
- ۳۸۴ اشاره
- ۳۸۵ عالم کیهان
- ۳۹۲ عالم نبات
- ۳۹۴ عالم حیوانات
- ۳۹۶ عالم انسان
- ۳۹۸ تکرار «الرحمن الرحیم» در سوره حمد
- ۳۹۹ مالک روز جزا
- ۴۰۱ بندگی خداوند
- ۴۰۲ هدایت
- ۴۰۲ اشاره
- ۴۰۳ معنی هدایت
- ۴۰۳ معنی صراط
- ۴۰۵ غضب شدگان
- ۴۰۵ گمراهان کیانند؟
- ۴۰۷ سوره اخلاص حقیقت بندگی
- ۴۰۹ خداوند یگانه

۴۱۰ خداوند بی نیاز -

۴۱۱ خداوند نزاده و زاییده نشده -

۴۱۲ خداوند بی مانند -

۴۱۳ عقوبت ترک نماز -

۴۱۶ درباره مرکز -

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -، توشیحگر

عنوان قراردادی: مصباح الشریعہ و مفتاح الحقیقہ. شرح

عنوان و نام پدید آور: عرفان اسلامی / مولف حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور، محمد جواد صابریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۶ - ۱۳۹۱.

مشخصات ظاہری: ج.

فروست: مجموعه آثار؛ ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴.

شابک: ۷۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۱-۹-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱: ۰-۶-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۲: ۷-۷-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛
۷۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۳: ۴-۸-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۴: ۸-۰۰-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۵: ۵-۰۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۶: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
ج. ۷: ۲-۰۲-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۸: ۹-۰۳-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۹: ۶-۰۴-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۰: ۳-۰۵-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
ج. ۱۱: ۰-۰۶-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۲: ۷-۰۷-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۳: ۴-۰۸-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۴: ۱-۰۹-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
ج. ۱۵: ۷-۱۰-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۶: ۸-۱۳-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸.

یادداشت: ج. ۲-۵، ۹ و ۱۱ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱۲-۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فپا).

یادداشت: جلد چهاردهم و پانزدهم فهرست می باشند.

یادداشت: ج. ۷-۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت: ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱۰-۱۵ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعہ.

یادداشت: کتابنامہ.

عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعہ.

موضوع: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ ق. مصباح الشریعہ و مفتاح الحقیقہ -- نقد و تفسیر

موضوع: احادیث اخلاقی -- قرن ۲ ق.

موضوع: اخلاق اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع: عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده: فیض پور قمی، محسن، ۱۳۵۳ -، ویراستار

شناسه افزوده: صابریان، محمدجواد، ویراستار

شناسه افزوده: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ ق. مصباح الشریعہ و مفتاح الحقیقہ . شرح

رده بندی کنگره: BP۲۴۸/ج۷م۷۱۸۴۲۲۱۸۴۶۰۶۰۳۸۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۸۲۵۶۰

ص: ۱

اشاره

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا اسْتَقْبَلْتَ الْقِبْلَةَ فَانْسِ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا وَ الْخَلْقَ وَ مَا هُمْ فِيهِ (وَ فَرِّغْ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ يَشْغُلُكَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى) (۱) وَ عَايِنِ بِسَرِّكَ عَظَمَةَ اللَّهِ وَ اذْكُرْ وَ قُوفَكَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [هُنَالِكَ تَبْلُغُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مُؤَلِّمَهُمُ الْحَقَّ] (۲) وَ قِفْ عَلَى قَدَمِ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ فَإِذَا كَبَّرْتَ فَاسْتَصْعِزْ مَا بَيْنَ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى وَ الثَّرَى دُونَ كِبَرِيَّاتِهِ.

فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَطَّلَعَ عَلَى قَلْبِ الْعَبْدِ وَ هُوَ يُكَبِّرُ وَ فِي قَلْبِهِ عَارِضٌ عَنْ حَقِيقَةِ تَكْبِيرِهِ فَقَالَ: يَا كَاذِبُ أَ تَخْدَعُنِي وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لِأَحْرَمَتِكَ حَلَاوَةِ ذِكْرِي وَ لَأَحْجُبَنَّكَ عَنْ قُرْبِي وَ الْمَسَارَّةِ بِمُنَاجَاتِي.

وَ اعْلَمْ أَنَّهُ غَيْرُ مُخْتَارٍ إِلَى خِدْمَتِكَ وَ هُوَ غَنِيٌّ عَنْ عِبَادَتِكَ وَ دُعَائِكَ وَ إِنَّمَا دَعَاكَ بِفَضْلِهِ لِيُرْحَمَكَ وَ يَبْعِدَكَ عَنْ عُقُوبَتِهِ وَ يَنْشُرَ عَلَيْكَ مِنْ بَرَكَاتِ حَنَانِيَّتِهِ وَ يَهْدِيكَ إِلَى سَبِيلِ رِضَاؤِهِ وَ يَفْتَحَ لَكَ بَابَ مَغْفِرَتِهِ.

فَلَوْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى ضِعْفِ مَا خَلَقَ مِنَ الْعَوَالِمِ اضْطِعَافًا مُضَاعَفَةً عَلَى سِرْمَدِ الْأَيْدِ لَكَانَ عِنْدَهُ سِوَاءً كَفَرُوا بِهِ بِأَجْمَعِهِمْ أَوْ وَحَدُوهُ.

فَلَيْسَ لَهُ مِنْ عِبَادَتِهِ الْخَلْقِ إِلَّا إِظْهَارُ الْكَرَمِ وَ الْقُدْرَةِ فَاجْعَلِ الْحَيَاءَ رِذَاءً وَ الْعَجْزَ إِزَارًا وَ ادْخُلْ تَحْتَ سِرِيرِ سُلْطَانِ اللَّهِ تَعْنَمُ فَوَائِدَ رُبُوبِيَّتِهِ مُسْتَعِينًا بِهِ وَ مُسْتَعِينًا إِلَيْهِ.

۱-۱) این قسمت در ترجمه عبد الرزاق لاهیجی نمی باشد.

۲-۲) یونس (۱۰): ۳۰.

[إذا استقبلت القبلة فانس من الدنيا و ما فيها و الخلق و ما هم فيه و فرغ قلبك عن كل شاغل شغلك عن الله تعالى و عاين بسرک عظمه الله عز و جل و اذکر و قوفک بین یدیہ قال الله تعالى: [هَتَاكَ تَبَلَّوْا كُلُّ نَفْسٍ مَّا اَسِيَلَتْ وَ رُدُّوا اِلَى اللّٰهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ] (۱) وَ قَفَّ عَلَيَّ قَدَمِ الْخَوْفِ وَ الرَّجَا فَاِذَا كَبُرَتْ فَاسْتَصْغِرْ مَا بَيْنَ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى وَ الثَّرَى دُونَ كِبَرِيَاثِهِ]

امام صادق عليه السلام می فرماید:

چون برای ادای نماز به سوی قبله ایستادی، پس باید فراموش کنی دنیا را و هر چه در دنیا است و باز فراموش کنی خلق عالم را و آنچه خلق عالم گرفتار او هستند و دل از آنچه که تو را از حضرت او باز می دارد، پاک کن و با حقیقت باطنت که ایمان و عشق و چشم بصیرت است، عظمت حضرت او را معاینه خود قرار ده و به یاد روزی که در برابر او باید حساب بایستی باش؛ آن روزی که درباره آن فرموده:

در روز قیامت روبرو می شود هر نفسی به آنچه از پیش فرستاده و برگردانده می شوند به سوی خدای خود که مولای حق آنان است.

قیام و ایستادن به هنگام نماز در برابر حضرت حق، بر قدم خوف و رجا باشد و چون تکبیر نماز گفتی آنچه مخلوق بین آسمان ها و زمین است، ذلیل و زبون

ص: ۸

و ناچیز بدان و تنها عظمت و بزرگی را شایسته جناب او دانسته و مخصوص آن حضرت حساب کن.

در این جملات معنوی و ملکوتی چند مسئله مهم مورد توجه قرار گرفته است:

۱- قبله.

۲- حال قلب.

۳- قدم خوف و رجا.

۴- حقیقت تکبیره الاحرام.

پیش از توضیح و شرح این مطالب، لازم است به عظمت نماز که این چهار حقیقت و دیگر حقایق آینده از اجزای آن است اشاره شود، تا اهمیت و ارزش نماز و نماز گزار روشن شود، سپس به شرح اجزای آن می پردازیم.

چهره با عظمت نماز

نماز، محکم ترین رشته الفت بین بندگان و خداست و وای بر آن بدبختی که از این پیوند با صفای الهی جدا باشد و حیات و زندگی از نور این عبادت، بی بهره بماند.

نماز، واقعی است که خدای مهربان عشق و محبت از انسان خواسته و نورانی ترین عمل در شبستان حیات بشر است.

نماز، ریسمان اتصالی است که همه هستی و موجودیت آدمی را، به ملکوت پیوند داده و مانند این منبع فیض، برنامه ای بهتر برای ایجاد ارتباط بین بشر و حق مطلق نمی توان یافت.

نماز، پناه بی پناهان، سنگر دردمندان، گلستان روح افزای عاشقان، چراغ پرفروغ نیمه شب مشتاقان، صفای دل مستان و سیر و سلوک آگاهان است.

ص: ۹

نماز، برتر از همه عبادات، منعکس کننده تمام واقعیت‌ها، منبع برکات و کلید گشاینده مشکلات و شستشو دهنده خطرات از قلب و نور و روح عارفان و خالصان است.

نماز، زنده کننده جان، صفا بخش حیات جاودان، روشنی راه رهروان، تکیه گاه سالکان، راز و نیاز عارفان، سرمایه مستمندان، دوا ی درد بی درمان، شعله دل بیداران، نوای قلب بی دلان، دلیل گمراهان، امید امیدواران، مایه شادی سحرخیزان، سوز جان سوختگان، حرارت روح افسردگان، مایه بقای جان دستگیر انسان به موقع خطر و منجی بشر از تمام بدبختی هاست.

نماز، عمود دین، عصمت یقین، در رأس احکام دین، آیت مبین، نور جبین، زداینده اندوه غمین، برطرف کننده شرم شرمگین، دلگرمی دل مسکین و شادی جان اندوهگین است.

نماز، مایه قرب الهی است که بدون آن، جلب فیض خاص از پیشگاه با عزت ربوبی برای هیچ کس امکان ندارد.

نماز، حقیقتی است که کیمیای حیات بدون آن بی سود است، بی خبران از نماز بی خردانند و محرومان از این مقام اسیر دست شیطانند، ثروتمندان بی نماز، تهیدستند و فقیران با نماز، ثروتمندان بزم وجودند.

نماز، روزنه ای به سوی بهشت و انسان فاقد آن هیزم جهنم است، میدان زندگی بدون نماز هم چون منطقه ای بدون خورشید و خانه ای که خالی از این حقیقت باشد، از رحمت خاص حضرت دوست جدا است، دل بی نماز جایگاه کبر و غرور و جان بی نماز تراکمی از ظلمت‌ها و پستی هاست.

نماز، حقیقت بندگی، اصل پابندگی، نبود آن مایه شرمندگی و سستی در آن علت سرافکنندگی و نور آن حرارت بخش زندگی و فرار از آن ریشه شر و افسردگی

و اجرای آن عین آزادگی و اتصال به آن رها شدن از بردگی و وجود آن در میدان حیات عین سازندگی و نماز گزار واقعی دور از هر آلودگی است.

نماز، راهبر به سوی خوبی ها، ظاهر کننده درستی ها، نجات دهنده از پستی ها، علاج کننده نادرستی ها، شفای مستی ها و درمان همه دردها است.

نماز، راهبر است که انجام آن وسیله قرب به داور و نسبت به عبادات دیگر هم چون جوهر و در دنیا و آخرت ناصر و یاور و بر تمام خوبی ها مصدر و واجب بر جمله افراد بشر است.

نماز، برای زندگی بهترین حاصل و فاقد آن موجودی ناقابل و کشتی نشینان حیات را ساحل و برای رهروان راه بهترین منزل و دل عشاق حقیقی به آن مایل و روح پرواز را محمل و شمع روشنی بخش هر محفل و ثروت و غنای سایل و بین انسان و عذاب فردا حایل است.

نماز، در فرهنگ الهی ریشه و بنیان و برای صورت حیات به منزله جان و بهترین دستور و حکم قرآن و امر واجب حضرت سبحان و اجرایش بر همه کس سهل و آسان و نور صفا بخش دل با ایمان و میوه باغ عرفان و از جانب حق به بندگان عالی ترین احسان و صحیفه حق را بهترین عنوان و دردها را علاج و درمان و راه انسان به سوی رضوان الله اکبر است.

نماز، عین هدایت، مغز ولایت، بهترین عنایت، برترین کفایت، محکم ترین وصایت، عالی ترین روایت، ریشه درایت، قابل رعایت، از عذاب الهی هر کس را کفایت، قرآن مجید را شدیدترین آیت، رساننده انسان به حقیقت بی نهایت و برپا دارنده آن دارای قابلیت است.

موشکافی و تحلیل از حقیقت نماز، نیاز به نگاشتن کتاب ها دارد، انسان گویی با برخورد به نیت، تکبیرها، الاحرام، حمد، سوره، رکوع، سجود، تشهد و سلام، به

دریایی بیکران و بحری بی ساحل برخورد کرده است.

تنها برای سوره مبارکه حمدش کتاب ها نوشته شده که هنوز به کنه با عظمت آن نرسیده اند !!

شرح و توضیح حقایق نماز و این سیر پرارزش معنوی فقط درخور پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله و امامان با کرامت علیهم السلام است و دست ما تهیدستان از میوه این حقیقت کوتاه است.

این فقیر ناچیز،علاقه داشت که نماز را با همه گستردگی اش به رشته تحریر درآورد،اما کم مایگی و عجز قلم مانع از نوشتن است.

نماز را یک انسان منور به نور الهی و یک متصل به ملکوت عالی و یک آراسته به تخلیه،تخلیه و تجلیه و یک شربت عشق او چشیده و یک نماز گزار واقعی باید تجزیه و تحلیل کند،تهی دست بی نوا را کجا رسد که چهره اصلی و ملکوتی این عبادت را نشان دهد؛باید گفت که این نوشتار،فقط راهنمایی به ظاهر نماز و دورنمایی از چشمه پرفیض خداست.

امید است همان گونه که سالار شهیدان،حضرت حسین بن علی علیهما السلام در ظهر عاشورا،لحظه ای که ابو ثمامه صیداوی از حضرت خواست نماز ظهر را در آن باران اسلحه به جماعت اقامه کند و آن جناب به او فرمود:خداوند تو را جزء نماز گزاران محسوب بدارد،همه ما و فرزندان ما را موفق به نماز واقعی و در قیامت کبری در صف نماز گزاران قرار دهد.

نماز در آینه تاریخ

حضرت آدم علیه السلام و نماز

«تفسیر علی بن ابراهیم قمی»،در توضیح آیه:

پس آدم کلماتی را [مانند کلمه استغفار و توسل به اهل بیت علیهم السلام که مایه توبه و بازگشت بود] از سوی پروردگارش دریافت کرد.

روایتی را از قول پدرش ابراهیم قمی، از ابن ابی عمیر، از ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام نقل می کند (۲) که مورد اعتماد کتب رجالی شیعه از قبیل: «معجم الرجال»، «قاموس الرجال»، «رجال الکشی»، «جامع الرواه» قرار گرفته که این اعتماد نمایش گر این معنی است که مسئله نماز از جانب حضرت ذوالجلال به عنوان عبادتی بزرگ و طاعتی عظیم در عصر حضرت آدم ابو البشر مطرح شده و پروردگار عزیز آیین و مکتب مربوط به آدم را همراه با نماز قرار داده است !!

ترجمه فارسی روایت، تا آنجا که لازم می باشد از نظر خوانندگان عزیز می گذرد.

آدم پس از این که بر اثر نزدیک شدن به درخت منهیه، از بهشت رانده می شود و به زمین هبوط می کند، به مدت چهل شبانه روز در کوه صفا واقع در مکه نزدیک به محل بیت اقامت می نماید.

در آن مدت به خاطر دوری از بهشت، در حالی که سر به سجده داشت سرشک از دیده می سفت و به خاطر دوری از جنت و به خصوص دچار شدن به مقام فراق از محبوب به شدت می گریست !!

او شب و روز سر به زانوی غم داشت و آتش دل در سرشک دیده آشکار می ساخت و گاهی جبین بر خاک درگاه حضرت معبود ساییده به عنوان اظهار فقر و عجز در پیشگاه آن غیاث مستغیثین عرضه می داشت:

ص: ۱۳

۱-۱) - بقره (۲): ۳۷.

۲-۲) - تفسیر القمی: ۴۴/۱.

ای خدا ای رهنمای گمراهان***ای تو دانا هم به پیدا و نهان

ای تو پیدا جز تو ناپیدا همه***وی تو بینا جز تو نابینا همه

یا غیاث المستغیثین الغیاث***ای نشاط جان غمگین الغیاث

الغیاث ای بیکران دریای لطف***الغیاث ای موج توفانخیز لطف

دور گشتم گم شد آواز جرس***ای امیر کاروان فریادرس

در میان رهزان ماندم اسیر***که به بالا می کشندم که به زیر

آن چنان از عمق دل ناله کرد و خاک زیر صورت، از اشک دیده تر نمود که امین وحی بر او نازل شد و سبب ناله جانسوز او را از او پرسید؟ در پاسخ فرشته حق گفت:

چرا نگریم؟ برای چه ننالم؟ که من باید تا جان در بدن دارم در آتش اشک بسوزم و از حسرت جان بکاهم، مگر نه این است که مولای عزیز من و یار دلنواز من حضرت حق به خاطر عصیان من، مرا از جوار قرب بیرون کرده و از بهشت عنبر سرشت خود که جایگاه عزیزان اوست رانده و از پیشگاه رحمت بی نهایتش محروم نموده و جایم را بر فراز خاک تیره در این بیابان پر از سنگ و خار قرار داده و از من ضعیف ناتوان و فقیر دل شکسته روی برگردانده. بر من است که تا می توانم بنالم و تا قدرت دارم اشک بریزم و در آتش حسرت و اندوه و پشیمانی بسوزم !!

فرشته وحی به او گفت:

به پیشگاه لطف حق برگرد و وجود خویش را به زینت توبه بیارای که توبه جبران کننده گناه گذشته است و علت جذب عنایت حق به سوی تائب، رو به پیشگاه او کن و با زبان حال و قلبی سوزان به حضرت او عرضه بدار:

ای به ازل بوده و نابوده ما***وی به ابد زنده و فرسوده ما

حلقه زن خانه به دوش توایم***چون در تو حلقه به گوش توایم

بیطمعیم از همه سازنده ای***جز تو نداریم نوازنده ای

از پی توست این همه امید و بیم*** هم تو بیخشای و بیخشی ای کریم (۱)

خداوند مهربان چون ارادهٔ آدم را بر جبران گذشته راسخ دید و میل او را به بازگشت و توبه، میل حقیقی یافت، قبه ای از نور که جایگاه بیت را مشخص می کرد و تابش نورش حدود جغرافیایی حرم را معلوم می نمود، فرو فرستاد و به امین وحی فرمان داد که محل بیت را نشانه گذاری کند.

چون به وسیلهٔ آن نور الهی، محل بیت و حدود و حرم معلوم شد، فرشتهٔ وحی از آدم خواست آماده شود تا مراسمی را به جای آورده و در ضمن آن مراسم دست نیاز به سوی بی نیاز برای توبه بردارد.

آدم روز اول ذوالقعدة هبوط داشت و پس از طی مقدماتی روز ترویه برنامهٔ لازم را شروع کرد.

پدر آدمیان به فرمان فرشتهٔ وحی، غسل کرد و احرام بست، پس از آن در روز هشتم ذوالحجه به سرزمین منی رفت و دستور گرفت که شب را در منی بماند.

صبح روز نهم به عرفات آمد در حالی که زبان پاکش مترنم به تلیه بود و آفتاب عرفات از ظهر می گذشت؛ امین وحی به او گفت که از ادامهٔ تلیه خودداری کن و دو مرتبه خود را به غسل، زینت ده و مشغول نماز عصر شو. پس از نماز خواندن، فرشتهٔ حق به وی گفت: در این سرزمین بپاخیز: چون برخاست، کلمات توبه را به دستور حق به وی تعلیم کرد، آن گاه آدم به شرف با عظمت توبه، پس از ادای فریضةٔ عصر مشرف شد و عظمت از دست داده را بازیافت (۲).

از این روایت پر ارزش که علاوه بر «تفسیر علی بن ابراهیم»، کتاب های دیگر هم

ص: ۱۵

۱- ۱) - مخزن الأسرار، نظامی گنجوی.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۱۱/۱۷۸، باب ۳، حدیث ۲۵؛ مستدرک الوسائل: ۹/۳۲۹، باب ۹، وجوب احترام الحرم و حکم صیده، حدیث ۱۱۰۱۸؛ تفسیر القمی: ۴۴/۱.

نقل کرده اند، استفاده می شود که فرهنگ آدم و آیین این پیامبر بزرگ، دارای نماز بوده، ولی چگونگی و کیفیت و شرایط و عدد رکعات و اوقات آن چسان بوده، از ما پوشیده است و دانستن آن هم برای ما چندان لزومی ندارد، مهم آن است که معارف اسلامی به طور قاطع می گویند: آدم برای به جای آوردن نماز دارای مسؤولیت بوده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

به هنگامی که آدم ابو البشر از دنیا رفت، فرزندانش از جانب حق دستور گرفتند که قبل از دفن آدم بر او نماز بگذارند.

فرزندش هبه الله به امین وحی گفت: ای فرستاده حق! پیش قدم شو تا بر جنازه این مرد نماز گزارده شود، فرشته پاسخ داد: خداوند، ما را به سجده بر پدرت امر کرد و هم اکنون در شأن ما نیست که بر نیکوترین فرزند وی مقدم شویم، شما بر ما پیشی گیر و پنج تکبیر بر جنازه بخوان؛ پس از عمل هبه الله، نماز خواندن بر جنازه تمام انسان ها در همه ادیان الهی واجب شد (۱).

در هر صورت مسئله نماز-حتی بر جنازه انسان-جزء واجبات دینی و فرایض الهی بوده و این برنامه از مهم ترین برنامه های حضرت حق در میان عبادات و برنامه هاست.

حضرت ادريس عليه السلام و نماز

امام صادق علیه السلام می فرماید:

به وقت ورود به شهر کوفه از مسجد سهله دیدن کن و در آن جایگاه با عظمت،

ص: ۱۶

۱ - ۱) - التهذيب: ۳/۳۳۰، باب الصلاة على الأموات، حدیث ۵۹؛ من لا يحضره الفقيه: ۱/۱۶۳، باب الصلاة على الميت، حدیث ۴۶۵؛ بحار الأنوار: ۱۱/۲۶۰، باب ۸، حدیث ۳.

نماز بگزار و حل مشکلات دینی و دنیوی خود را از خدای مهربان بطلب.

مسجد سهله خانه ادریس است، پیامبری که در آنجا به پیشه خیاطی مشغول بود و نمازش را در آن جایگاه اقامه می کرد.

آری، کسی که در آنجا دست نیاز به سوی بی نیاز بردارد، بی جواب نمی ماند و در قیامت در جنب حضرت ادریس از مقام بلندی برخوردار خواهد بود و به خاطر عبادت و نیازمندی در آن محل مقدس از رنج دنیا و شر دشمنان، در پناه حق قرار خواهد گرفت (۱).

ادریس از قدیمی ترین پیامبران خداست و مفسر بزرگ قرآن مرحوم طبرسی او را جد پدری نوح می داند (۲).

حضرت نوح علیه السلام و نماز

امام محمد باقر علیه السلام می فرماید:

پرستش خداوند بزرگ و اخلاص به پیشگاه او و بی همتا دانستن حضرت حق که خداوند فطرت مردم را بر آن قرار داده، اصول آیین نوح را تشکیل می داد و پروردگار مهربان از نوح و همه انبیا پیمان گرفت که او را فرمان ببرند و از شرک دوری جویند و خداوند عزیز، حضرت نوح را به نماز و امر به معروف و نهی از منکر و رعایت حلال و حرام دعوت کرد (۳).

ص: ۱۷

۱-۱ - قصص الانبیاء، راوندی: ۸۰، فصل ۲، حدیث ۶۴؛ بحار الأنوار: ۲۸۰/۱۱، باب ۹، حدیث ۱۰؛ مستدرک الوسائل: ۴۱۳/۳، باب ۳۹، حدیث ۳۸۹۹.

۲-۲ - مجمع البیان: ۵۱۸/۶.

۳-۳ - الکافی: ۲۸۲/۸، حدیث نوح علیه السلام یوم القیامه، حدیث ۴۲۴؛ بحار الأنوار: ۳۳۱/۱۱، باب ۳، حدیث ۵۳.

ابراهیم خلیل که از او به عنوان قهرمان توحید و پیامبر بت شکن یاد می شود، به فرمان الهی، هاجر و اسماعیل را حرکت داد و به دلالت حضرت حق راه پیمود، تا به جایگاه کعبه رسید؛ آن طفل شیرخوار و مادرش را بنا به خواست خدا، در آن سرزمین بی آب و علف با مختصری طعام و پیمانۀ ای از آب پیاده کرد.

سپس از همسر مهربان خود خداحافظی کرد و ارادهٔ بازگشت نمود؛ در این وقت، هاجر دامن ابراهیم را گرفت و عرضه داشت: چرا می روی و به کجا می روی و به کجا خواهی رفت؟ ما را در این دشت هولناک و زمین بی آب و علف به که وامی گذاری؟!

ابراهیم، زاری هاجر را ندیده گرفت و با آرامشی که خاص مردان خداست به هاجر گفت: این که تو و این طفل گرسنه را در این بیابان می گذارم، فرمان خداست.

هاجر چون این آهنگ گرم و دلپذیر را شنید به جای خویش بازگشت و در برابر حکم حکیمانهٔ حق تسلیم شد و پیش خود گفت: اگر ماندن من با این کودک در این بیابان وحشت زا فرمان خداست، باک ندارم؛ زیرا او حافظ و نگهبان من و کودک من است.

حاجت به عرض حاجت و اظهار حال نیست*** آنجا که جود اوست مجال سؤال نیست

از پیشگاه عشق مثالی رسیده است*** جستم ز عقل چاره به جز امثال نیست

دل داده ایم سر به کمندت نهاده ایم*** سر را مجال از تو و دل را ملال نیست

سرتاسر جهان همه دشمن اگر بود*** ما را به غیر دوست، کسی در خیال نیست

این یار پنج روزه غم آرد نشاط او*** دل با کسی سپار که او را زوال نیست (۱)

ابراهیم باز گشت و فراق فرزند- که تنها چراغ زندگی او بود- قلبش را سخت می فشرد، اما ایمان به خداوند او را از آن منطقه با کمال اطمینان دور می ساخت و در حالی که مرکب به جلو می راند، دست به سوی حق برداشت و فرمود:

[رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ] (۲):

پروردگارا! من برخی از فرزندانم را در درّه ای بی کشت و زرع نزد خانه محترم سکونت دادم؛ پروردگارا! برای این که نماز را بر پا دارند.

و نیز حضرت ابراهیم به حضرت حق عرضه داشت:

[رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ] (۳).

پروردگارا! مرا بر پادارنده نماز قرار ده، و نیز از فرزندانم [برپادارندگان نماز قرار ده]، و پروردگارا! دعایم را بپذیر.

حضرت اسماعیل علیه السلام و نماز

قرآن مجید در سوره مریم می فرماید:

[وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا*]

ص: ۱۹

۱-۱) - نشاط اصفهانی.

۲-۲) - ابراهیم (۱۴): ۳۷.

۳-۳) - ابراهیم (۱۴): ۴۰.

وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا [(۱):

و در این کتاب، [سرگذشت] اسماعیل را یاد کن، که او وفا کننده به وعده و فرستاده ای پیامبر بود.* و همواره خانواده اش را به نماز و زکات فرمان می داد، و نزد پروردگارش پسندیده بود.

حضرت اسحاق و یعقوب علیهما السلام و نماز

قرآن کریم در سوره انبیا می فرماید:

[وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كُلاًّ جَعَلْنَا صِدْقًا عَنِ الْبَيْنِ * وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ آتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ] [(۲):

و اسحاق و یعقوب را به عنوان عطایی افزون، به او بخشیدیم و همه را افرادی شایسته قرار دادیم.* و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند، و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم، و آنان فقط پرستش کنندگان ما بودند.

تذکر این نکته لازم است که حضرت یعقوب بنابر آیات قرآن، فرزندانش را به هنگام مرگ سفارش به آیین اسلام- که آیین ابراهیم بود- نمود و در جملات گذشته دیدید که آیین ابراهیم همراه با نماز بود، بنابراین آیین یوسف و تمام پیامبران از نسل او دارای نماز بود و هیچ کدام از انبیا و امت انبیا از اجرای این حکم با عظمت

ص: ۲۰

۱-۱) -مریم (۱۹): ۵۴-۵۵.

۲-۲) -انبیاء (۲۱): ۷۲-۷۳.

نماز، حقیقت جامعی است که دین الهی بدون آن ناقص و بندگی بندگان، منهای این اصل عالی ناتمام است.

قسمت عمده ای از رشد و کمال انسان در پرتو نماز تأمین می شود و انسان بی نماز، در حقیقت از اصل عالم دور و از رحمت حضرت دوست مهجور است.

نماز، راه مستقیم انسان به سوی او و علامت عشق عبد به مولا و مرکب تندرو روح به سوی عالم ملکوت و حقیقتی است که تمام موجودات هستی به وسیله آن به جانب حضرت حق در حرکت اند.

حضرت شعیب علیه السلام و نماز

در سوره مبارکه هود چنین می خوانیم:

[وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْفُصُوا الْمَكِّيَّالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ * وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمَكِّيَّالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُمْسِدِينَ * بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ * قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ] (۱):

و به سوی [مردم] مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم.] گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، شما را جز او هیچ معبودی نیست و از پیمانہ و ترازو مکاهید، همانا من شما را در توانگری و نعمت [ی که بی نیاز کننده از کم فروشی است] می بینم و بر شما از عذاب روزی فراگیر بیمناکم. * و ای قوم من، پیمانہ

ص: ۲۱

و ترازو را عادلانه [و منصفانه] کامل و تمام بدهید، و اجناس مردم را [هنگام خریدن] کم شمارتر و کم ارزش تر [از آنچه که هست] به حساب نیاورید و در زمین تبهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید. * آنچه خدا [در کسب و کارتان از سود و بهره پس از پرداخت حق مردم] باقی می گذارد، برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید، و من بر شما نگهبان نیستم. * گفتند: ای شعیب ! آیا نمازت به تو فرمان می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستیدند رها کنیم ؟ یا از این که در اموالمان به هر کیفیتی که می خواهیم تصرف کنیم دست برداریم ؟ به راستی که تو [انسانی] بردبار و راه یافته ای [پس چرا می خواهی در برابر آزادی ما نسبت به بت پرستی و هزینه کردن اموالمان به هر کیفیتی که خواهیم بایستی؟!]!

آری، نماز شعیب، نماز بازدارنده از فحشا و منکرات بود و نماز گزاری چون شعیب نمی توانست در برابر کفر و شؤون آن بی تفاوت باشد؛ به همین خاطر نماز گزار واقعی بری از انواع منکرات و جهادگری استوار در برابر آلودگی هاست و بر مبنای همین حساب، مردم مدین امر به معروف و نهی از منکر شعیب را به نماز او نسبت می دادند.

حضرت موسی علیه السلام و نماز

در کتاب الهی، سوره طه می خوانیم:

[فَلَمَّا أَنَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَىٰ * إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى * وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ * إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا]

پس چون به آن آتش رسید، ندا داده شد: ای موسی! *به یقین این منم پروردگار تو، پس کفش خود را از پایت بیفکن؛ زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی. *و من تو را [به پیامبری] برگزیدم، پس به آنچه وحی می شود، گوش فرا دار. *همانا! من خدایم که جز من معبودی نیست، پس مرا پرست و نماز را برای یاد من برپا دار.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

خداوند به موسی فرمود: می دانی چرا از میان بندگانم تو را برای شنیدن کلامم به نحو مستقیم انتخاب کردم؟ عرضه داشت: نه. خطاب رسید: به خاطر این که در عبادت و بندگی همانندت را نیافتم که نسبت به من در نفس خود به این اندازه با تواضع باشد. ای موسی! تو بنده ای هستی که در پیشگاه من به وقت نماز صورت بر خاک می گذاشتی (۲).

به قول فروغی:

گر ز غلامیش نشانت دهند***سلطنت کون و مکانت دهند

بنده او شو که به یک التفات***خواجگی هر دو جهانت دهند

سر به خط ساقی گلچهره نه***تا ز قضا خط امانت دهند

باده مستانه بنوش آشکار***تا خبر از راه نهانت دهند

تا نرسد جان تو بر لب کجا***نوشی از آن کنج دهانت دهند

ص: ۲۳

۱-۱ - لقمان (۳۱): ۱۷.

۲-۲ - بحار الأنوار: ۹۸/۱۴، باب ۸.

حضرت لقمان علیه السلام و نماز

در قرآن مجید سوره لقمان می خوانیم:

[يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ] ۱:

پسرکم! نماز را برپا دار و مردم را به کار پسندیده وادار و از کار زشت بازدار و بر آنچه [از مشکلات و سختی ها] به تو می رسد شکیبایی کن، که این ها از اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

حضرت داود علیه السلام و نماز

علامه مجلسی رحمه الله، در توضیح آیات مربوط به حضرت داود روایاتی درباره فضایل و محاسن و کثرت عبادت آن مرد الهی نقل می کند که به خاطر رعایت اختصار، خوانندگان عزیز را به آن بخش از کتاب ارجاع می دهم ۲.

حضرت سلیمان علیه السلام و نماز

نماز در رأس تمام عبادات سلیمان بوده و آن رادمرد بزرگ الهی، در میان مردم به کثرت نماز شهرت داشت (۱).

چگونه انبیا بزرگ الهی دارای کثرت نماز نباشند، درحالی که نماز رابطه عاشقانه و عارفانه بین بندگان و خداست و کسی که موفق به نماز است، مشرف به برترین

ص: ۲۴

شرف شده و محبوب حضرت احدیت است.

حضرت زکریا علیه السلام و نماز

در قرآن کریم سوره آل عمران می خوانیم:

[هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ * فَذَاتَهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ] (۱):

در آنجا بود که زکریا [با دیدن کرامت و عظمت مریم] پروردگار خود را خواند، گفت: پروردگارا! مرا از سوی خود فرزندی پاک و پاکیزه عطا کن، یقیناً تو شنوای دعایی. * پس فرشتگان، او را در حالی که در محراب عبادت به نماز ایستاده بود، ندا دادند که: خدا تو را به یحیی بشارت می دهد، که تصدیق کننده کلمه ای از سوی خدا [یعنی مسیح] است و سرور و پیشوا، و [از روی زهد و حیا] نگاهدار خود از مُشتهیات نفسانی، و پیامبری از شایستگان است.

حضرت عیسی علیه السلام و نماز

در کتاب الهی سوره مریم چنین می خوانیم:

[قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا * وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا * وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا * وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا] (۲):

ص: ۲۵

۱-۱) - آل عمران (۳): ۳۸-۳۹.

۲-۲) - مریم (۱۹): ۳۰-۳۳.

نوزاد [از میان گهواره] گفت: بی تردید من بنده خدایم، به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است. * و هر جا که باشم بسیار بابرکت و سودمندم قرار داده، و مرا تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است. * و مرا نسبت به مادرم نیکوکار [و خوش رفتار] گردانیده و گردنکش و تیره بختم قرار نداده است. * و سلام بر من روزی که زاده شدم، و روزی که می میرم، و روزی که زنده برانگیخته می شوم.

حضرت یونس علیه السلام و نماز

قرآن کریم در سوره صافات می فرماید:

[فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ] (۱):

[و در شکم ماهی به تسبیح خدا مشغول شد که] اگر او از تسبیح کنندگان نبود، * بی تردید تا روزی که مردم برانگیخته می شوند در شکم ماهی می ماند.

مرحوم طبرسی از قول قتاده می نویسد:

منظور از تسبیح و ستایش یونس نماز او بوده و همین حقیقت با عظمت، علت نجاتش از شکم ماهی شد (۲).

از آیات ذکر شده به این نتیجه می رسیم که تمام پیامبران الهی در میان امم و ملل مبعوث به نماز بودند و خداوند مهربان از باب عشق به بندگان، هیچ جامعه ای را جدای از این تکلیف نگذاشته؛ زیرا نماز در رشد و کمال روحی انسان نقش مهمی را برعهده دارد و بدون اتصال و پیوند به این تکلیف با ارزش الهی، انسان مورد

ص: ۲۶

۱- ۱) - صافات (۳۷): ۱۴۳-۱۴۴.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۴۰۳/۱۴، باب ۲۶؛ مجمع البیان: ۵۹۱/۸.

عنایت و رضای حق قرار نخواهد گرفت.

نماز، جهانی از اسرار الهی است که می توان با قدرت تقوا و خلوص به آن اسرار رسید.

نماز، دنیای با عظمتی است که دیدگاه آن تا اعماق جنات الهی و رضوان اکبر است.

نماز، شرف و فضیلت انسان و مایه حرکت او به سوی حضرت جانان است.

نماز، درهای رحمت و برکت الهی را به روی عباد باز می کند. نماز، یکی از مهم ترین علل نجات عبد در قیامت است.

خدا را از طریق قرآن مجید بشناسید، اسما و صفات حضرت او را درک کنید و در نعمت های مادی و معنوی که به شما عنایت فرموده اندیشه کنید و از این راه به کسب عشق و محبت به حضرت حق برآیید؛ چون آتش عشق از باطن قلب شما زیانه کشید، این عشق را در نماز- که به فرموده حضرت رضا علیه السلام ادای شکر منعم است (۱)- آشکار خواهید دید و در این صورت نماز شما در پیشگاه معبود نمازی عالمانه و عارفانه و عاشقانه خواهد شد و این نماز پرارزش ترین عمل در بارگاه حضرت اوست.

به قول عارف بسطام، مرحوم فروغی:

خوش آن که نگاهش به سراپای تو باشد***آینه صفت محو تماشای تو باشد

صاحب نظر آنست که در صورت و معنی***چشم از همه بر بندد و بینای تو باشد

ص: ۲۷

این سحر که چشم همه را بسته به یک بار***سحریست که در نرگس شهلای تو باشد

آن نافه که بویش همه را خون به جگر کرد*** در چین سر زلف چلیپای تو باشد

چون طره بی تاب تو آرام نگیرد*** هر دل که سراسیمه سیمای تو باشد

نماز در آینه قرآن

اشاره

قرآن مجید و کتب گرانقدر روایی، مؤمن را همراه با نشانه ها و علائم و ویژگی هایی معرفی می کنند، نشانه ها و علائمی که نشان دهنده طهارت جان و قداست نفس و حقیقت وجود مردم مؤمن است.

نماز، در میان این علائم و نشانه ها، جایگاه مخصوصی دارد، به این معنی که از آیات و روایات استفاده می شود، نماز با تمام شرایط ظاهری و باطنی اش در رأس تمام فعالیت های عملی مردم مؤمن است.

[ذَلِكَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ] (۱):

در [وحی بودن و حقایقیت] این کتاب [با عظمت] هیچ شکی نیست؛ سراسرش برای پرهیزکاران هدایت است. * آنان که به غیب ایمان دارند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

در توضیح آیه «وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» در تفسیر «پرتوی از قرآن» می خوانیم:

ص: ۲۸

«قیام بدن، حالتی است که اعضا هر یک در وضع طبیعی خود قرار می گیرند و هر کدام وظیفه ای که در به پا داشتن بدن دارند، انجام می دهند و اندام چنان که هست می نماید:

مراکز ادراک و سر، بالای بدن و بدن تکیه بر فقرات پشت و همه بر ستون های پایستاده اند و اعصاب ادراک و تحریک به آسانی فرمان می گیرند و خبر می دهند؛ چشم و گوش و دست و پا به آسانی به هر سو متوجه می گردد، اراده بر اعصاب و اعصاب بر عضلات و عضلات بر بندها و ستون های بدن غلبه و فرماندهی کامل دارد.

قیام بدن مرتبط به قیام فکر و تصویر است، تا مطلوبی درست تصویر نشود، برای انجام و رسیدن به آن شخص اراده نمی نماید و بدن بر خلاف میل طبیعی راست و مستقیم نمی گردد.

آمادگی برای نماز آن گاه است که امر و اراده پروردگار همت را برانگیزد و ذهن را - که توجه به حواس و شهوات خمیده یا خفته اش داشته- به پا دارد؛ در این وقت قوای نفسانی به وضع طبیعی قرار می گیرد و مانند اعضای بدن قیام می نماید.

در سازمان درونی جسم انسان، مرکز تفکر و ادراک بالا و محل بروز عواطف که قلب است پایین، معده و امعا که دیگک شهوت غذا است پایین تر و دستگاه تناسلی که انگیزنده شهوت جنسی است در زیر قرار گرفته است.

در سازمان درونی نفس که از این قوا ترکیب یافته باید چنین باشد.

معنای اقامه

اقامه- که معنای لغویش بپاخاستن، راست داشتن و تکمیل نمودن است- کمال آن در انسان برپاداشتن ظاهر و باطن بدن و قوای نفسانی است.

تکمیل این قیام در صورت اجتماع آن گاه است که افراد از هواهای اختلاف انگیز و نظام طبقاتی «شیطانی» به سوی یگانگی برگردند و در یک صف قرار گیرند و به امام عادل عالم- که تقدم طبیعی دارد- اقتدا نمایند.

چون تحقق و کمال صلاه به اقامه است، قرآن در هر جا که نماز کامل را دستور داده، یا توصیف نموده است، آن را مقارن الفاظ «اقام، اقم، یقیمون و مقیم» آورده و برای نماز گزارانی که از حقیقت نماز غافلند «ویل» را وعده داده و «مصلین» را تنها آورده: [فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ] (۱).

در سوره معارج که مصلین را از دیگر مردم بی ثبات مستثنی کرده، دوام صلاه را متمم آن آورده:

[إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ] (۲):

چون آسیبی به او رسد، بی تاب است،* و هنگامی که خیر و خوشی [و مال و رفاهی] به او رسد، بسیار بخیل و بازدارنده است،* مگر نماز گزاران،* آنان که همواره بر نمازشان مداوم و پایدارند.

در سوره بقره (۳) فعل مضارع «یقیمون» کوشش پیوسته را می رساند تا هر چه بیش تر نماز را بپا دارند؛ چون اقامه نماز، اقامه و مستقیم شدن انسان است، باید متدرجاً و پیوسته باشد تا در تمام عمر یک نماز کامل و مستقیم که شایسته مقام انسان است انجام شود؛ چون این وظیفه نهایی درست و کامل انجام یافت و حقیقت انسانیت مستقیم گردید، مأموریتش در این جهان تمام شده، رخت

ص: ۳۰

۱-۱) - ماعون (۱۰۷): ۴.

۲-۲) - معارج (۷۰): ۱۹-۲۳.

۳-۳) - بقره (۲): ۳.

برمی بندد، «گویا برای همین به این عالم آمده که یک عمل کامل و شایسته انجام دهد».

آری، نماز را با شرایطی که دارد به جای آرید تا مستقیم شوید؛ به نماز متوسل گردید تا شما را به اوج شخصیت رسانده و فحشا و منکرات را از آیینۀ حیات شما پاک کند.

نماز بخوانید تا از شیطان رها شده و از شیطنت نجات یابید و در نور آن، حقیقت و حقایق را ببینید.

نماز بخوانید تا دل از تعلقات مادی برهد و جان به برق عشق جانان منور گردد و پیوند شما از آنچه غیر خداست، جدا شود.

نماز بخوانید، تا از مادی گری برهید و به دنیای با عظمت معنی راه پیدا کنید.

[لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ] (۱).

نیکی این نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی [واقعی و کامل، که شایسته است در همه امور شما ملاک و میزان قرار گیرد، منش و رفتار و حرکات] کسانی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند، و مال و ثروتشان را با آنکه دوست

ص: ۳۱

دارند به خویشان و یتیمان و درماندگان و در راه ماندگان و سائلان و [در راه آزادی] بردگان می دهند، و نماز را [با همه شرایطش] بر پای می دارند، و زکات می پردازند، و چون پیمان بندند وفاداران به پیمان خویشند، و در تنگدستی و تهیدستی و رنج و بیماری و هنگام جنگ شکیبایند؛ اینانند که [در دین داری و پیروی از حق] راست گفتند، و اینانند که پرهیزکارند.

آری، با ادعای تنهای از ایمان و عمل، هیچ کس اهل خیر و سعادت نمی شود، آنچه موجب فلاح و رستگاری است، باطن پاک و عمل خالص است.

مشکلات امروز انسان و فردای او جز در پرتو اعتقاد صحیح و عمل شایسته قابل حل نیست.

تمام ارزش آدمی به ایمان و عمل اوست؛ انسان جدای از ایمان و عمل، قطعه ای از گوشت و استخوان متحرک است که جز رحمت و مزاحمت برای دیگران حاصلی ندارد.

انسان، موجود برتر

در آثار الهی و معارف اسلامی آمده که:

انسان از جمله موجودات برتر این صحنه با عظمت حیات و صفحه شگفت آور هستی است، ولی باید بدانید که این برتری و فضیلت به صورت مایه و قوه و استمداد در وجود هر انسانی است؛ که باید انسان این قوه را به فعلیت برساند و چون در فعلیت رساندن این قوه جاهل است، خداوند بزرگ انبیا و امامان علیهم السلام و کتب آسمانی را برای هدایت او فرستاده است.

آیه مورد بحث یکی از نقشه های جامع الهی برای به فعلیت آوردن مایه ارزش است.

به عقیده بیداران و آگاهان و آنان که عمر عزیز خویش را صرف قرآن مجید کرده اند، این آیه کامل ترین نسخه از میان دستورهای قرآن برای حرکت انسان به سوی خیر و سعادت و رشد و کمال است.

کسانی که علماً و عملاً از قرآن و دستورهای حضرت حق دورند، بالاجبار به تمام شهوات و غرایز و امیال میدان داده و صحنه حیات را تبدیل به چراگاه شکم و تمتع شهوت کرده اند، اینان برعکس تمام حقایق در حرکتند و از تمام جوانب وجودشان فساد و شر می بارد!!

اینان عقل و فطرت و وجدان و انصاف را در آتش شهوات سوزانده و از خویشستن، جز مستی استخوان و گوشت و رگ و پی متحرک باقی نگذاشته اند؛ حرکت آنان حرکتی بی ارزش و خوی و خلق آنان از خوی و خلق حیوانات پست تر و رذل تر است.

ولی مردمی که علماً و عملاً با نسخه های درمان بخش الهی سر و کار دارند، مردمی وزین، آبرومند، با تربیت، با شخصیت و مؤدب هستند.

ایشان در تمام شؤون حیات بر بال ملائکه در حرکتند و خواسته های آنان در تمام جوانب هماهنگ با خواسته های خداست.

خداوند مهربان در ملکوت هستی و نزد ملائکه به وجود چنین بندگانی مباهات می کند.

اینان مجمع فضایل و منبع برکات و میدان خیرات و سرچشمه نیکی ها و نیکوکاری ها هستند.

اینان حلال مشکلات مردم و تأمین کننده نیازمندان و چراغ پر فروغ خانه یتیمان و دستگیر مستمندان و آبروی صاحبان آبرویند.

اینان از برکت ایمان به خدا و روز جزا و ملائکه و کتب الهی و انبیا و انفاق مال در

راه خدا به محتاجان و برپا داشتن نماز و ادای زکات و آراسته بودن به اخلاق حسنه، دارای ارزشی هستند که جز خدا احدی بر آن ارزش آگاهی ندارد.

فردای قیامت و حتی در عالم برزخ بهشت برین از اینان و جهنم آتشین از آنان است.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله در روایت مهمی درباره این دو طایفه می فرماید:

اِذَا وُضِعَ الْعَبْدُ فِي قَبْرِهِ وَ انْصَرَفَ اَصْحَابُهُ حَتَّى لَيْسَمَعَ خَفَقَ بَعَالِهِمْ اَتَاهُ مَلَكَانِ يُحَاسِبَانِهِ، فَاِنْ كَانَ مُؤْمِنًا اَرِيَاهُ مَكَانَهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ اِنْ كَانَ كَافِرًا ضَرْبًا بِمِطْرَقَةٍ مِنْ حَدِيدٍ بَيْنَ اُذُنَيْهِ فَيَصِيحُ صَيْحَةً يَسْمَعُهَا مَنْ يَلِيهِ اِلَّا الثَّقَلَيْنِ (۱):

زمانی که عبد را در قبرش بگذارند و کسانش او را رها کرده و برگردند، میت صدای کفش آنان را در بازگشتشان می شنود؛ در این وقت دو ملک حق برای رسیدگی به حساب او سر می رسند، اگر او بنده مؤمن خدا باشد، مکانش را در بهشت به او نشان می دهند و اگر بنده ای باشد که نسبت به نعمت های الهی ناسپاسی کرده و راه کفر پیش گرفته با پتکی از آهن جهنم بین دو گوشش می زنند که هر چه جز جن و انس است، صدای وحشت آور و دهشت زای آن را می شنوند !!

با توجه به مسائل عالی الهی واجب است انسان خود را بشناسد و به موقعیت و موقف و وظیفه هر یک از قوای درون و برون آشنا شده و هر یک را بر اساس خواسته های الهی بکار گیرد تا درخت وجودش هم چون شجره طیبه برای ابد، مثمر ثمر گردد.

ص: ۳۴

عرفا می گویند:

بدان که، عقل است که آدم است و روح است که حوا است و طبیعت است که ابلیس است و شهوت است که طاوس و غضب است که مار است.

و اجتماع و ترکیب آن جمله، آمدن است به دنیا و افتراق آن جمله رفتن است از دنیا، یعنی اجتماع این جمله آمدن است از عالم غیب به عالم شهادت و از عالم عقل به عالم حس غیب، افتراق این جمله رفتن است از عالم شهادت به عالم غیب و از عالم حس به عالم عقل.

ای درویش! در ملکوت، مَلْک و شیطان هست؛ در ملکوت عقل و مَلْک است و در طبیعت شیطان.

چون عقل و طبیعت هر دو مصور شدند، از هر دو صورت آدم در ملک ظاهر شد، پس آدم مرکب آمد از ملک و شیطان، یعنی از عقل و طبیعت؛ پس در هر که عقل غالب آمد، ملکی است بلکه بهتر از ملائکه است، اگر چه صورت انسان دارد و در هر که طبیعت غالب آمد، شیطانی است یا حیوان، بلکه از حیوان بدتر...

این بود مراتب ملک و ملکوت و این بود بیان کتاب الله و کلام الله، کتاب الله به صورت کلمه است و کلام الله به مثابه معنی کلمه و تمامی کلمه به صورت معنی باشد. پس مجموع هر دو یک کلمه است، اسامی بسیار دارد؛ زیرا که جمله اسامی وی است، اما اسم او یکی است که آن را اسم اعظم و اسم اعلی می گویند و آن اسم رب است؛ پس اگر این کلمه موجودات را به درخت تشبیه کنی، میوه این درخت موجودات، آدمی دانا است و آدمی دانا را هم کلمه گویند؛ زیرا که هر چه درخت دارد، میوه درخت هم دارد، پس آدمی دانا میوه درخت موجودات باشد.

و اگر این کلمه موجودات را به انسان تشبیه می کنی، دل این انسان موجودات هم، آدمی دانا است، پس آدمی دانا دل موجودات باشد.

بعضی گفته اند که انسان کامل هم کتاب الله هم کلام الله است؛ زیرا که انسان کامل مجموع هر دو عالم است و بعضی گفته اند که انسان کامل کتاب الله است و سخن انسان کامل، کلام الله است.

شما خود انصاف دهید که برای رسیدن به نقطه با عظمت کمال، آیا راهی به جز پاکی از آلودگی ها و آراسته شدن به حسنات وجود دارد؟

به قول پیر روشن ضمیر، مرحوم الهی قمشه ای:

ز دو بینی چو بگذشتی به چشم دل خدا بینی*** در آن وجه الله باقی فنا عین بقا بینی

برون آی از حجاب تن قدم در کشور جان زن*** که هر جا بنگری سری زاسرار خدا بینی

ز اوهام طبیعت دور شو تا دل صفا یابد*** صفای دل طلب تا حسن یار دلربا بینی

[إِنَّمَا وَجَّهَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ] (۱).

سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب اند] که همواره نماز را برپا می دارند و در حالی که در رکوعند [به تهیدستان] زکات می دهند.

به نظر مفسرین عامه و خاصه، این آیه در شأن امیر مؤمنان، قلب عارفان،

ص: ۳۶

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است، خداوند بزرگ به پا داشتن نماز را از ویژگی های آن حضرت شمرده و آن را به عنوان علامت و نشانه آن محور ایمان قرار داده است (۱)؛ در متن آیه شریفه می خوانیم:

همانا همه کاره شما تنها خدا و رسول و آن گرویدگانی هستند که نماز را بپا داشته و در حال رکوع ادای زکات می کنند!

تمسک به کتاب و اقامه نماز

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ لِمَنِ حَبِطَ رَبُّهُ الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ [(۲).

مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل هایشان ترسان می شود، و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید، و بر پروردگارشان توکل می کنند. * هم آنان که نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

[وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ] (۳).

و آنان که به کتاب [آسمانی] چنگ می زنند [و عملاً به آیاتش پای بندند]

ص: ۳۷

۱ - ۱) - تفسیر القمی: ۱/۱۷۰، تفسیر العیاشی: ۱/۳۲۸، حدیث ۱۳۹؛ تفسیر الکشاف: ۱/۶۸۲؛ التفسیر الکبیر: ۱۲/۳۱؛ مجمع البیان: ۳/۲۶۳.

۲ - ۲) - انفال (۸): ۲-۳.

۳ - ۳) - اعراف (۷): ۱۷۰.

و نماز را بر پا داشته اند [دارای پاداشند] یقیناً ما پاداش اصلاح گران را ضایع نمی کنیم.

در این آیه دو موضوع ریشه دار و یک نتیجه مورد بحث است: تمسک به کتاب و اقامه نماز.

و اما نتیجه مصلح شدن انسان به خاطر اتصال به آن دو موضوع، تمسک به کتاب خدا که نقشه جامع الهی برای هدایت انسان به سوی هر خیر و کمالی است. قرآنی که درمان دردها، علاج امراض، حلال مشکلات، رافع نیازها و راهبر انسان به سوی خداست.

و این الصاق و اتصال، حاصل نمی شود مگر با رعایت سه برنامه:

۱- قرائت قرآن

۲- فهم قرآن

۳- عمل به قرآن

چون کسی به قرائت و خواندن قرآن مجید برخیزد و برای فهم این کتاب مجاهده کند و در عمل به آیات آن بکوشد و بر این راه ثابت قدم باشد، مصداق واقعی متمسک به کتاب است.

در شرح حدیث چهاردهم کتاب «مصباح الشریعه» - به خواست حضرت الهی - توضیح بسیار مفصل و قابل توجهی در این باب خواهد آمد.

آری، از خصوصیات مهم مؤمن، تمسک به کتاب و اقامه نماز است، چون عبد در مسیر قرآن و نماز قرار گرفت، مصلح خواهد شد، به این معنی که در مرتبه اول در اصلاح خویش و سپس اصلاح زن و فرزند، آن گاه اصلاح جامعه برخواهد آمد

ص: ۳۸

و اجر چنین مصلحی- که اصلاح گری او از قرآن و نماز سرچشمه گرفته- ضایع نخواهد شد.

این چنین انسان، در پیشگاه خداوند مهربان از اعتبار و قیمت خاصی برخوردار است و انسانی است که به توفیق حضرت دوست، خیر دنیا و آخرتش تأمین است.

تمسک به کتاب، نتیجه عشق به قرآن و عشق به قرآن نتیجه معرفت انسان به کتاب خداست.

معرفت، مولد همت و عشق است و عشق و همت، مولد حرکت و عمل است؛ پیروز و بهروز، انسانی است که در این عشق استوار و ثابت قدم است.

هر دل که در او بلای عشق است*** آن جایگه خدای عشق است

هر ناله که بر دلی نشیند از نای*** روان فزای عشق است

خوشر ز صفای صبحگاهی*** شامی که در او صفای عشق است

تا هست جهان و ملک هستی*** در گوش فلک صدای عشق است

باقی است همیشه عشق و عاشق*** زیرا که بقا بقای عشق است

تا بوده و هست ملک هستی*** در زیر پر همای عشق است

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ]
(۱).

مسلماً کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، و نماز را به پا داشتند، و زکات پرداختند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

[فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ نُفَصِّلُ]

ص: ۳۹

پس اگر [از پیمان شکنی، قطع رحم، کفر و شرک] توبه کنند و نماز را بر پا دارند و زکات بپردازند، برادران دینی شما را و ما آیات خود را برای گروهی که [واقعیات را] می دانند، به صورت های گوناگون بیان می کنیم.

[إِنَّمَا يَغْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ] [(۲)] .

آباد کردن مساجد خدا فقط در صلاحیت کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و نماز را بر پا داشته و زکات پرداخته و جز از خدا نترسیده اند؛ پس امید است که اینان از راه یافتگان باشند.

آیاتی که ذکر شد، نمونه هایی از آیات کتاب خداست که نماز را به عنوان یکی از خصوصیات بارز مردم مؤمن معرفی کرده است؛ قسمت دیگری از آیات کتاب خدا که همین هدف را دنبال کرده، برابر با نام سوره ها و شماره آیات بدین قرار است:

انعام، ۹۲؛ توبه، ۷۱؛ رعد، ۴۲؛ ابراهیم، ۳۱؛ حج، ۳۵-۴۱؛ مؤمنون، ۲؛ نور، ۳۷؛ نمل، ۳؛ لقمان، ۴؛ فاطر، ۱۸-۱۹؛ شوری، ۳۸؛ بینه، ۵؛ معارج، ۲۳؛ روی هم رفته در حدود بیست و پنج آیه در سوره های مختلف قرآن، نماز را از نشانه های مردم با ایمان و انسان های شایسته قرار داده و بر مبنای این آیات، اگر مرد و زنی از حوزه با عظمت نماز بی بهره باشند، باید گفت که از مدار ایمان واقعی خارج و از مراتب عالی الهی و انسانی دورند و اینان همان مردمی هستند که خداوند در قرآن مجید به خاطر عدم ایمان و ضعف عمل از آنان تحت عناوین انعام، شر دواب، فاسق و اصحاب نار یاد کرده است !!

پس از قرآن مجید، وقتی به مسئله نماز در احادیث اسلامی مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که انبیای الهی و امامان معصوم علیهم السلام بیش از همه احکام به مسئله نماز پافشاری دارند.

نماز، جامع بسیاری از عبادات و حقایق است و نماز گزار، در حقیقت، در اتصال با عنایات و الطاف حضرت حق است.

در کلمات ارباب معرفت و صاحبان دل و سالکان راه و عارفان عاشق و بیداران وارسته آمده:

نماز، پوششی برای انسان است که تمام زیورها و زینت های معنوی و ملکوتی با آن است و انسان چون نماز را با تمام شرایطش به جای آورد، در آئینه غیب عالم، به زیباترین چهره ممکن در شخصیت و آدمیت تجلی می‌کند.

در سخنان کاملان صادق و شناگران دریای عشق و آوارگان کوی محبوب آمده:

ایمان خرقه ستاری است، اصل ایمان عنایت حق است، حقیقت ایمان ترک ما سوی الله است، سرّ ایمان کلمه شهادت است، جان ایمان قرآن است، تاج ایمان طاعت است، تخم ایمان علم است، برگ ایمان تقواست، پوست ایمان شرم است، بیخ ایمان خوف است، تنه ایمان توبه است، میوه ایمان معرفت و صدق است، کمال ایمان تسلیم است، مسکن ایمان قول مؤمن است، پاکی خرقه حیات است، جان خرقه ثناست، فریضه خرقه صحت است، غسل خرقه ترک و تجرید است، این همه در نماز قابل تحقق است، در حقیقت نماز آئینه تمام این حقایق و میدانی برای این وقایع عالی الهیه است.

کسی این جام معنی می‌کند نوش*** که کردست او سر خود را فراموش

به گرد پرده اسرار کم گرد*** که نبود مرد این اسرار هر مرد

اگر خواهی که این در بازیابی*** به عجز اقرار کن تا بازیابی

خداوندا امیدم را روا کن*** دلم را از کرم حاجت روا کن

منور دار جانم را به نوری*** دلم را زنده گردان از حضوری

مرا از من نجاتی ده به توفیق*** ز نور خود براتی ده به تحقیق

دلم را محرم اسرار گردان*** ز خواب غفلتم بیدار گردان (۱)

مسئله نماز و کودکان

اهمیت نماز در اسلام به حدی است که در روایات و احادیث آمده:

فرزندان خود را چند سال قبل از تکلیف با این فریضه پر ارزش الهی آشنا کنید و آنان را با تشویق و ترغیب، در اتصال با این دریای خروشان رحمت حق قرار دهید.

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَيْفِ يُؤَخَذُ الصَّبِيُّ بِالصَّلَاةِ؟ فَقَالَ فِيمَا بَيْنَ سَبْعِ سِنِينَ وَ سِتِّ سِنِينَ (۲):

معاویه بن وهب می گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که کودک را باید چه وقت در ارتباط با نماز قرار داد؟ حضرت فرمودند: بین شش تا هفت سالگی!!

عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْغُلَامِ مَتَى يَجِبُ عَلَيْهِ الصَّوْمُ وَالصَّلَاةُ؟ قَالَ: إِذَا رَأَى الْكُلْمَ وَعَرَفَ الصَّلَاةَ وَالصَّوْمَ (۳):

ص: ۴۲

۱-۱) - اسرار نامه، عطار نیشابوری.

۲-۲) - التهذيب: ۳۸۱/۲، باب الصبيان متى يؤمرون بالصلاة، حديث ۷؛ وسائل الشيعه: ۱۸/۴، باب ۳، حديث ۴۳۹۷.

۳-۳) - الاستبصار: ۴۰۸/۱، باب الصبيان متى يؤمرون بالصلاة، حديث ۱؛ وسائل الشيعه: ۱۹/۴، باب ۳، حديث ۴۳۹۹؛ بحار الأنوار: ۱۳۱/۸۵، باب ۴، حديث ۳.

علی بن جعفر از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پرسید: چه زمانی نماز و روزه به پسر بچه واجب می شود؟ حضرت فرمود: چون به مرز تکلیف برسد و نماز و روزه را بشناسد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي خَمْسٍ سِتِّينَ، فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي سِتِّينَ (۱):

امام صادق علیه السلام از پدرش حضرت باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود:

ما فرزندان خود را در پنج سالگی امر به نماز می کنیم، پس شما در سنین هفت سالگی، آنان را نسبت به نماز تمرین بدهید.

به روایت زیر دقت کنید که روایت بسیار مهمی است:

عَنْ الْحَسَنِ بْنِ قَارُونَ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ سُئِلَ وَ أَنَا سَمِعُ عَنِ الرَّجُلِ يَجْبُرُ وَلَدَهُ وَ هُوَ لَا يُصَلِّي لِي الْيَوْمَ وَ الْيَوْمَيْنِ فَقَالَ: وَ كَمْ أَتَى عَلَى الْغُلَامِ؟ فَقُلْتُ ثَمَانِي سِنِينَ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ يَتْرُكُ الصَّلَاةَ قَالَ: قُلْتُ يُصِيبُهُ الْوَجَعُ قَالَ:

يُصَلِّي عَلَيَّ نَحْوِ مَا يَقْدِرُ (۲):

حسن بن قارون می گوید: من از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم، یا یک نفر پرسید و من گوش می دادم که مردی فرزندش را به نماز وامی دارد ولی یک یا دو روز نماز نمی خواند، حضرت فرمود: بر آن پسر بچه چند سال گذشته؟ گفتم:

هشت سال. حضرت تعجب کرد و فرمود: هشت سال و ترک نماز؟ عرضه

ص: ۴۳

۱-۱) - الکافی: ۴۰۹/۳، باب صلاه الصبیان، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۱۹/۴، باب ۳، حدیث ۴۴۰۱.

۲-۲) - من لا یحضره الفقیه: ۲۸۰/۱، باب الحد الذی یؤخذ فیهِ الصبیان، حدیث ۸۶۲؛ وسائل الشیعه: ۲۰/۴، باب ۳، حدیث ۴۴۰۴.

داشتم: برای او سخت و رنج آور است. فرمود: به اندازه تاب و توانش نماز بخواند.

عَنْ عَلِيٍّ فِي حَدِيثِ الْأَرْبَعِ مِائَةٍ قَالَ: عَلَّمُوا صِبْيَانَكُمْ الصَّلَاةَ وَخُذُوهُمْ بِهَا إِذَا بَلَغُوا تَمَانِي سِنِينَ (۱):

در حدیث چهار صد گانه از علی علیه السلام آمده: نماز را به فرزندان خود تعلیم دهید و چون به هشت سالگی برسند، آنان را وادار به خواندن این فریضه الهی نمایید.

آسمانهای هفت گانه

جهان با عظمت هستی را تا آنجا که چشم شما قدرت دارد، بنگرید و از آنجا به بعد که قدرت تماشا ندارید، با سلاح با عظمت علم هیئت و نجوم ملا-حظه کنید، آن گاه تا آنجا که میسر است بنای شگفت انگیز موجودات را که از چند عنصر و چگونه تشکیل شده دقت کنید؛ به این نتیجه می رسید که شناخت طول و عرض و حجم جهان هستی، تا پایان عالم برای احدی، هر چند از قوی ترین عقل و پر قدرت ترین وسایل علمی بهره مند باشد، میسر نیست و نیز همه انسان ها از پی بردن به حقیقت یک عنصر از عناصری که در ساختمان یک موجود، مانند سلول یا اتم یا ریزترین جزء عالم به کار رفته، با تمام وجود عاجزند.

قرآن مجید در بسیاری از آیات، آسمان های هفت گانه را نام می برد که بر اساس آیات و روایات و تحقیقات علمی، دانشمندان بزرگ در طول هزاران سال، آنچه درباره هیئت و نجوم گفته شده مربوط به آسمان اول است که قرآن مجید از آن تعبیر به آسمان دنیا کرده است.

ص: ۴۴

این آسمان که قسمتی از آن با چشم عادی قابل رؤیت است، بشر را از درک ستارگان، سحابی ها و کهکشان هایش با این همه پیشرفت دانش و وسایل علمی به تمام معنی عاجز و ناتوان کرده است !!

شاید تاکنون صدها هزار کتاب درباره مسائل آسمان دنیا نوشته شده باشد و هزاران نوع وسایل علمی جهت تماشای مناظر دلفریب این صفحه پهناور اختراع شده باشد، ولی انسان با همه کوشش و جهاد علمی اش، خود را از درک طول و عرض و حجم همین آسمان اول ناتوان و ضعیف معرفی کرده است.

اگر به اظهارات دانشمندان شرق و غرب درباره عجز علم از درک واقعیت ها مراجعه کنید، دچار شگفتی و تعجب می شوید و در ضمن به انصاف اهل انصاف و تواضع متواضعین پی می برید.

در اینجا لازم است به گوشه ای از اظهارات دانشمندان علم نجوم درباره وضع گوشه ای بسیار کوچک و محدود نسبت به آسمان اول توجه کنید.

متجاوز از دو هزار و چهار صد سال قبل، دموکریت فیلسوف بزرگ یونانی اظهار داشت که:

شاید کهکشان از اجتماع میلیون ها سیاره تشکیل شده باشد.

گفته او پس از دو هزار سال به وسیله گالیله با کشف و اختراع دوربین نجومی تأیید شد.

او وقتی در ژنو، دوربین خود را ساخت به این مسئله رسید که کهکشان عبارت از توده ای از ستارگان است.

و امروز دانشمندان بزرگ این علم می گویند:

کهکشان، توده ای از ستارگان است که تعداد آن حدوداً نزدیک به دو میلیارد ستاره است !!

فاصله هر ستاره تا ستاره دیگر چهار سال نوری است و عرض این کهکشان نزدیک به دویست هزار سال نوری تخمین زده شده و دارای سی هزار منظومه شمسی است که منظومه ما یکی از آن هاست.

این کهکشان دارای یک حرکت دورانی است که در مدت سیصد میلیون سال انجام می گیرد و این همه وضع کلی یک کهکشان است.

تاکنون در همین گوشه از عالم توانسته اند نزدیک به صد میلیون کهکشان پیدا کنند که فاصله هر یک با دیگری دو میلیون سال نوری است !!

نزدیک ترین کهکشان به کره زمین المرءه المسلسله است که فاصله آن تا زمین هشتصد هزار سال نوری است و با چشم غیر مسلح به شکل ستاره کم نوری دیده می شود.

بعضی از کهکشان ها تا زمین هزار میلیون و بعضی نهصد و برخی هشتصد و بعضی هفتصد و تعدادی ششصد میلیون سال نوری فاصله دارند.

اسحاق نیوتن که خود یکی از بزرگ ترین متخصصان علم هیئت و ریاضی است، می گوید:

جهان آفرینش چون اقیانوسی است که ما در طی اکتشافاتی که داشته ایم، همانند طفلی هستیم که در کنار آن سنگی به این طرف و آن طرف انداخته ایم !!

انیشن می گوید:

اکنون که پیر شده ام، خیال می کنم هر چه را آموخته ام، ولی می دانم که کیفیت ذره بی مقدار را نمی دانم، ولی در جوانی تصور می کردم همه چیز می دانم.

و نیز می گوید:

بشر در علم اگر چه خیلی پیش رفته، ولی در دوران کودکی علم و ابتدای دالان خانه بزرگ است.

لدژ از فلاسفه بزرگ است، می گوید:

آنچه را می دانم در مقابل دانستنی ها خیلی ناچیز است، من این را با تمام اعتقاد می گویم، گرچه بعضی اعتقاد ندارند.

ابن سینا می گوید:

طول و عرض و حجم اشیا را می توان حساب کرد، ولی به حقیقت اشیا نمی توان پی برد.

در هر صورت زمین و تمام موجوداتش، آسمان های هفت گانه و تمام عناصر و اشیايش، عالم ملکوت و ملائکه و جن با تمام شؤنش ذره ای بسیار اندک و کوچک و ناچیز، در برابر عظمت بی نهایت در بی نهایت خالق هستی است و در حقیقت این کجا و آن کجا؟

سبک شمردن نماز

اشاره

دستور حضرت حق و صد و بیست و چهار هزار پیامبر و دوازده امام و اولیای مقرب الهی است که انسان به وسیله نماز در برابر عظمت حضرت رب الارباب به تواضع و خضوع قیام کند؛ کسی که این حکم با عظمت را سبک بشمارد، انسان بسیار سبک و بی قدری است، انسان پست و زبونی است، موجود پلید و کثیفی است؛ کسی که با این ناچیزی و کوچکی اش، حاضر نباشد در برابر بزرگی حضرت الله، با این همه لطف و محبت و احسانی که نسبت به او مبذول داشته، سر تواضع فرود آورد، البته کثیف و پست و از هر موجودی بدبخت تر و زبون تر است.

سبک شمردن بزرگ ترین و عرفانی ترین حکم الهی، دلیل بر جهل و ذلت و شقاوت و کوردلی است.

اهل معرفت و عاشقان حضرت حق و اولیای کامل و دلباختگان به مقصود

واقعی عالم با چشمی غیر از همه چشم ها به نماز می نگریستند.

آنان با نماز رفتاری عاشقانه و ربطی عارفانه و پیوندی آگاهانه داشتند؛ نماز چشم و چراغ آنان و روشنی قلب و دل آن سرباختگان کوی محبوب بود؛ آنان بدون نماز زندگی نمی کردند و بی نماز زنده نبودند و منهای نماز حرکت نداشتند.

جهان را بی نماز نمی خواستند و برای ره بردن به عالم ملکوت راهی جز نماز نمی دانستند و محصول و میوه هستی را در نماز می دیدند.

در برابر نماز از خود بی خود می شدند و به هنگام ورود به نماز سر و جان نمی شناختند و تنها مستی و وجد و شور و سماع آنان از نماز بود.

آنان با نماز جان و دل می آراستند و نفس خود با نماز از رذایل پاک می کردند و وقت نماز از خود بی خود می شدند و در مقدمه نماز به مستی کامل فرو می رفته و با زبان حال به محضر حضرت جانان عرضه می داشتند:

ما را سفری فتاد بی ما*** آنجا دل ما گشاد بی ما

آن مه که ز ما نهران همی شد*** رخ بر رخ ما نهاد بی ما

ماییم همیشه مست بی می*** ماییم همیشه شاد بی ما

درها همه بسته بود بر ما*** بگشود چو راه داد بی ما

«۱» ماییم ز نیک و بد رهیده*** از طاعت و از فساد بی

بیاید آن طور که قرآن مجید فرموده به نماز بنگریم، یعنی نماز را در رأس تمام احکام حضرت دوست ببینیم.

دوست به ما اجازه داده تا به وسیله نماز به محضر مبارک او و پیشگاه قدس و کوی پاکش مهمان شویم و گرنه ما که بی نهایت در بی نهایت کوچکیم کجا و پیشگاه آن جناب که بی نهایت در بی نهایت عظیم است کجا؟!

این که حضرت ذوالجلال از ما انسان ها نماز خواسته، دلیل بر کمال عشق

و محبت او نسبت به ماست.

اگر عشق خالق به مخلوق نبود، مسئله ای به نام نماز مطرح نمی شد؛ نماز، فریادی عاشقانه و راهی عارفانه به سوی جناب اوست؛ اگر نماز را آن چنان که هست و به آن نحوی که دستور داده اند به جای آری، آنچه حجاب بین قلب و روح تو و حضرت محبوب است برداشته شود و به مشاهده عظمت او نایل گردی.

حرمت سبک شمردن نماز در روایات

در حرمت سبک شمردن نماز و سستی نسبت به این امر با عظمت الهی، روایاتی در کتب روایی ما آمده که دانستن بخشی از آن بر همگان لازم است:

عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا تَتَهَاوَنَ بِصَلَاتِكَ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ:
لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ، لَيْسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ مُسْكِرًا لَا يَرُدُّ عَلَى الْحَوْضِ لَا وَاللَّهِ (١):

زراره از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: نسبت به نمازت سستی مکن، پیامبر به هنگام مرگش فرمود:

کسی که نماز را سبک انگارد از من نیست، کسی که مست کننده بنوشد بر من وارد نخواهد شد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

و الله قسم، پنجاه سال بر کسی می گذرد و خداوند یک نماز از او قبول نمی کند و چه برنامه ای برای انسان سخت تر از این است؟

ص: ۴۹

۱- ۱) - الکافی: ۲۶۹/۳، باب من حافظ علی صلاته أو ضیعها، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه: ۲۳/۴، باب ۶، حدیث ۴۴۱۳.

به خدا قسم از همسایگان و یارانان می شناسید کسی را که اگر برای بعضی از شما نماز بخواند از او قبول نخواهید کرد، چون نماز را سبک انگاشته، خداوند جز عمل نیکو قبول نمی کند، چگونه کسی که یک عمل الهی را سبک گرفته از او قبول کنند؟ (۱)

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

لَمَّا حَضَرَتْ أَبِي الْوَفَاءُ قَالَ لِي يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنْ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَاةِ (۲):

پدرم حضرت صادق علیه السلام به وقت مرگ فرمود: پسرم، کسی که نماز را سبک بشمارد، به حقیقت که به شفاعت ما نمی رسد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لِكُلِّ شَيْءٍ وَجْهٌ وَوَجْهُ دِينِكُمْ الصَّلَاةُ فَلَا يَشِينَنَّ أَحَدُكُمْ وَجْهَ دِينِهِ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَنْفٌ وَأَنْفُ الصَّلَاةِ التَّكْبِيرُ (۳):

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر چیزی صورتی است (که نمایانگر هویت و زیبایی و حیثیت آن چیز است) و صورت دین شما نماز است، کسی از شما صورت دین را خوار و سبک نشمارد، برای هر چیزی مقدمه ای است و مقدمه نماز تکبیر است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: ۵۰

-
- ۱-۱) -الکافی: ۲۶۹/۳، باب من حافظ علی صلاته أو ضيعها، حدیث ۹؛ وسائل الشیعه: ۲۴/۴، باب ۶، حدیث ۴۴۱۴.
 - ۲-۲) -الکافی: ۲۷۰/۳، باب من حافظ علی صلاته أو ضيعها، حدیث ۱۵؛ وسائل الشیعه: ۲۴/۴، باب ۶، حدیث ۴۴۱۵.
 - ۳-۳) -الکافی: ۲۷۰/۳، باب من حافظ علی صلاته أو ضيعها، حدیث ۱۶؛ وسائل الشیعه: ۲۴/۱۴، باب ۶، حدیث ۴۴۱۶.

برای نماز از میان ملائکه موکلی است که کاری غیر آن ندارد، چون مکلف از نماز فراغت پیدا کند، آن را به طرف خدا می برد، اگر قابل قبول باشد قبول می شود و اگر از طرف حق قبول نشود، خطاب می رسد: این نماز را به بنده ام بازگردان.

ملک نماز را باز گردانده و به صورت صاحبش می زند و می گوید: وای بر تو که همیشه عملی داری که باعث سرشکستگی من است (۱).

و نیز از ابو بصیر نقل شده:

بر ام حمیده وارد شدم، تا او را در عزای امام صادق علیه السلام تسلیت بگویم. او گریه کرد و من نیز گریستم. سپس گفت: ای ابو محمد! اگر حضرت صادق علیه السلام را به وقت مرگ می دیدی تعجب می کردی! دو چشمش را باز کرد و فرمود: همه کسانی که با من آشنایی دارند دور من جمع کنید، کسی نماند مگر این که به محضر آن جناب آمد، آن گاه به همه نظر کرد و فرمود: شفاعت ما شامل کسانی که نماز را سبک بشمارند، نمی شود (۲)!

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ مَثَلُهَا كَمَثَلِ عَمُودِ الْفَسْطَاطِ إِذَا تَبَّتْ الْعُمُودُ تَبَّتِ الْأَوْتَادُ وَالْأَطْنَابُ وَإِذَا مَالَ الْعُمُودُ وَانْكَسَرَ لَمْ يَثْبُتْ وَتِدٌ وَلَا طَنْبٌ (۳):

امام باقر علیه السلام فرمود: نماز ستون دین است و برنامه آن برای دین همانند ستون خیمه است، وقتی ستون ثابت و پا برجا باشد، میخ ها و طناب ها پابرجاست، ولی وقتی ستون از ثبوت بیفتد و بشکند، میخ و طنابی پا برجا نمی ماند.

ص: ۵۱

۱-۱) - الکافی: ۴۸۸/۳، باب النوادر، حدیث ۱۰؛ ثواب الأعمال: ۲۲۹؛ بحار الأنوار: ۲۶۲/۸۱، باب ۱۶، حدیث ۶۲.

۲ - ۲) - الأمالی، شیخ صدوق: ۴۸۴، المجلس الثالث و السبعون، حدیث ۱۰؛ المحاسن: ۸۰/۱، باب ۳، حدیث ۶؛ وسائل الشیعه: ۲۶/۴، باب ۶، حدیث ۴۴۲۳.

۳-۳) - المحاسن: ۴۴/۱، حدیث ۶۰؛ وسائل الشیعه: ۲۷/۴، باب ۶، حدیث ۴۴۲۴.

حرمت ضایع کردن نماز و وجوب حفظ آن

مسئله وجوب نماز و حفظ این ودیعه الهی در زندگی به درجه ای از اهمیت و ارزش است که در دستورهای عالی دینی ضایع گذاشتن آن از محرمات شمرده شده و بر حفظ آن از نظر کمیت و کیفیت سفارش زیاد شده است.

امام خمینی رحمه الله در «اسرار الصلاة» خود می فرماید:

اكتفا نمودن به صورت نماز و قشر آن و محروم ماندن از برکات و کمالات باطنیه آن- موجب سعادات ابدیه، بلکه باعث جوار ربّ العزه و مرقاه عروج به وصال محبوب مطلق که غایت آمال اولیا و منتهای آرزوی اصحاب معرفت و ارباب قلوب بلکه قره العین سید رسل صلی الله علیه و آله و سلم است- از اعلی مراتب خسران و زیانکاری است که پس از خروج از این نشئه و ورود در محاسبه الهیه موجب حسرت هایی است که عقل ما از ادراک آن عاجز است.

ما تا در حجاب عالم ملک و خدر طبیعت هستیم، از آن عالم نمی توانیم ادراکی نماییم و دستی از دور، بر آتش داریم.

کدام حسرت و ندامت و زیان و خسارت بالاتر از آن است که چیزی که، وسیله سعادت انسان و دوی درد نقایص قلبیه است و در حقیقت صورت کمالیه انسانی است پس از چهل پنجاه سال تعب در راه آن به هیچ وجه از آن استفاده روحیه نکرده، سهل است مایه کدورت قلبیه و حجاب های ظلمانیه شود و آنچه قره العین رسول اکرم صلی الله علیه و آله است موجب ضعف بصیرت ما گردد.

[يَا حَسْرَتِي عَلَيَّ مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ] (۱).

ص: ۵۲

دریغ و افسوس بر اهمال کاری و تقصیری که درباره خدا کردم.

به قول فیض کاشانی آن سرمست باده عشق الهی:

گنج ابدی پیروی حق و عبادت***مفتاح در خیر نمازی به جماعت

معنای نماز است حضور دل احباب***زنهار به صورت مکن ای دوست قناعت

راضی مشو از بندگیش تا نمایی***آداب و شرایط همه را نیک رعایت

هر چند که وسواس کنی سود ندارد***خود را ندهی تا به دل و جان به عبادت

خواهی به عبادت خللی راه نیابد***میکن دولت از وسوسه دیو حمایت

خواهی که زدست ن رود وقت فضیلت***مگذار که تا کار کشد وقت طهارت

پس ای عزیز! دامن همت به کمر زن و دست طلب بگشای و با هر تعب و زحمتی، حالات خود را اصلاح کن و شرایط روحیه نماز اهل معرفت را تحصیل کن و از این معجون الهی که با کشف تام محمدی صلی الله علیه و آله برای درمان تمام دردها و نقص های نفوس فراهم آمده استفاده کن و خود را تا مجال است از این منزلگاه ظلمت و حسرت و ندامت و چاه عمیق دوری از ساحت مقدس ربوبیت جلّ و علا کوچ ده و مستخلص کن و به معراج وصال و قرب کمال، خود را برسان که اگر این وسیله از دست رفت وسایل دیگر منقطع است.

ص: ۵۳

ان قُبِلَتْ قَبْلَ مَا سَوَّاهَا وَ ان رُدَّتْ رُدَّ مَا سَوَّاهَا (۱).

اگر نماز قبول شود بقیه اعمال دیگر عبد قبول می شود و اگر نماز مردود نشود بقیه اعمال دیگر نیز مردود می شود.

عارف روشن ضمیر مرحوم حاج میرزا عبد الحسین تهرانی - که از اعظام تلامذه مرحوم حجه الاسلام شفتی اصفهانی است - می گوید (۲):

نماز، مستجمع صفات سایر عبادات است، چون صیام که امساک از مفطرات است و چون حج که احرام بستن از میقات است و چون زکات که بذل نفیس نفقات است و چون جهاد که محاربه با جنود شیاطین و مخالفین است و محراب عبادت نیز معدن وسوسه شیطان است.

پس نماز، کل و سایر اعمال بسته به او به منزله اجزا و او اعلی و سایر نسبت به او ادنی و مشخص است که، چون کل منتفی شود جزء نیز منتفی گردد و چون متاع اعلی مردود شود ادنی به طریق اولی نابود شود.

و این در مثل چنان است که پادشاهی از رعیت تحفه خواهد و در حفظ او مبالغه نماید و رعیت نیز از راه دور متاعی بردارد و تا به درگاه سلطان هدیه آورد و دشمنان بسیار و دزدان خونخوار بسیار نیز در راه برخوردارند و با همه، کشش و کوشش نماید و متاع را از چنگ دزدان رباید و صحیح و سالم تسلیم بارگاه سلطان و پادشاه کند.

و لکن در این تحفه ها یکی از همه مرغوب تر و نزد سلطان از همه مطلوب تر و ایجاب آن از سایرین بیش تر و تأکید سلطان درباره او فزون تر باشد، معلوم است که اگر تحفه به صفتی که سلطان امر فرموده موصوف باشد و به اسم صحت معروف

ص: ۵۴

۱- ۱) - الأمالی، شیخ صدوق: ۶۴۱، المجلس الثالث و التسعون؛ بحار الأنوار: ۳۹۳/۱۰، باب ۲۵.

۲- ۲) - اسرار الصلاه، تهرانی: ۲۶.

باشد، مقبول طبع شاه شود و سایرین را نیز به تبع آن قبول فرماید و اما اگر آن متاع اعلی که نفیس تر و طبع سلطان به آن حریص تر است، به دزدان داده، یا آنکه به صفتی که سلطان خواسته موصوف نباشد، سلطان همه را رد نماید و سایر تحفه ها اگر چه خوب است بد نماید.

نماز برترین حکم خدا

آری، نماز اعلاترین و برترین حکم خداست و در راه بردن آن به نزد محبوب واقعی خطرات زیادی از جانب شیاطین برونی و درونی متوجه آن است؛ باید مواظب بود که این تحفه نفیس ضایع نشود و به دست دزدان و نابکاران نیفتد و جهت رساندن آن به معشوق حقیقی لازم است تمام آداب و شرایط و اوصاف آن را حفظ کرد که با حفظ آداب و به جا آوردن شرایط، زمینه ورود به مقام قرب و بساط انس برای انسان فراهم می گردد.

توجه داشته باش که، به وقت حضور نماز، لباس منیت از وجود خویش به خاک افکنی و برای ورود به بارگاه محبوب، احرام تقوا دربندی و از تمام گناهان و معاصی ظاهر و باطن به حالت روزه درآیی و با شمشیر فکر و توجه و نیت پاک با شیاطین باطنی و ظاهری تا مرز پیروزی درافتی و به محضر آن مولای مهربان همه وجود و هستی را تسلیم کرده، به قربانگاه فنا برای یافتن بقا در آیی و در برابر آن جناب با تمام وجود بگویی:

در خم زلف تو پابند جنون شد دل من***بی خبر از دو جهان غرقه به خون شد دل من

چون که با رشته گیسوی تو پیوندی داشت***مو به مو بسته به زنجیر جنون شد دل من

نقطه‌ خال تو تا دید به پرگار وجود*** یکسر از دایره عقل برون شد دل من (۱)

حرمت تضییع نماز در روایات

در مسئله حرمت تضییع نماز و وجوب مواظبت بر این امانت بی نظیر الهی، روایاتی مهم رسیده که لازم است به گوشه ای از آن اشارت رود:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ:

[الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ] (۲) قَالَ: هُوَ التَّضْيِيعُ (۳):

محمد بن فضیل می گوید: از عبد صالح علیه السلام (۴) پرسیدم: معنای آیه ای که می گوید اینان از نماز خود غافلند، چیست؟ فرمود: به معنای ضایع کردن نماز است.

بی توجهی به واقعیت های نماز، صحیح به جا نیاوردن ارکان نماز، سرسری خواندن حمد و سوره و رکوع و سجود، رعایت نکردن ترتیب و طمأنینه، مصداق ضایع کردن این ودیعه الهی است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا يَزَالُ الشَّيْطَانُ ذَعِرًا مِنَ الْمُؤْمِنِ مَا حَافِظَ عَلَى الصَّلَاةِ الْخَمْسِ لَوْ قِيَّهَنَّ، فَإِذَا ضَيَّعَهُنَّ تَجَرَّأَ عَلَيْهِ فَأَدْخَلَهُ فِي الْعِظَائِمِ (۵).

ص: ۵۶

۱-۱ - شیدای شیرازی.

۲-۲ - ماعون (۱۰۷): ۵.

۳-۳ - الکافی: ۲۶۸/۳، باب من حافظ علی صلاته أو ضيعها، حدیث ۵؛ وسائل الشیعه: ۲۷/۴، باب ۷، حدیث ۴۴۲۵.

۴-۴ - مراد از عبد صالح در روایات، امام موسی بن جعفر علیه السلام می باشد.

۵-۵ - الکافی: ۲۶۹/۳، باب من حافظ علی صلاته أو ضيعها، حدیث ۸؛ وسائل الشیعه: ۲۸/۴، باب ۷، حدیث ۴۴۲۶.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: شیطان، همیشه از مؤمن بیمناک است، تا زمانی که بر نماز پنج وقت محافظت دارد، اما وقتی نماز پنج وقت را ضایع کرد، بر او جرأت پیدا می کند و وی را در گناهان بزرگ می اندازد!

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي حَدِيثٍ أَنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ يَدْفَعُ الشَّيْطَانَ عَنِ الْمُحَافِظِ عَلَى الصَّلَاةِ وَيُلْقِنُهُ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ الْعَظِيمَةِ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: در حدیثی است که ملک الموت به وقت جان گرفتن، شیطان را از ایجاد خطر نسبت به محافظت کننده بر نماز باز می دارد و شهادت به وحدانیت حق و رسالت پیامبر را به او تلقین می کند، آن هم در چنان حالت بزرگ و فوق العاده ای.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُدْعَى بِالْعَبِيدِ فَأَوَّلُ شَيْءٍ يُسْأَلُ عَنْهُ الصَّلَاةُ فَإِذَا جَاءَ بِهَا تَامَةً وَالْأُزْحَ فِي النَّارِ (۲):

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به وقت قیامت بنده را به دادگاه الهی طلب می کنند و اول چیزی که از او می پرسند درباره نماز است، اگر نماز تمام و جامع و کاملی ارائه داد اهل نجات است، و گرنه با خشم او را به دوزخ می اندازند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا تُصَيِّعُوا صَلَاتِكُمْ فَإِنَّ مَنْ ضَيَّعَ صَلَاتَهُ حُشِرَ مَعَ قَارُونَ وَهَامَانَ وَكَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ النَّارَ مَعَ الْمُتَافِقِينَ فَالْوَيْلُ لِمَنْ لَمْ يُحَافِظْ عَلَى صَلَاتِهِ وَآدَاءِ سُنَّتِهِ (سُنَّةَ نَبِيِّهِ) (۳):

ص: ۵۷

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۲۹/۴، باب ۷، حدیث ۴۴۲۹.

۲- ۲) - عیون اخبار الرضا: ۳۱/۲، باب ۳۱، حدیث ۴۵؛ وسائل الشیعه: ۲۹/۴، باب ۷، حدیث ۴۴۳۰.

۳- ۳) - عیون اخبار الرضا: ۳۱/۲، باب ۳۱، حدیث ۴۶؛ وسائل الشیعه: ۳۰/۴، باب ۷، حدیث ۴۴۳۱.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نماز خود را ضایع نکنید، که هر کس نمازش را ضایع کند، با قارون و هامان محشور می شود و سزاوار است که خداوند، او را با منافقین به آتش جهنم ببرد؛ وای بر کسی که بر حفظ نمازش اقدام نکند و به ادای سنت حق یا (سنت پیامبر) برنخیزد.

امیر المؤمنین علیه السلام در کلامی که اصحابش را وصیت می کرد، فرمود:

نسبت به مسئله نماز متعهد باشید و بر آن محافظت کنید و آن را زیاد بجای آرید و به وسیله آن به حضرت حق تقرب جوید؛ زیرا نماز بر مردم مؤمن واجب شده؛ شما جواب گرفتاران به عذاب الهی را نشنیده اید وقتی از آنان می پرسند که علت جهنم آمدن شما چه بود؟ می گویند: از نماز گزاران نبودیم!!

نماز، گناهان نماز گزار را هم چون برگ درخت می ریزد و او را از اسارت هوا و عذاب نجات می دهد.

نبی اسلام صلی الله علیه و آله، نماز را تشبیه به حمام در خانه مرد فرموده که شبانه روز پنج بار خود را در آن شستشو دهد که با چنین برنامه ای هیچ گونه چرکی در بدن نمی ماند (۱).

مؤمنان حقیقی، حق با عظمت نماز را شناخته اند که زینت متاع دنیا و مال و اولاد آنان را از نماز بازشان نمی دارد؛ خدای بزرگ فرموده:

[رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ] (۲).

مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد.

ص: ۵۸

۱-۱) - التهذيب: ۲/۲۳۷، باب ۱۲، حدیث ۷.

۲-۲) - نور (۲۴): ۳۷.

نبی بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله بعد از این که به خاطر نماز به بهشت بشارت داده شد، خود را برای نماز در زحمت و رنج می انداخت، چون در قرآن مجید آمده بود:

[وَ أُمِرَ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اضْطَبِرْ عَلَيْهَا] (۱).

و خانواده ات را به نماز فرمان بده و خود نیز بر آن شکیبایی ورز.

آن حضرت اهل خود را امر به نماز می فرمود و خودش در میدان نماز استقامت و صبر می ورزید (۲).

امام باقر علیه السلام می فرماید:

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند که مردی وارد شد و به نماز ایستاد، ولی رکوع و سجودش را آن چنان به سرعت خواند که در حقیقت رکوع و سجود نبود. پیامبر فرمود: همانند کلاغی که نوک بزند نماز را بجای آورد، اگر با این نماز از دنیا برود بر غیر دین من از دنیا رفته! (۳) امام صادق علیه السلام می فرماید:

وقتی نماز گزار به نماز می ایستد از پهنه های آسمان بر زمین، رحمت بر او نازل می شود و به محاصره ملائکه الهی درآمده و ملکی فریاد می زند:

اگر این نماز گزار آگاه شود که در نماز چیست، هرگز آن را به هم نمی پیچد (۴).

هارون بن خارجه می گوید:

ص: ۵۹

۱- ۱) طه (۲۰): ۱۳۲.

۲- ۲) نهج البلاغه: خطبه ۱۹۰؛ وسائل الشیعه: ۳۰/۴، باب ۷، حدیث ۴۴۳۲.

۳- ۳) - الکافی: ۲۶۸/۳، باب من حافظ علی صلاته أو ضیعها؛ المحاسن: ۷۹/۱، باب ۳، حدیث ۵؛ بحار الأنوار: ۲۳۴/۸۱، باب ۱۶، حدیث ۸.

۴- ۴) - الکافی: ۲۶۵/۳، باب فضل الصلاة، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه: ۳۲/۴، باب ۸، حدیث ۴۴۳۵.

مردی از یاران خود را نزد حضرت امام صادق علیه السلام تعریف کردم و به خوبی ثنای او را گفتم. حضرت به من فرمود: نماز او چگونه است (۱)؟

امام باقر علیه السلام می فرماید:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

زمانی که بنده مؤمن به نماز بر می خیزد، خداوند به او نظر می کند. یا فرمود:

خداوند تا پایان نماز به او روی می آورد و از بالای سر او تا افق آسمان سایه رحمت قرار می دهد و از حول و حوش او تا بالای آسمان پراز ملائکه می شود و ملکی موکل او می گردد که بالای سرش بایستد و به او بگوید: ای نماز گزار! اگر می دانستی چه وجودی تو را می نگرد و با که مناجات می کنی رو برنگردانده و هرگز از جای حرکت نمی کردی (۲)!

امام صادق علیه السلام فرمود:

هرگاه نماز واجب بجای آوردی آن را به وقت خودش بجای آر و تصور کن این آخرین نماز توست، نمازی که دیگر آن را به دست نخواهی آورد؛ چشم به جایگاه سجود داشته باش، اگر بدانی در راست و چپ تو چه خبر است هر آینه نمازت را نیکو بجای آوری، بدان در برابر وجود بزرگی ایستاده ای که تو را می بیند ولی تو او را نمی بینی (۳).

امام صادق علیه السلام می فرماید:

وقتی عبد وارد نماز می شود و نمازش را سبک بجای می آورد و ادب و وقار و طمأنینه را آن طوری که باید مراعات نمی کند، خداوند به ملائکه می فرماید:

ص: ۶۰

۱-۱) - الکافی: ۴۸۷/۳، باب النوادر، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه: ۳۲/۴، باب ۸، حدیث ۴۴۳۶.

۲-۲) - وسائل الشیعه: ۳۲/۴، باب ۸، حدیث ۴۴۳۷.

۳-۳) - وسائل الشیعه: ۳۴/۴، باب ۸، حدیث ۴۴۴۳.

بنده ام را نمی بینید، مثل این که نیازهایش به دست غیر من است، آیا او نمی داند که هر چه نیاز دارد در ارتباط با من است
(۱)؟

□ □
قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اسْرَقَ النَّاسِ مَنْ سَرَقَ مِنْ صَلَاتِهِ (۲):

علی علیه السلام فرمود: دزدترین مردم کسی است که از نمازش بدزدد!!

محبوب ترین عمل

انسان برای ورود به جهان با عظمت نماز و دست یافتن به حقیقت عالی آن، ناچار است مراحل و منازل را طی کند و دارای سیر و سلوکی گرانقدر و پر منفعت گردد.

در مرحله اول و نخستین منزل، باید در مسئله لباس و مکان و آب وضو و غسل و خاک تیمم، از حق و حقوق تمام مردم و بیت المال مسلمانان پاک باشد.

اگر ذره ای از اجزای لباس یا قسمتی از مکان و محل نماز، یا قطره ای از آب وضو و غسل، یا مقداری از خاک تیمم غصبی یا حرام باشد، با آن لباس و در آن مکان و با آن آب و خاک، به هیچ عنوان نمی توان به بارگاه قدس نماز قدم گذاشت و به میهمانی حضرت دوست مشرف شد.

نماز با لباس حرام یا غصبی و با آب و خاک غیر مباح و با مکان غیر شرعی نماز نیست، هر چند مکلف برای بجای آوردن آن خود را به انواع زحمت ها و رنج ها دچار کند.

مگر امکان دارد، کسی با آلودگی به مال حرام، یا قرار گرفتن در مقام حرام، یا با

ص: ۶۱

۱-۱) - وسائل الشیعه: ۳۵/۴، باب ۹، حدیث ۴۴۴۷.

۲-۲) - وسائل الشیعه: ۴۸۰/۵، باب ۴، حدیث ۷۱۱۰.

اتصال به غسل و وضو و تیممی که آب و خاکش از راه حرام است، به بارگاه عزت آن عزیز راه یابد.

آنجا مقام پاکان و نیکان است، آنجا منزل بینایان و دانایان است، آنجا راه عارفان و عاشقان است.

عارف و عاشق، محال است در مسئله لباس و مکان و طهارت از دستور معشوق و محبوب سرپیچی کند.

مگر مؤمن قدرت دارد به مال کسی چشم بدوزد، تا چه رسد که آن مال را غاصبانه تصرف کند.

مگر برای مؤمن امکان دارد با آب غصبی یا خاک حرام غسل یا وضو یا تیمم بسازد، آن وضو و غسل و تیمم مگر طهارت است؟

چون عبد از محصول زحمت و کوشش خود لباس و طهارت و مکان را به دست آورد و در این زمینه سیر و سلوکش را به پایان برد، وارد مرحله بعد و منزل دیگر می شود و آن منزل عبارت است از، بیرون آوردن لباس گناه از وجود و به تن کردن لباس تقوا و پاک کردن غبار و خاک شیطنت از صفحه نفس و تیمم بر خاک کوی محبوب و بیرون ریختن لجن هوا و رذایل از قلب و شستشوی وجود با آب عشق یار و رها کردن زمین دو رویی و مکر و حيله و قرار گرفتن در مقام تسلیم، آن مقامی که جز پاکی و طهارت ظاهر و باطن نماند و جز ترک سر و در باختن جان برای رسیدن به وصال جانان هوسی نباشد.

نقد جان را در بهای زلف جانان می دهم***عاشقم وز بهر سودایی چنین جان می دهم

ای که از حال من آشفته می پرسی مپرس***کز پریشانی خبرهای پریشان می دهم

دور از او هجران اگر قصد هلاک من کند***عمر خود می بخشم و جان را به هجران می دهم (۱)

لباس تقوی

آن گاه که لباس تقوا به تن هستی خود کردی و با آب عشق دوست، غسل یا وضو بجای آوردی و یا با غبار کوی محبوب دست و صورت صفا دادی و در مقام تسلیم قرار گرفتی، به مرحله دیگر سفر کن و آن مرحله خالی کردن دل از غیر اوست که اگر دل از غیرش خالی نکنی چگونه امکان نیت خالص و اراده پاک برای تو خواهد بود؟

همه حواس و مشاعر و ذهنیات خویش را از تفرقه نجات ده و بر محور عشق جانان جمع کن و بر این حقیقت مراقب و مواظب باش که در آستانه معراج هستی و در این سفر مسئله درمان فراق با داروی وصال مطرح است!!

امام خمینی رحمه الله در این زمینه می گوید:

بدان که اهل معرفت و اصحاب مراقبه را به قدر معرفت آن ها به مقام مقدس ربوبیت و اشتیاق آن ها به مناجات حضرت باری عز اسمه از اوقات صلاه که میقات مناجات و میعاد ملاقات با حق است، مراقبت و مواظبت بوده و هست.

آنان که مجذوب جمال جمیل و عاشق و دلباخته حسن از لند و از جام محبت سرمست و از پیمانۀ الست بیخودند، از هر دو جهان رسته و چشم از اقالیم وجود بسته و به عزّ قدس جمال الله پیوسته اند، برای آن ها دوام حضور است و لحظه ای از فکر و ذکر و مشاهدت و مراقبت مهجور نیستند و آنان که اصحاب معارف و ارباب فضایل و فواضلند و شریف النفس و کریم الطینه اند، چیزی را به مناجات حق اختیار نکنند و از خلوت و مناجات حق، خود او را طالبند.

ص: ۶۳

عزّ و شرف و فضیلت و معرفت را همه در تذکر و مناجات با حق دانند، اینان اگر توجه به عالم کنند و نظر به کونین اندازند نظر آن‌ها عارفانه باشد و در عالم، حق جو و حق طلبند و تمام موجودات را جلوه حق و جمال جمیل دانند.

اینان اوقات صلاه را به جان و دل مواظبت کنند و خود را برای میقات گاه حق حاضر و مهیا کنند و دل آن‌ها حاضر است و از محضر حاضر را طلبند و احترام محضر را برای حاضر کنند و عبودیت را مودت و معاشرت با کامل مطلق دانند و اشتیاق آن‌ها برای عبادت از این باب است.

آنان که مؤمن به غیب و عالم آخرت و شیفته کرامات حضرت حق جلاله اند و نعمت‌های ابدی بهشتی و لذت‌ها و بهجت‌های دائمی سرمدی را با حظوظ دایره دنیوی و لذائذ ناقصه موقته مشوبه، مبادله نکنند نیز در وقت عبادات - که بذر نعم اخروی است - قلوب خود را حاضر نمایند و از روی دل چسبی و اشتیاق قیام به امر کنند و از اوقات صلاه که وقت حصول نتایج و کسب ذخایر است انتظار کشند و چیزی را به نعم جاویدان اختیار نکنند، اینان نیز چون قلب آن‌ها از عالم غیب با خبر است، ایمان قلبی به نعم همیشگی و لذات دائمه عالم آخرت آورند، اوقات خود را غنیمت شمارند و تزییع اوقات خود نکنند، «اولئک اصحاب الجنه و ارباب النعمه هم فیها خالدون».

این طوایف که ذکر شد و بعض دیگر که ذکر نشد، خود عبادات نیز برای آن‌ها لذاتی است به حسب مراتب آن‌ها و معارف آنان و کلفت تکلیف برای آن‌ها به هیچ وجه نیست.

نشاط اصفهانی در این زمینه چنین سروده:

محفل عشقش چو می آراستند*** اول از بیگانگان پیراستند

ساقی آنگه باده در گردش فکند*** باده ها در سینه ها آتش فکند

مست افتادست از خود بی خبر*** نی شناسد سر زپانی پا زسر

شخص انسان کز همه کامل تر است*** ذات او را لطف حق شامل تر است

ولی ما بیچارگان گرفتار آمال و امانی و بسته زنجیرهای هوا و هوس و فرو رفتگان در سجن مسجور ظلمانی طبیعت که نه بویی از محبت و عشق به شامه روحمان رسیده و نه لذتی از عرفان و فضیلت را از ذائقه قلبمان چشیده، نه اصحاب عرفان و عیانیم و نه ارباب ایمان و اطمینان.

عبادات الهیه را تکلیف و کلفت دانیم و مناجات با قاضی الحاجات را سربار و تکلف شماریم، جز دنیا که معلف حیوانات است، رگون به چیزی نداریم و جز به دار طبیعت که معتکف ظالمان است تعلقی نداریم، چشم بصیرت قلبمان از جمال جمیل کور و ذائقه روح از ذوق عرفان مهجور است!!

عمر خود را در چه پایان برده ای*** قوت و قوت در چه فانی کرده ای

گوهر دیده کجا فرسوده ای*** پنج حس را در کجا پالوده ای

گوش و چشم و هوش و گوهرهای عرش*** خرج کردی چه خریدی تو ز فرش (۱)

بلی سر حلقه اهل معرفت و خلاصه اصحاب محبت و حقیقت می فرماید:

اَيْتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعَمُنِي وَ يَشْقِينِي (۲).

نزد پروردگارم بیتوته کردم که طعام و نوشیدنی مرا تأمین می کرد.

ص: ۶۵

۱-۱- مثنوی معنوی، مولوی.

۲-۲- عوالی اللآلی: ۲/۲۳۳، باب الصوم، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۲۵۳/۶۴، تتمیم.

خدایا! این چه بیتوته است که در دار الخلوت انس، محمد را با تو بوده و این چه طعام و شراب است که با دست خود این موجود شریف را چشاندی و از همه عوالم وارھاندی؟!

آن سرور را رسد که فرماید:

لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَأَيَسُّهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ (۱).

برای من با خداوند وقت و حالتی است که در توان هیچ فرشته مقربی و هیچ پیامبر مرسلی نمی باشد.

آیا این وقت از اوقات عالم دنیا و آخرت است؟ یا وقت خلوتگاه قاب قوسین و طرح الکونین است؟

موسی کلیم چهل روز، صوم موسوی گرفت و به میقات حق نایل شد و خدا فرمود:

[فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً] (۲).

پس میعادگاه پروردگارش به چهل شب پایان گرفت.

با این وصف به میقات محمدی نرسد و با دقت احمدی تناسب پیدا نکند، به موسی در میعادگاه خطاب رسید:

[فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ] (۳).

پس کفش خود را از پایت بیفکن.

و آن را به محبت اهل، تفسیر کردند و به رسول ختمی، امر به حب علی شد،

ص: ۶۶

۱-۱) -بحار الأنوار: ۲۴۳/۷۹، باب ۲، حدیث ۱.

۲-۲) -اعراف (۷): ۱۴۲.

۳-۳) -طه (۲۰): ۱۲.

در قلب از این سر جذوه ای است که دم از او نزنم، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل !!

در دل بی خبران جز غم عالم غم نیست***در غم عشق تو ما را خبر از عالم نیست

خاک آدم که سرشتند غرض عشق تو بود***هر که خاک ره عشق تو نشد آدم نیست

از جنون من و حسن تو سخن بسیار است***قصه ما و تو از لیلی و مجنون کم نیست

گر طیبیان زپی داغ تو مرهم سازند***کی گذاریم که آن داغ کم از مرهم نیست

من که امروز هلاک دم جان بخش توام***دم عیسی چه کنم چون دم او این دم نیست (۱)

مناجات در نماز

ای عزیز! تو نیز به قدر میسور و مقدار مقذور، این وقت مناجات را غنیمت شمار و به آداب قلبیه آن قیام کن و به قلب خود بفهمان که مایه حیات ابدی اخروی و سرچشمه فضایل نفسانیه و رأس المال کرامات غیر متناهی به مراودت و مؤانست با حق است و مناجات با او به ویژه در نماز که معجون روحانی ساخته شده با دست جلال حق است و از جمیع عبادات جامع تر و کامل تر است، پس بر اوقات و شرایط آن حتی الامکان محافظت کن و اوقات فضیلت آن را انتخاب نما که نورانیتی دارد که در دیگر اوقات نیست.

ص: ۶۷

اشتغالات قلبیه خود را در آن اوقات کم کن، بلکه قطع کن و این حاصل شود به این که اوقات خود را موظف و معین کنی و برای نماز که متکفل حیات ابدی توست وقتی خاص تعیین کنی که در آن وقت کارهای دیگر نداشته باشی و قلب را تعلقاتی نباشد و نماز را با امور دیگر مزاحم قرار مده، تا بتوانی قلب را راحت و حاضر کنی.

در احادیث در احوال معصومین تدبیر کن و در حالات آن بزرگواران تأمل نما؛ شاید تبتهی حاصل آید و ما نیز بتوانیم به قلب مهجور خود بفهمانیم که اوقات صلاه اوقات حضور در بارگاه قدس حضرت ذوالجلال است، اوقاتی است که حق تعالی که مالک الملوک و عظیم مطلق است بنده ضعیف ناچیز را به مناجات خود دعوت فرموده و به دارالکرامه خود اذن دخول داده تا فوز به سعادت های ابدی و سرور بهجت های دائمی پیدا کند.

از دخول وقت نماز به مقدار معرفت خود بهجت و سرور داشته باشیم و اگر قلب، استشعار عظمت و خطر مقام کند به مقدار فهم عظمت، خوف و خشیت حاصل می شود و چون قلوب اولیا مختلف و حالات آن ها متفاوت است، به حسب تجلیات لطفیه و قهریه و استشعار عظمت و رحمت و جمال، آن ها را به سرور و بهجت وادار کند «و ارحنا یا بلال» گویند و گاهی تجلیات به عظمت و قهر و سلطنت آن ها را از خود بی خود کند و رعشه و رعهده برای آن ها دست دهد!!

هر که را جامه ز عشقی چاک شد*** او ز حرص و عیب کلی پاک شد

جمله معشوق است و عاشق پرده ای*** زنده معشوق است و عاشق مرده ای

جسم خاک از عشق بر افلاک شد*** کوه در رقص آمد و چالاک شد

عشق آن زنده گزین کاو باقی است*** وز شراب جان فزایت ساقی است

عشق آن بگزين که جمله انبيا*** يافتند از عشق او کار و کيا (۱)

آداب اوقات نماز

بالجمله، ای ضعیف! آداب قلبیه اوقات آن است که، خود را مهیا کنی برای ورود به حضور مالک دنیا و آخرت و مخاطب و مکالمه با حضرت حق جلّ و علا، پس با نظری توجه به ضعف و بیچارگی و ذلت و بینوایی خود و عظمت و بزرگی و جلال و کبریای ذات مقدس جلت عظمته که انبیاء مرسلین و ملائکهٔ مقربان در بارگاه عظمتش از خود بی خود شوند و اعتراف به عجز و مسکنت و ذلت کنند و چون این نظر را کردی و به دل فهماندی استشعار خوف کند و عبادات خود را ناچیز شمارد.

و با نظری توجه به سعهٔ رحمت و کمال عطوفت و احاطهٔ رحمانیت آن ذات مقدس کن که بندهٔ ضعیفی را به بارگاه قدس خود با همهٔ آلودگی و بیچارگی که دارد بار داده و او را با همهٔ تشریفات فرو فرستادن فرشتگان و نازل نمودن کتاب های آسمانی و فرستادن انبیای مرسلین دعوت به محفل انس خود فرموده، بدون آنکه سابقهٔ استعدادی از برای ممکن بیچاره باشد و یا در این دعوت و حضور برای حضرتش یا ملائکه الله یا انبیا سودی تصور شود.

البته قلب را با این توجه انسی حاصل شود و استشعار رجا و امیدواری کند؛ پس با قدم خوف و رجا و رغبت و رهبت، خود را مهبای حضور کن و عیّده و عدّه حضور مهیا کن که عمدهٔ آن، آن است که با قلب خجل و دل وجل و استشعار انکسار و ذلت و ضعف و بیچارگی وارد محضر شوی و خود را به هیچ وجه لایق محضر

ص: ۶۹

ندانی و لایق عبادات و عبودیت نشماری و اذن در عبادت و عبودیت را فقط از شمول رحمت و عمیم لطف حضرت احدیت جلّت قدرته بدانی که اگر ذلت خود را نصب عین خود کردی و به جان و دل تواضع برای ذات مقدس حق نمودی و خود و عبودیت خود را ناچیز و بی ارزش دانستی، حق تعالی با تو تلافی فرماید و تو را مرتفع کند و به کرامات خود مخّلع فرماید!!

این همه سود و منفعت، این همه عشق و محبت، این همه لطف و کرامت، این همه رأفت و رحمت گوشه ای از آثار و نتایج نماز است.

نماز، محبوب ترین عمل

اگر بگویند که نماز، باب رحمت، بارگاه قدس، میقات عاشقان، معراج مؤمنان، عشق عارفان، راه دانایان، صراط بینایان، جان متحیران، وسیله قرب جانان و همه دردها را درمان است به خدا قسم چیزی به گزاف نگفته اند؛ اگر در روایات شیعه آمده که نماز، محبوب ترین عمل در پیشگاه خداست، به حقیقت قسم که سخن حق است و عین واقعیت در ملک و ملکوت است.

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَفْضَلِ مَا يُتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَى رَبِّهِمْ وَ أَحَبُّ ذَلِكَ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا هُوَ؟ فَقَالَ: مَا أَعْلَمُ شَيْئًا بَعِيدَ الْمَعْرِفَةِ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ أَلَّا تَرَى أَنَّ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ (۱): [وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الرَّكَّاهِ مَا دُمْتُ حَيًّا] (۲):

معاویه بن وهب که از راویان بزرگوار است می گوید: از حضرت صادق علیه السلام

ص: ۷۰

۱-۱) - الکافی: ۲۶۴/۳، باب فضل الصلاة، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۳۸/۴، باب ۱۰، حدیث ۴۴۵۳.

۲-۲) - مریم (۱۹): ۳۱.

پرسیدم، برترین چیزی که وسیله قرب عباد به حق است و محبوب ترین عمل نزد خداوند چیست؟ فرمود: پس از معرفت به حق چیزی را محبوب تر از نماز نمی شناسم، ندیدی بنده شایسته حق حضرت عیسی بن مریم علیه السلام گفت:

خداوند مرا به نماز و زکات تا زنده ام سفارش فرموده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

محبوب ترین اعمال نزد حضرت حق نماز است و آن آخرین وصیت انبیای خداست.

چه نیکوست مرد غسل کند یا وضوی کامل بگیرد، سپس آهنگ جای کند که کسی او را نبیند؛ پس پروردگار مهربان او را در حال رکوع و سجود بنگرد؛ عبد زمانی که سجده کند و سجودش طول بکشد، ابلیس فریاد برمی دارد: وای بر من! انسان ها اطاعت کردند، ولی من معصیت و آنان سجده کردند، ولی من از این عمل با عظمت سرباز زدم! (۱)

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَلَاةٌ فَرِيضَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِشْرِينَ حِجَّةً وَ حِجَّةٌ خَيْرٌ مِنْ بَيْتٍ مَمْلُوءٍ ذَهَبًا يَتَصَدَّقُ مِنْهُ حَتَّى يُفْنَى (۲):

ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند: یک نماز واجب از بیست حج بالاتر است و یک حج بهتر است از خانه ای که پر از طلا باشد و همه آن در صدقه مصرف شود.

ص: ۷۱

۱-۱) - الکافی: ۲۶۴/۳، باب فضل الصلاة، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۳۸/۴، باب ۱۰، حدیث ۴۴۵۴.

۲-۲) - الکافی: ۲۶۵/۳، باب فضل الصلاة، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه: ۳۹/۴، باب ۱۰، حدیث ۴۴۵۶.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

پیرمردی را در قیامت حاضر می کنند، سپس پرونده او را به دستش می دهند، پرونده به صورتی است که مردم آن را می بینند و در آن جز بدی های او را نمی نگرند؛ این برنامه به طول می انجامد تا پیرمرد به حضرت حق می گوید: امر می کنی که مرا به آتش ببرند؟ خطاب می رسد: ای پیرمرد! من حیا می کنم که تو را عذاب کنم در حالی که در دنیا برای من نماز خواندی، ای ملائکه من! بنده مرا به بهشت ببرید (۱).

این عبد مسکین و شرمنده مستکین و افتاده ناتوان در مقام مناجات با حضرت قاضی الحاجات چنین عرضه داشته ام:

ای کرمت یاور افسردگان***زنده به یادت دل دل مردگان

تیره شبم نور تو روشن کند***خاک مرا عشق تو گلشن کند

ای تو شفای دل مجروح من***پاکی جان منی و روح من

هست دو دستم به گدایی دراز***سوی تو ای با کرم بی نیاز

چشم امیدم به کرامات توست***روی دلم سوی عنایات توست

روشنی ظلمت دل نور توست***دل که ز الطاف تو مخمور توست

هست به درگاه تو فریاد من***لطف تو گیرد ز عدو داد من

صافتر از آینه کن جان من***جان من و مذهب و ایمان من

باز کن از عشق دری بر دلم***تا که شود مهر رخت حاصلم

روز و شبم مونس و همدم تو باش***راه نجات از الم و غم تو باش

خاک درت بستر جان من است***مرحمت و لطف تو خوان من است

ص: ۷۲

۱ - ۱) - الأملی، شیخ صدوق: ۳۷، المجلس العاشر، حدیث ۲؛ روضه الواعظین: ۴۹۸/۲، مجلس فی ذکر القیامه؛ بحار الأنوار: ۲۰۴/۷۹، باب ۱، حدیث ۴.

یاد تو ای دوست شفای من است***عشق تو آوای بقای من است

می نرود یاد تو از خاطر من***چون که تویی در دو جهان ناصر

بنده تو یکسره مسکین توست***بسته مهر تو و آیین توست

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الصَّلَاةُ وَالْبِرُّ وَالْجِهَادُ (۱):

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: محبوب ترین کارها نزد حضرت الله، نماز و نیکی و جهاد است.

عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: حَجَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَصَلَاةُ فَرِيضَةٌ أَفْضَلُ مِنَ الْفِ حَجَّةٍ (۲):

یونس بن یعقوب می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: یک حج از دنیا و آنچه در آن است برتر است و یک نماز واجب از هزار حج بالاتر است.

ارزش نمازگزاران

انسان نمازگزار، ظرف ارزش الهی است و از آنجا که در آیات قرآن، از نماز، به عنوان یک عمل بسیار پر قیمت الهی یاد شده و در روایات، از نماز به عنوان محبوب ترین عمل در پیشگاه حضرت عزت یاد شده، باید گفت که متصل به نماز و پیا دارنده آن از این فیض عظمی و چشمه الهی کسب ارزش می کند.

نمازگزار از دو ناحیه واجد عالی ترین ارزش است: از طرفی به خاطر برپاداشتن نماز واجد شرایط، مجبور است که بسیاری از محرّمات ظاهری از قبیل مال حرام،

ص: ۷۳

۱- ۱) - الخصال: ۱/۱۸۵، حدیث ۳۵۶؛ وسائل الشیعه: ۴/۴۰، باب ۱۰، حدیث ۴۴۵۹؛ بحار الأنوار: ۱۱/۹۷، باب ۱، حدیث ۱۹.

۲- ۲) - التهذیب: ۲/۲۴۰، باب فضل الصلاة، حدیث ۲۲؛ وسائل الشیعه: ۴/۴۰، باب ۱۰، حدیث ۴۴۶۰.

لباس غصبی، مکان غصبی، آب و خاک غیر مباح و لقمه حرام را ترک کرده و از جهت دیگر ملزم است قسمت اعظمی از محرمات باطنی، از قبیل کبر و حسد و ریا و نفاق و خدعه و شر و عجب و حقد و کینه را ترک نماید.

و از طرفی با اتصال به آداب قلبیه و روحیه نماز، به کسب حسنات و فضایل از قبیل مراقبه، محاسبه، توجه، ذکر، خلوص، پاکی، صافی نایل می گردد و این بهره ها که از برکت نماز نصیب او می شود بهره های الهی است؛ پس با ترک محرمات، واجد تقوا و با اقامه نماز، دارنده نیکی ها می گردد و تقوا باعث این است که، گرامی ترین بنده شود و نیکی ها باعث این است که، به مقام «لی مع اللهی» برسد و چه ارزشی در عالم وجود بالاتر از مقام تقوا و مقام «لی مع اللهی» است؟

[إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ] (۱).

بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

[إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ] (۲).

بی تردید خدا با کسانی می باشد که پرهیزکاری پیشه کردند و کسانی که [از هر جهت] نیکوکارند.

آری، به فرموده قرآن مجید، نماز بازدارنده انسان از فحشا و منکرات (۳) و به فرموده معصوم علیه السلام نماز معراج مؤمن است (۴).

ص: ۷۴

۱-۱) - حجرات (۴۹): ۱۳.

۲-۲) - نحل (۱۶): ۱۲۸.

۳-۳) - «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» عنكبوت (۲۹): ۴۵.

۴-۴) - بحار الأنوار: ۳۰۳/۷۹، باب ۴.

توجه واقعی به حقیقت و آداب و شرایط نماز، از طرفی انسان را از تمام گناهان کبیره و صغیره حفظ می کند و با توفیق الهیه آدمی را به مرتفع ترین قلعه تقوا و خویشتن داری از گناه می برد و از طرفی به خاطر حقایقی که در نیت و تکبیر و حمد و سوره و رکوع و سجود و قنوت و تشهد است، آدمی را به معراج واقعیت ها سوق می دهد و این دو طرف نماز است که بالاترین ارزش ها را نصیب نمازگزار می کند و طبق محاسبه دقیق بر اساس آیات و روایات و تحقیقات اولیای کامل و عرفای جامع و بینایان راه و دانایان دل آگاه اگر گفته شود که نمازگزار واقعی وجودش از تمام امت پرارزش تر است، سخنی به گزاف گفته نشده است.

آری، ای مقصود پویندگان! ای سرمایه عاشقان! ای نوای ناله داران! ای راز و نیاز نیازمندان! ای سرور مشتاقان! ای انیس دل باختگان! ای مونس عارفان! آنان که تو را می طلبند، پس از معرفت به مقام تو باید با قدرت نماز به سوی تو حرکت کنند که بدون نماز رسیدن به وصال تو میسر نیست؛ آنان که طالب راز و نیاز عاشقانه با تو هستند، با تمام وجود خود باید در نی نماز بدمند که بدون این دمیدن روزگار وصل به دست نمی آید، آری، ای محبوب محبان با معرفت!:

ای در دل مشتاقان از عشق تو داستان ها***وز حجت بیچ و نی در صنع تو برهان ها

در ذات لطیف تو حیران شده فکرت ها***بر علم قدیم تو پیدا شده پنهان ها

در بحر کمال تو ناقص شده کامل ها***در عین قبول تو کامل شده نقصان ها

ای کرده دوا بخشی لطف تو به هر دردی*** من درد تو می خواهم دور از همه درمان ها (۱)

ارزش نمازگزاران در احادیث قدسی

در احادیث قدسیه در بیان ارزش وجود نمازگزاران چنین آمده است:

لَوْ لَا شَيْخٌ رُكَّعَ وَ شَبَابٌ خُشَّعَ وَ صِبْيَانٌ رُضِعَ وَ بَهَائِمٌ رُتِعَ لَصَبَبْتُ عَلَيْكُمْ الْعَذَابَ صَبَاً (۲):

ای ملت های نافرمان و مردم عاصی و جمعیت های گنهکار! اگر پیران رکوع کننده و جوانان اهل تضرع و زاری و کودکان شیرخوار و چهارپایان علف خوار نبودند، همانا به جرم گناهانتان عذابی بر شما فرو می ریختم که حق فروریختنش ادا شود!!

يَا أَهْلَ مَعْصِيَتِي لَوْ لَا مَنْ فِيكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُتَحَابِّينَ بِجَلَالِي الْعَامِرِينَ بِصَلَاتِهِمْ أَرْضَى وَ مَسَاجِدِي وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالسَّحَارِ خَوْفًا مِنِّي لَأَنْزَلْتُ عَذَابِي ثُمَّ لَا أَبَالِي (۳):

ای اهل معصیت! اگر در بین شما اهل ایمان نبودند، آن انسان هایی که به واسطه جلال من دوستدار یکدیگرند و زمین و مساجد من با نمازشان آباد است و از خوف من به وقت سحر در حال استغفارند، همانا عذابم را بر شما نازل می کردم و هیچ باکی هم نداشتم.

ص: ۷۶

۱-۱) - سنایی غزنوی.

۲-۲) - کلمه الله: ۷۶.

۳-۳) - الأمالی، شیخ صدوق: ۱۹۹، المجلس السادس و الثلاثون؛ بحار الأنوار: ۳۸۳/۸۰، باب ۸، حدیث ۵۷.

این دو روایت دلالت دارند که ارزش نمازگزار واقعی در حدی است که به احترام او عذاب دنیا بر یک ملت بخشیده می شود.

زکریا بن آدم و احترام او

درباره زکریا بن آدم که از اصحاب بزرگوار حضرت رضا علیه السلام است می خوانیم که:

علی بن مسیب به حضرت رضا علیه السلام عرضه داشت: راهم به شما دور است و هر وقت بخواهم دسترسی به شما ندارم، معالم دینم را از چه کسی تعلیم بگیرم؟ حضرت فرمودند: از زکریا بن آدم قمی که بر دین و دنیای شما از جانب من امین است (۱).

زکریا بن آدم به حضرت رضا علیه السلام عرضه داشت:

یا ابن رسول الله! تصمیم دارم از مردم شهرم جدایی کرده و به جای دیگر روم؛ زیرا در میان آنان نادان زیاد است. حضرت فرمود: این کار را نکن؛ زیرا به احترام تو بلا از اهل قم دفع می شود، چنانچه به احترام حضرت موسی بن جعفر بلا از اهل بغداد دفع می گردد (۲).

زکریا بن آدم انسان بزرگوار و با کرامتی است که از جانب ائمه بزرگوار علیهم السلام بسیار احترام و اکرام می شد و ائمه دین برای او هدیه ها و تحفه ها و کفن فرستادند (۳).

آری، مؤمن در پیشگاه حضرت حق و انبیا و ائمه بزرگوار دارای کرامت و احترام

ص: ۷۷

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۱۴۶/۲۷، باب ۱۱، حدیث ۳۳۴۴۲؛ سفینه البحار: ۴۷۰/۳، باب الزاء بعده الکاف.

۲- ۲) - الاختصاص: ۸۷؛ بحار الأنوار: ۲۷۸/۴۹، باب ۱۸، حدیث ۳۲؛ سفینه البحار: ۴۷۱/۳، باب الزاء بعده الکاف.

۳- ۳) - سفینه البحار: ۴۷۱/۳، باب الزاء بعده الکاف.

خاصی است، در حدی که خداوند مهربان به خاطر او برکاتش را بر مردم نازل و عذابش را از آنان دفع می کند.

چه نیکوست که همه ما، آهنگ زندگی خود را در همه شئون، هماهنگ با انبیا و ائمه و اولیا و اهل کرامت قرار دهیم.

چه نیکوست که ما قدر خود را شناخته و از استعداد های عالی درون خود آگاه شویم و با ایمان و عمل صالح به رشد و کمال عقل و قلب و نفس اقدام کرده و خویش را از این ظلمتکده جهل و غفلت و بی خبری نجات داده به میدان نور و مقام قرب و نقطه با عظمت وصال برسانیم.

ارزش نمازگزار

در ارزش اهل نماز و کرامت و هويت آن بزرگواران در حدیث با عظمت قدسی می خوانیم:

إِنَّ أَحَبَّ الْعِبَادِ إِلَيَّ الْمُتَحَابُّونَ بِجَدِّ إِلَى الْمُتَعَلِّقَةِ قُلُوبُهُمْ بِالْمَسَاجِدِ وَالْمُسْتَعْفِرُونَ بِاللَّيْلِ جَارِ أَوْلِيَّكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ بِأَهْلِ الْأَرْضِ عُقُوبَهُ ذَكَرْتُهُمْ فَصَرَفْتُ الْعُقُوبَةَ عَنْهُمْ (۱):

به حقیقت که محبوب ترین بندگان نزد من، آنان هستند که در پرتو جلال من با یکدیگر دوستی دارند؛ دل های آنان تعلق به مساجد دارد و در سحرها در حال توبه اند، اینان کسانی هستند که به وقت عقوبت اهل زمین به خاطر آنان عقوبت را بر گنهکاران می بخشم.

ص: ۷۸

(۱-۱) - مکارم الأخلاق: ۴۶۷، الفصل الخامس فی وصیه رسول الله صلی الله علیه و آله؛ بحار الأنوار: ۷۴، ۸۸، باب ۴، حدیث ۳.

در این روایت آمده:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد، گروهی از اصحاب آنجا بودند، فرمودند:

می دانید که خدای شما چه می گوید؟ عرضه داشتند: خدا و پیغمبر بهتر می دانند. فرمود: پروردگار شما می فرماید:

این است نمازهای پنجگانه، هر کس آن ها را به وقتش به جای آورد و بر آن محافظت کند، مرا در قیامت ملاقات می کند، در حالی که از او عهدی بر من است که به سبب آن عهد، او را داخل در بهشت می کنم و هر کس به وقتش آن نمازها را به جای نیاورد و بر آن محافظت نکند، بر من است که اگر بخواهم او را عذاب کنم یا بیاورم (۱).

در روایت مهمی که در «الأمالی» شیخ صدوق آمده چنین می خوانیم:

برای خداوند، ملکی است به نام «سخائیل» که برای نمازگزاران از پیشگاه حضرت حق برات آزادی می گیرد.

چون مردم مؤمن وارد صبح شوند و وضو بگیرند و نماز صبح را به جای آورند، از خداوند مهربان برای آنان براتی می گیرد که بر آن نوشته:

من خدای ابدی و باقی هستم. بندگان و کنیزان من! شما را در حفاظت خود قرار می دهم، قسم به عزت و جلالم شما را منکوب نمی کنم، گناهان شما را تا ظهر بخشیدم.

وقتی نماز ظهر را می خوانند براتی برای آنان می گیرد که بر آن نوشته شده:

من خدای قادرم. بندگان و کنیزان من! سیئات شما را به حسنات تبدیل کردم و گناهاتتان را آمرزیدم و با رضا و خشنودی خود شما را به خانه جلالم وارد کردم.

ص: ۷۹

چون عصر شود و برای وضو و نماز عصر برخیزند و نماز را بجای آرند برای آنان براتی می گیرد که روی آن نوشته شده:

من خداوند بزرگم، نامم و حکومتم بزرگ است، بندگانم و کنیزانم! بدن های شما را بر آتش جهنم حرام کردم و شما را در جایگاه نیکان جای دادم و به رحمتم شر اشرار را از شما دفع کردم.

چون مغرب شود و برای وضو و نماز برخیزند و نماز را به جای آرند برای آنان براتی می گیرد که بر آن نوشته:

من خدای جبار بزرگ متعالَم. بندگان و کنیزانم! ملائکه من با خشنودی از نزد شما به نزد من آمدند، بر من است که شما را خشنود کنم و در قیامت شما را به آرزوهایتان برسانم.

چون وقت عشا رسد و برخیزند و وضو گرفته و نماز را به جای آرند براتی برای آنان می گیرد که بر آن نوشته:

من خدا هستم و خدایی جز من نیست و پروردگاری غیر من نمی باشد. بندگان و کنیزانم! در خانه های خود طهارت کردید و به مساجد آمدید و در یاد من غرق شدید و حقم را شناختید و واجب مرا ادا کردید. ای سیخائیل! تو را و سایر ملائکه را به شهادت می گیرم که از بندگان و کنیزانم راضی و خشنود شدم (۱)!

خوشا به حال آن انسان هایی که به حضرت حق معرفت پیدا کرده و پس از عرفان به وسیله عمل به پیشگاه آن جناب شتافته اند.

آنان که در راه عبادت حضرت معبود سر از پا نمی شناسند و لذتی همانند لذت عبادت نمی چشند.

ص: ۸۰

آنان که به وقت رسیدن نماز، از همه چیز دست می کشند و با کمال اشتیاق به سوی پیشگاه آن حضرت روانه می شوند و با تمام هستی خود به مملکت نماز وارد می شوند و در محضر حضرت حق به وسیله نماز با زبان حال عرضه می دارند:

ساقیا بده جامی زان شراب روحانی*** تا دمی بر آسایم زین حجاب جسمانی

بهر امتحان ای دوست گر طلب کنی جان را*** آن چنان بر افشانم کز طلب خجل مانی

بی وفا نگار من می کند به کار من*** خنده های زیر لب عشوه های پنهانی

دین و دل به یک دیدن باختیم و خرسندیم*** در قمار عشق ای دل کی بود پشیمانی

ما زدوست غیر از دوست مطلبی نمی خواهیم*** حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی

رسم و عادت رندی است از رسوم بگذشتن*** آستین این ژنده میکند گریبانی

زاهدی به میخانه سرخ رو زمی دیدم*** گفتمش مبارک باد بر تو این مسلمانی

زلف و کاکل او را چون به یاد می آرم*** می نهم پریشانی بر سر پریشانی

خانه دل ما را از کرم عمارت کن*** پیش از آن که این خانه رو نهد به ویرانی

ما سیه گلیمان را جز بلا نمی آید*** بر دل بهایی نه هر بلا که بتوانی (۱)

کدام نماز مورد قبول حق است ؟

بر اساس آیات شریفه قرآن و روایات معتبره روشن شد که خداوند مهربان بر مبنای مصلحت خواهی و عشق به انسان و رشد و کمال او، مسئله نماز را به عنوان یک فریضه و واجب حتمی از بندگانش خواسته و در این زمینه هیچ امت و ملتی استثنا نشده است.

نماز، امر خداست و امر مسئله ای نیست که از طرف انسان، ساده و سبک انگاشته شود.

آمر این امر خداست، خدای رحیم و کریم و رحمان و خالق و باری و مصور و رزاق و جلیل و قهار و ودود و غفور..

ارزش این امر به تناسب ارزش امر اوست و عظمت بزرگی این امر در ارتباط با عظمت و بزرگی امر است.

پیروی از امر این امر واجب و لازم است، چون تجلی صلاح و دور بودن فساد و به پا بودن نظام متین و نظم دقیق حیات، مرهون پیروی از امر اوست.

مسئله تجلی نظم و صلاح در حیات که محصول پیروی انسان از امر مولا است، اختصاص به انسان ندارد، بلکه برپایی نظام احسن هستی، در کل جهان خلقت و در ذره ذره ساختمان کوچک ترین عنصر، تا گسترده ترین موجود، معلول پیروی و اتباع از امر الهی است !!

ص: ۸۲

[ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انبِئَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ * فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا] (۱).

آن گاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود بود، پس به آن و به زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم.* پس آن ها را در دو روز به صورت هفت آسمان به انجام رسانید و [محکم و استوار ساخت]، و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد.

مسئله تجلی نظام در سایه امر الهی نه تنها در زندگی انسان و آسمان و زمین معلوم است، بلکه در اصناف موجودات هستی اعم از غیب و شهود، این برنامه هم چون آفتاب روشن است.

حقیقت امر الهی

اصولاً می توان گفت که نظام دقیق وجود هر موجودی از اتم و هسته های آن گرفته تا عرش خدا، در حقیقت همان امر خداست!

کدام امر بالاتر و برتر از خداست، مگر نه این است که وجود مقدس او مالک ملک هستی و پروردگار عالمیان است؟

مگر نه این است که، مهندس و بانی و به وجود آورنده کل هستی حضرت اوست و مصلحت تمام موجودات در اختیار جناب اوست و کسی جز حضرتش صاحب هستی نیست؟

مگر نه این است که تمام هستی مملوک او و در ید قدرت و در آغوش رحمت و عنایت اوست؟

ص: ۸۳

آیا جز حضرت او کسی سزاوار امر کردن به موجودات است و آیا موجودات جهان هستی حق دارند از امر کسی جز او پیروی کنند؟!

انبیای گرامی و ائمه طاهرین و اولیای کامل الهی، در خط سیر نبوت و امامت و ولایت جز تبلیغ امر و نهی حضرت او برنامه ای نداشتند؛ آن بزرگواران، مأمور رساندن امر حق به خلق بوده و تکلیف داشتند زمینه برپا شدن امر او را در تمام شؤون زندگی بشر اعم از عبادت، سیاست، اقتصاد، اخلاق، اجتماع و خانواده فراهم آورند.

در زمینه او امر حضرت حق نسبت به انسان، آن هم در میان احکام شرعیه هیچ امری شدت و اهمیت و عظمتش هم چون امر به نماز نیست.

نماز، امر خداست؛ نماز، خواسته پروردگار عالم، عادل و حکیم است؛ نماز، بر اساس مصلحت خواهی او نسبت به انسان امر شده است.

پیروی از این امر ضامن سعادت و باعث خیر دنیا و آخرت و عامل رشد و کمال آدم است و بر هر مرد و زن و عالی و دانی اطاعت از این امر واجب و لازم و سرپیچی از آن مایه خواری و ذلت در دنیا و آتش و عذاب در عالم آخرت است.

نماز، برنامه ای است الهی که برای انسان سود مادی و معنوی دارد و برای حل بسیاری از مشکلات زندگی به منزله بهترین کلید است؛ پیروی از این امر پر اهمیت، پاک کننده صفحه حیات از انواع رذایل و پلیدی ها و آلودگی هاست.

امر الهی به نماز

نمونه ای از آیات قرآن که در آن امر به نماز شده، لازم است از نظر شما بگذرد:

[وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ] (۱):

و نماز را بر پا دارید، و زکات پردازید، و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید [که نماز خواندن با جماعت محبوب خداست] .

[وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ] (۲):

و [یاد کنید] زمانی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان نیکی کنید، و با مردم با خوش زبانی سخن گوید، و نماز را بر پا دارید، و زکات پردازید، سپس همه شما جز اندکی [از پیمان خدا] روی گردانیدید و شما [به طور عادت] روی گردان هستید.

[حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ] (۳):

بر تمام نمازها و به خصوص نماز میانه [که بر اساس پاره ای از روایات، نماز ظهر است] محافظت و مراقبت کنید، و [در حال طاعت و عبادت] فروتنانه برای خدا بپا خیزید.

[فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا] (۴):

نماز را [به صورت معمولش] اقامه کنید. مسلماً نماز همواره در اوقاتی

ص: ۸۵

۱-۱) - بقره (۲): ۴۳.

۲-۲) - بقره (۲): ۸۳.

۳-۳) - بقره (۲): ۲۳۸.

۴-۴) - نساء (۴): ۱۰۳.

مشخص و معین وظیفه ای مقرر و لازم بر مؤمنان است.

[وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى] (۱).

و خانواده ات را به نماز فرمان بده و خود نیز بر آن شکیبایی ورز؛ از تو رزقی نمی طلبیم، ما به تو روزی می دهیم و عاقبت نیک برای پرهیزکاری است.

[فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ] (۲).

پس نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و به خدا تمسک جوید. او سرپرست و یاور شماست؛ چه خوب سرپرست و یآوری و چه نیکو یاری دهنده ای است.

در سوره های نور آیه ۵۶ و عنکبوت آیه ۴۵ و روم آیه ۳۱ و احزاب آیه ۳۳ و جمعه آیه ۹ نسبت به نماز امر مؤکد شده و به طور جدی و قاطع از همه مرد و زن خواسته شده که نماز را بپا دارند و مواظب باشند از این حکم حکیمانه حضرت حق غفلت نورزند.

نماز مقبول

اکنون که عظمت نماز در پرتو امر حضرت ذوالجلال روشن شد و موقف و موضع این برنامه حیاتی در میان احکام و اوامر خداوند معلوم گردید، جای این سؤال است که در میان اجراکنندگان این امر و عمل کنندگان به این مسئله، عمل

ص: ۸۶

۱-۱ - طه (۲۰): ۱۳۲.

۲-۲ - حج (۲۲): ۷۸.

کدام طایفه از میان همه عمل کنندگان مورد پذیرش خداست و نماز کدام دسته از نماز گزاران به مرحله قبولی حضرت حق می رسد؟

در این زمینه باید گفت:

بر اساس آیات کتاب خدا و روایات و اخبار، نمازی که مقرون به سه شرط است بدون شک مورد قبول خداست:

۱-ایمان.

۲-تقوا.

۳-جمع بودن شرایط ظاهری و باطنی نماز در حد وسع مکلف، از قبیل طهارت صحیح، نیت خالص، وقت، مکان مباح، صحت قرائت، ترتیب، موالات، طمأنینه، قبله و سایر شرایط.

نماز کسی که اعتقاد صحیحی به حق و قیامت و نبوت و کتاب و ملائکه ندارد قابل قبول نیست.

نماز کسی که از گناه و پلیدی و ظلم و ستم و پایمال کردن حقوق ابا ندارد قبول نیست:

[إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ] (۱).

خدا فقط از پرهیزکاران می پذیرد.

عزیزان! توجه داشته باشید که به هنگام نماز، به پیشگاه چه آقایی قرار می گیرید و در برابر کدام مولا می ایستید و آقا و مولای شما چه می خواهد! آیا نمازی که شما می خواهید، یا دلخواه شماست باید تقدیم محضر او کنید، یا نمازی که او می خواهد و به آن امر کرده باید بجا آورید؟!

ص: ۸۷

آن نمازی که او به آن امر فرموده، به جا آوردنش باید انسان را از همه فحشا و منکرات باز دارد و آدمی را تا پیشگاه قرب حضرتش رهنمون گردد و برای دین و ایمان انسان به منزله عمود خیمه باشد و باطن آدمی را به معراج برده و به نقطه وصل برساند.

در روایتی از رسول اسلام آمده:

خداوند به نمازی که قلب نمازگزار با بدنش هماهنگ نباشد، نمی نگرد (۱).

و در جای دیگر فرموده:

خشوع زینت نماز است (۲).

نمازگزاران واقعی

عارف معارف الهی مرحوم ملکی تبریزی در کتابش به چند روایت که نمایان گر حال نمازگزاران واقعی است به این مضمون اشاره فرموده:

ابراهیم علیه السلام به وقت نماز، سینه اش هم چون دیگ جوشان در اضطراب بود.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به وقت نماز حال عجیبی داشت که کسی را به آن حال ندیده بودند.

یکی از همسران حضرت می گوید:

پیامبر با ما سخن می گفت و ما با آن جناب حرف می زدیم، ولی به محض رسیدن وقت نماز، گویی اصلاً ما را نمی شناسد و ما هم او را نمی شناسیم.

امیر المؤمنین علیه السلام وقتی وضو می گرفت، رنگ چهره اش از خوف خدا تغییر می کرد و به وقت نماز بدنش می لرزید و رنگ می باخت. به او می گفتند: شما را چه می شود؟ می فرمود:

ص: ۸۸

۱-۱) - المحاسن: ۴۰۶/۱.

۲-۲) - جامع الأخبار: ۳۳۷؛ بحار الأنوار: ۱۳۳/۷۴، باب ۶، حدیث ۴۱.

وقت ادای امامتی رسیده که خداوند آن را بر آسمان ها و زمین و جبال ارائه کرد و آن ها از قبول آن امتناع کردند !!

حضرت زهرا علیها السلام به وقت نماز، از هیبت و عظمت حضرت ذوالجلال، نفس نفس می زد.

امام مجتبی علیه السلام هرگاه از وضو فارغ می شد، رنگ به صورتش نبود. می پرسیدند:

این چه حال است؟ می فرمود:

هر کس بر صاحب عرش وارد شود و به خدمت او رسد، سزاوار است این چنین شود.

درباره حضرت سجاد علیه السلام آمده:

هرگاه وضو می گرفت، رنگ از چهره مبارکش می پرید. به آن جناب می گفتند:

چرا در وقت وضو این چنین می شوی؟ می فرمود: می دانید در مقابل چه کسی می خواهم قرار بگیرم؟

روزی در حال نماز ردا از دوش مبارکش افتاد و آن جناب اعتنا نکرده تا از نماز بیرون شد. عرضه داشتند: چرا جلوی افتادن ردا را نگرفتی؟ فرمود: می دانید در مقابل چه کسی ایستاده بودم؟! بدان که نماز عبد جز به همان مقدار که دارای توجه بوده قابل قبول نیست. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: فدایت شوم پس همه ما در هلاکت هستیم؟ فرمود: نه، خداوند از باب رحمت و لطفش این نمازهای ناقص را با نوافل و نمازهای مستحبی کامل می سازد.

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

هرگاه علی بن الحسین علیه السلام به نماز می ایستاد، رنگ از چهره اش می رفت و هرگاه سر به سجده می گذاشت تا عرق از سر و رویش جاری نمی شد، سر از سجده بر نمی داشت.

و نیز در روایت آمده که امام فرمود:

پدرم علی بن الحسین علیهما السلام هرگاه برای نماز برمی خاست، چنان بود که گویا شاخه درختی است که جز آنچه که باد حرکت می دهد، حرکتی از خود ندارد.

از ما دعوت نمی کنند که وضو و نماز ما به تمام معنی مانند نماز آن بزرگواران باشد، بلکه از ما می خواهند که در وسع خود پس از ایمان و تقوا، حد اقل به شرایط صحت نماز و مقدمات و مقارنات آن پای بند بوده و نمازی در خور لیاقت مولای خود به جای آریم، تا پس از اتمام آن به مهر قبولی آن جناب برسد.

درباره طائفه ای که نمازشان مورد قبول خداوند مهربان است، حدیثی قدسی در کتاب «المحاسن» نقل شده است که لازم است به متن عالی آن اشاره شود:

أَمَّا أَقْبَلُ الصَّلَاةَ لِمَنْ تَوَاضَعَ لِعَظَمَتِي وَ يَكْفُ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ مِنْ أَجَلِي وَ يَقْطَعُ نَهَارَهُ بِذِكْرِي وَ الزَّمَ قَلْبَهُ خَوْفِي وَ كَفَّ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ مِنْ أَجَلِي وَ لَا يَتَعَظَّمُ عَلَيَّ خَلْقِي وَ يُطْعِمُ الْجَائِعَ وَ يَكْسُو الْعَارِيَ وَ يَرْحَمُ الْمُصَابَّ وَ يُؤْوِي الْغَرِيبَ فَذَلِكَ يُشْرِقُ نَوْرَهُ مِثْلَ الشَّمْسِ اجْعَلْ لَهُ فِي الظُّلُمَاتِ نُورًا وَ فِي الْجَهَالَةِ عِلْمًا أَكْلَاهُ بِعِزَّتِي وَ اسْتِحْفَظُهُ مَلَأَنِيكَتِي يَدْعُونِي فَأَلْبِيهِ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيهِ فَمَثَلُ ذَلِكَ عِنْدِي مِثْلُ الْفِرْدَوْسِ لَا يَشْمُو لَمُرَّهَا وَ لَا يَتَغَيَّرُ وَ رَفُّهَا (۱):

نماز را از کسی قبول می کنم که برای بزرگی من تواضع کند و به خاطر من از شهوات شیطانی خویشتن دار باشد و روزش را به یاد من تمام کند و دلش ملازم خوف از من باشد و نفسش را از شهوات، برای خاطر من حفظ نماید و بر خلق من بزرگی نکرده و گرسنه را سیر کند و برهنه را بپوشاند و به مصیبت زده

ص: ۹۰

(۱- ۱) - المحاسن: ۲۹۳/۱، باب ۴۷، حدیث ۴۵۵؛ بحار الأنوار: ۳۹۱/۶۶، باب ۳۸، حدیث ۶۶.

ترحم آرد و غریب را پناه دهد؛ نور چنین آدمی همانند نور خورشید می درخشد، من برای او در تاریکی ها نور قرار می دهم و جهلش را مبدل به علم کرده و به عزتم پناهش می دهم و به وسیله ملائکه از حوادث نگاهش می دارم؛ دعا می کند دعایش را اجابت می نمایم، از من طلب حاجت می کند، حاجتش را می دهم، او نزد من مانند فردوس است که میوه اش از دسترس خارج نمی شود و برگش تغییر پیدا نمی کند.

کدام نماز مردود است؟

چه بسیار مردمی که عمری به خود زحمت می دهند و به اجرای برخی از احکام خدا قیام می کنند، ولی زحمات آنان به فرموده قرآن مجید [هَبَاءٌ مُنْتَوِرًا] (۱) می گردد.

اینان کسانی هستند که یا از ایمان برخوردار نیستند مانند منافقین، یا اهل هر نوع گناه و معصیت اند مانند فاسقین، یا شرایط صحت و قبولی عمل را رعایت نمی کنند مانند مردمی که به احکام الهی اهمیت نمی دهند.

قرآن مجید در سوره ماعون می فرماید:

[فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ * وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ] (۲).

پس وای بر نمازگزاران* که از نمازشان غافل و نسبت به آن سهل انگارند.* همانان که همواره ریا می کنند* و از [دادن] وسایل و ابزار ضروری زندگی [و زکات، هدیه و صدقه به نیازمندان] دریغ می ورزند.

ص: ۹۱

۱- ۱) - فرقان (۲۵): ۲۳.

۲- ۲) - ماعون (۱۰۷): ۴-۷.

بدون شك منافقان و فاسقان و آنان که شرایط صحت و قبولی نماز را رعایت نمی کنند از مصادیق بارز آیات سوره ماعون هستند.

نماز را هر کسی فراخور قدرت و استعدادش، باید با صورت و سیرت کامل به محضر حضرت حق ببرد ورنه از طرف معبود عالم مردود است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

وقتی بنده نماز را به وقت خودش به جای آورد و بر شرایط و حقیقت آن محافظت نماید، به صورت نوری پاکیزه به مقام قرب حرکت می کند و به صاحبش می گوید: مرا حفظ کردی، خداوند تو را حفظ کند.

و اگر نماز را به وقتش نخواند و بر آن و شرایطش محافظت ننماید، به صورت سیاه و تاریکی به او برمی گردد و می گوید: مرا ضایع کردی، خداوند ضایع کند (۱).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

دو نفر از افراد امت من برای نماز به پا می خیزند و رکوع و سجود نماز هر دو یکی است، ولی بین دو نماز آنان فاصله هم چون بین آسمان و زمین است، آن گاه اشاره به مسئله خشوع شد (۲).

در قسمتی از یک روایت قدسی آمده:

وَرُبَّمَا صَلَّى الْعَبْدُ فَأَضْرَبُ بِهَا وَجْهَهُ وَاحْتَجِبُ عَنِّي صَوْتُهُ أَ تَدْرِي مَنْ ذَلِكَ؟

يَا دَاوُدَ ذَاكَ الَّذِي يَكْثُرُ اللَّئِنَاتِ الَّتِي حَرَّمَ الْمُؤْمِنِينَ بَعَيْنِ الْفِسْقِ وَ ذَاكَ الَّذِي

ص: ۹۲

۱-۱) -بحار الأنوار: ۹/۸۰، باب ۶، حدیث ۲.

۲-۲) -عوالی اللآلی: ۳۲۲/۱، حدیث ۵۷؛ جامع احادیث الشیعه: ۵/۲۳۰، حدیث ۷۶۲۵؛ بحار الأنوار: ۲۴۹/۸۱، باب ۱۶، حدیث ۴۱.

يُحَدِّثُ نَفْسَهُ أَنْ لَوْ وُلِّيَ امْرَأً لَضْرَبَ فِيهِ الرِّقَابَ ظُلْمًا (۱):

چه بسا عبدی که نماز می خواند و من آن نماز را به صورتش می زنم و بین خود و صدایش حجاب قرار می دهم، می دانی چنین عبدی کیست؟

ای داود! آن نماز گزار کسی است که به ناموس مردم مؤمن زیاد با دیده گناه نظر می کند و به خودش می گوید: اگر صاحب قدرتی شدم گردن مردم را می زنم آن هم به ستم!!

يَا مُوسَى لَا اقْبَلُ الصَّلَاةَ إِلَّا مِمَّنْ تَوَاضَعَ لِعَظَمَتِي وَ الزَّمَّ قَلْبُهُ خَوْفِي وَ قَطَعَ نَهَارَهُ بِذِكْرِي وَ لَمْ يَبْتَ مُصِيراً عَلَى الْخَطِيئَةِ وَ عَرَفَ حَقَّ اَوْلِيَائِي وَ اِحْبَائِي (۲):

ای موسی! نماز قبول نمی کنم مگر از کسی که برای عظمت من فروتنی کند و دلش ملازم با خوف من باشد و روزش به یاد من تمام شود و شب را در حال اصرار بر گناه صبح نکند و عارف به حق اولیا و عاشقان من باشد.

می توان گفت که نماز مردمی که حقوق خدا و انبیا و امامان و اولیا را پایمال می کنند، قبول است؟

می توان گفت که نماز اهل فسق و فجور و غرق شدگان در دریای معصیت و گناه نماز است؟

تا پیوند ایمانی و اتصال اسلامی انسان به پروردگار عزیز عالم و شئون حضرت حق محکم نباشد، تا انسان در تمام شئون حیات تقوا و خویشتن داری از گناه را مراعات ننماید، تا آدمی عملاً به شرایط صحت و قبولی نماز توجه نکند، نماز او قابل قبول حضرت حق نخواهد بود!!

ص: ۹۳

۱- ۱) - عده الداعی: ۳۸، الباب الأول فی الحث علی الدعاء؛ بحار الأنوار: ۲۵۷/۸۱، باب ۱۶، حدیث ۵۵.

۲- ۲) - کلمه الله: ۹۷، به نقل از الأمالی، شیخ صدوق.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

هیچ کدام از شما با حالت کسالت یا خواب آلودگی یا با افکاری که او را به خود مشغول می سازد، به نماز نایستد؛ زیرا او در پیشگاه پروردگار می باشد و جز این نیست که بهره و نصیب عبد از نمازش به همان اندازه است که از روی قلب توجه به خدا داشته و نیز آن حضرت از رسول اسلام نقل می کند که:

دو رکعت نماز مختصر ولی با تفکر و در حال یقین بهتر است از یک شب زنده داری (۱)!

وضو یا غسل، یا تیمم را مطابق با احکام اسلام به جای آرید، آن گاه در مکان مباح یا بهتر از آن در مسجد جای بگیری، سپس اول وقت را مراعات کنید، آن گاه با تمام هستی یعنی با عقل و روح و قلب و نفس و بدن به طرف قبله بایستید، سپس دل و جان را همان جا و برای همیشه از رذایل اخلاقی از قبیل ریا، حسد، بخل، حقد، کینه، عجب، نفاق و... پاک کنید و مواظب باشید که شکم و شهوت و لباسان آلوده به حرام نباشد؛ آن گاه تمام حواس خود را در نیت خالص متمرکز کرده با قرائت صحیح تکبیرها الاحرام گفته و با عربی صحیح و حال الهی مسیر نماز را حرکت کرده و با غم و غصه به خاطر پایان گرفتن نماز، سلام نماز را ادا نموده از نماز خارج شوید و تصمیم قاطع شما بر این باشد که تا رسیدن به نماز دیگر از هر گناهی دوری جوید، آن وقت به طور حتم امیدوار به قبولی چنین نمازی باشید.

ص: ۹۴

امام خمینی رحمه الله در باب خشوع بیانی دارند که:

حقیقت خشوع عبارت است از خضوع تمام ممزوج با حب یا خوف و تفصیل این اجمال آن است که قلوب اهل سلوک به حسب جبلت و فطرت مختلف است، پاره ای قلوب عشقی و از مظاهر جمالند و به حسب فطرت متوجه به جمال محبوب هستند و چون در سلوک ادراک ظل جمیل یا مشاهده اصل جمال کنند، عظمت مختفیه در سر جمال، آن ها را محو کند و از خود بیخود نماید؛ چون در هر جمالی جلالی مختفی و در هر جلالی جمالی مستور است، چنانچه ممکن است اشاره به این معنی داشته باشد گفتار حضرت مولی العارفین و امیر المؤمنین و السالکین صلوات الله علیه و علی آله اجمعین آنجا که می فرماید:

هُوَ الَّذِي اشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ عَلَيَّ اَعْدَائِهِ فِي سَعَةِ رَحْمَتِهِ و اتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِاَوْلِيَائِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ (۱).

اوست خدایی که عذابش در عین وسعت رحمت بر دشمنانش شدید است و رحمتش در عین سختی عذابش بر عاشقانش گسترده است.

پس هیبت و عظمت و سطوت جمال آن ها را فرو گیرد و حالت خشوع در مقابل جمال محبوب برای آن ها دست دهد.

و این حالت در اوایل امر موجب تزلزل قلب و اضطراب شود و پس از تمکین، حالت انس رخ دهد و وحشت و اضطراب حاصل از عظمت و سطوت مبدل به انس و سکینه شود و حالت طمأنینه دست دهد، چنانچه حالت قلب خلیل الرحمن چنین بوده.

ص: ۹۵

و پاره ای از قلوب، خوفی و از مظاهر جلالت، آن‌ها همیشه ادراک عظمت و کبریا و جلال کنند و خشوع آن‌ها خوفی باشد و تجلیات اسمای قهریه و جلالیه بر قلوب آن‌ها شود، چنانچه حضرت یحیی علیه السلام چنین بوده؛ پس خشوع گاهی ممزوج با حب است و گاهی ممزوج با خوف و وحشت است گرچه در هر حبی وحشتی و در هر خوفی حبی است.

مراتب خشوع

و مراتب خشوع به حسب مراتب ادراک عظمت و جلال و حسن و جمال است و چون امثال ما با این حالات پستی که داریم از نور مشاهدات محرومیم، ناچار باید در صدد تحصیل خشوع از طریق علم یا ایمان برآئیم:

[قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ] (۱).

بی تردید مؤمنان رستگار شدند. * آنان که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب] اند.

خشوع در نماز را از حدود و علائم ایمان قرار داده، پس هر کس در نماز خاشع نباشد به حسب فرموده ذات مقدس حق از زمره اهل ایمان خارج است و نمازهای ما که پیچیده به خشوع نیست از نقص ایمان یا فقدان آن است و چون اعتقاد و علم غیر از ایمان است؛ لذا این علمی که به حق و اسما و صفات او و سایر معارف الهیه در ما پیدا می شود غیر از ایمان است.

شیطان به شهادت ذات اقدس حق علم به مبدأ و معاد دارد و مع ذلک کافر است.

ص: ۹۶

[خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ] (۱).

مرا از آتش پدید آورده ای و او را از گل آفریدی.

[أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ] (۲).

گفت: مرا تا روزی که [مردگان] برانگیخته شوند، مهلت ده.

گوید: پس طبق این آیه معاد را معتقد است، علم به کتب و رسل و ملائکه دارد با این وصف خداوند او را کافر خطاب کرده و از زمره مؤمنان خارج نموده است !!

پس اهل علم و ایمان از هم ممتازند، هر اهل علم اهل ایمان نیست؛ پس باید پس از سلوک علمی، خود را در سلک مؤمنان داخل کرده و عظمت و جلال و بها و جمال حق - جلت عظمته - را به قلب رساند، تا قلب خاشع شود، ورنه مجرد علم خشوع نمی آورد، چنانچه در خود می بینید که با اعتقاد به مبدأ و معاد و اعتقاد به عظمت و جلال حق، قلب شما خاشع نیست !

بالجمله سالک طریق آخرت مخصوصاً با قدم معراج صلاتی، لازم است قلب خود را با نور علم و ایمان خاشع کند و این رقیقه الهی و بارقه رحمانیه را در قلب هر اندازه ممکن است متمکن نماید، بلکه بتواند در تمام نمازهایش و در سراسر هر نماز این حالت را حفظ نماید.

حالت تمکن و استقرار در اول امر گرچه برای امثال ما قدری دشوار و مشکل است، ولی با مقداری ممارست و ارتیاض قلب امری ممکن است.

عزیزم ! تحصیل کمال و زاد آخرت، طلب و جدیت می خواهد و هر چه مطلوب بزرگ تر باشد، جدیت در راه آن سزاوارتر است، البته معراج قرب الهی و تقرب

ص: ۹۷

۱-۱) - اعراف (۷): ۱۲.

۲-۲) - اعراف (۷): ۱۴.

جوار رب العزه با این حال سستی و فطور و سهل انگاری دست ندهد، مردانه باید قیام کرد تا به مطلوب رسید.

این فقیر دل غمین با حالت عجز و انکسار در پیشگاه رب العزه به مناجات برآمده و از حضرتش چنین مسئلت کرده ام:

ای محرم قلب راز داران***امید دل نیاز داران

ای گرمی روح پاک بازان***مشتاق رخ تو عشق بازان

ای یار و رفیق مستمندان***محبوب قلوب دردمندان

بر گم شدگان تو ره گشایی***بر این دل تار من ضیایی

خالی ز عمل ببین دو دستم***از قید گنه دلم نرستم

یا رب چه کند ضعیف خسته***این عبد ذلیل دل شکسته

بر گو به کجا برد غم دل***رحم ار نکنی بر او چه حاصل

افتاده بار ذلتم من***غرق گنه مذلتم من

کس نیست چو من دچار عصیان***محتاج و گدا به لطف و غفران

بنواز که بنده ای فقیرم***بر دامن لطف مستجیرم

غرق است به ننگ و عار نامم***تلخ است زدوری تو کامم

ای غوث و غیاث ره نشینان***ای نور و صفای دل غمینان

از من تو ببخش هر گناهی***ای رب غفور یا الهی

مسکین تو و فقیر کویم***از جرم و گناه زشت رویم

چهره پلید و زشت بی نماز

در نعمت های مادی و معنوی حضرت رب العالمین اندیشه کنید و ببینید که خداوند مهربان در اعطای این دو گونه نعمت چیزی از انسان فروگذار نکرده است.

از زمانی که نطفهٔ انسان بسته می شود، تا روزی که نوبت زندگیش در این جهان به پایان می رسد، بر اساس تمام نیازهایش، بر سفرهٔ کرم و احسان حضرت او نعمت می بیند.

وجود مقدس حضرت حق بر اساس اسم رحمان، تمام موجودات کارگاه هستی را مشمول نعم مادی و انسان را علاوه بر نعم مادی، بر اساس رحیمیتش مشمول نعم معنوی قرار داده است.

در جایی از قرآن مجید می فرماید:

[وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً] (۱).

و نعمت های آشکار و نهانش را بر شما فراوان و کامل ارزانی داشته.

و در جای دیگر می فرماید:

[وَ آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا] (۲).

و از هر چیزی که [به سبب نیازتان به آن] از او خواستید، به شما عطا کرد.

و اگر نعمت های خدا را شماره کنید، هرگز نمی توانید آن ها را به شماره آورید.

آن گاه قرآن مردم را نسبت به مصرف کردن نعمت ها بر دو دسته تقسیم می کند:

آنان که هماهنگ با قوانین عالی الهی نعمت ها را به مصرف گذاشته و در نتیجه تمام نعمت های حق را تبدیل به عقاید صحیحه، اخلاق حسنه و اعمال صالحه کردند و از این راه به خیر دنیا و آخرت نایل شدند و به عبارت دیگر بر اساس برنامه های الهی، نعمت های حق را شکرگزاری کردند؛ به این معنا که هر نعمتی را در همان موردی به مصرف گذاشتند که دستور حضرت رب الارباب بود.

ص: ۹۹

۱-۱) - لقمان (۳۱): ۲۰.

۲-۲) - ابراهیم (۱۴): ۳۴.

و آنان که نعمت های مادی و معنوی حق را بر اساس هواها و هوس ها و در راه محافظت با قوانین الهی خرج کردند و در نتیجه نعمت حق را تبدیل به عقاید باطله، اخلاق رذیله و بدترین عمل کردند و به عبارت دیگر به کفران نعمت برخاستند و خود و عده ای را به هلاکت دچار کرده و از زندگی جز ننگ و عار و شقاوت و بدبختی چیزی نصیب آنان نشد.

قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

[أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُؤَارِ] (۱).

آیا کسانی را که [شکر] نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند، ندیدی؟!

بر اساس این آیات، بی نماز آن انسانی است که در انواع نعمت های مادی و معنوی غرق است و قدرت شمردن عطای حق را نسبت به خویش ندارد، ولی چهره کثیف و پلیدی است که نعمت های الهی را به جای این که به دایره شکر بکشد، به مرحله کفر آورده است.

در معارف ما در ضمن بیان علل احکام در کتاب «علل الشرایع» آمده که حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

علت و فلسفه نماز، ادای شکر حق تعالی نسبت به این همه نعمت های اوست (۲).

ص: ۱۰۰

۱-۱) - ابراهیم (۱۴): ۲۸.

۲-۲) - علل الشرائع: ۱/۲۶۰، باب ۱۸۲.

وضع تأسف بار بی نماز

انسان بی نماز چه موجود بی توجه و قدر ناشناسی است که بر سر سفره الهی و خوان کرم حق تعالی نشسته و به هر کیفیت که می خواهد از نعمت استفاده می کند، آن گاه به جای تبدیل نعمت به عبادت - که در حقیقت شکر نعمت است - نعمت را تبدیل به کفر و مخالفت می کند.

در اینجا لازم است چهره آلوده و وضع نکبت بار بی نماز را از آیات قرآن و روایات اسلامی بنگرید.

[كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ * وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ * حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ] (۱)

هر کسی در گرو دست آورده های خویش است، مگر سعادتمندان که در بهشت ها از یکدیگر می پرسند از روز و حال گنهکاران، [به آنان رو کرده] می گویند: چه چیز شما را به دوزخ وارد کرد؟ می گویند: ما از نماز گزاران نبودیم و به تهیدستان و نیازمندان طعام نمی دادیم و با فرورفتگان [در گفتار و کردار باطل] فرومی رفتیم، و همواره روز جزا را انکار می کردیم تا آنکه مرگ ما فرا رسید. پس آنان را شفاعت شفیعان سودی نمی دهد؛

در روایت آمده:

ص: ۱۰۱

روزی پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله همراه جمعی از اصحاب از راهی می گذشتند، ناگهان سگی شروع به پارس کرد. حییب خدا ایستاد تا سر و صدای آن حیوان تمام شد، آن گاه روی مبارک به جانب یاران کرد و فرمود: دانستید این سگ چه گفت؟ عرضه داشتند: نه. فرمود: این حیوان گفت: یا رسول الله! من همیشه خدای مهربان را شکر می کنم که بهره ام از هستی، سگ شدن بود، اگر انسان بی نماز بودم چه می کردم؟ (۱)

در کتاب «اللاکلی» در باب نماز آمده:

یک کشتی با جمعی سرنشین در زمان انبیای بنی اسرائیل بر دریای نیل در حرکت بود، ناگهان ماهیان دریا احساس حرارت و فشار کردند، به درگاه حضرت حق نالیدند و عرضه داشتند: الهی! مگر قیامت رسیده؟ خطاب رسید: نه، در میان مسافران این کشتی که به روی آب در حرکت است یک بی نماز نشسته، دندان او درد گرفت و سپس از دهانش جدا شد و او آن دندان را در آب انداخت، نحسی و نجسی دندان یک بی نماز باعث شد که بر شما هم فشار وارد شود! (۲)

در حدیثی از حضرت باقر علیه السلام آمده:

انَّ تَارِكَ الْفَرِيضَةِ كَافِرٌ (۳):

به حق که ترک کننده نماز واجب کافر است.

شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید:

چرا زناکار را با آن گناه بزرگ کافر نمی گویند، ولی تارک الصلاه را کافر می گویند؟

ص: ۱۰۲

۱-۱) -جامع الأخبار: ۷۴، با کمی اختلاف.

۲-۲) -لئالی الأخبار: ۵۰/۴.

۳-۳) -التهذیب: ۷/۲، باب المسنون من الصلوات، حدیث ۱۳؛ وسائل الشیعه: ۴/۴۱، باب ۱۱، حدیث ۴۴۶۲.

دلیل بر این مسئله چیست ؟

حضرت فرمود:

زناکار و هر کس مشابه با اوست، عملش را به خاطر شهوت و فشار و غلبه هوا انجام می دهد، ولی کسی که ترک نماز می کند به خاطر سبک گرفتن این امر عظیم الهی آن را ترک می کند؛ زناکار در بستر یک زن به خاطر لذت شرکت می کند، ولی بی نماز ترک نمازش برای لذت بردن نیست، چون ترک عمل لذت ندارد، بلکه به خاطر استخفاف به نماز است، وقتی لذت نبود، پس سبک انگاشتن است و وقتی سبک گرفتن عمل باعث ترک شد، این حالت سبک گرفتن کفر است (۱).

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ تَارِكَ الصَّلَاةِ كَافِرٌ (۲):

امام صادق علیه السلام فرمود: به تحقیق که ترک کننده نماز کافر است.

شخصی به نبی اسلام صلی الله علیه و آله عرضه داشت: مرا سفارشی بفرمایید. حضرت فرمود: عمداً نماز را رها مکن، کسی که عمداً ترک نماز کند، ملت اسلام از او بیزار است (۳).

خدای بزرگ برای هدایت بندگان، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و صد و چهارده کتاب آسمانی و دوازده امام و هزاران عالم ربانی و حکیم صمدانی و عارف عاشق قرار داده و نماز را در رأس تمام برنامه های آنان معرفی فرموده، چه

ص: ۱۰۳

-
- ۱-۱) - الکافی: ۳۸۶/۲، باب الکفر، حدیث ۹؛ وسائل الشیعه: ۴۱/۴، باب ۱۱، حدیث ۴۴۶۳.
۲-۲) - الکافی: ۲۷۸/۲، باب الكبائر، حدیث ۸؛ وسائل الشیعه: ۴۲/۴، باب ۱۱، حدیث ۴۴۶۵.
۳-۳) - الکافی: ۴۸۸/۳، باب النوادر، حدیث ۱۱؛ وسائل الشیعه: ۴۲/۴، باب ۱۱، حدیث ۴۴۶۶.

پست و زبون و پلید و زشت و شقی و آلوده است، آن انسانی که در محاصره این همه عوامل هدایت باشد و ببیند که نماز در رأس احکام راهنمایان الهی است، ولی او به همه بانیان هدایت پشت کرده و دستوره‌های آنان به خصوص مسئله نماز را چنان سبک انگارد که از ادای آن رو برگرداند.

مگر تمام دنیا چقدر ارزش دارد که آن را با عافیت طلبی و خوشگذرانی با آخرت دائم و عیش جاودان معامله کرد؟

به خدا قسم، اگر همه افلاک و تمام عالم و همه روی زمین را به تو ببخشند و تو آن چنان غرق در آن شوی که در تمام مدت عمر دو رکعت نماز واجب از دست برود، ارزش ندارد.

بلای بی نماز در برزخ و عالم آخرت بلای بزرگی است و عذاب تارک نماز در برزخ و در قیامت عذاب عظیمی است.

آری، همه دنیا در مقابل ترک یک سجده مستحب ارزش ندارد، چه رسد که واجبی از واجبات حضرت معبود را از باب تکبر و غرور یا سهل انگاری ترک کنی.

هلالی شیرازی در این زمینه - که تمام افلاک، خود سرگشته دیگری هستند و انسان بالاتر از این است که سرگشته مشتی جماد شود، بلکه بر انسان است که در راه حضرت حق حرکت کند - بیانی به مضمون زیر دارد:

خطابی دوش کردم با دل ریش*** که ای مشغول فکر باطل خویش

نشاید جهل خود اثبات کردن*** فلک را قبله حاجات کردن

زنان مر چرخ را سازند گردان*** چرا سرگشته چرخند مردان

گر او کس را به مقصودی رساندی*** درین سرگشتگی چندین نماندی

فلک جام است و ساقی خالق دهر*** وزو در کام ما گه نوش و گه زهر

تو را گر تلخ و گر شیرین شود کام*** هم از ساقی شناس او را نه از جام

به دست گر، می امید دادند***مگو کز ساغر خورشید دادند

جوی کز مزرع بیچون رسیدست***مگو کز خرمن گردون رسیدست

نه جوزا جو دهد نه کهکشان کاه***نه کس را خوشه بخشد خرمن ماه

فلک را اختیاری هست شک نیست***ولی این کارها کار فلک نیست

فلک گویی است دائم در تک و پوی***فضای لامکان چوگان آن گوی

به خود این گوی در میدان نگرده***که هرگز گوی بی چوگان نگرده

بود چوگان او در دست تقدیر***درین گشتن ندارد هیچ تقصیر

ولی زین نکته واقف نیست هر کس***همین اهل هدایت داند و بس

خداوندا دلیل راه ما شو***به اقلیم هدایت رهنا شو

هدایت را رفیق راه ما کن***محمد را شفاعت خواه ما کن

موانع نماز

اشاره

در راه حرکت انسان به سوی نماز، این واقعیت پر برکت الهی، موانعی هست که لازم است، عاشق نماز، با تمام وجود با این موانع به مبارزه برخیزد، سستی در مقابل این موانع، انسان را از فیض با عظمت نماز باز داشته و از رحمت حضرت حق محروم می کند، قرآن مجید درباره موانع نماز می فرماید:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيُصِدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنتَهُونَ] (۱).

ص: ۱۰۵

ای اهل ایمان! جز این نیست که همه مایعات مست کننده و قمار و بت هایی که [برای پرستش] نصب شده و پاره چوب هایی که به آن تفال زده می شود، پلید و از کارهای شیطان است؛ پس از آن ها دوری کنید تا رستگار شوید.* مسلماً شیطان می خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه [سخت] اندازد، و از یاد خدا و نماز بازتان دارد؛ آیا شما [از این امور با همه زیان ها و خطراتی که دارد] خودداری خواهید کرد؟

[قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ * وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ] (۱).

بگو: [ای منافقان!] چه از روی میل و رغبت یا بی میلی و اکراه انفاق کنید، هرگز از شما پذیرفته نشود؛ زیرا شما گروهی فاسق هستید.* هیچ چیز آنان را از پذیرفته شدن انفاقشان باز نداشت، مگر آنکه آنان به خدا و پیامبرش کافر شدند، و نماز را جز با کسالت و سستی به جا نمی آورند، و جز با بی میلی و ناخشنودی انفاق نمی کنند.

موانع نماز را می توان در چهار قسمت خلاصه کرد:

۱- شراب

۲- قمار

۳- بت پرستی

۴- تظاهر و خودنمایی

ص: ۱۰۶

مشهور است که مخترع شراب، شیطان رجیم بود؛ او با اختراع این ماده فساد که اهل دل آن را ام الخبائث نامیده اند، به عقل و قلب و روح و ایمان و عمل و ادب و تربیت انسان حمله برد و در این حمله ناجوانمردانه هم در طول تاریخ موفق بود؛ زیرا آنان که به این ماده فساد آلوده شدند، قوای عاقله را از دست دادند و در نتیجه تبدیل به حیوانی بی فکر شدند و چون از اندیشه در عواقب امور بازماندند، از اثر بی فکری به انواع گناهان و معاصی آلوده شدند و در آلودگی به معاصی، حرکت الهی قلب و روح را از دست داده خود را به هلاکت ابدی دچار کردند!

امتیاز انسان بر سایر موجودات عالم به عقل اوست، چون عقل را از دست بدهد، از تمام موجودات بی ارزش تر و پست تر می گردد.

عقل، حوزه جاذبه تکالیف و مسؤولیت های الهی و انسانی است، وقتی جاذبه این حوزه نورانی از دست برود، خود به خود ظرف وجود و صفحه حیات از تابش نور پر فروغ تکلیف و مسؤولیت محروم می گردد.

کسی که از نور عقل و تفکر بهره مند است، جز به سوی خیر دنیا و آخرت حرکتی ندارد؛ عقل محبوب ترین خلق خداست و عاقل که عقلش را به کار گیرد محبوب ترین بنده الهی است.

در «آثار طبسی» آمده:

بدان که تفکر، سیر انسانی است از مبادی به مقاصد و نظر را همین معنا گفته اند.

و هیچ کس از مرتبه نقصان به مرتبه کمال نتواند رسید الا به سیری و به این سبب اول واجبات تفکر و نظر است.

و بدان که مبادی سیر - که از آنجا حرکت باید کرد - آفاق و انفس است و سیر

استدلال است از آیات هر دو، یعنی از حکمت‌هایی که در هر ذره از ذرات هر یکی از این دو کون یافته شود، بر عظمت و کمال مبدع هر دو تا مشاهده نور ابداع او در هر ذره کرده شود (۱):

[سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ] (۲).

به زودی نشانه‌های خود را در کرانه‌ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی تردید او حق است.

بدان که هر که را سخن نه از سر حکمت است آن عین آفت است و هر که را خاموشی نه از سر فکرت است آن همه شهوت و غفلت است و هر نظر که نه از سر عبرت است آن همه سهو و زلت است.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ (۳).

بعثت انبیا و امامت امامان علیهم السلام بنا به فرموده‌ی علی علیه السلام در خطبه‌ی اول «نهج البلاغه» برای حرکت فکری انسان بوده است.

اگر بخواهید آثار و نتایج و محصولات و ثمرات اندیشه و فکر را در طول تاریخ به حساب بیاورید، در هیچ کتاب و کتابخانه‌ی گنجایش نخواهد داشت.

تمام کتب علمی و تمدن با عظمت انسانی بر این صفحه‌ی خاک و در این میدان تابناک نتیجه‌ی اندیشه‌ی انسان در امور مادی و معنوی است.

شما خود فکر کنید که شراب این ماده‌ی فساد، چه تیشه‌ی ای به ریشه‌ی انسانیت- که عبارت از قوه‌ی اندیشه‌ی اوست می‌زند- و چگونه آدمی را از راه راست الهی و صراط

ص: ۱۰۸

۱- ۱) - آثار طبسی: ۳۱.

۲- ۲) - فصلت (۴۱): ۵۳.

۳- ۳) - «یک لحظه فکر کردن از هفتاد سال عبادت بهتر است» مستدرک الوسائل: ۱۱/۱۸۳، باب ۵، حدیث ۱۲۶۸۹.

مستقیم ربانی به کجی و ضلالت می برد؟! حرکت در راه راست چه سودها و سیر در راه ضلالت چه ضررها و خسارت ها برای انسان دارد؟!

بیا ای صبح دولت را طلبکار***چو صبح اهل دولت صدق پیش آر

به راه راست رو تا می توان رفت*** که می باید بجای راستان رفت

مرو کج این حدیث راست بشنو*** که بر یک جانب افتادست کجرو

کجی را ره نباشد در میانه*** که تیر راست آید بر نشانه

الف بر آسمان نون بر زمین است*** ز کج تا راست فرق آری همین است

به است از زلف کج آن قامت راست*** بلی هر کس به قدر راست برپاست

شراب خواری در روایات

امام باقر علیه السلام می فرماید:

شراب خوار با روی سیاه، دهان کج، زبان بیرون آمده و با ناله و فریادی سخت از شدت تشنگی وارد قیامت می شود و از چاهی که چرک بدن زناکاران در آن است به او می آشامانند (۱)!

امام صادق علیه السلام به یونس بن ظبیان فرمود:

از طرف من که به مردم لطف و محبت دارم بگو: هر کس یک جرعه شراب بنوشد، خداوند و ملائکه و انبیا و مؤمنان او را لعنت می کنند، مستی شراب روح ایمان را از کالبد برده و به جایش روح پست و کثیف و لعنت شده قرار می دهد (۲).

ص: ۱۰۹

۱- ۲) - التهذیب: ۱۰۳/۹، باب الذبائح و الأطعمه، حدیث ۱۸۳؛ وسائل الشیعه: ۲۹۶/۲۵، باب ۹، حدیث ۳۱۹۴۷.

۲- ۳) - الکافی ۳۹۹/۶، باب شارب الخمر، حدیث ۱۶؛ وسائل الشیعه: ۲۹۷/۲۵، باب ۹، حدیث ۳۱۹۴۹.

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله در مسئله شراب ده طایفه را لعنت کردند:

غرس کننده مؤ، نگهبان آن، فشار دهنده انگور جهت شراب، خورنده، ساقی، حمل کننده، تحویل گیرنده، خریدار، فروشنده و دریافت کننده پول (۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

از اولین برنامه هایی که خداوند منع فرمود، عبارت است از بت پرستی، شرابخواری (۲).

و نیز آن حضرت فرموده:

شراب خواری مبدأ تمام گناهان است (۳).

امام صادق علیه السلام می فرماید:

شراب منبع تمام آلودگی هاست و شراب خوار، تکذیب کننده قرآن است؛ زیرا اگر قرآن را باور داشت، حرامش را حرام می دانست (۴)!!

امام باقر علیه السلام می فرماید:

خداوند به چیزی همانند شرابخواری معصیت نشده، برای شراب خوار مست، زنا با مادر و دختر و خواهر امری است عادی؛ زیرا به هنگام مستی، آنان را تشخیص نمی دهد که چه کسی هستند و نیز برای مشروبخوار ترک نماز برنامه ای

ص: ۱۱۰

۱-۱) -الخصال: ۴۴۴/۲، حدیث ۴۱؛ ثواب الأعمال: ۲۴۴؛ وسائل الشیعه: ۲۲۴/۱۷، باب ۵۵، حدیث ۲۲۳۸۶.

۲-۲) -الأمالی، شیخ صدوق: ۴۱۶، المجلس الخامس و الستون، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۳۰۴/۲۵، باب ۱۰۹، حدیث ۳۱۹۶۵.

۳-۳) -الکافی: ۴۰۲/۶، باب أن الخمر رأس کل إثم، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه: ۳۱۵/۲۵، باب ۱۲، حدیث ۳۱۹۹۲.

۴-۴) -الکافی: ۴۰۳/۶، باب أن الخمر رأس کل إثم، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه: ۳۱۵/۲۵، باب ۱۲، حدیث ۳۱۹۹۳.

است سهل و آسان (۱).

شراب بدتر از دزدی و زنا

به امیر المؤمنین علیه السلام عرضه داشتند که شما فرموده اید: شراب از دزدی و زنا بدتر است؟ فرمود: آری، زناکار ممکن است گناه دیگری مرتکب نشود، ولی شراب خوار چون مست شد زنا می کند، آدم می کشد و نماز را ترک می نماید (۲).

در این روایات ملاحظه کردید که یکی از موانع راه نماز، آلوده بودن به شراب است.

دانا نخورد شراب و مستی نکند*** با طبع بلند میل پستی نکند

خوشبخت کسی بود که اوقات عزیز*** صرف هوس و هواپرستی نکند (۳)

مضرات شراب و شرابخواری و خسارت هایی که از این ناحیه به تاریخ حیات خورده قابل شمردن نیست، همین بس که در روایات خواندید که شراب ریشه همه خباث و آلودگی ها و گناهان است. ابلیس شبی رفت بالین جوانی*** آراسته با شکل مهبیبی سر و بر را

گفتا که منم مرگ اگر خواهی زنهار*** باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را

یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار*** یا بشکنی از مادر خود سینه و سر را

ص: ۱۱۱

۱-۱) - وسائل الشیعه: ۳۱۳/۲۵، باب ۱۲، حدیث ۳۱۹۸۹.

۲-۲) - الکافی: ۴۰۳/۶، باب أن الخمر رأس کل إثم، حدیث ۸؛ وسائل الشیعه: ۳۱۶/۲۵، باب ۱۲، حدیث ۳۱۹۹۶.

۳-۳) - سنائی.

یا آن که بنوشی دو سه جامی تو از این می***تا آن که بیوشم زهلاک تو نظر را
لرزید از این بیم جوان بر خود و جا داشت***کز ترس فتد لرزه به تن ضیغم نر را
گفتا پدر و مادر من هر دو عزیزند***هرگز نکنم ترک ادب این دو نفر را
لکن چو به می دفع شر از خویش توان کرد***نوشم دو سه جامی و کنم دفع خطر را
نوشید دو جامی و چو شد خیره زمستی***هم مادر خود را زد و هم کشت پدر را
ای کاش شود خشک بن تاک و خداوند***زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را

۲- قمار

اشاره

قمار، عمل پلیدی است که مانند شراب مخترعش شیطان است و از علل کینه و دشمنی بین مردم است.

مالی که از قمار به دست می آید، بر اساس آیات و روایات حرام است و با آن مال هیچ برنامه ای نمی توان داشت و بر به دست آورنده مال واجب است که آن مال را به صاحبش بازگرداند.

قمار، برنامه کثیفی است که مایه دشمنی و علت رنجش و کینه توزی است.

قمار باز اگر ببازد دشمن برنده می شود و اگر ببرد، بازنده دشمن او می گردد، کم تر مجلسی برای قمار تشکیل می شود که در آن نزاع و کینه برنخیزد و چه بسا

ص: ۱۱۲

بازنده مال به خاطر مالی که با حسرت و اندوه نسبت به باختنش مواجه شده دست به خودکشی بزند. قمارباز موجودی به تمام معنی بی رحم است؛ زیرا مالی که باید نفقه زن و فرزند شود و در راه خدای مهربان به انفاق و صدقه و خیرات و میراث خرج گردد، مفت به یک مفت خواری مانند خودش می بازد و زن و فرزند را از نفقه و خویش را از رحمت حضرت حق محروم می کند.

بعید نیست که قمارباز به خاطر باختن مال و به دست آوردن مایه جدید، دست به دزدی، خدعه، مکر و حيله و آدم کشی بزند.

ساختن و نگاه داشتن و خرید و فروش جمیع ادوات قمار از نظر مکتب عالی اسلام حرام است.

روایات حرمت قمار، همانند حرمت شراب در کتاب «وسائل الشیعه» قرار دارد، شما می توانید به این منبع ارزنده الهی مراجعه کنید.

شطرنج در کلام امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام می فرماید:

فروش شطرنج و خوردن پول آن و نگاه داشتنش کفر و بازی با آن شرک و سلام به بازی دهنده اش گناه و یاد دادن آن به مردم، معصیت بزرگ است.

کسی که دست به شطرنج می زند، همانند این است که دست در گوشت خوک فرو برده و کسی که به آن بنگرد، همانند نظر کردن بر عورت مادر است !!

بازی کننده با وسیله قمار و سلام دهنده بر بازیگر و تماشاگر بازی، در گناه مساوی هستند و هر کس به بازی با شطرنج بنشیند برای خود در دوزخ جا تهیه می کند و در زندگی آن جهان دچار حسرت می گردد.

از همنشینی با قماربازان پرهیزید؛ زیرا اهل آن مجلس محل خشم خدایند و هر

ساعت در معرض غضب حَقْنَد، اگر عذاب خدا نازل شود، شما را هم خواهد گرفت (۱).

قمار بازان چون به قمار بنشینند، همه حواس آنان متوجه بردن مال و ثروت طرف مقابل است و این برنامه اکثراً از سر شب تا صبح یا از صبح تا شب به طول می انجامد و پس از پایان کار قمار، قماربازان با خستگی مفرط و اعصاب کوبیده و فکر از کار افتاده مواجهند و مجبورند برای جبران این همه رنج و خستگی به خواب روند و مدت ها در بستر غفلت و خواب مرگ به مانند و نماز آنان ضایع گردد.

و چه بدبخت انسانی با اتصال به این عمل شیطانی دچار رجس روحی و پلیدی نفس شود و از طرف دیگر به خاطر ضایع شدن نمازش از برکات و عنایات الهی محروم گردد.

۳- بت پرستی

اشاره

بت پرستی یعنی بریدن از حق و تعلق قلبی و عملی پیدا کردن به اشیا یا احوال.

بت هایی که معمولاً مورد پرستش قرار گرفته اند بر دو دسته اند:

۱- بیجان

۲- جاندار

جاندار همانند طواغیت و ستمگران تاریخ که خویش را بر جان و مال ملت ها مالک می دانستند و گروهی به دنبال این رشته غرق در پیروی از آنان می شدند، البته کسی آنان را خالق نمی دانست، بلکه از خالق دست برداشته و خود را مملوک آنان

ص: ۱۱۴

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۳۲۳/۱۷، باب ۱۰۳، حدیث ۲۲۶۶۴؛ بحار الأنوار: ۲۳۴/۷۶، باب ۹۸، حدیث ۱۳.

می کرد و به هر چه آنان امر می کردند؛ اینان بدون چون و چرا از امر آن پلیدان و ستمگران پیروی می کردند.

این گونه بت های جاندار، همیشه به وسیله پیروانشان به راه کثیف و تحمیل اراده خود بر مردم ادامه می دادند و اگر در میان ملت ها این گونه پیروان و مطیعان و به فرموده قرآن بت پرستان را نداشتند، هرگز حکومت و سلطه آنان پایه نداشت و ادامه زندگی ننگین و شیطانی برایشان میسر نبود.

بت، جاندار یا بی جانش به خودی خود قدرت ندارد؛ فرعون یک نفر بود، نمرود یک شخص بود، معاویه و یزید، ابو سفیان و ابو لهب هر کدام یک نفر بودند، آنچه باعث حکومت و سلطه و جنایت و خیانت آنان شد، بت پرستی بت پرستان بود.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

لِكُلِّ شَيْءٍ آفَةٌ وَ آفَةُ هَذَا الدِّينِ بُنُو امِيَّةٍ (۱).

برای هر چیزی آفتی است و آفت دین اسلام بنی امیه می باشند.

با توجه به این واقعیت ببینید که بت پرست چه گناه عظیمی را مرتکب می شود و حمال چه گناهان عجیب و غریبی در عالم می شود. امروز شرق و غرب به مثابه همان فرعون و نمرود و ابو سفیان و معاویه و یزید هستند یعنی بت جاندار.

ما برای قدرت های ظالم جهان معنایی جز این نمی توانیم داشته باشیم؛ قرآن مجید اینان را ائمه کفر می داند و امام کفر طاغوت و طاغوت صنم یا بت است و پیرو طاغوت و امام کفر، بت پرست و کثیف ترین موجود روی زمین است !!

بت بی جان همانند خورشید، ماه، ستاره، درخت، پول، ریاست و از همه بدتر

ص: ۱۱۵

هوای نفس و غرائز و شهوات است.

آری، انسان وقتی دچار بت بیرونی یا درونی شود از حرکت فکری و روحی باز مانده و در تمام عبادات که باعث سعادت دنیا و آخرت آدمی است به روی انسان بسته می شود.

این که به هنگام گرفتار آمدن به پرستش بت های جاندار و بی جان، یا درونی و بیرونی، آدمی از همه فضایل مخصوصاً عبادت حق و به خصوص نماز باز می ماند، جای تردید نیست.

بت هوای نفس

ولی در میان این ها، بت هوای نفس از همه زیانبارتر و خسارت آورتر است و دچار شدن به پرستش هوای نفس و شهوات و غرائز و زیان های این پرستش، مسئله ای است که عمیقاً در خور تحقیق است و کتابی جداگانه می خواهد؛ زیرا به طور قطع می توان گفت: منشأ پرستش بت های جاندار و بیجان درون خود انسان است.

این قلب و روح است که اگر با قواعد عالی الهی و معارف حقّه و قرآن مجید و بیانات پیامبران و ائمه و اولیا تزکیه نشود، آدمی دچار بت پرستی می گردد و اگر تصفیه شود و با تعالیم الهی زنده گردد، آدمی را از اسارت بت های درون و برون حفظ کرده و به اوج کمال می رساند؛ اما با خواب رفتن دل و افسردگی جان، وجود آدمی در تنگنای پرستش های غلط قرار خواهد گرفت و در این صورت است که از انسان نباید توقع نیکی و شرف و فضیلت و انسانیت داشت؛ چگونه می توان پس از اسارت در بند بت پرستی در مدار عبادت و به خصوص نماز که رمز حریت و آزادی است قرار گرفت؟!

خوش ترین حال انسان، حال آزادی و حریت از بت های درونی و بیرونی است و این حال به دست نمی آید، مگر با دنبال کردن خط با عظمت معرفت.

معرفت به این که در دار وجود، اصالت از خداست و بقیه موجودات چه غیبی و چه شهودی نمودی بیش نیستند و هیچ کدام اصالت ندارند، چه رسد به این که دست وجود خویش را به پرستش سنگ و چوب یا یک ظالم ستمگر یا حیوانی همانند گاو و گوساله آلوده و نجس کند!!

معرفت به این که در دار حقیقت فقط و فقط حق مطلب خداست و کل موجودات سایه و تجلی اسما و صفات او هستند و حیثیتی مستقل ندارند.

معرفت به این که او اگر بخواهد وجود موجود اثر می بخشد و اگر نخواهد از هیچ موجودی، اثری ظاهر نمی شود.

اگر تیغ عالم بجنبند ز جای***نبرد رگی گر نخواهد خدای

برد کشتی آنجا که خواهد خدای***اگر جامه بر تن درد ناخدای

معرفت به این که وجود مقدس حضرت او، موجودات و به خصوص جنس انسان را در این صفحه پهناور هستی، سرخود و عبث رها نکرده، بلکه حکمت بالغه او اقتضا کرده که هر موجودی برای ظهور آثار وجودیش در چهارچوب شرایط و مقررات خداوندی باشد.

و این چهارچوب و شرایط در کنار حیات انسان عبارت از کتاب و نبوت و امامت و فقاهاست.

معرفت به این که این دنیای چند روزه بی اعتبار و کم ارزش پایان حیات نیست، بلکه این زندگی محدود اگر مطابق با روش انبیا و قواعد قرآن و سنت امامان علیهم السلام و فقه فقیهان پایه گذاری شود، مقدمه ای برای پدید آمدن سعادت ابدی در جهان بعد است که جهانی جاویدانی و همیشگی است.

معرفت به این که عشق و محبت در قلب انسان باید وقف حریم مقدس او باشد و بقیه محبت ها سایه ای از این محبت باشد.

معرفت به این که مقصود و محبوب و معبود و معشوق یکی است و باید دل و جان و قلب و روح و نفس و عقل در گرو عشق و محبت او باشد و تمام حرکات و اعمال انسان پرتو آن محبت و شعله فروزان آن عشق باشد که بدون این عشق، پیدا کردن معنای حیات محال و آدم شدن و به انسانیت رسیدن و مقصد اصلی را پیدا کردن امری غیر ممکن است.

جهان یک قطره از دریای عشق است***فلک یک سبزه از صحرای عشق است

مقام عشق بس عالی فتادست***اساسش از خلل خالی فتادست

ز کار عشق بهتر پیشه ای نیست***به از سودای عشق اندیشه ای نیست

اسیر عشق آزادی نخواهد***گر از غم جان دهد شادی نخواهد

زیان و سود عالم سر به سر هیچ***همین عشق است در عالم دگر هیچ

خطاب عاشقان دور از عتاب است***نوای عارفان عین صواب است(۱)

۴-ریا

ریا علامت نفاق است و قرآن و روایات به شدت به ریاکاران حمله آورده و آنان را از حریم انسانیت دور می دانند.

کسی که آلوده به ریا است بدون شک اگر بیننده ای نباشد، به نماز بر نمی خیزد و چون نماز بخواند به فرموده قرآن ظاهرش با کسالت و باطنش محض جلب توجه دیگران است.

آری، ریا هم چون شراب و قمار و بت پرستی از موانع راه نماز است و به خواست خدا، این مسئله در ضمن ابواب آینده «مصباح الشریعه» که یک فصلش

ص: ۱۱۸

مخصوص ریا است، توضیح بیش تری داده خواهد شد.

نماز، مهم ترین تجارت پرسود

اشاره

در میان احکام با عظمت اسلام کم تر حکمی را می توان یافت که، در وضع دنیا و آخرت، اعتقاد و عمل و اخلاق و روحیه انسان همانند نماز اثر بگذارد.

یک نماز گزار واقعی، از طریق اتصال به نماز به فضایل و محسنات زیادی آراسته می گردد که هر یک از آن فضایل و محسنات، بابی و منبعی برای واقعیت های دیگر هستند.

به آیات سوره مبارکه معارج دقت کنید:

[إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ * وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ * وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ يَوْمَ الدِّينِ * وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ * إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ] (۱).

همانا انسان حریص و بی تاب آفریده شده است؛* چون آسیبی به او رسد، بی تاب است،* و هنگامی که خیر و خوشی [و مال و رفاهی] به او رسد، بسیار بخیل و بازدارنده است،* مگر نماز گزاران،* آنان که همواره بر

ص: ۱۱۹

نمازشان مداوم و پایدارند،* و آنان که در اموالشان حقی معلوم است* برای درخواست کننده [تهیدست] و محروم [از معیشت و ثروت]،* و آنان که همواره روز پاداش را باور دارند،* و آنان که از عذاب پروردگارشان بیمناکند،* زیرا که از عذاب پروردگارشان ایمنی نیست،* و آنان که دامنشان را [از آلوده شدن به شهوات حرام] حفظ می کنند،* مگر در کام جویی از همسران و کنیزانشان که آنان در این زمینه مورد سرزنش نیستند.

* پس کسانی که در بهره گیری جنسی راهی غیر از این جویند، تجاوز کار از حدود حق اند،* و آنان که امانت ها و پیمان های خود را رعایت می کنند،* و آنان که بر ادای گواهی های خود پای بند و متعهداند،* و آنان که همواره بر [اوقات و شرایط ظاهری و معنوی] نمازهایشان محافظت دارند.* اینان در بهشت ها مکرّم و محترم اند.

مقدمه ای پیرامون آیه شریفه

قبل از توضیح آیات، چه نیکوست مقدمه کوتاهی را که در ذیل این آیات از مفسر بزرگ قرن، علامه طباطبایی رسیده نقل شود:

این آیات مبارکه به حسب ظاهر می خواهند، این مطلب را برسانند که

خلقت و آفرینش اولیه انسان هلوغیت است که همان بی صبری و بی ثباتی و شتاب زدگی و بی قراری است.

که لازمه اش در مواردی که به او عنایتی شود و مالی به دست آورد و یا صاحب قدرت و اعتباری گردد منوعیت است که همه را برای خود برداشته و از اعطا به دیگران امساک می ورزد.

و در مواردی که شری به او برسد و مصیبتی وارد گردد و یا مالی از دست بدهد

جزوعیت است که ناله و غوغا سر می دهد و فریادش بلند می گردد.

فقط نماز گزاران هستند که از این قاعده کلیه و خلقت اولیه انسان استثنا شده اند.

کدام نماز گزاران؟ آنان که چنین و چنانند، در نماز و زکات اهتمام دارند و از عذاب خدا در هراسند و به روز قیامت و باز پسین تصدیق دارند و خود را از زنا و اعمال شنیع حفظ می کنند و امانت دار بوده و عهد خود را مراعات می نمایند و بر گواهی و شهادت استوار و قائم هستند.

در این آیات تمام اعمال حسنه را یکایک شمرده و چیزی را فروگذار نکرده است.

در آیات بعد بلافاصله می فرماید:

[فَمَا لِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلِكُمْ مَهْطَعِينَ * عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ * أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ * كَلَّا] (۱).

کافران را چه شده که به تو چشم دوخته به سویت شتابانند؟* از راست و چپ، گروه گروه،* آیا هر یک از آنان طمع دارد که او را در بهشت پرنعمت در آورند؟* این چنین نیست.

در این آیات، مصلین از قاعده خلقت اولیه انسان که هلویت است و لازمه آن منوعیت و جزوعیت است استثنا شده اند؛ بنابراین در ذات انسان عنوان صلاه که دارای چنین آثاری است به نحو سرشت و فطرت نهاده شده و باید به مقام بروز و ظهور رسد و حس خفته الهیه بیدار گردد.

و بنابراین مراد از خلقت انسان به حالت هلویت، خلقت یکی از حالات و مقامات انسان است نه حاق سرشت اصلی انسان و آیه بیان آفرینش حالات

ص: ۱۲۱

عادی و عمومی انسان را می نماید نه اصل نفس ناطقه و روح قدسی را.

به نظر علامه بزرگوار، عنوان صلاه به نحو سرشت در وجود تمام انسان ها نهاده شده و این انسان است که باید این قوه الهیه را به فعلیت برساند، تا به آثاری که از تبع صلاه است برسد و اگر انسان این راه را طی نکند، با دست خودش تیشه به ریشه خودش زده و خویش را از سعادت دنیا و آخرت محروم کرده است (۱).

آثار نماز

اما آثاری که در آیات سوره مبارکه معارج به عنوان آثار نماز ذکر شده عبارت است از:

۱- دوام در نماز

۲- انفاق مال در راه خدا به محروم

۳- تصدیق به روز جزا

۴- ترس از عذاب قیامت

۵- حفظ شهوت جنسی از محرّمات

۶- رعایت امانت

۷- وفای به عهد

۸- قائم به گواهی و شهادت بر اساس عدل

۹- محافظت بر آداب ظاهریه و باطنیه نماز

در این آثار نه گانه دقت کنید، ببینید هر یک از این آثار و حسنات مایه حسنات دیگر است و در حقیقت ببینید که یک نماز واقعی انسان را چگونه تصفیه و تزکیه

ص: ۱۲۲

می کند و او را با حسنات الهیه همراه کرده و از این طریق چه بهره هایی در دنیا و آخرت نصیب انسان می نماید.

نماز، یاری دهنده انسان

قرآن مجید عقیده دارد که در بسیاری از مشکلات اخلاقی، اجتماعی، خانوادگی، طبیعی، مادی و معنوی می توان از نماز کمک گرفت.

آری، عملاً ثابت شده که نماز، یاری دهنده انسان برای رفع و دفع و حل بسیاری از مشکلات است.

[وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ] (۱).

از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی ها و رسیدن به رحمت حق] کمک بخواهید و بی تردید این کار جز بر کسانی که در برابر حق قلبی فروتن دارند دشوار و گران است.

کتاب «پرتوی از قرآن» توضیح مختصری نسبت به این آیه دارد که تا اندازه ای از رخسار الهی آیه پرده می گشاید:

یاری جستن و کمک خواستن در برابر قدرت وصف و هجوم دشمن است.

گرچه در ظاهر این آیات میدان جنگ و جهادی محسوس نیست، ولی در خلال معانی و اشارت آن میدان جنگ هراس انگیزی مشهود است که جنگ های بیرونی شراره و ظهور این جنگ های درونی است و پیروزی و شکست آن هم اثر پیروزی و شکست در همان جنگ های نفسانی است؛ کارزاری که میان عقیده و ایمان و هواهای نفسانی و عصبیت ها و علاقه به مقام و برتری درگیر است، آن عقیده

ص: ۱۲۳

و ایمانی که بیش تر محصول وراثت و تقلید است نه اثر برهان و درک درست.

این عوامل نفسانی در برابر چنین ایمان و عقیده ای سنگرهای محکم و صف مجهزی دارند و تا آنجا میدان را به حکم و حکومت ایمان می دهند و دستورهای آن را می پذیرند که سنگرهای هواها و شهوات به جای خود باشد.

در آیات قبل از این آیه، تذکر نعمت، وفای به عهد خداوند، تنها ترس از او، حق را چنان که هست آشکار کردن، اقامه نماز، ایتای زکات، رکوع با راکعین، عمل به آنچه خود می داند و به دیگران می گوید، از خود غافل نشدن، همه نمونه های حکومت کامل ایمان بر نفوس است.

آمال و هواهای نفسانی متضاد همی خواهد تا مراکز نفسانی این امور را بیش تر به دست گیرد، تا هواها نعمت ها را از یاد ببرد و آرزوها عهدها را سست و بی پایه گرداند و سنگر اراده را شکست دهد و دل را پر از ترس و هراس برای دنیا کند.

شرط و علت پیروزی در میدان های جنگ بیرونی پیروزی در این جنگ داخلی نفسانی است، سلاح و سپاه وسیله محدودی است که ضامن فتح نهایی نیست.

برای این که ایمان فطری، یا میراثی و تقلیدی بر این عوامل نفسانی حاکم و نافذ گردد، باید به صبر و صلاه امداد گردد.

پس این صبر نه به معنای تسلیم شدن و ناله سر ندادن است، چنان که عامه مردم می پندارند، نه چشم پوشی و نادیده گرفتن پیش آمدها است، صبر قدرت اراده ایمانی و تسلط است بر هیجان ها و انفعال های نفسانی که منشأ آن آمال و آرزوها و تأثرات بیرون از نفس می باشد.

هر چه هدف و چشم انداز ذهن بالاتر باشد قدرت و مقاومت در برابر عوامل نفسانی بیش تر می گردد، چنان که هر اندازه مقصد رهروان دورتر باشد دشواری های راه آسان تر می گردد.

صلاه، گشودن چشم عقل، تجدید عهد و استمداد از مبدأ است، این صلاتی که قدرت صبر بیفزاید و عوامل نفسانی و هیجان ها را محکوم سازد بسی دشوار و سنگین است.

این سنگینی بر کسانی است که چشم انداز ذهنشان بسی محدود و دنیا و نمایش های آن، آنان را چنان گرفته که مغرور و خودباخته اند و استعداد باطنی شان از حرکت افتاده، آن ها که چنین نیستند و دارای خشوعند صبر و صلاه بر آن ها آسان و سبک است.

در کتاب شریف «الکافی» از امام صادق علیه السلام آمده:

هنگامی که موضوع وحشتناکی علی علیه السلام را به وحشت می انداخت، مشغول نماز می شد؛ سپس این آیه را تلاوت می کرد:

[وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ] (۱) (۲).

از صبر و نماز یاری بخواهید.

دانشمند بزرگ شیخ الرئیس ابو علی سینا می گوید:

هر زمان برایم مشکل علمی پیش می آمد و از حل آن عاجز می ماندم به مسجد شهر رفته و دو رکعت نماز به جای می آوردم، سپس از خداوند می خواستم مرا به وسیله نور آن نماز یاری دهد تا گره از مشکلم باز کنم، پس از ادای آن دو رکعت، راه حل مشکل برایم آسان می گشت و به آنچه می خواستم می رسیدم.

ص: ۱۲۵

۱-۱) - بقره (۲): ۴۵.

۲-۲) - الکافی: ۴۸۰/۳، باب صلاه من خاف مکروها، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۱۳۸/۸، باب ۳۱، حدیث ۱۰۲۴۹.

شهر قم در گیر و دار جنگ جهانی دوم از قحطی و خشکسالی ناله داشت، زمین ها خشک بود، باغات در شرف انهدام قرار داشت، مردم دچار مضمیقه و سختی بودند، عوامل مادی از حل مشکل به عجز نشسته بودند، تنها راهی که برای نزول باران وجود داشت، یکی از دستوره‌های مهم اسلامی بود و آن هم نماز باران.

کم تر کسی به خود جرأت می داد که به این مهم اقدام کند، کسی را می خواست که قلبش به نور یقین منور و جانش در اتصال با عالم ملکوت باشد.

آن کس که به خویش با کمال اطمینان جرأت قدم نهادن در این میدان را داد، مرجع بزرگ آن زمان مرحوم آیت الله العظمی حاج سید محمد تقی خوانساری بود، مردی که بارها برای دفع استعمارگران، به میدان جهاد رفته بود و برای احقاق حق مسلمانان پافشاری داشت.

جمعیت زیادی با چشم گریان و دلی بریان و سر و پای برهنه به رهبری و پیشوایی آن مرد الهی به سوی خاک فرج قم حرکت کردند.

زمانی است که متفقین در شهر قم قوا دارند و از نزدیک ناظر اوضاعند؛ ارتش کفر تصور دیگر داشت و حزب حق مقصدی دیگر؛ قوای کفر پس از خبر شدن از حقیقت حال، سخت در تعجب شد، مگر ممکن است جمعیتی به سرپرستی یک مردی عالم با انجام عملیاتی چند از آسمان باران به زمین بیاورد؟!

پس از انجام مراسم باران در سه روز، اشک آسمان بر زمین هم چون سیل باریدن گرفت، به عنوان خبری مهم در همه جا پخش شد، من خودم چند نفر از آن هایی را که در آن نماز شرکت داشتند، دیده ام و از زبان آنان داستان را شنیده ام،

بر سنگ مزار او در مسجد بالای سر حرم حضرت معصومه علیها السلام این واقعه را ثبت کرده اند، تا همه بدانند که نماز این دستور مهم الهی قدرت حل بسیاری از مشکلات را دارد، چه اگر نداشت خدای متعال امر نمی فرمود:

[وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ] (۱).

از صبر و نماز یاری بخواهید.

از راه نماز به بهترین حقیقت رسید

مرحوم ملا احمد نراقی در کتاب پرنور «طاقدیس» داستانی را در محور نماز به مضمون زیر به صورت نظم نقل کرده:

در کنار شهری خارکنی زندگی می کرد که فقر و فاقه او را به شدت محاصره کرده بود. روزها در بیابان گرم، همراه با زحمت فراوان و بی دریغ خود مشغول خارکنی بود و پس از به دست آوردن مقداری خار، آن را با پشت خود به شهر می آورد و به ثمن بخش به خریداران می فروخت.

روزی در ضمن کار صدای «دور شو، کور شو» شنید، جمعیتی را با آرایش فوق العاده در حرکت دید، برای تماشا به کناری ایستاد، دختر زیبای امیر شهر به شکار می رفت و آن دستگاه و عظمت از آن او بود.

در گیر و دار حرکت دختر امیر، چشم جوان خارکن به جمال خیره کننده او افتاد و به قول معروف دل و دین یکجا در برابر زیبایی خیره کننده او سودا کرد.

مأموران شاه سر رسیدند، به او نهیب زدند که از سر راه کناری برو، اما جوان خارکن که طاقتش را از دست داده بود به حرف آنان توجهی نکرد.

ص: ۱۲۷

قافله عبور کرد و جوان ساعت ها در سنگر اندوه و حسرت می سوخت و توان کار کردن نداشت و لنگ لنگان به طرف شهر حرکت کرد.

آمد اندر شهر با صد درد و سوز***روز آوردی به شب، شب را به روز

یک دو روزی با غم و اندوه ساخت***روزها می سوخت شبها می گذاخت

عقلش از سر برگ رفتن ساز کرد***صحتش از تن سفر آغاز کرد

پایش از رفتار و دست از کار ماند***جای سبحة بر کفش زناز ماند

به حال اضطراب افتاد، دل خسته و افسرده شد، راه به جایی نداشت، میل داشت بدون هیچ شرطی، وسیله ازدواج با دختر شاه برایش فراهم شود. دانشوری آگاه او را دید، از احوال درونش باخبر شد، تا می توانست او را نصیحت کرد، پند دانشور بی فایده بود، نصیحت آن آگاه اثر نداشت آنچه او را آرام می کرد فقط رسیدن به وصال محبوب بود.

دانشور به او گفت: باید چه کرد؟ تو که از حسب و نسب، جاه و مال، شهرت و اعتبار و به خصوص جمال و زیبایی بهره ای نداری، این خواسته تو از جمله برنامه هایی است که تحققش محال است، اکنون که راه به بن بست رسیده، برای پیدا شدن فرج و چاره شدن درد، راهی جز رفتن به مسجد و قرار گرفتن در محراب عبادت نمی بینم، مقیم عبادت گاه شو، شاید از این طریق به کسب اعتبار و شهرت نایل شوی و فرجی در کارت حاصل شود.

من نمی بینم غمت را چاره ای***جز نماز و خلوت و سی پاره ای

رشته تسبیح در گردن فکن***دست اندر دامن سجاده زن

خرقه صد وصله و تحت الحنک***بورای کهنه و نان و نمک

تا مگر بفریبی از این عامه ای***گرم سازی بهر خود هنگامه ای

خارکن فقیر پند دانشور را به کار بست، کوه و دشت و کار و کسب خویش را رها

کرد و به مسجدی که نزدیک شهر بود و از صورت آن جز ویرانه ای باقی نمانده بود آمد و بساط عبادت خود را جهت جلب انظار در آنجا پهن کرد.

روزها در روزه شب ها در نماز*** در دعا گه آشکار و گه به راز

خرقه اش پشمینه و نانوش جوین*** از سجودش داغ ها بس بر جبین

جز رکوع و جز سجودش کار نه*** جز ضرورت با کسش پیکار نه

کثرت عبادت و به خصوص نمازهای پی در پی به تدریج او را در میان مردم مشهور کرد، آهسته آهسته ذکر خیرش دهان به دهان گشت و همه جا سخن از او به میان آمد.

ذکر خیرش آیه هر محفلی*** طالب او هر کجا اهل دلی

شد دعایش دردمندان را دوا*** منزلش بیچارگان را مرتجا

کلبه اش شد قبله حاجات خلق*** او همی خندید بر خود زیر دلق

تا شد آگه پادشه از کار او*** شد زهر سو طالب دیدار او

آری، سخن از عبادت و پاکی و رکوع و سجود او در میان مردم آن چنان شهرت گرفت که آوازه اش به گوش شاه رسید و شاه با کمال اشتیاق قصد دیدار با او کرد !!

شاه روزی از شکار بازمی گشت، مسیرش به کلبه عابد افتاد، برای دیدن او عزم خود را جزم کرد و بالاخره همراه با ندیمان، با کبکبه شاهی قدم در مسجد خرابه گذاشت.

آمد و دید آن جوان را در نماز*** عالمی بر گرد او با صد نیاز

محو طاعت گشته چون عشاق مست*** ملتفت نی تا که رفت و گه نشست

بر سرش مو افسر و خاکش سریر*** نی خیر از شاه او را نی وزیر

جلوه کرد اندر بر شه حال او*** مرغ جانش شد اسیر چال او

گاه و بیگاهش زیارت می نمود*** وز زیارت بر خلوصش می فزود

پس سر صحبت بر او باز کرد***گفتگو از هر طرف آغاز کرد

عاقبت گفتش که ای زیبا جوان*** ای تو را در قاف طاعت آشیان

هر چه آداب سنن شد از تو راست*** غیر یک سنت که تا اکنون بجاست

مصطفی گفت النکاح سنتی*** من رغب عن سنتی لا امتی

پادشاه در ضمن زیارت خارکن فقیر و دیدن وضع عبادتی او، به ارادتش افزوده شد. شاه تصور می کرد به خدمت یکی از اولیای بزرگ الهی رسیده، تنها کسی که خبر داشت این همه عبادت و آه و ناله قلبی و تو خالی است، خود خارکن بود.

در هر صورت سر سخن را با آن جوان عابد باز کرد و کلام را به مسئله ازدواج کشید، سپس با یک دنیا اشتیاق داستان دختر خود را مطرح کرد که ای عابد شب زنده دار! تو تمام سنت های اسلامی را رعایت کرده ای مگر یک سنت مهم و آن هم ازدواج است، می دانی که رسول اسلام صلی الله علیه و آله بر مسئله ازدواج چه تأکیدی داشت، من از تو می خواهم به اجرای این سنت هم برخیزی و فراهم آوردن وسیله آن هم با من، علاوه بر این من میل دارم که تو را به دامادی خود بپذیرم؛ زیرا در پرده خود دختری دارم آراسته به کمالات و از لطف الهی از زیبایی خیره کننده ای هم برخوردار است، من از تو می خواهم به قبول پیشنهاد من تن در دهی، تا من آن پری روی را با تمام مخارج لازم در اختیار تو قرار دهم!!

چون جوان خارکن این را شنید*** هوشش از سر رفت و دل در پر تپید

آنچه دیدم آندم جوان خارکن*** من چه گویم چون تو می دانی و من

آری آن داند که بعد از انتظار*** مژده ای او را رسد از وصل یار

جوان پس از شنیدن سخنان شاه در حیرت فرو رفت؛ در جواب شاه سکوت کرد؛ شاه به تصور این که حجب و حیا و زهد و عفت مانع از جواب اوست چیزی نگفت، از جوان خارکن خداحافظی کرد و به کاخ خود رفت.

او تمام شب در این فکر بود که چگونه با این مرد الهی وصلت کند و چگونه این مرد را به ازدواج با دخترش حاضر نماید؟! صبح شد، شاه یکی از دانشوران تیزبین و با بصیرت را خواست و داستان عابد را با او در میان گذاشت و گفت: به خاطر خدا و برای این که از قدم او زندگی من غرق برکت شود، نزد او رو و وی را به این ازدواج و وصلت راضی کن.

عالم آمد و پس از گفتگوی بسیار و اقامه دلیل و برهان و خواندن آیه و خبر، جوان را راضی به ازدواج کرد.

سپس نزد شاه آمد و قبولی عابد را به سلطان خبر داد، سلطان از این مسئله آن چنان خوشحال شد که در پوست نمی گنجید.

با بشارت باز گردید آن رسول*** کرد آگه پادشه را از قبول

پس به امر شاه بزم آراستند*** هم خطیب و شیخ و قاضی خواستند

در زمانی از نحوست ها بری*** عقد زهره بسته شد با مشتری

پس به خلوتگاه خاص از بهر سور*** زیب و زیور یافت کاخی از بلور

تخت زرین اندر آن بگذاشتند پرده ای زرنگار افراشتند

شهر را بهر قدم آن جوان*** داده زینت جمله بازار و دکان

شمع و مشعل هر قدم افروختند*** عود و صندل را به هر ره سوختند

مأموران شاه به مسجد آمدند و با خواهش و تمنا لباس شاهی به او پوشاندند و او را در محاصره مأموران با کبکبه و دبدبه شاهی به قصر آوردند، در آنجا غلامان و کنیزان دست به سینه برای استقبال او صف کشیده بودند و امیران و دبیران و سپاهیان جهت احترام به داماد شاه گوش تا گوش ایستاده بودند!

وقتی قدم در بارگاه شاه گذاشت و چشمش به آن همه جلال و شکوه و سطوت و عظمت افتاد غرق در حیرت شد و ناگهان برق اندیشه درون جان تاریکش را

روشن کرد و به این مسئله توجه نمود که من همان جوان فقیر و بدبختم، من همان خارکن مسکین و دردمندم، من همانم که مردم عادی حاضر نبودند سلامم را جواب بدهند، من همان گدای دل سوخته ام که از تهیه قرص نانی جوین و پارچه ای کهنه عاجز بودم، من همان پریشان عاجز و بینوای مستمندم!! چون قدم در بارگاه شه نهاد***آمدش از روزگار خویش یاد

روزگار ذلت و پستی خویش***بینوایی و تهیدستی خویش

روزهای گرم و آن هیزم کشی***شام های سرد و آن بی آتشی

پادشاهی از پس هیزم کشی***از پس آن ناخوشی ها این خوشی

زین تفکر روزنی بر دل گشاد***نوری از آن روزنش بر دل فتاد

فکرت آمد قفل دلها را کلید***در گشاید چون کلید آمد پدید

فکرت آمد همچو باران بهار***ساحت دلها بود چون کشتزار

زین سبب گفت آن رسول سرفراز***فکر یک ساعت به از سالی نماز

بلکه باشد بهتر از هفتاد سال***این سخن مهمل ندانی ای همال

آری، جوان بر اساس آیات الهی به فکر فرو رفت. اندیشه در امور درون انسان ایجاد قدرتی می کند که آدمی با آن قدرت می تواند از صفحه خاک به عالم پاک پرواز کند. اندیشه در امور، انسان را از ذلت به عزت، از پستی به بلندی، از مذلت به رفعت، از جهنم به بهشت می برد.

اندیشه در امور، عالی ترین حال الهی است که به انسان دست می دهد و بهترین کمک برای انسان جهت رهایی از هلاکت و حرکت به سوی سعادت است.

آری، فکر کرد که من همان خارکنم که بر اثر عبادت و طاعت ریایی به این مقام رسیدم، آه بر من، حسرت و اندوه بر من، اگر به عبادت حقیقی و طاعت خالص اقدام می کردم چه می شدم!!؟

پس دل بیهوش او آمد به هوش***گفت در گوش دلش آنگه سروش

کانچه می بینی زعزّ و مال و جاه***وصل معشوق و نیاز پادشاه

قیمت کالای روی اندود توست***اجرت سعی غرض آلود توست

هیچ کاری نزد ما بی اجر نیست***هیچ صبحی نه که او را فجر نیست

گرچه کالای تو بس نابود بود***لیک نزد ما کجا مردود بود

خویشان را وانمودی آن ما***آن ما کی رفته بی احسان ما

گر نه از ما بودی اما ای فتی***پیش مردم خویش را خواندی زما

هین بگیر این مزد صورت کاریت***این ثواب و اجر ظاهر داریت

در غوغای دربار، چشم دیگر خارکن باز شد، جمال دوست در آینه دلش تجلی کرد، با قدم اراده و عزم استوار، پای از دربار بیرون گذاشت و از کنار آغوش آن پری وش کناره گرفت و برای آراستن وجودش به علم و عمل واقعی به سوی زیبای مطلق به حرکت آمد.

وقتی نماز میان تهی و الفاظ بی معنا و نیت آمیخته با شائبه ریا، این گونه برای حل مشکل مدد کند، نماز واقعی و عبادات خالصانه و طاعت بی ریا چه خواهد کرد؟

با چهل روز نماز به مقام ملکوتی رسید

مرقد مطهر حضرت ثامن الائمه علیه السلام، نیازمند به مسجدی آبرومند، جهت عبادت زائران و طاعت مطیعان و تدریس مدرسان بود.

قرعه این فال الهی به نام خانمی دیندار و آگاهی دلسوز، موسوم به گوهرشاد خانم همسر شاهرخ میرزا افتاد.

او تمام خانه ها و زمین های اطراف را جهت ساختن مسجد خرید، تنها یک

پیرزن حاضر نشد که محل مسکونی خود را بفروشد درحالی که منزل او وسط مسجد می افتاد، گوهرشاد خانم از خرید آن منصرف شد؛ زیرا نمی خواست در ساخته شدن مسجد به احدی کم ترین ظلمی شود.

پس از ساخته شدن مسجد، آن پیرزن هم خانه خود را به عنوان محل عبادت وقف کرد و سالیان دراز در وسط مسجد گوهرشاد به نام مسجد پیرزن تجلی داشت.

از طرفی دستور داد، در آوردن مصالح ساختمانی، کسی حق ندارد حیوان بارکشی را تند براند، یا با تازیانه و چوب بزند، هم چنین دستور داد در مسیر آوردن مصالح ساختمانی جهت حیوانات باربر، آب و علوفه بگذارند و به معماران و استادکاران دستور داد با کارگران و زیردستان در کمال محبت رفتار کنند و به زیردستان خود در برنامه کار تحکم نکنند و سعی کنند کارگران را آزاد بگذارند.

آری، برای ساختن خانه خدا، باید تمام جهات حقوق خدایی و مردمی را رعایت کرد؛ به همین خاطر است که این مسجد یکی از پر برکت ترین مساجد روی زمین است و ساعتی در شبانه روز نیست مگر این که خداوند مهربان، در آن مسجد به وسیله مردم و اولیای خدا به وسیله نماز و قرآن و دعا و تعلیم و تعلم عبادت نشود.

در هر صورت، ساختن مسجد شروع شد، گوهرشاد خانم هر چند روز یک بار جهت سرکشی ساختمان به محوطه کار می آمد و دستورهای لازم را به معماران و استادکاران می داد.

روزی برای سرکشی ساختمان آمد، باد مختصری وزیدن گرفت، گوشه چادر خانم به وسیله باد کنار رفت. یکی از عمله ها چهره او را دید، دلباخته آن زن شد.

جرات اظهار نظر برای او نبود؛ زیرا بیم آن داشت که او را اعدام کنند، عمله و اظهار عشق به ملکه مملکت !!

دو سه روزی نگذشت که عملۀ بیچاره مریض شد، پرستارش تنها مادر دردمندش بود.

طیب از علاج او عاجز شد، مادر مهربان کنار بستر تنها فرزندش گریه می کرد، فرزند چاره ای ندید جز این که دردش را به مادر اظهار کند. مادر ساده دل و ساده لوح، برای رفع این مشکل به گوهر شاد خانم مراجعه کرد و درد فرزندش را با او در میان گذاشت و علاج را از آن زن بزرگوار خواست و به او گفت: اگر اقدام نکنی تنها پسر من از دستم می رود و در قیامت دامن تو را جهت خونخواهی فرزندم خواهم گرفت.

گوهر شاد خانم، از این داستان بسیار ناراحت شد و به آن مادر دل سوخته گفت:

چرا این مشکل را زودتر با من در میان نگذاشتی تا بنده ای از بندگان خدا را از گرفتاری نجات دهیم؟ آن گاه گفت: ای مادر! به خانه برو و سلام مرا به فرزندت برسان و بگو: من حاضرم با تو ازدواج کنم، ولی شرطی را باید من رعایت کنم و شرطی را تو باید رعایت کنی، اما شرطی که من باید رعایت کنم جدایی از شاهرخ میرزاست، اما شرطی که تو باید رعایت کنی پرداختن مهریه به من است، قبل از این که در خط این ازدواج قرار بگیری و آن مهریه این است که چهل شبانه روز در محراب زیر گنبد مسجد نماز بخوانی و ثوابش را به عنوان مهریه من قرار دهی.

مادر، به خانه برگشت و تمام مسائل را با پسر خود در میان گذاشت، پسر از شدت تعجب خیره شد و از این خبر آن چنان شادمان شد که به زودی از بستر رنج برخاست و با کمال اشتیاق پرداخت این مهریه را به عهده گرفت و پیش خود گفت:

چهل روز که چیزی نیست، اگر چند سال به من پیشنهاد می شد حاضر به اجرای آن بودم.

در هر صورت به محراب عبادت رفت، چهل شبانه روز نماز خواند، برای

رسیدن به وصال گوهرشاد خانم، ولی به تدریج به توفیق حضرت الهی به راه دیگر افتاد.

پس از چهل شبانه روز، نماینده گوهرشاد خانم، به محراب عبادت آمد، تا از حال او خبردار شود، چون با او سخن گفت، ملاحظه کرد که اهمیتی به مسئله نمی دهد. گفت: من نماینده گوهرشاد هستم، جهت خبر گرفتن از حال تو و گزارش به خانم آمده ام. گفت: به خانم بگو: من نمی توانم برای رسیدن به وصال تو، دست از محبوب واقعی عالم بردارم برو به او بگو:

اگر لذت ترک لذت بدانی***دگر لذت نفس لذت نخوانی (۱)

راستی عجیب است، راهنمایی آن زن بزرگوار را ببینید که برای علاج هوای نفس چه نسخه ای می دهد و اثر نماز را ببینید، با این که در اول کار از معنی دور است، ولی در عاقبت کار چه نتیجه خوشی می دهد.

عراقی شوریده حال گوید:

در حسن رخ خوبان پیدا همه او دیدم***در چشم نکورویان زیبا همه او دیدم

در دیده هر عاشق او بود همه لایق***و ندر نظر وامق عذرا همه او دیدم

دیدم همه پیش و پس جز دوست ندیدم کس***او بود همه او بس تنها همه او دیدم

آرام دل غمگین جز دوست کسی مگزین***فی الجملة همه او بین زیرا همه او دیدم

دیدم گل بستان ها صحرا و بیابان ها***او بود گلستان ها صحرا همه او دیدم

ص: ۱۳۶

قرآن مجید بار دیگر برای کمک گیری از استقامت و نماز برای حل مشکلات می فرماید:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ] ۱.

ای اهل ایمان از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی ها و رسیدن به رحمت حق] کمک بخواهید؛ زیرا خدا با صابران است.

و در جای دیگر در عظمت سود نماز می فرماید:

[اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ] (۱).

آنچه را از این کتاب به تو وحی شده است، بخوان و نماز را برپا دار، یقیناً نماز از کارهای زشت، و کارهای ناپسند باز می دارد.

بدون شک بین نماز گزاران واقعی و حتی آنان که با نماز برخوردی عادی دارند، ولی تا اندازه ای شرایط ظاهری آن را رعایت می کنند و بین بی نمازان و سبک انگاران نماز، در تمام برنامه های ظاهری و باطنی فرق است.

نماز گزار به خاطر وجوب نمازهای یومیه ناچار است از تمام آلودگی های ظاهر و در حدی از آلودگی های باطن خود را حفظ کند، ولی بی نماز خود را ملزم به رعایت بهداشت و ترک بسیاری از گناهان نمی داند.

ص: ۱۳۷

نماز گزار به خاطر آب وضو یا غسل یا خاک تیمم و به خاطر لباس و مکان، ناچار است از محرّمات و لگد کوب کردن حق مردم چشم پپوشد و در حقیقت خود را از فحشا و منکرات ظاهری و باطنی حفظ کند، اما بی نماز خود را ملزم به این امور نمی داند.

نماز گزار علم دارد که خداوند مهربان نماز احدی را با آب حرام، لباس حرام، مکان حرام، روح بی تقوا قبول نمی کند، از این جهت بر خود لازم می بیند که پاکی ظاهر و باطن را حفظ کرده و در صراط مستقیم الهی ثابت و پایدار بماند.

البته، این نکته در تمام عبادات و واقعیت های اسلامی ملاحظه شده، به این معنی که اسلام، قسمت مهمی از عبادات را جهت حفظ حقوق مردم و رام شدن نفس سرکش و طبیعی مانند امیال و غرائز و حالات و شهوات قرار داده است.

البته یک دین جامع و کامل باید چنین باشد، خودخواهی منشأ تمام مفسد است، باید در مرحله اول ریشه عموم بیماری های روحی را چاره کرد، هم چنان که اساس همه ترقیات معنوی و روحی و اصلاحات فردی و اجتماعی، خداشناسی و خداپرستی است و خودخواه و خودپرست، نمی تواند خداجوی و خداپرست باشد؛ پس امید صلاح و اصلاح تا زمانی که در چاه خودپرستی است نباید از او داشت!

نماز، علاج خودپرستی

نماز- که جامع بسیاری از عبادات است- از جمله علل علاج خودپرستی و هواپرستی است. نماز گزار واقعی خدا را دوست دارد و خدا هم او را دوست دارد؛ آیا دوستی خدا با خودخواهی و افراط در حب مال و جاه که اصل هر گناه و خطایی است قابل جمع است؟

ص: ۱۳۸

نماز گزار در نمازش خدا را به دو صفت رحمان و رحیم می ستاید، اگر از نمازش غافل نباشد قهراً در مقام کسب این صفت الهی و تخلق به اخلاق خدایی خواهد کوشید و مهربان ترین مردم خواهد شد و از سنگ دلی و بی رحمی و بی مهری پاک خواهد ماند.

نماز گزار واقعی می داند که خداوند در سوره مؤمنون خطاب به پیامبران فرموده که:

اول از مال حلال و پاک بخورید، سپس به عبادت قیام کنید (۱).

نماز گزار می داند که پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرموده:

خداوند را بر فضای بیت المقدس فرشته ای است که هر شب ندا می کند: هر کس از مال حرام بخورد، واجب و مستحبی از او قبول نمی شود (۲).

و می داند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده:

کسی که لباسی را به ده درهم خریده و در پول آن لباس درهمی از حرام باشد، خداوند در آن لباس نماز را نخواهد پذیرفت (۳).

نماز گزار می داند که امام صادق علیه السلام فرمود:

کسی که دوست دارد بداند نمازش قبول شده یا نه؟ ببیند آیا نمازش او را از فحشا و منکرات باز می دارد یا نه، به اندازه ای که نمازش توان نگهداری نماز گزار را از آلودگی ها داشته باشد، مورد قبول است (۴).

ملت نماز گزار، ملتی پاک و کشور با نماز، کشوری است نمونه، در آن مملکتی

ص: ۱۳۹

۱-۱) - مؤمنون (۲۳): ۵۱.

۲-۲) - محجه البیضاء: ۲۰۴/۳، کتاب الحلال و الحرام.

۳-۳) - محجه البیضاء: ۲۰۴/۳، کتاب الحلال و الحرام.

۴-۴) - بحار الأنوار: ۲۰۴/۱۶، باب ۹.

که همه اهل نمازند از دزدی و غارت و چپاول خبری نیست، در آن مرز و بوم که مردمش در رابطه با نمازند از دادگستری های عریض و طویل و عرض حال های بی محتوا و پرونده های جنایی و جزایی اثری نیست، در آن آب و خاک که نماز سایه افکن است، از نزاع و جنگ و جدل و طلاق های فراوان و شکایات مردم و فحشا و منکرات سراغی نگیرید.

کشور با نماز چرا برای حفظ مال و ناموس مردم احتیاج به ادارات و مأموران با آن همه خرج گزاف داشته باشد؟ اگر همه ملت به حقیقت اهل نماز باشند زندان و زندانی برای چه؟ در میان ملت با نماز، کسی از کسی آزار نمی بیند، بدهکار مال مردم را می دهد و طلبکار از دست بدهکار آسایش و امنیت دارد.

عاشق نماز در حقیقت عاشق خداست و عاشق خدا، امر مولا را به کیفیتی که مولا از او خواسته اجرا می کند.

راستی نماز، عالی ترین محرک انسان به سوی حقایق و واقعیت ها است و سودی که در دنیا و آخرت از نماز به آدمی می رسد از برنامه دیگر متوجه انسان نیست.

تاریخ حیات نمازگزاران، تاریخ پر نور، پر حقیقت، پر منفعت و پر سودی است و آنان که حقیقت توحید را یافته بودند و حفظ آن را در گرو عمل صالح می دانستند، عاشقانه با نماز برخورد داشتند و در احوالات آن بزرگواران آمده که ای کاش همه عالم یک شب بود و آن شب را به نماز سپری می کردند!!

امام زین العابدین علیه السلام در آئینه نماز

اشاره

مسئله نماز حضرت زین العابدین علیه السلام از عجایب برنامه های روزگار است، احدی در عالم طاقت نماز آن حضرت را- جز آنان که در حقیقت و هویت وجودی با او یکی بودند- نداشت.

آن جناب در هر شبانه روز، هزار رکعت نماز می خواند و چون وقت نماز می رسید، بدنش را لرزه می گرفت و رنگش زرد می شد و چون به قرائت [مَا لَيْكَ يَوْمَ الدِّينِ] (۱) می رسید آن قدر آن را تکرار می کرد که نزدیک بود قالب تهی کند (۲). شب ها را پس از مختصری خواب، در حدی که بدن مبارکش در تعب نیفتد به عبادت می گذراند و روزها را غرق نور عبادت بود.

تمام ماه رمضان از پس آن همه نماز به دعا و تسبیح و استغفار می گذشت و برای خود کیسه ای چرمی داشت که تربت پاک حضرت سیدالشهدا علیه السلام را در آن ریخته بود و به گاه سجده بر آن تربت پر قیمت سجده می کرد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

پدرم حضرت باقر علیه السلام فرمود: روزی بر پدر بزرگوارم حضرت زین العابدین علیه السلام وارد شدم، دیدم که عبادت بسیار به آن وجود نازنین تأثیر کرده، رنگ مبارکش از بیداری زرد شده و دیده اش از بسیاری گریه مجروح گشته و پیشانی نورانی اش از کثرت سجود پینه بسته و قدم شریفش از زیادی قیام ورم نموده، چون او را بر این احوال مشاهده کردم خود را از گریه نتوانستم حفظ کنم، به شدت گریستم، آن جناب غرق در اندیشه بود، بعد از زمانی به جانب من نظر افکند و فرمود: بعضی از نوشته ها را که عبادت امیر المؤمنین علیه السلام در آن نوشته شده به من بده؛ چون به حضورش آوردم قسمتی از آن را خواندند، سپس بر زمین نهادند و فرمودند: چه کسی یارای آن را دارد که مانند امیر المؤمنین علیه السلام عبادت کند! (۳)

ص: ۱۴۱

۱-۱ - حمد (۱): ۴.

۲-۲ - وسائل الشیعه: ۱۵۱/۶، باب ۶۸، حدیث ۷۵۹۳.

۳-۳ - وسائل الشیعه: ۹۱/۱، باب ۲۰، حدیث ۲۱۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۴۹/۴؛ کشف الغمه: ۸۵/۲.

نوشته اند که:

وقتی در حال سجده بود، در حالی که حالت سجده او را احدی نداشت، در آن حال غرق در دریای عشق و محبت و محو جمال محبوب عالم بود، ناگهان آتشی در خانه گرفت، اهل خانه فریاد زدند: یا ابن رسول الله! النار النار! حضرت متوجه نشدند تا آتش خاموش شد؛ پس از زمانی سر برداشتند در حالی که داستان را به آن جناب عرض کردند و پرسیدند، چه چیز شما را از توجه به این آتش بازداشت؟ فرمود: آتش کبرای قیامت مرا از آتش اندک دنیا غافل گذاشت (۱).

ابوحمره ثمالی می گوید:

دیدم حضرت زین العابدین علیه السلام وارد مسجد کوفه شد و در کنار ستون هفتم کفش مبارک از پای بیرون کرد و آماده نماز شد؛ دست های مبارک خود را تا محاذی گوش بالا برد و تکبیری گفت که موهای بدن من از ترس شنیدن و عظمت آن تکبیر بر بدنم راست شد!! و چون شروع به نماز کرد لهجه ای پاکیزه تر و دلربا تر از او ندیدم (۲).

طاووس یمانی می گوید:

شبی وارد حجر اسماعیل شدم و دیدم حضرت زین العابدین علیه السلام در سجده است و این کلام را تکرار می کند:

الهی عُبَيْدُكَ بِفِتَائِكَ، مَسْكِينُكَ بِفِتَائِكَ، فَقِيرُكَ بِفِتَائِكَ (۳).

خداوندا! بنده حقیر و مسکین و فقیر تو فانی در پیشگاه توست.

طاووس می گوید: آن جملات را حفظ کردم و پس از آن هر گونه بلا و المی مرا

ص: ۱۴۲

۱-۱) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۴/۱۵۰.

۲-۲) - مستدرک الوسائل: ۳/۴۰۵، حدیث ۳۸۸۶.

۳-۳) - فلاح السائل: ۱۸۲.

گرفت، در سجده نمازم آن جملات نورانی را گفتم برایم خلاصی و فرج پیش آمد! (۱)

داستان حماد بن حبيب با امام سجاد عليه السلام

قطب راوندی و دیگران از حماد بن حبيب کوفی روایت کرده اند که گفت:

سالی آهنگ حج کردم، همین که از منزل «زباله» حرکت کردیم بادی سیاه و تاریک وزیدن گرفت به طوری که اهل قافله را از هم متفرق کرد، من در آن بیابان متحیر و سرگردان ماندم، بالاخره خود را به یک وادی بی آب و گیاه رساندم تا تاریکی شب مرا گرفت، خود را به پناه درختی بیابانی گرفتم؛ در آن تاریکی شب جوانی را با جامه سپید و بوی مشک دیدم، گفتم: او از اولیای خداست و ترسیدم مرا ببیند و به خاطر من جایش را عوض کند، تا می توانستم خویش را پنهان نگاه داشتم، ناگهان آن جوان مهبای نماز شد، چون ایستاد به پیشگاه مقدس حضرت دوست عرضه داشت:

إِنَّمَا مَنْ أَرَاكَ شَيْءٌ مَلَكُوتًا وَقَهَرَ كُلَّ شَيْءٍ جَبْرُوتًا صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَوْلِيَاجَ قَلْبِي فَارْحَ الْإِبْرَاهِيمَ عَلَيْنِكَ وَالْحَقْنِي بِمَيْدَانِ الْمُطِيعِينَ لَكَ (۲).

ای کسی که همه چیز مبهوت ملکوت تو و مقهور جبروت توست. درود بفرست بر محمد و آل محمد خوشحالی عبادت و روی آوردن به خودت را در قلب من داخل کن و مرا به مطیعان در گاهت ملحق کن.

آن گاه آماده نماز شد، من هم برخاستم و به نزدیک او رفتم، دیدم چشمه آبی

ص: ۱۴۳

(۱-۱) - ارشاد القلوب: ۱۴۳/۲؛ بحار الأنوار: ۷۵/۴۶، باب ۵، حدیث ۶۶.

(۲-۲) - مستدرک الوسائل: ۱۲۴/۴.

می جوشد به سرعت آماده طهارت و نماز شدم، چون پشت سرش ایستادم گویا محرابی برای من ممثل شد و می دیدم هرگاه به آیه ای می گذشت که در آن وعده یا وعید بود، با ناله و آه آن را تکرار می کرد؛ چون تاریکی شب به نهایت رسید، از جای برخاست و گفت:

يَا مَنْ قَصَيْدَهُ الضُّلُومَ فَاصْبِرْ أَبُوهُ مُرَشِدًا وَ أُمَّهُ الْخَائِفُونَ فَوَجِدُوهُ مَوْئِلًا مَتَى رَاحَهُ مِنْ نَصِيبِ
لِغَيْرِكَ يَدْنُهُ وَ مَتَى فَرَحَ مَنْ قَصَيْدَ سِوَاكَ بِهَمَّتِهِ الْهَى قَدْ تَفَشَّعَ الظُّلَامُ وَ لَمْ أَقْضِ مِنْ خِدْمَتِكَ وَ طَرَأَ وَ لَا مِنْ حِيَاضِ مُتَاجَاتِكَ
صَدْرًا صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَفْعَلْ بِي أَوْلَى الْأَمْرَيْنِ بِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ای کسی که گمراهان او را برای هدایت قصد می کنند و ترسوها به او اقتدا کرده و او را پناهگاه می یابند و عابدان به او پناه برده و او را ملجأ انتخاب می کنند. کجا راحتی دارد کسی که خود را برای دیگری صرف کند و کجا خوشی دارد کسی که غیر تو را نیت کند. خداوند! تاریکی همه جا را فرا گرفته و من نه در قبال تو خدمتی کردم و نه از چشمه مناجات تو بهره ای بردم، درود بفرست بر محمد و آل محمد و انجام بده برای من سزاوارترین این دو امر را، قسم به تو ای مهربان ترین مهربانان.

حماد بن حبيب می گوید: این وقت ترسیدم که مبادا شخص او از من ناپدید شود و اثر امرش بر من پوشیده ماند، پس دامنش را گرفتم و عرضه داشتم تو را به آن کسی که در عبادت رنج و تعب و ملال و خستگی را از تو گرفته و لذت رهبت را در کامت نهاده بر من رحمت آر و مرا در گلستان مرحمت و عنایت جای ده که من مردی ضال و گم گشته ام و آرزو دارم که هماهنگ تو شوم و گفتار تو را پیروی کنم،

فرمود: اگر تکیه ات بر خدا از روی صدق و راستی باشد گم نخواهی شد، در هر صورت بر اثر من باش، پس به کنار آن درخت شد و دست مرا گرفت، چنین به نظرم آمد که زمین زیر قدمم در حرکت است؛ همین که صبح طلوع کرد به من فرمود:

بشارت باد بر تو که این مکان مکه معظمه است. پس من صدای ضجه و ناله حجاج را شنیدم، عرض کردم: تو را سوگند می دهم به آن که نسبت به او امیدواری و در قیامت به حضرت او چشم داری کیستی؟ فرمود: اکنون که مرا قسم دادی من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هستم! (۱)

تصور شما این نباشد که عشق به نماز و مناجات و این حرکت الهی و عارفانه مخصوص به انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام بوده، بلکه شاگردان این مکتب از عاشقان این راه و تربیت شدگان این بزم، نیز در حد قدرت و وسع و توان فکری و روحی خود سالک این مسلک بوده و راه رو این طریق و دلباخته این وضعیت و سرباخته این حالت گردیدند.

اویس قرن در آیین عبادت

اشاره

او انسان بزرگواری بود که وی را از زهاد ثمانیه دانسته اند و پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله سخت مشتاق ملاقات با او بود و در حق او فرمود:

بوی خدا را از جانب یمن استشمام می کنم (۲)!!

کارش شتربانی بود که اجرت آن را صرف نفقه مادر پیر و نابینای خود می کرد؛ زمانی که در طلب صحبت رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و عشق آن جناب او را مهیای سفر مدینه کرد، نزد مادر رفت و اجازت سفر گرفت. مادر گفت: تو را اذن می دهم که به

ص: ۱۴۵

۱-۱) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۴۲/۴؛ بحار الأنوار: ۲۳۰/۸۴، باب ۱۲، حدیث ۴۳.

۲-۲) - بحار الأنوار: ۱۵۵/۴۲، باب ۱۲۴، حدیث ۲۲.

دیدار معشوق بشتابی و بیش از نیم روز در مدینه نمائی و اگر حضرت را در مدینه نیافتی بیش از این اجازت ماندن نمی دهم.

اوئس به مدینه آمد و یار خود را ندید و چون روز به نیمه رسید، برگشت. وقتی نبی اسلام صلی الله علیه و آله از سفر آمد فرمود:

این نور چیست که در اینجا می نگرم؟

عرضه داشتند: شترچرانی به نام اوئس بدین سرا آمد و مشتاق زیارت جنابت بود، چون تو را نیافت مراجعت کرد.

حضرت فرمود: این نور را در این خانه به هدیه گذاشت و برفت.

سلمان عرضه داشت: او کیست که دارای چنین منزلت است؟

فرمود: مردی است در یمن به نام اوئس قرن که چون قیامت شود یک تنه برانگیخته شود و به شمار موی مواشی و گوسپندان قبیله ربیع و مضر از مردمان شفاعت کند، هر کس از شما او را دیدار کرد سلام مرا به او برساند و از وی دعای خیر خواستار شود و بُردی به امیر المؤمنین علیه السلام عنایت کردند و فرمودند: بعد از من اوئس به مدینه آید، این جامه را بر او بپوشان.

در زمان حکومت عمر به مدینه آمد، جناب ولایت مآب او را به خلعت پیامبر بپوشاند.

عمر او را ستود و نزد وی اظهار زهد کرد و گفت، کیست که این خلافت را از من به یک قرص نان جو بخرد؟ اوئس گفت: آن کس را که عقل نباشد و اگر تو راست می گویی چرا می فروشی؟ بگذار و برو تا حق هر کس هست برگیرد، عمر گفت: مرا دعایی کن. اوئس گفت: از پس هر نماز مؤمنان و مؤمنات را دعا می کنم، اگر با ایمان باشی دعایم شامل حالت می شود و گرنه دعایم ضایع نکنم. عمر گفت: مرا وصیتی کن. گفت: ای عمر! خدای را شناسی و او تو را آگاه است. گفت: آری.

گفت: اگر غیر او را شناسی و به جز او، دیگری تو را نداند بهتر است. عمر گفت:

زیادت کن. گفت: قیامت نزدیک است و من به ساختن زاد آن روز مشغولم. این بگفت و برفت.

چون از مدینه بازگشت اهل یمن از حال او آگاه شدند و عظمت و شخصیت الهی او را یافتند و نسبت به او از در احترام برآمدند و او از آنجا که طالب این شؤونات نبود از یمن گریخت و به کوفه آمد و هویت خویش را از خلق پنهان داشته، مشغول بندگی حق در همه شؤون و استفاده کردن از فیض وجود مولای عارفان شد.

وصایای اویس

حرم بن حیان- که او نیز از زهاد ثمانیه و از اتقیا و عاشقان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده- می گوید:

چون من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که درجه شفاعت اویس تا چه مرتبه است، پیوسته جویای او بودم و آرزوی زیارت او بر من غالب شده بود، تا نشان وی را به کوفه یافتم و به طلب وی شتافتم.

روزی در کنار فرات شخصی را دیدم، جامه خود می شوید، سخت ضعیف و لاغر اندام، از روی نشانه هایی که داشتم وی را شناختم و بر او سلام کردم. جواب باز داد که: «علیک السلام یا حرم». خواستم دستش ببوسم، نگذاشت، لختی بر ضعف او گریستم. گفت: تو را که به من راه نمود؟ گفتم: آن کس که نام من و پدر من به تو آموخت یا اویس. گفت: ای پسر حیان! تو را بدین جایگاه چه آورد؟ گفتم:

آمده ام تا با تو انس گیرم و بیاسایم. گفت: هرگز خبر نداشتم که کسی حق شناس شود و با غیر او انس گیرد و بیاساید. گفتم: مرا وصیتی فرما. گفت: ای پسر حیان!

فریفته دنیا مشو و خویشتن را دریاب و ساخته مرگ باش و اعداد زاد و راحله کن که سفری بس دراز در پیش داری. گفتم: ای اویس! اراده کجا داری؟ گفت: در طلب من خویش را به زحمت میفکن و نشان مکان من مجوی. گفتم: معیشت تو چگونه باشد؟ گفت: اُف باد بر این دل ها که شک بر آن ها غالب است و پند نپذیرد.

دیگر بار از او تمنای وصیت کردم. گفت: تا توانی در تحصیل معرفت سعی کن و برای یافتن حقیقت کوشش نمای که لحظه ای از پروردگار غافل نباشی که اگر خدای را به عبادت آسمانیان و زمینیان پرستش کنی تا به او یقین نداشته باشی از تو پذیرفته نخواهد شد. گفتم: چگونه باورش کنم؟ گفت: ایمن باشی بدانچه تو را موجود است و در پرستش او به چیز دیگر مشغول نباشی.

این بگفت و روانه شد و من از قفای او همی نگریستم و همی گریستم تا از نظر من غایب گشت و دیگر کسی او را دیدار نکرد تا زمانی که علی علیه السلام آهنگ جنگ با معاویه ستم پیشه کرد، آن وقت در لشکرگاه حاضر شد و به ملازمت مولای عارفان درآمد. علی علیه السلام به قدوم او شاد خاطر گشت. در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام به جهاد و پیکار در راه خدا برخاست تا به فیض عظیم شهادت در راه دوست نایل آمد.

این مرد بزرگ الهی و تربیت شده مکتب رسول اسلام صلی الله علیه و آله و فیض گرفته از امیر مؤمنان در معرفت و شناسایی حضرت رب العزه به جایی رسیده بود که بعضی از شب ها را به رکوع بسر برد و برخی از شب ها را به سجود به پایان رساند. به او گفتند: این چه زحمت است که بر خود می داری؟ گفت: این راحت من است. ای کاش از ازل تا ابد یک شب بودی و من به یک رکوع یا به یک سجود به پایان می بردمی و این به این خاطر می کنم که شاید مثل آسمانیان خدا را پرستش کرده باشم.

به قول الهی قمشه ای آن بلبل گلستان عشق:

به ره دوست عاشقانه رویم***توبه از هر چه غیر یار کنیم

نالہ چون بلبلان در این گلزار*** از سر شوق، زار زار کنیم

شاید از توتیای خاک درش*** روشن این چشم اشکبار کنیم

با تو ای پادشاه ملک وجود*** شکوه از جور روزگار کنیم

دست ما گیر گر سر مهرت*** پای بر عهده استوار کنیم

خواری ما بین و یاری کن*** تا کی افغان به شام تار کنیم

چند در راه لطف و احسانت*** هر طرف چشم انتظار کنیم

آری، این مردان خودساخته، فیض تربیت و شریعت معرفت و راه وصل و درد عشق و تصفیة نفس و ترکیة جان، همه و همه را از برکت نماز به دست آوردند.

کسی در این عالم شهود و در عالم غیب جز خدا وجود ندارد که بتواند سود نماز را بیابد و منفعت این کار بزرگ الهی را درک کند.

حضرت امام خمینی رحمه الله درباره سود نماز می فرماید:

یکی از اسرار و نتایج عبادات و ریاضات آن است که ارادۀ نفس در ملک بدن نافذ گردد و مملکت وجود انسان، یکسره در تحت کبریا نفس منقهر و مضمحل شود و قوای منبثه و جنود منتشره در ملک بدن از عصیان و سرکشی و انانیت و خودسری باز مانند و تسلیم ملکوت باطن قلب شوند، بلکه کم کم تمام قوا فانی در ملکوت شوند و امر ملکوت در ملک جاری و نافذ شود و ارادۀ نفس قوت گیرد و زمام مملکت را از دست شیطان و نفس اماره بگیرد و جنود نفس از ایمان به تسلیم و از تسلیم به رضا و از رضا به فنا سوق داده شوند؛ در این حالت است که عبد شمه ای از اسرار عبادت را به وسیلۀ نفس دریابد و از تجلیات فعلیه شمه ای حاصل گردد.

مشهور در میان اهل دل این است که از شروع مقدمات نماز تا پایان آن حاوی چهار هزار مسئله است، کثرت مسائل در حول و حوش یک حکم نمایان گر ارزش و اهمیت و منفعت مادی و معنوی آن حکم است.

انسان وقتی به مسائل ظاهری و باطنی نماز می نگرد، گویی خود را در کنار دریای با عظمتی می بیند که کران تا کرانش عالم هستی را در تصرف گرفته است.

برای این حقیقت پرمایه الهیه دو نوع آداب و شرایط ذکر شده که تفصیل و توضیح آن شرایط و آداب از حوصله این کتاب خارج است، شما می توانید برای به دست آوردن تفصیل این شرایط و آداب چه ظاهرش و چه باطنش به کتاب های زیر مراجعه کنید: «وسائل الشیعه»، «الکافی»، «مستدرک الوسائل»، «الوافی»، «محجه البیضاء»، «اسرار الصلاه» امام خمینی، «اسرار الصلاه» حاج میرزا جواد آقا ملکی، «اسرار الصلاه» شیخ عبدالحسین تهرانی و کتب دیگری که در این زمینه از عالمان و عارفان و کاملان و واصلان به یادگار مانده است.

شخص کم مایه ای مانند من که هنوز از درک کلمات ظاهری این عبادت عاجزم و در مدتی که از حضرت حق عمر گرفته ام، برای یک بار به فیض حضور حضرت جانان نرسیده ام و نتوانسته ام نمازی با حد اقل شرایط ظاهری و باطنی ادا کنم، قدرت بازگو کردن حقایق ظاهریه و به خصوص اسرار باطنیه نماز را ندارم؛ آنچه در این جزوه می بینید قسمتی از آن محصول فکر کوتاه و جمالتی از آن با استفاده از نورانیت اهل الله است.

من چاره ای جز این که به نحو اختصار به شرایط ظاهری و باطنی نماز اشاره کنم، ندارم؛ امیدوارم خود شما با همت عالی و قلب پاک و روحی الهی به اسرار باطنی این عبادت بی نظیر برسید و ذائقه وجود شما از شیرینی این فعل ملکوتی بچشد.

وضو، غسل، تیمم، پاکی بدن، طهارت لباس، مباح بودن محل، احتراز از لباس ابریشم و طلا و لباسی که آلوده به پوست و موی حیوانات حرام گوشت است، مراعات وقت، توجه به قبله، ادای کلمات نماز با قرائت صحیح، از آداب ظاهریه نماز است، گرچه هر یک از این ها دارای اسرار و حقایقی است که به قسمتی از آن در جلد چهارم اشاره رفته است.

خواندن بعضی از آیات مانند: [وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدِّينِ]^(۱) و بعضی اوراد و اذکار در مقدمه نماز، برداشتن دو دست تا محاذی گوش در حالی که دو کف به طرف قبله باشد، مؤدب ایستادن و چشم به محل سجده داشتن و با کمال ادب و وقار و طمأنینه نماز را شروع کردن نیز از آداب ظاهریه نماز است.

آداب باطنی نماز

اما آداب باطنی: نماز، مناجات با قاضی الحاجات و وسیله تقرب به حضرت اوست و بسیاری از معارف الهیه در این عبادت با عظمت گنجانده شده است؛ اگر نماز گزار در خور استعداد و وسعش به مراتب ظاهریه و باطنیه آن توجه ننماید، در حقیقت مناجات با او نکرده و به حریم قدسش راه نیافته و متوسل به وسیله تقرب نشده است.

در صورت توجه به آداب ظاهریه و باطنیه، می توان از منافع این عبادت بزرگ بهره مند شد.

ص: ۱۵۱

متکلم به وسیله نماز به هیچ عنوان نباید از حضرت مستمع غافل باشد که غفلتش مایه تاریکی و راحتش علت رنج خواهد شد. نماز، نزدیک کننده عباد به آثار ظاهری و باطنی حضرت دوست و بازدارنده انسان از همه فحشا و منکرات است و این میسر نیست مگر این که مکلف به اندازه وسع و قدرتش علماً و عملاً در رابطه با آداب ظاهریه و باطنیه نماز باشد.

مراحل نماز باطنی

اشاره

فیض کاشانی در «محجه البیضاء» می گوید:

روح نماز در ابتدای کار بستگی به شش مرحله دارد که بر مکلف نماز گزار لازم است به مراعات این حقایق اقدام کند.

۱- حضور قلب.

۲- تفهم.

۳- تعظیم.

۴- هیبت.

۵- امید.

۶- حیا.

۱- حضور قلب

اشاره

حضور قلب حقیقتی است که از تمرکز فکر در برنامه های نماز و توجه عمیق انسان به حق پدید می آید، چنانچه در نماز، فکر انسان میدانی برای جولانگاه غیر حق باشد، برای قلب محال است که بتواند روی به جانب معشوق حقیقی کند و از عالم ملکوت کسب فیض و نور نماید.

ص: ۱۵۲

اگر قلب با کمک فکر در نماز حاضر نباشد و دل که روی حقیقی انسان است به سوی قبلهٔ محبوب نباشد، آن نماز را می توان نماز گفت؟ در صورتی که قلب در نماز با محبوب عالم سخن نگویید و از عشق او نجوشد و در اتصال با ملکوت عالم نباشد، آن نماز، جسمی است بی روح و چراغی است بی نور و الفاظی است بی معنا.

تکرار [لا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ] (۱) در آیات قرآن مجید، متوجه این معنای با عظمت است که در هیچ عبادتی غافل از اسرارش مباش و در هیچ طاعتی نسبت به محبوب حقیقی عالم بی توجه مباش.

غفلت در حال عبادت گناهی بزرگ است و علامت غیبت مکلف از حضور دوست.

نماز از احکام دین خداست و کسی که خشنودی حضرت حق را می طلبد، باید در نماز جستجو کند؛ نماز راهی است که همهٔ انبیا ره سپر آن بودند و عشق ملائکهٔ الهی متوجه نماز گزار است.

نماز، هدایت و ایمان است و چراغ معرفت فرا راه انسان؛ نماز، باعث برکت در رزق و راحت بدن و علت ناراحتی و رنج شیطان رجیم و اسلحه ای علیه کفر کافران است.

نماز، اجابت دعا، قبولی اعمال و زاد و توشهٔ مؤمن در دنیا و آخرت اوست؛ نماز، شفیع بین نماز گزار و ملک الموت و انیس و رفیق در قبر و فرش زیر پهلوی و جواب منکر و نکیر و تاج سر مکلف به روز قیامت است.

نماز، نور چهره در محشر و لباس بدن و حجاب بین انسان و آتش جهنم و حجت

ص: ۱۵۳

و برهان بین انسان و خداست.

نماز، باعث نجات از عذاب و جواز عبور از صراط و کلید بهشت و مهریه حورالعین و بهای بهشت است.

با نماز، آدمی به درجات بلند ملکوتی می رسد، چرا که نماز عین تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید و تکبیر و تقدیس و گفتار حق و دعوت الهیه است (۱).

حیف نیست انسان در چنین دنیای با عظمتی با این همه سود و منفعت قرار بگیرد و از آن و مستمعش - که خدای مهربان و پروردگار عزیز است - غافل باشد.

حیف نیست بدن آدمی که ظاهری بی ارزش است، در نماز شرکت داشته باشد ولی قلبش که حقیقت وجود اوست از این دنیای پرفیض الهی و از این سرای پرشور ملکوتی و از این میدان عشق و عرفان بیرون باشد!

سفر مادی و سفر معنوی

انسان، دارای دو نوع سفر و دو شکل حرکت است: سفر مادی و سفر معنوی، در سفر مادی منافع زیادی نصیب انسان می شود که با آن منافع کسب راحت و تحصیل امنیت در زندگی می کند.

امام علی علیه السلام می فرماید:

برای سفر پنج خاصیت و منفعت است:

۱- رفع غم و غصه.

۲- کسب معیشت و نجات از فقر.

۳- تحصیل علم و دانش.

ص: ۱۵۴

۴- به دست آوردن آداب.

۵- پیدا کردن دوست بزرگوار (۱).

آنان که از سفر دوری می جویند، در بسیاری از منافع را به روی خود می بندند و اینان افرادی بدبخت و تهیدستند.

اما منافع سفر معنوی با سفر مادی قابل قیاس نیست که سفر معنوی حرکت از عقل و قلب و روح به وسیله حرارت ایمان و عشق به سوی حضرت رب الارباب است که با رسیدن به مقام وصل، رسیدن به همه چیز است؛ چرا که حضرت دوست مستجمع جمیع صفات کمالیه است و هر کس در سیر سفر معنوی به حضرت او برسد به همه چیز رسیده و در میان طرق سفر هیچ طریقی نزدیک تر و پرسودتر و رساننده تر به مقام وصل و مرتبه قرب از نماز نیست.

مرحوم شیخ عبدالحسین تهرانی در «اسرار الصلاه» چه نیکو فرموده:

در نزد ارباب خرد مقرر است که ترقی و کمال هر شیء به سفر است، چنانچه شیخ الرئیس فرموده که کمال محدثات در غربت است، از جهت این که جمیع محدثات در بلده اصلی و مسکن اولی که عالم عدم است معدوم بودند و معلوم است که انسان مادامی که در آن عالم است در حقیض نقصان و مرکز حرمان است؛ پس چون از مقر عدم به سوی غربت عالم وجود مسافرت نمود از برای او انواع کمالات و اقسام کرامات حاصل شد و این دلیل آن است که کمال حاصل نشود مگر به غربت و هم چنین بعد از دخول در وجود، همه تراب محض بودند چنانچه حضرت خداوندی فرموده:

ص: ۱۵۵

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۱۱۵/۸، باب ۲، به نقل از دیوان امام علی علیه السلام.

[إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ] (۱).

قطعاً داستان عیسی نزد خدا [از نظر چگونگی آفرینش] مانند داستان آدم است، که [پیکر] او را از خاک آفرید.

پس مادامی که بر صفت تراپیه باقی است در مسکن اصل و معدن اول است که به نظر همان خاک است به دارای صفات عالی، پس چون مفارقت نمود از آن مسکن و ممتزج شد به ماده بدن و مختلط شد به طبایع غریبه که آن ها نسبت به او بیگانه اند، مستعد شد از برای قبول سلطان روح و منفتح شد بر او ابواب فتوح چنانچه خدای تعالی فرموده:

[ثُمَّ أَنْشَأْنَا خَلْقًا آخَرَ] (۲).

سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم.

و هم چنین مستقر صلب است چنانچه خدای تعالی فرموده:

[فَمُسْتَقَرًّا وَمُسْتَوْدَعًا] (۳).

برخی [از شما] استقرار یافته [در زمین] و برخی به ودیعت نهاده [در اصلاّب و رحم هایند].

مادامی که آن قطره باقی است در صلب مستقر است و منحقر و قذر، پس چون مسافرت نمود به سوی رحم منتقل می شود به سوی انواع کرم و متصل گردد به انواع نعم، پس ثابت شد که جمیع خیرات حاصل می شود به سفر.

شما می دانید که ظهور و قوت دین مبین سید المرسلین صلی الله علیه و آله نیز به سبب

ص: ۱۵۶

۱-۱ - آل عمران (۳): ۵۹.

۲-۲ - مؤمنون (۲۳): ۱۴.

۳-۳ - انعام (۶): ۹۸.

مسافرت شد نه توقف و مجاورت. پس ثابت می شود که مرگ هم برای مؤمن مسافرت و پیروزی است.

پس عنایت الهیه اقتضا کرد که عالم عدم منقضی شد و حقایق اشیا را از صحرای عدم، رخت سفر به عالم وجود بستند و در عالم عقل در منازل قدس نشستند و از عالم عقل به عالم ارواح و از آنجا به عالم اشباح و از عالم اشباح به عالم عناصر و از آنجا به عالم جمادی و از آنجا به عالم نباتی و از آنجا به عالم حیوانی و از آنجا به عالم انسانی و از آنجا به عالم برزخ و مثال انتقال دهند و از مثال به حشر آورند و از آنجا به سرای جاودانی منزل دهند.

[کَلَّمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ] (۱).

همان گونه که شما را آفرید، [پس از مرگ به او] بازمی گردید.

چون مشخص شد که انسان، مسافر عالم امکان است، باید بداند که بر اساس معارف الهیه، در این سفر او را ده منزل است که او را در این منازل به منزل دنیا پا در گل است و چون منازل عشره را طی نماید به سر منزل جاوید رسد و از نقطه مبدأ قوس نزول به منتهی الیه قوس صعود آید و در آن مرکز مستقر گردد و اجزای صلاتیه منطبق بر این منازل و عوالم است که حضرت شارع حکیم آن را چنان مرتب فرموده که هرگاه کسی که دو رکعت نماز به جای آورد چنان باشد که همه منازل مبدأ و معاد را طی نماید و در حقیقت این چنین هم هست.

پس قیام، اشاره به عالم عقل است و قرائت، اشاره به عالم ارواح و رکوع، اشاره به عالم ذر و سجده، اشاره به عالم خاک و سر برداشتن، اشاره به عالم دنیای دنی است که دار غرور و معاصی است و هر یک از اجزای دیگر نماز اشاره به عالمی

ص: ۱۵۷

است و شما خود انصاف دهید که اگر در نماز، حضور قلب نباشد، سفر از عالم سفلی به عالم علوی و عبور از منازل به سر منزل مقصود امکان دارد؟

سعی کنید از ابتدای نماز تا آخر، از پریشانی فکر بپرهیزید و قوه اندیشه را در حقیقت نماز و توجه به عالم غیب متمرکز نمایید تا با تمرکز فکر، قلب بر عرش حضور در مقابل نور بنشیند و تا قدرت دارد از فیوضات آن جناب بهره بگیرد.

وای بر ما که نماز را سبک انگاشتیم و به این دریای پر فیض الهی به دیده عادی نظر کردیم و از حقیقت و حقایق آن غافل ماندیم و به جای سفر با قدرت نماز به سوی معبود در جا زدیم؛ هم اکنون بیاید دست دعا و تضرع و انابه و زاری به پیشگاه مقدس او برداشته و از نمازهایی که خواندیم به دربار حضرتش توبه آورده و عرضه بداریم:

ای دوی درون خسته دلان***مرهم سینه شکسته دلان

مرهمی لطف کن که خسته دلم***مرحمت کن که بس شکسته دلم

گرچه من سر به سر گنه کردم***نامه خویش را سیه کردم

تو در این نامه سیاه مبین***کرم خویش بین گناه مبین

من خود از کرده های خود خجلم***تو مکن روز حشر منفعلم

با وجود گناه کاری ها***از تو دارم امیدواری ها

۲- تفهیم

مراد از تفهیم، چشیدن معنا و مفهوم نماز با ذائقه قلب و جان و مغز است؛ مسئله مفهوم و معنای واقعیت های نماز تا اندازه ای که توان این فقیر اجازه بدهد، به خواست حضرت مولا- در بخش ترجمه و تفسیر جملات نماز خواهد آمد. در آن باب روشن خواهد شد که نماز چیست و همراه با چه واقعیت های اصیل و بلندی

است و نماز گزار اگر به آن واقعیت ها متصل شود چه بهره ها نصیب قلب و جان او می گردد، آن چنان که با تمام هستی خود با زبان حال به پیشگاه مقدس آن جناب عرضه می دارد:

خواهم که به زیر قدمت زار بمیرم***هر چند کنی زنده دگر بار بمیرم

دانم که چرا خون مرا زود نریزی***خواهی که به جان کندن بسیار بمیرم

من طاقت نادیدن روی تو ندارم***مپسند که در حسرت دیدار بمیرم

خورشید حیاتم به لب بام رسیدست***آن به که در آن سایه دیوار بمیرم

گفتی که ز رشک تو هلاکند رقیبان***من نیز بر آنم که از این عار بمیرم

چون یار به سر وقت من افتاد هلالی***وقت است اگر در قدم یار بمیرم(۱)

۳- تعظیم

خداوند عزیز باید برای نماز گزار از هر چیزی بزرگ تر و عظیم تر باشد؛ هستی با تمام شؤنوش در برابر عظمت او چون قطره ای در برابر عظمتی بی نهایت در بی نهایت است.

امام علی بن ابی طالب علیه السلام در وصف پاکان می فرماید:

عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ (۲).

در عمق وجود آنان، خالق سماوات و ارض بزرگ است و غیر او در دیده آنان کوچک.

ما سوی الله آن قدر برای پاکان کوچک است که فقط از برابر دیده خود عبور می دهند و آن را هم کوچک می دانند؛ ما سوی الله را از نهایت کوچکی به دنیای

ص: ۱۵۹

۱- ۱- هلالی جغتایی.

۲- ۲- نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴؛ بحار الأنوار: ۳۱۵/۶۴؛ باب ۱۴، حدیث ۵۰.

قلب و جان راه نمی دهند، درون پاک خود را جای تجلی حضرت او می دانند و جز او را در دنیای قلب و جان نمی نگرند!!
نماز گزار توجه دارد که اسمع السامعین مستمع اوست و در برابر ارحم الراحمین و اکرم الا-کرمین و احسن الخالقین و اشد المعاقبین است.

چگونه ممکن است مستمع عزیز خود را عادی ببیند، مگر در نماز خود نمی خواند:

[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] (۱).

همه ستایش ها، ویژه خداست که مالک و مربی جهانیان است.

مگر در حمد نمی گوید:

[مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ] (۲).

صاحب و دارای روز پاداش است.

نماز گزار با معرفت به وجود مقدس حضرت او، از طریق آیات و روایات در حد استعدادش به درک عظمت او نایل آمده و از این طریق همیشه و به خصوص وقت نماز در برابر بزرگی او قرار می گیرد و خود را در پیشگاه حضرتش حقیرترین موجود حس می کند و با زبان حال به محضر آن عزیز عرضه می دارد:

سر نهادیم به سودای کسی کین سر از اوست***نه همین سر که تن و جان و جهان یکسر از

اوست

گر گل افشانند و گر سنگ زند چه توان کرد***مجلس و ساقی و مینای و می و ساغر از اوست

ص: ۱۶۰

۱-۱) - فاتحه (۱): ۲.

۲-۲) - فاتحه (۱): ۴.

گر به توفان شکند یا که به ساحل فکند***ناخدایی است که هم کشتی و هم صرصر از

اوست

من به دل دارم و شاهد به رخ و شمع به سر*** آنچه پروانه دل سوخته را در بر از اوست(۱)

۴- هیبت

حالت ترس از مقام الهی ممکن است از دو طریق برای انسان حاصل شود: یا توجه به عظمت و بزرگی حضرت او، یا توجه به عقاب و عذابی که برای گنهکاران حرفه ای مقرر فرموده است.

در هر صورت، نماز گزار در نماز باید با توجه به عظمت دوست یا انتقامش از مجرمان، دلی غرق از هیبت پیدا کند و آن حال را تا آخر نماز با خود داشته باشد، البته اولیای خدا را در نماز نظر به نعم بهشت و عذاب آخرت نبود، آنچه به آن نظر داشتند فقط و فقط حضرت مولا بود و هیبتی که در دل آنان بود محصول معرفت آنان نسبت به حضرت دوست بود.

به قول فیض کاشانی آن عارف وارسته:

خم ابروی تو محراب رکوع است و سجودم*** بی خیال تو نباشد نه قیامم نه قعودم

جلوه حسن تو دیدم طمع از خویش بریدم*** تا که شد محو در انوار وجود تو وجودم

با تو در عیشم و عشرت همه سودم همه نورم*** بی تو در رنجم و محنت هم آهم همه دودم

ص: ۱۶۱

۱- ۱) «یا بَنِي اَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا- تَيَّأَسُوا مِنْ رُوحِ اللّٰهِ اِنَّهُ لَا- يَيَّأَسُ مِنْ رُوحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»

یوسف (۱۲): ۸۷

نماز گزار با توجه به کرم و لطف و عنایت حضرت باری و این که جهان عین محبت و مرحمت اوست و وجود مقدسش عمل احدی را ضایع نمی کند و عمل کسی را بدون مزد نمی گذارد، باید به این عبادت اقدام کند و بداند که نماز بهترین عمل و برترین کار و پرتوباب ترین و پرسودترین برنامه ای است که عبد در محضر حضرت مولا انجام می دهد؛ در این صورت کاملاً و بدون تردید به عنایت او امیدوار باشد که این امید خود به خود نوربست الهی و فروغی است رحمانی و فیضی است ربانی که اگر قلب نماز گزار از آن تهی باشد وای بر حال او.

مگر نمی دانی که خداوند مهربان در سوره مبارکه یوسف، در آنجا که داستان خطاب یعقوب غم زده را به پسرانش نقل می کند، از قول آن پیامبر بزرگ می فرماید: ای فرزندان من! به جستجوی یوسف گم شده و برادرش حرکت کنید و از رحمت حضرت حق مایوس م باشید که از رحمت جناب او مایوس نمی شوند مگر قوم کافر (۱).

البته منشأ رجا و امید در قلب مؤمن، معرفت به لطف خداوند و رفق و عنایت او می باشد، از معصیت عباد ضرری متوجه او نیست و اگر عبد با تمام گناهش به پیشگاه لطف او رو کند به طور قطع قابل آمرزش و رحمت است، مسئله رحمت و لطف حق را با خواست حضرتش در باب توبه کتاب «مصباح الشریعه» به طور مفصل طرح کرده و در آنجا از طریق آیات و روایات و داستان توبه کنندگان به این اصل اشاره خواهد رفت.

ص: ۱۶۲

۱- ۱) - «يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَيْئَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» يوسف (۱۲): ۸۷.

عزیزم! ذره ذره وجود، خیر از لطف و عنایت او می دهد و از هر گوشه هستی نسیم لطف او می وزد، چگونه باشد که تو با زحمت و رنج مقدماتی به عنوان طهارت به امر او فراهم آوری آن گاه با همه وجود به امر حضرت او به دنیای با عظمت نماز وارد شوی و با اذن او به بساط مهمانی او قدم گذاری و او به تو و عمل تو توجهی نکند؟!!

مگر چنین چیزی آن هم از منبع قدرت و رحمت و لطف و مرحمت و محبت و عشق و مهر ممکن است؟!!

این عبد ذلیل به درگاه آن رب جلیل از باب امید و رجا عرضه داشته ام:

ای سند عزت پویندگان***روشنی دیده جویندگان

ای تو صفابخش شب مستمند*** گرمی قلب و دل هر دردمند

ای به گدایان درت دستگیر*** باز در رحمت تو بر فقیر

از در لطف تو کجا رو کنم*** جز گل مهتر چه گلی بو کنم

سفره احسان تو خوان همه*** تیر غمت مایه جان همه

هر که ز درگاه تو گردید دور*** دیده جاننش ز گنه گشت کور

مانده ام از راه تو جایم بده*** آبرو و نور و صفایم بده

زنگ غم از قلب و دلم پاک کن*** بنده خود بسته فتراک کن

شام گنه از کرمت روز کن*** هستیم از عشق تو پرسوز کن

از در لطف تو مران این گدا*** دور مکن بندها از این سرا

مونس من در دو جهان یاد توست*** این دل افسرده من شاد توست

گر تو برانی نروم ای حبیب*** درد مرا جز تو نباشد طیب

در گذر از جرم من ای یار من*** ای ز وفا دلبر و دلدار من

جز تو به مسکین نبود کس پناه*** غیر تو او را نبود دادخواه

منشأ این حقیقت در قلب نیز معرفت است، معرفت به اینکه ذره ای ناچیز با یک جهان تقصیر در برابر عظمتی بی نهایت در بی نهایت ایستاده است: ذره ای که وجودش عین عجز و عبادتش مساوی با عدم است، ذره ای که علم حضرت حق از هر طرف او را احاطه کرده و بر درون و برونش به تمام معنی آگاه است.

مرحوم ملکی می گوید:

منشأ شرمساری و حیا معرفت به عظمت پروردگار و نعمت های او و حقی که او بر گردن بندگان دارد و از طرف دیگر تقصیر بندگان نسبت به او و توجه به آفات عمل و عیوب نفس و حضور پروردگار است؛ زیرا توجه به این امور خواه ناخواه در حیا و شرمساری اثر می گذارد و چطور می شود که کسی توجه به این امور داشته باشد و خود را در محضر سلطانی بزرگ که نهایت احسان و انعام را در تمام مدت عمر به او مبذول داشته و در عین حالی که به تقصیر و سوء باطن او آگاه است، با بزرگواری روی به او نموده و با بردباری در مقابل آن همه خطا، باز او را به توبه و بازگشت به سوی خود فرا می خواند !!

مولایی که با این همه جنایت عبد و با این همه خطای بنده و با این بار سنگین گناهان گناه کار به قبول توبه اش وعده می دهد و او نفس خود را که به گناه عادت داده، از قیام به پاسخ دعوت او کسل و سست می بیند.

چگونه می شود که بعد از این همه لطف و مرحمت از طرف حضرت حق و این همه گناه و خطا و روی گرداندن از طرف بنده، باز شرمساری و حیا برای انسان، آن هم به وقت قرار گرفتن در محضر حضرتش به وسیله نماز در قلب پدید نشود؟

کمال و حیا و شرمساری به این است که خود را محضر حضرت ذو الجلال جز

عدم و فنا نبینی، حتی ضمائری که در جملات نماز در ارتباط با توست به هیچ وجه در نظر نیاوری و حقیقت زهد را که اعلا مرتبه آن است به وقت نماز در تمام هستی و هویت تجلی دهی.

در «تفسیر میبدی» آمده (۱):

از عارفی پرسیدند که زهد چیست؟ گفت: تنعم دنیا بگذاشتن زهد نفس است و نعیم آخرت رها کردن زهد دل و ترک خویشتن گفتن زهد جان.

عارفان فرموده اند:

سعادت عبد در سه چیز است:

۱- اشتغال زبان به ذکر حق.

۲- استغراق دل به مهر حق.

۳- پر بودن سر از نظر حق.

ذکر صورت یعنی ذکر به زبان باید در باطن تجلی کند، دل با کسب معرفت از مهر حق پر شود، نظر خدا با طهارت باطن جلب شود و این همه را باید قبل از نماز و با نماز تحصیل کرد.

این خسته حال و شکسته بال از حیا و شرمساری به محضر آن جناب گفته ام:

ای نور امید قلب سالک***بنمای رهایم از مهالک

از چاه طبیعتم برون آر***بار گنهم زدوش بردار

از رحمت خود دلم صفا ده***دردم به عنایت شفا ده

از لطف و کرم بشوی جانم***در روز جزا بده امانم

من جز غم عشق تو نجویم***من لوح دلم به اشک شویم

ص: ۱۶۵

جز ذکر تو بر زبان نگویم***من لطف تو را به اشک شویم
رحمی که تو را فقیر گویم***لطفی که به جز رهنم
من بی دل و بی نوا و خسته***پشتم زغم گنه شکسته
تنها و غریب و خوار و زارم***از بهر تو من عمل ندارم
بنمای زغفلتم تو بیدار***از شر و گنه مرا نگهدار
من قدرت و طاقتی ندارم***بر غیر تو حاجتی ندارم
توفیق رفیق راه من کن***لطفی به من و به آه من کن
بگشای گره زمشکل من***بزدای سیاهی از دل من
مسکین به ثنای توست الکن***ای نور دلم خدای ذوالمن

نماز از دیدگاه عارفان

اشاره

عارفان عاشق و سالکان صادق نماز را بر اساس وضع عقلی و روحی و قلبی اهل نماز به سه مرحله تقسیم کرده اند:

۱- نماز اهل شریعت.

۲- نماز اهل طریقت.

۳- نماز اهل حقیقت.

و هر یک را به تناسب موضوع شرح داده و به تفصیل و تفسیر کشیده اند، ولی در این جزوه سعی می شود نماز در این سه مرحله به طور مختصر توضیح داده شود.

معنای شریعت و طریقت و حقیقت

قبل از بیان مسئله لازم است که توجه به این حقیقت مهم کنید که سه مرحله شریعت و طریقت و حقیقت به هیچ عنوان از نظر ریشه و تقسیم در ارتباط با

دراویش و صوفیه نیست، بلکه سه واقعیتی است که قرآن مجید و روایات معصومین علیهم السلام ناظر بر آن است.

شرع در لغت: به معنای سنت و قانون و باز کردن راه حرکت صحیح به وسیلهٔ ارائهٔ مقررات است.

طریقت در لغت: به معنای روش و کیفیت و حالت است که مفهوم واقعی آن بر اساس حقیقت لغوی حرکت و عمل بر طبق قانونی خاص یا مقررات معلومی است.

حقیقت در لغت: به معنای حق یعنی ثابت کردن یا ثابت بودن و راستی و درستی و پی بردن به کنه یک واقعیت است.

حدیث مشهوری از قول پیامبر عظیم اسلام صلی الله علیه و آله در کتب نقل شده که:

الشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي وَ الطَّرِيقَةُ أَعْمَالِي وَ الْحَقِيقَةُ أَحْوَالِي (۱).

شریعت، گفتار و سنت و مقررات الهی من است و طریقت، مجموع اعمال و حرکات و اخلاقیات من و حقیقت، حال و احوال ثابت و درست و استوار و صادقانه من است.

عرفای بزرگ الهی در ترجمهٔ این سه موضوع فرموده اند:

شریعت، راه خداست که آن راه عبارت است از مجموعهٔ اصول و فروع و حلال و حرام و برنامه های حسن و احسن.

طریقت، عبارت است از عمل به آن قوانین در کمال احتیاط و اخذ به احسن و اقوم آن.

حقیقت، عبارت از پا برجا کردن واقعیت های الهی در روح و قلب و در مرحلهٔ عمل است با معرفت و تکرار برنامه ها و ریاضت های شرعی الهیه تا سر حد کشف

ص: ۱۶۷

و عیان یا سرحد حالتی استوار و دریافت برنامه ها به صورت یقین (۱).

جایگاه مراحل سه گانه در قرآن

قرآن مجید در آیاتی متعدد به این سه منزل و مرحله و برنامه چنین اشاره دارد و درباره شریعت می فرماید:

[شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ] (۲).

از دین آنچه را به نوح سفارش کرده بود، برای شما تشریح کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه ابراهیم و موسی و عیسی را به آن توصیه نمودیم [این است] که دین را برپا دارید و در آن فرقه فرقه و گروه گروه نشوید.

و درباره طریقت می گوید:

[وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا* وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا] (۳).

ولی منحرفان هیزم دوزخ اند،* و اگر [انس و جن] بر طریقه حق پایداری کنند حتماً آنان را از آب فراوانی سیراب خواهیم کرد.

و درباره حقیقت می فرماید:

[إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ* الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ]

ص: ۱۶۸

۱-۱) - اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه: ۸.

۲-۲) - شوری (۴۲): ۱۳.

۳-۳) - جن (۷۲): ۱۵-۱۶.

يُنْفِقُونَ * أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ [١].

مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل هایشان ترسان می شود، و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید، و بر پروردگارشان توکل می کنند. *هم آنان که نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند. *مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند، برای ایشان نزد پروردگارشان درجاتی بالا و آمرزش و رزق نیکو و فراوانی است.

نماز در آئینه شریعت

نماز، بر مذاق اهل شریعت اولاً عمل بر وفق قواعد است، چه این که همراه با حرکت الهی قلب یا روح باشد، چه نباشد؛ به قول اینان آنچه مهم است اسقاط تکلیف و یا رعایت شرط صحت است.

نماز، بر این مذاق بار سنگینی بر دوش مکلف است که هر وقت می خواند از این که از باری آسوده شده نفسی راحت می کشد و به زبان هم می آورد که وای راحت شدم !!

و ثانیاً نماز برنامه ای است که از سه جنس ترکیب شده:

۱- افعال ۲- کیفیات ۳- تروک.

و هر یک از آن مشتمل بر دو جهت است: واجبات، مستحبات به طوری که با توجه به نمازهای پنجگانه، اگر همه این امور را به حساب آوریم تمام نمازهای واجب یومیه عبارت از هزار و سیصد و شصت و سه فعل و کیفیت و ترک است.

ص: ۱۶۹

تحقیق در تمام این امور بحث بسیار گسترده ای است و لزوم چندانی هم ندارد.

آنچه مهم است بیان ترکیب کلی نماز به مذاق این طایفه است، اما افعال واجبه نماز در رکعت اول سیزده فعل است.

۱ و ۲-قیام در صورت قدرت و قائم مقام آن در صورت عدم قدرت.

۳-نیت.

۴-تکبیره الاحرام.

۵-قرائت.

۶ و ۷-رکوع و ذکر آن.

۸ و ۹-سجود و ذکر آن.

۱۰-سر برداشتن از سجود.

۱۱ و ۱۲-سجود دوم و ذکر آن.

۱۳-سر برداشتن از سجود دوّم.

و اما کیفیات واجبه هیجده مرحله است:

۱-مقارنت نیت با تکبیره الاحرام.

۲-استدامه نیت تا پایان برنامه.

۳-تلفظ صحیح الله اکبر.

۴-قرائت حمد به نحو صحیح.

۵-قرائت سوره.

۶-جهر در موضع جهر.

۷-اخفات در جای اخفات.

۸-طمأنینه در رکوع.

۹- طمانینه در ایستادن بعد از رکوع.

ص: ۱۷۰

۱۰ تا ۱۶- سجده بر هفت موضع.

۱۷- طمأنینه در سجود.

۱۸- طمأنینه در حالت برخاستن از سجود.

جمع افعال و کیفیات بر اساس این امور سی و یک مرحله است. بر این امور باید جلوس در تشهد و طمأنینه در آن و شهادتین و صلوات بر محمد و آل او و رکعت سوم و چهارم و سلام آخر نماز را اضافه کرد؛ این چنین نماز که در مقررات عالی شرع و در کتب فقهی به طور مفصل بیان شده، ظاهری از اصل نماز و پوستی از مغز نماز است که گروه کثیری آن را به عنوان نماز شرعی به جای می آورند و همان طور که در سطور گذشته بیان شد در این گونه نماز جهتی جز ادای دین یا اسقاط تکلیف یا عمل به شرائط صحت چیز دیگری دیده نمی شود، البته برای چنین نمازی در صورتی که ایمان انسان صحیح باشد و به سایر واجبات هم عمل شده باشد و از محرمات هم پرهیز شده باشد، در روز قیامت بدون شک اجر و مزد هست و نماز گزار این چنین نماز به مقدار کیفیت نمازش از بهشت بهره خواهد داشت.

ولی چنین مکلفی باید بداند که بیش از این برای او میدان پرواز هست و قدرت و استطاعت دارد، راهی ما فوق این راه را برود، مگر این که از نظر فکری و روحی و قلبی فردی مستضعف باشد که در این صورت تکلیفی جز آنچه در قدرت و وسع اوست ندارد.

نماز در آئینه طریقت

اشاره

نماز در مذاق اهل طریقت و سالکان راه عشق و سائران راه محبت، تقرب به سوی حضرت اوست.

ص: ۱۷۱

از نبی بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده:

الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ (۱).

نماز مایه تقرب هر انسان پرهیزکاری است.

و می دانید که مراد از این قرب، قرب معنوی است و قرب معنوی وقتی حاصل می شود که انسان فرائض را با کمال اشتیاق به جای آورد و محرمات را به خاطر خشنودی حق ترک کند و با تقوا و پرهیزکاری ملازم باشد.

در آثار اسلامی آمده است که:

«إِنَّ الصَّلَاةَ خِدْمَةٌ وَقُرْبَةٌ وَوُضْلَةٌ».

خدمت: همان نماز خواندن بر وفق قواعد و سنن شرعی است و به عبارت دیگر به پا کردن پیکره نماز، بدون روح و حقیقت آن است.

قربت: نماز به جا آوردن برای به دست آوردن قرب معنوی حضرت دوست است.

وصلت: به جای آوردن نماز برای فنا شدن در حقیقت حق و بیرون رفتن از هستی خویش و ترک انانیت و مندک شدن در حضرت اوست. گفته اند: شریعت عبادت است، طریقت حاضر شدن در محضر حضرت او و حقیقت مقام شهود است.

تقرب به حق موقوف بر سجده حقیقی است و آن به جا آوردن نمازی است که از آن تعبیر به فنا شده، فنای در اوصاف که مخصوص اهل طریقت است و فنای در ذرات که مخصوص به اهل حقیقت است و به همین معنی قرآن مجید اشاره فرموده است:

ص: ۱۷۲

و سجده کن و به خدا تقرب جوی.

خداوند بزرگ، نماز را برای رشد و کمال بندگانش به صورتی و سیرتی زیبا تصویر فرموده است.

نیت و اخلاص در نماز

نیت و اخلاص و حضور قلب روح نماز است، اعمال بدن نماز و ارکان اعضای اصلی آن است و بعضی دیگر اعضای عناصر کمالیه آن.

اخلاص و نیت در نماز جاری مجرای روح، قیام و قعود جاری مجرای بدن، رکوع و سجود جاری مجرای دست و سر، تمام به جای آوردن رکوع و سجود و مراعات طمأنینه و نیکو انجام دادن آن جاری مجرای زیبایی اعضا و شکل و رنگ، اذکار و تسبیحات جاری مجرای گوش و چشم و معرفت به مفاهیم بلند اذکار و حضور قلب جاری مجرای مشاعر و احساسات است.

فرض کن، اگر می خواستی غلامی را که هنوز به سن بلوغ نرسیده، جهت خدمت نسبت به برنامه های کریمانه، به حضور سلطانی بزرگوار ببری، چه غلامی را انتخاب می کردی؟ آیا غلام گوش بریده و کور و کر و زشت و کریه و بی دست و پا و لال را برای هدیه به خدمت سلطان می بردی؟ هرگز، مسئله نماز هم که هدیه و تقدیمی عبد به سلطان واقعی عالم است به همین گونه حساب کن.

فقدان نیت و اخلاص در نماز به منزله فقد روح در غلام است، مرده را تقدیم سلطان کردن، استهزا به سلطان و مسخره کردن او نیست؟ آیا کسی که جنازه

ص: ۱۷۳

متعفنی را به عنوان هدیه خدمت سلطان ببرد مستحق اعدام نیست؟

فقد رکوع و سجود واقعی جاری مجرای فقد اعضا و فقد ارکان جاری مجرای فقد دو چشم و دو گوش و بینی است.

عدم حضور قلب و غفلت از معانی بلند آسمانی نماز مانند فقد مشاعر و احساسات عالی است، اگر کسی غلامی را با فقد این همه اوصاف برای تقدیم به حضور سلطان ببرد چه خواهد شد، نماز را هم با فقد اوصاف واقعی به همین صورت حساب کن، ما مکلف به نماز زنده، متحرک، دارای شرایط و اوصاف هستیم نه مکلف به جنازه نماز!!

نماز ناقص، صلاحیت مقام قرب الهی را ندارد! و چه بسا که چنین نمازی به صاحب بدبختش برگشت داده شود و باعث زجر و مشقت و رنج و ناراحتی او گردد.

نماز در حقیقت تعظیم و تکریم به حضرت حق تعالی است و سستی کردن در آداب و شرایط ظاهریه و باطنیه آن منافات با احترام و تعظیم نسبت به حضرت او دارد، چه رسد به این که قبول شود و برای ادا کننده اش تحصیل قرب و کرامت نماید.

بر تمام مکلفین به نماز واجب است که روح نماز را که اخلاص و حضور قلب است تا جایی که ممکن است حفظ نمایند، رکوع و سجودشان با قلب خاشع باشد، تکبیرها لاجرم را نگویند مگر این که به حقیقت، خداوند اعلا در قلبشان از هر چیزی بزرگ تر باشد؛ خود را همراه با ارکان مختلف نماز با حفظ حقایق لازم حرکت دهند و بدانند که عاجزی به تمام معنی و فقیری از هر جهت فقیر در برابر توانایی مطلق و وجودی مستغنی از همه چیز ایستاده و می خواهند تا جایی که برایشان ممکن است، هدیه ای مورد پسند مولا به حضور حضرتش تقدیم کنند.

در هر صورت، اهل طریقت پس از قیام به نماز بر وفق تمام قواعد شرع و به جای آوردن افعال و کیفیات و تروک به نحو کامل، دارای توجهی دیگر ماورای توجه اهل شریعت هستند و آن توجه قلبی به قبله حقیقی و کعبه معنوی است که عبارت از قلب حقیقی است، آن قلبی که در آثار الهیه از آن تعبیر به بیت الله الحرام شده، آن بیتی که حضرت حق درباره آن فرموده:

لَا يَسْعُنِي اَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَا لَكِنِّي يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ (۱).

زمین و آسمانم، گنجایش تجلی حقیقی مرا ندارد، اما دل بنده مؤمنم دارای چنین گنجایش و وسعتی است.

تأیید این حقیقت روایتی است که از امام رضا علیه السلام سؤال می کنند:

مَا آدَابُ الصَّلَاةِ، قَالَ: حُضُورُ الْقَلْبِ (۲).

ادب نماز در حضور قلب است.

و خداوند بزرگ فرموده:

[أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ] (۳).

آگاه باشید! که دین خالص ویژه خداست.

و به فرموده حضرت حق در یک حقیقت جامع:

[قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] (۴).

ص: ۱۷۵

۱-۱) -عوالی اللالی: ۷/۴، حدیث ۷.

۲-۲) -مستدرک الوسائل: ۹۸/۴، حدیث ۲.

۳-۳) -زمر (۳۹): ۳.

۴-۴) -انعام (۶): ۱۶۲.

بگو: مسلماً نماز و عبادتم و زندگی کردن و مرگم برای خدا پروردگار جهانیان است.

حقیقت افعال نماز اهل طریقت

چنین نماز گزاری، به وقت تکبیره الاحرام، آنچه مخالف امر حضرت اوست و اقوال و افعالی که تناسب با رضایت جانان ندارد، بر خود حرام می کند.

و با گفتن [الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] در مقام شکر نعمت ها و قیام به وظائف عبادت در جهات گوناگونش و اقرار به وحدانیت حضرت او برمی خیزد.

و در [إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ] به توحید فعلی و وصفی اشاره می کند، در جمله اول به توحید فعلی و در قسمت دوم به توحید وصفی.

به همین خاطر است که پس از این جمله، آیه شریفه [اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ] قرار گرفته، آیه ای که تجلی هدایت را بر انبیا و جمیع عالم، از او می داند و توحید حقیقی در حقیقت همین است.

معنای «اهدنا» نزد اهل تحقیق، درخواست ثبوت و پابرجایی بر صراط مستقیم است؛ زیرا این صراط است که انبیا و رسل رهرو آن بودند و از جانب حضرت حق در تمام نعمت های معنوی غرق و آراسته به حقایق بودند.

تأکید عبد برای ثابت ماندن در صراط مستقیم، به خاطر این است که دچار غضب حق و گمراهی نشود، آن غضب و انحرافی که باعث خروج بعضی از صراط مستقیم شد.

گروهی عقیده دارند که منظور از مغضوبین، یهود و ضالین نصاری هستند، البته همین است، ولی این جمله صادق بر هر منحرفی و دور افتاده ای از صراط مستقیم الهی است؛ صراطی که در جانب افراط است و نه در جهت تفریط، بلکه تنها راه حد وسط است.

آن گاه رکوع می کند، یعنی در برابر حضرت دوست به تواضع بر می خیزد و با حالت رکوع به مذلت و فقر و شکستگی وجودش که مقتضای ذات اوست برمی گردد، چرا که رکوع برگشت به عدمیت خویش و مرحله امکانی ذات است.

رکوع حرکتی افقی یعنی حرکتی حیوانی در برابر حرکت مستقیمی که حرکت انسانی است، می باشد.

رکوع در حقیقت رجوع به اصل است، آن اصلی که حق در قرآن فرموده:

[وَ قَدْ خَلَقْتِكُمْ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا] (۱).

تو را از قبل خلق کردم درحالی که چیزی نبود.

آری، رکوع رجوع به اصل عدمیت و لا-شیء و دنیای حیوانی است، تا با رکوع به این حقایق پی نبری رکوعت رکوع نیست؛ چون با رکوع به این واقعیت ها پی نبری بسیاری از رذایل به وسیله رکوع از صفحه جانت پاک گشته و به قسمتی از حسنات آراسته می گردی.

و مکلف در سجود به بیش از آنچه در رکوع رسید، می رسد؛ زیرا سجود حرکت نکسی است یعنی سربه زیری حقیقی و رسیدن به ذات نقطه اصلی که لا شیئیت محض و عدم و فنای حقیقی است.

با مشاهده مقام عدمیت و لا شیئیت، ترک محرمات و لذات شیطانی و شهوات حیوانی آسان می گردد.

سپس سر از سجده برداشته و در مقام فنای ظاهری و باطنی با تمام وجود به وحدانیت حضرت او و رسالت فرستاده عزیزش شهادت داده و پس از آن خود را در پیشگاه او و عباد صالحش حاضر یافته به مسئله سلام اقدام می کند.

ص: ۱۷۷

اشاره

نماز در نزد اهل حقیقت، ما فوق نماز اهل طریقت است، چرا که نماز اهل طریقت برای تقرب به حضرت اوست، ولی نماز اهل حقیقت وصلت و شهود حقیقی است و وصلت و شهود کجا و مقام قرب و تقرب کجا؟

نماز اینان مشاهده محبوب به چشم خود محبوب است، مگر نمی دانی رسول عظیم الشان صلی الله علیه و آله فرموده:

رَأَيْتُ رَبِّي بِعَيْنِ رَبِّي (۱).

و نیز فرموده اند:

عَرَفْتُ رَبِّي بِرَبِّي (۲).

او را با چشم او دیدم و حضرتش را به وسیله خودش شناختم.

جمال یار که پیوسته بی قرار خود است***چه در قفا و چه در جلوه در قرار خود است

همیشه واله نقش و نگار خویشان است***مدام شیفته زلف تابدار خود است

هم اوست آینه هم شاهد است هم مشهود***به زیر زلف و خط و خال پرده دار خود است

ص: ۱۷۸

۱-۱) - تفسیر آلوسی: ۵۴/۹.

۲-۲) - شرح الاسماء الحسنی: ۳۶/۱.

هم اوست عاشق و معشوق و طالب و مطلوب*** به راه خویش نشسته در انتظار خود است (۱)

در روایت از جناب رسول صلی الله علیه و آله وارد شده:

حَبَّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثَ: الطَّيِّبُ وَ النَّسَاءُ وَ جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ (۲).

از دنیای شما سه چیز محبوب من است، اول قیام به شریعت علماً و عملاً که نتیجه آن پاکی اخلاق و حسن عمل است؛ دوم قیام به طریقت ذوقاً و وجداناً که معنای آن یا محبت به نفس است برای تجلی دادن معانی و حقایق یا محبت به زن معمولی است برای بقای نسل جهت عبادت رب؛ سوم قیام به نماز حقیقی است که مشاهده محبوب و نور چشم است.

شنیده ای که وقتی معنی احسان را از حضرتش سؤال کردند، فرمود:

الإحسانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ فَإِنَّهُ يَرَاكَ (۳).

احسان و نیکوکاری این است که چنان عبادت کنی خداوند را که گویا تو او را می بینی، که چنین نیست بلکه او تو را در همه حال می بیند.

تقسیم نماز بین حق و عبد

در روایت مهمی آمده که:

نماز بین حق و بین عبد تقسیم شده، نصف این حقیقت در رابطه با حق و نصف دیگر در رابطه با عبد است. حضرت حق فرموده:

ص: ۱۷۹

۱-۱) فیض کاشانی.

۲-۲) -عوالی اللالی: ۲۹۶/۳، حدیث ۷۴؛ بحار الأنوار: ۱۴۱/۷۳، باب ۱۹، حدیث ۹.

۳-۳) -بحار الأنوار: ۱۹۶/۶۷، باب ۵۳.

نماز را بین خود و عبدم تقسیم کرده ام: نصف از من و نصف از بنده من است، بنده ام آنچه را از من می خواهد بخواند.

عبد وقتی می گوید: [بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ] .

حق می فرماید: عبدم از من یاد آورد.

چون بگوید: [الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] .

حضرت حق می فرماید: عبدم مرا ستایش کرد.

چون بگوید: [الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ] .

حضرت حق بگوید: بنده ام مرا ثنا گفت.

چون عبد بگوید: [مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ] .

حق بفرماید: بنده ام از من تمجید کرد.

چون بگوید: [إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ] .

حضرت حق بگوید: اینست بین من و بنده من، بخواند هر چه از من می خواهد.

وقتی عبد بگوید: [اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ * وَلَا الضَّالِّينَ] (۱).

حق می فرماید: آنچه خواستی برای تو باشد و هر چه غیر از این می خواهی از من بخوان (۲).

از این روایت وجوب قرائت حمد به طور صریح استفاده می شود و روشن است که اگر کسی حمد را نخواند، نماز نخوانده است.

و از آنجا که نماز، مناجات عبد با حضرت حق است و مناجات در حقیقت ذکر

ص: ۱۸۰

۱-۱ - حمد (۱): ۱-۷.

۲-۲ - بحار الأنوار: ۳۴۹/۱۶، باب ۱۱؛ ارشاد القلوب: ۴۱۲/۲.

است و هر کس ذکر حق کند، جلیس حق شده و هر کس به مقام مجالست با دوست برسد با دیده پر قدرت قلب جلیس را می بیند، پس نماز او در حقیقت مقام شهود و حضور و مشاهده است.

حقیقت نماز اهل حقیقت

اینان در نماز خود، علاوه بر آنچه اهل شریعت و طریقت دارند، به حقایق دیگری آراسته اند که انسان از دانستن آن حقایق مبهور می شود، چه رسد به این که با توفیق حضرت دوست به آن حقایق برسد.

قیام این بزرگواران به نماز قیام به استقامت در صراط مستقیم توحیدی است و انجام مأموریت جانانه ایست که در آیه شریفه آمده:

[فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ] (۱).

پس همان گونه که فرمان یافته ای ایستادگی کن.

این استقامت و پابرجایی، استقامت کامل در مقام تکمیل وجود است و استقامت در سیر بالله پس از اتمام سیر الی الله و سیر فی الله است.

و این قیام، عبارت از برداشتن توجه از حضرت فعلیت و وصفیت و متوجه شدن به حضرت احدیت ذاتیت است که قبله عارفان و کعبه محققان است، به نیت این که در وجود جز او را مشاهده نکند.

به قول حکیم، الهی قمشه ای:

روی از خدا مگردان کز غیر بی نیازی*** هر گه به یاد او بی پیوسته در نمازی

ص: ۱۸۱

معشوق هر دو عالم آن شاهد دل آراست***بگسل علاقه عشق از عالم مجازی

سلطان به عدل و احسان دریافت قرب سبحان***شایسته بهشت است هر بی نوا نوازی

ای شاه ماه رویان دل را نوید وصلی*** ای شاهد نکویان جان را جفا و نازی

گفتی الهی از یار روزی رسی به دیدار*** ای ماه لن ترانی جان می دهم به نازی

تکبیره الاحرام در نماز آنان به معنای بستن تمام درها به روی خود الا در اوست و حرمت هر فعلی الا آنچه موجب خشنودی اوست.

[وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ] (۱).

من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.

حمد در نماز آنان تجلی حضرت او و ملکوت سماوات و ارض در صفحه قلب و جان آنان است، چنانچه قرآن مجید فرموده:

[وَكَذَلِكَ نُرِي إِبرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيُكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ] (۲).

و این گونه فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت خود را بر آسمان ها و زمین به

ص: ۱۸۲

۱-۱) - انعام (۶): ۷۹.

۲-۲) - انعام (۶): ۷۵.

ابراهیم نشان می دهیم تا از یقین کنندگان شود.

رکوع اینان تجلی حقیقت تواضع است، تواضعی که همراه آن ملک و ملکوت به خضوع برخیزند، چرا که انسان کامل خلیفه حضرت حق در ملک و ملکوت است و وقتی خلیفه و نایب مناب به رکوع رود، به دنبال او باید تمام اشیا به رکوع روند.

آری، انسان خالص بر ملک و ملکوت دارای اشراف است و تمام اشیا با حقیقت او در هماهنگی و هم سوئی است.

اقتدای موجودات به نماز اهل حقیقت

اشاره

گذشته از این که در روایات ما آمده، هرگاه مؤمن به تنهایی به نماز بایستد، خداوند بزرگ به صفوفی از ملائکه دستور می دهد به عبادت اقتدا کنید و اقتدای آنان را به حساب ثواب و اجر و مزد عبد می گذارد.

در آثار اهل تحقیق بر اساس آیات و روایات وارد شده که:

هرگاه مؤمنی خالص به پیشگاه حضرت او به مناجات برخیزد، بسیاری از موجودات با او هم ناله و هم آهنگ در مناجات می شوند.

فیلسوف بزرگ، مرحوم حاج شیخ محمد حسین غروی، درسی از حکمت الهی و عرفان اشراقی در منزل داشت، بیش از شش نفر را در این درس نپسندیده بود، دو نفر از آنان یکی حضرت آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی بود که این فقیر از محضر اخلاق و عرفانش استفاده ها برده و از او دارای اجازه روایی هستم و دیگر مرحوم ایروانی بود که من خدمت فرزند عالم و دانشمندش رسیده ام؛ فرزند مرحوم ایروانی از پدرش و از پنج شاگرد دیگر غروی نقل کرد که:

شبی برای حضور در درس به خانه استاد رفتیم، ظاهراً از وقت مقرر زودتر

رسیدیم، استاد در جنب اطاق درس مشغول نماز بود؛ ناگهان متوجه شدیم، آنچه در حول و حوش ماست، با استاد بزرگوار ما در نماز هم آهنگ شده و آهنگ نماز از تمام اشیای اطاق و در و دیوار، به دنبال نماز استاد به گوش ما می رسد.

از جان گذشته ایم و به جانان رسیده ایم***از درد رستهایم و به درمان رسیده ایم

ما را به سر توقع سامان خویش نیست***کز سر گذشتهایم و به سامان رسیده ایم

تا تیغ خصم را سپر آرم ز جام دوست***ساقی بیار می که به میدان رسیده ایم

نیروی عشق بین که در این دشت بی کران***گامی نرفته ایم و به پایان رسیده ایم

بر لمعه سراب روانند همرهان***زین ره که ما به چشمه حیوان رسیده ایم

حالات معنوی آخوند کاشی

یکی از تربیت شدگان علمی و عملی مرحوم آخوند کاشی، فقیه بزرگ مرحوم حاج آقا رحیم ارباب بود.

این فقیر دو بار برای زیارت این مرد بزرگ به اصفهان رفت و هر بار از خرمن فیض آن جناب بهره ها گرفت.

این مرد بزرگ از حالات معنوی و روحی استاد عالی قدرش مرحوم آخوند کاشی مسائلی بس مهم نقل می کرد.

یکی از طلبه های مدرسه صدر (محل سکونت آخوند کاشی) که دارای حالات معنوی و عرفانی بود می گوید: شبی برای عبادت و مناجات با قاضی الحاجات از خواب برخاستم، وقتی وضو گرفتم و آماده برنامه شدم، ناگهان دیدم تمام در و دیوار مدرسه و سنگ ریزه ها و برگ درختان در پاسخ ناله انسانی دل سوخته که به نوای «سُبُوْحُ قُدُّوسٍ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ» مترنم است، در ترنمند.

خداوندا! اصل ناله و صدا از کیست و این چه صدایی است که تمام موجودات مدرسه با او هم آهنگند؟

مشغول تحقیق شدم نزدیک حجره آخوند رسیدم، دیدم محاسن سپید را روی خاک گذاشته، درحالی که چون سیلاب از دو دیده اشک می بارد، این ذکر شریف را می گوید: «سُبُوْحُ قُدُّوسٍ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ» و در و دیوار مدرسه و درختان و نباتات به دنبال او این ذکر را می گویند؛ از هیبت ذاکر و ذکر و مذکور، نعره ای زدم و غش کردم، چون به هوش آمدم به حجره خود برگشتم؛ وسط روز خدمت استاد رسیدم، با حالتی پر از اعجاب و بهت و حیرت به حضرت استاد عرضه داشتم که داستان دیشب چه بود که مرا سخت به تعجب انداخت؟ آخوند کاشی در کمال سادگی به من گفت: تعجب از توست که به چه علت گوش تو باز شد، تا چنین برنامه ای را شنیدی! هان تو چه کرده بودی که در برابر این برنامه توفیق شنیدن یافتی؟!!

در عشق تو گم شدم به یک بار***سر گشته همی دوم فلک وار

گر نقطه دل به جای بودی***سر گشته نبودمی چو پرگار

می نتوان بود بیش از این نیز***در صحبت نفس و جان گرفتار

تا چند خورم ز نفس و جان خون*** تا کی باشم به زاری زار
درمانده این وجود خویشم*** پاکم به عدم رسان به یک بار
چون با عدمم نمی رسانی*** از روی وجود پرده بردار
تا کشف شود در آن وجودم*** اسرار دو کون و علم اسرار
من نعره زنان چو مرغ در دام*** بیرون جهم از مضیق پندار
هرگاه که این میسر شد*** پر مشک شود جهان ز عطار(۱)

رکوع و سجود حقیقی

چون به سجود روند، سجودشان عبارت از فنا دانستن کل موجودات و فنای وجود خودشان و فنای فنای وجودشان می باشد؛ چون به چنین حالی برسند جز مشاهده محبوب چیزی را مشاهده نکنند؛ چون غیر او چیزی نیست که مشاهده کنند. در حقیقت این بزرگواران در حال سجده به مشاهده این حقیقت که قرآن مجید به آن ناطق است نایل می شوند:

[كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ] (۲).

همه آنان که روی این زمین هستند، فانی می شوند. * و تنها ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی می ماند.

رکوع و سجود با این کیفیت، در حقیقت حرکت واقعی به سوی آزادی و حریت است.

وقتی انسان از طریق رکوع و سجود حقیقی به این حقیقت برسد که موجودات

ص: ۱۸۶

(۱-۱) - مؤلف.

(۲-۲) - الرحمن (۵۵): ۲۶-۲۷.

در برابر پیشگاه حضرت او فنای محضند، دلش از همه چیز رسته و تنها پیوسته به عشق و محبت او می شود و تعبیر دیگر، تمام کشش ها و جذبه ها در برابر او باطل و تنها جذبه حضرت او می ماند و بس؛ در این صورت است که انسان، تبدیل به یک موجود الهی شده و در هستی و هویت و موجودیت او جز خدا چیزی نمی ماند.

رفت دلم هم چو گوی در خم چوگان دوست***وه که زمن بر گرفت رفت به قربان دوست

نی متصور مراست خوبتر از صورتش***ماه بر آرد اگر سر ز گریبان دوست

بر سر سودای دوست گر برود سر ز دست***پای نخواهم کشید از سر میدان دوست

گر همه عالم شوند دشمن آن نور محض***دوست رها کی کند دست ز دامان دوست

آن گاه به چنین توحیدی با قلب و روح سلام می دهند و سلام به احدیت وجودیه صرفه که تمام اعتبارات در پیشگاه حضرت او منفی و عدم محضند، برابر با قول خودش و قول اکمل عبادتش:

[شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] (۱)

خدا در حالی که برپا دارنده عدل است [با منطق وحی، با نظام متقن آفرینش و با زبان همه موجودات] گواهی می دهد که هیچ معبودی جز او نیست

ص: ۱۸۷

و فرشتگان و صاحبان دانش نیز گواهی می دهند که هیچ معبودی جز او نیست؛ معبودی که توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

آن گاه به چنین توحیدی با قلب و روح سلام می دهند و سلام به رسول و عباد صالح که ائمه طاهرین علیهم السلام و به فرموده قرآن مجید اولوالامرند، همان سلام و تسلیم به حضرت حق است و آیات کتاب بر این حقیقت ناطق است (۱).

ای عزیزان! بیاید از خداوند مهربان بخواهیم که توفیق به پا داشتن نماز را همراه با شرایط شریعت و حقایق طریقت و واقعیت های حقیقت به ما عنایت کند و در این زمینه به ما ترحم آورد که بدون عنایت و رحمت او، دست ما از هر گونه عمل با ارزشی خالی خواهد ماند و در بازار برزخ و قیامت دچار افتضاح و رسوایی خواهیم شد!!

ص: ۱۸۸

(۱- ۱) - اسرار الشریعه: سید حیدر آملی: ۱۸۱-۱۹۶ (با اندکی تلخیص).

[قال الصادق عليه السلام: اذا استقبلت القبلة فانس الدنيا و ما فيها و الخلق و ما هم فيه]

قبله

اشاره

امام به حق ناطق، حضرت جعفر بن محمد الصادق عليه السلام می فرماید:

به هنگامی که برای نماز به جانب قبله ایستادی، پس باید فراموش کنی دنیا را و هر چه در دنیا است و فراموش کنی خلق عالم و آنچه خلق عالم گرفتار او هستند.

چرا که رو به جانب حضرت او داری و پشت به دنیا و خلق دنیا و آنچه در دنیا و خلق است.

بدون شک صحیح نیست که در پیشگاه حضرت حق دارای دو حالت باشی: در یک حال توجه به او و در یک حال توجه به دنیا و خلق دنیا !!

قبله به منزله نشان دادن جهت است و جهت در این مرحله وجود مقدس محبوب عالم و جمال مطلق است؛ وقتی در برابر حضرت او قرار گرفتی باید به نحو یقین بدانی که در برابر رحمت و اسعه قرار داری و دنیا و «ما فیها» و خلق جهان و «ما هم فیها» در برابر این رحمت وجودی ندارند، تا تو بر آنان توجه کرده و دل ببندی.

وقتی اجازه یافتی در محضر مقدس او قرار بگیری، جز به عنایت حضرت او توجه مکن که مولای مهربان تو نمی پسندد در برابر حضرت او قرار داشته باشی، ولی دلت جای دیگر باشد !!

در آثار اسلامی آمده که:

مردی مؤدب به آداب، در بازار بغداد بر سقط فروشی وارد شد و از او طلب کافور کرد.

سقط فروش پاسخ داد: کافور ندارم. آن مرد الهی گفت: داری ولی فراموش کرده ای، در فلان بسته و در کنار فلان قفسه است.

مرد سقط فروش برابر با گفتار آن چهره پاک به سراغ کافور رفت و آن را به همان صورتی که آن رجل نورانی فرموده بود یافت.

از این معنی تعجب کرد پرسید: شما از کجا دانستید در مغازه من کافور هست، در صورتی که من مدت هاست به خیال این که این جنس را ندارم، مشتریان خود را جواب می کنم!

آن مرد الهی فرمود: یکی از دوستان وجود مبارک حضرت ولی عصر علیه السلام از دنیا رفته و حضرت اراده دارند خود متکفل غسل و دفن باشند، مرا به حضور خواستند و فرمودند که در تمام بازار بغداد به یک نفر اطمینان هست و او کافور دارد، ولی داشتن کافور را فراموش کرده، شما برای خرید کافور به نزد او برو و آدرس کافور فراموش شده را در اختیار او بگذار، من هم به نشانی های ولی امر به مغازه تو آمدم!!

سقط فروش بنای گریه و زاری گذاشت و از آن مرد الهی به التماس درخواست کرد که مرا برای دیدار مولایم، گرچه یک لحظه باشد با خود ببر!!

آن مرد الهی درخواست او را پذیرفت و وی را همراه خود برد، به بیابانی رسیدند که خیمه یوسف عدالت در آنجا برپا بود. قبل از رسیدن به خیمه، هوا ابری شد و نم نم باران شروع به فرو ریختن کرد، ناگهان سقط فروش به یاد این معنی

افتاد که مقداری صابون ساخته و برای خشک شدن بر بام خانه ریخته اگر این باران بیارد، وضع صابون چه خواهد شد؟ در این حال بود که ناگهان صدای حضرت حجت حق برخاست که صابونی را برگردانید که با این حال، لایق دیدار ما نیست!!

اینجا که پیشگاه عبدی از عباد صالح خدا بود، زائر را به خاطر داشتن دو حال نپذیرفتند، آه و حسرت اگر انسان برای نماز در محضر حق حاضر شود و رو به قبله آرد ولی دلش از قبله حقیقی غافل و به هزار جا غیر از پیشگاه حضرت محبوب مایل باشد.

آری، چون به طرف قبله ایستادی، توجه داشته باش که در دریای بی نهایت در بی نهایت کرم، لطف، عنایت، محبت، وفا و غفران غرق هستی و معنا ندارد با رسیدن به غنای محض و رحمت صرف، باز قلبت رو به دنیا و اهل دنیا داشته باشد!

برخیز تا نهیم سر خود را به پای دوست***جان را فدا کنیم که صد جان فدای دوست

در دوستی ملاحظه مرگ و زیست نیست***دشمن را به از کسی که نمیرد برای دوست

حاشا که غیر دوست کند جا به چشم من***دیدن نمی توان دگری را به جای دوست

از دوست هر جفا که رسد جای منت است***زیرا که نیست هیچ وفا چون جفای دوست

با دوست آشنا شده بیگانه ام ز خلق***تا آشنای من نشود آشنای دوست

دست دعا گشاد هلالی به در گهت*** یعنی به دست نیست مرا جز دعای دوست (۱)

امام خمینی رحمه الله درباره قبله از یکی از آگاهان معاصرش در «آداب الصلاة» نقل می کند:

نکته باریکی در واژه قبله هست که باید از آن غافل نبود.

آیا قبله اسم خانه است یا عمل مواجهه کردن و روبرو ایستادن مکلف قبله است؟ در حقیقت عمل ما قبله است نه این که نام خانه قبله باشد، قبله در اصل لغت عرب اسم عمل ماست نه اسم خانه، ولی چون این عمل روبه روی با آن خانه انجام می گیرد و باید بگیرد، کم کم اسم خود خانه شده است، بنابراین کلمه قبله کلمه ای است که در اصل لغت اسم خانه نیست، قبله بر وزن «جلسه و وجهه» طرز ایستادن و روبرو شدن با چیزی است که با حضور ذهن انجام گیرد.

مواجهه ای است که انسان به حال خبردار می ایستد که گویی رژه و سان می دهد، نهایت باید این رژه و سان نسبت به خانه خدا با همه اعضا و کل اندام بدن بوده آن هم به حال خبردار و با نظم و احترام و باید با حضور ذهن کلی باشد.

این عمل را قبله می گویند، پس قبله به معنای اقبال کردن به چیزی است، اما طوری که اقبال به آن و روبه او آوردن با گسستن از غیر باشد که رنگ پیوستن به آن و گسستن از غیر آن در عمل آشکار باشد.

عرب برای هیئت «جلسه» - به کسر جیم - معنایی فوق نشستن محض در نظر می گیرد، ولی برای «جلسه» - به فتح جیم - نشستن به هر وضع که باشد، اراده می کند.

«جلسه» - به کسر جیم - طرز نشستن مخصوص و جلوس خاصی است، از قبیل نشستن صیاد در انتظار صید، یا شکارچی در هنگام تیر انداختن که اندام، وضع

ص: ۱۹۲

خاصی به خود می گیرد.

حضور ذهن و هشیاری هم در قبله برای آن طرز ایستادن علاوه شده، تا مگر گویی برای ملتفت شدن به خبری یا پیامی یا سخنی یا رمزی است که باید هشیاری و حضور ذهن داشت و آیا چه رازی است که قبله روزانه پنج نوبت، آن را به گوش مردم می رساند و به گوش هزاران هزار جمعیت بشر می کشد و باید به آن متوجه بود؟!

این تکلیف که انسان ها هر کدام هر جا هستند باید روبرو با آن جایگاه بشوند و می شوند برای سرّ بزرگی است؛ گویی برای این است که به گوش هوش خود سخنانی را یا فرمانی را دریابند و سخنان خود را در برابر آن و با آن بگویند، یا خود را از صمیم دل به او بدهند، آنجا مقبول آن هاست یا مقبول آن ها در آنجا است، آن جایگاه محبوب آن هاست، یا محبوب آن ها در آن جایگاه است و دل از محبوب مقبول نباید برداشت.

عمل حج برای جمعیت محدودی است آن هم یک بار در عمر، ولی این عمل، یعنی صف کشیدن در برابر محبوب با هشیاری کامل به وسیله جمعیت غیر محدودی از همه نقاط دنیا در بر و بحر هر روز انجام می گیرد و باید برای همه بشر انجام بگیرد و همه ساله و همه ماهه و همه روزه انجام بگیرد.

هر کس از شهر و دیار خود بیرون می رود باید تا هر جا رفته، همین که موسم این سال رسید، همانجا بایستد و روی خود را رو به آن بقعه برگرداند و احترام کند و عمل سان مقدس را انجام بدهد و سپس دنبال کار خود برود.

راستی برای چه فرمان، ایست می دهند و قافله را نگاه می دارند؟ آن بقعه اسرار آمیز چه سرّی در دل دارد که باید حتی در حال احتضار هم رو به آنجا دراز بکشند و بمیرند، یعنی به هوای آنجا بمیرند، مگر حتی مرده ها هم در قبر باید اعتراف کنند که ما در حیات رو به اینجا بودیم و رو بدین جا اکنون آرمیدیم؟

ذبح گوسپند و گاو و شتر و هر حیوان اگر چه مرغی باشد، باید روبه روی آنجا

انجام گیرد تا ذبح قانونی شده و گرنه مردار و نجس است و گوشت آن حرام!!

در هر مفصلی که به منزله گردنه ای است باید بشر برگردد و مراسم استقبال با آن را انجام دهد تا تجدید عهدی بنماید، تا در پایان در حال احتضار هم رو بدان سو دراز بکشد و از حرکت مطلقاً بایستد.

سپس باید روبروی این خانه بدن بیجان او را بشویند و روبروی آن، مراسم دعای ختم حیات را بر او انجام دهند و او را معرفی به این مقام نمایند و در آرامگاه ابدش با وضع مواجهه او را استراحت بدهند.

استقبال در کلام شهید ثانی

شهید ثانی آن مرد بزرگ و فقیه عالیقدر می فرماید:

استقبال عبارت از آن است که ظاهر روی خود را از هر سو به سوی خانه خدا برگردانی، آیا پنداری که روی دل از سایر چیزها به سوی امر خدای تعالی برگرداندن، از تو خواسته نشده است؟

هرگز و هرگز، بلکه جز همین را از تو نخواستند و این ظواهر برای برانگیختن باطن ها و وسائلی است برای آن ها تا برای آنان نردبان ترقی گردند و اعضای بدن به انضباط گرایند و در یک سو ثابت و آرام گردند، تا بر دل تعدی نکنند؛ زیرا اگر اعضای بدن در حرکاتشان و التفاتشان به این سو و آن سو تعدی و ظلم کنند دل نیز به دنبال آن ها روانه شود و از وجهه الهی روگردان گردد، پس باید روی دل به همراه روی پیکر باشد و از این جهت پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: آیا آن که روی خود را در نماز برمی گرداند، نمی ترسد که خداوند روی او را هم چون روی خر گرداند؟!

این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی از آن است که انسان از خدای تعالی و ملاحظه عظمتش در حال نماز روگردان باشد؛ زیرا آن که به راست و چپ التفات دارد، از

خداوند التفات می کند و از مطالعه انوار کبریا و عظمت غافل می شود و هر کس که این چنین باشد، بیم آن می رود که این غفلت ادامه یابد و صورت ملکوتی دل او هم چون صورت خر گردد که نسبت به امور عالم بالا تعقلی ندارد و علوم و معارف و قرب خدای تعالی را به چیزی نشمارد.

و بدان، همان طور که روگرداندن به سوی خانه خدا امکان پذیر نیست مگر به آن که از غیر آن سو روگردان باشد، روی دل را نیز به سوی خدا کردن امکان ندارد، مگر به آنکه با تضرع و زاری از هر چه جز اوست روگردان شوی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر گاه بنده ای به نماز ایستد و خواسته او و روی دل او به سوی خدا باشد، از نماز فارغ نمی شود، مگر مانند روزی که از مادر زاییده شده (۱).

به قول مرحوم الهی قمشه ای آن شیدای مست باده وصال:

گر بشکند سیمرخ جانم دام تن را**بخشم بدین زاغ و زغن باغ و چمن را

تا چند چون جفدان در این ویران نشینم**منزل کنم زندان تنگ ما و من را

چون باز پر بشکسته در دام علائق**برد از دل ما چرخ دون یاد وطن را

یاری کند گر گریه و آه شبانه**ویران کنم بنیان این چرخ کهن را

مرغان آزاد از هوای آب و دانه**منزل گرفتند ای فغان دام فتن را

ص: ۱۹۵

[وَفَرَّغَ قَلْبِكَ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ يَشْغُلُكَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى) وَتَعَالَى بِسِتْرِكَ عَظَمَةَ اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ) وَ اذْكُرْ وَقُوفَكَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقَّ] (۱)

حال قلب

امام صادق علیه السلام می فرماید:

دلت را از آنچه که تو را از حضرت او باز می دارد، فارغ و آسوده کن و با چشم باطنت به تماشای عظمت او برخیز و ایستادنت را در قیامت در برابر حضرتش به یاد آر: خداوند می فرماید: در آن روز هر شخصی جزای اعمال نیک و بدی که از پیش انجام داده خواهد دید و همه به سوی مولای واقعی خود باز می گردند.

قلب و حالات آن از مسائل مهم الهی و انسانی است، درباره قلب آمده که عرش رحمان، مرکز انوار، آئینه صفات، کانون مهر، مرکز عشق و خانه حق است و از طرف دیگر آمده، خانه شیطان، جایگاه ظلمت، کانون قساوت، بیت مرض و مرکز فساد است و این دو گونه بودن قلب بسته به وضع صاحب قلب دارد؛ اگر صاحب قلب تسلیم هدایت و متواضع در برابر حق و اهل انصاف و وجدان باشد، دارای

ص: ۱۹۶

قلبی پاک و خاشع و سالم خواهد بود، ورنه دچار بیماری دل و کفر و نفاق خواهد گشت.

نماز گزار قبل از اتصال به نماز باید به مسئله قلب و حالات آن با توجه خاصی بنگرد و سعی و کوشش او بر این باشد که این خانه را از ظلمت و تاریکی و از ضعف ایمان و عشق و از صفات ناپاک شیطانی برهاند و به گونه ای این عضو مهم را وارد نماز کند که بتواند تجلی گاه انوار و آینه انعکاس صفات حضرت دوست گردد.

نماز گزار باید بر اساس معرفت و توجه به قرآن مجید و آثار اسلامی تمام محبت هایی که کانونش قلب است و تمام نفرت هایی که مرکزش دل است، در سیطره امر و نهی حضرت الهی در آورد و در یک کلمه دل را از مشغولیت نسبت به غیر حق آزاد کند و آن را از جانب افراط و تفریط در هر حالتی حفظ نماید.

قلب، اگر در نماز حاضر نباشد، فکر و ذهن و روح و نفس و اراده و نیت هم در نماز حاضر نیستند و با چنین وضعی باید گفت که نماز گزار بازیگری است که در کمال بی حیایی در برابر حضرت حق قرار گرفته است.

تقوای قلب در نماز از اموری است که باید هم چون رکنی از ارکان که بدون آن نماز باطل است، به آن نگرست و تقوای قلب آن است که قلب نماز گزار، باید از تمام رذایل و در رأس آن ها ریا و تظاهر خالی و به حسنات که در رأس آن ها اخلاص است، آراسته باشد.

با چنین قلب پاک و مطهری، نماز ارزش واقعی خود را به دست آورده و صاحبش را به مقام قرب و خالی شدن از هوی و هوس و رها شدن از اسارت نفس و شیطان می رساند؛ در چنین نقطه ای است که حق به عبد مباهات کرده و عبد در تمام شؤون حیات به حضرت او متوجه است.

سلطان ملک فقرم و عشق است لشگرم***ترک دو کون تاجم و کونین لشگرم
هم غرق بحر نیستیم ساخت عشق وهم*** در حفظ فلک هستی و کونین لنگرم
حق را ولی مطلق و دین را صراط حق*** گر غیر حق بدانمش الحق که کافر
فردا که پرده دور شود از جمال قرب*** یا رب مدار دور ز آل پیمبرم
هر چه آن سزای آل علی نیست در جهان*** گر گنج عالم است مبادا میسرم
جز با هوای دوست اگر سر برم نشاط*** از خاک سر بر آورم ای خاک بر سرم(۱)

قدم خوف و رجا

اشاره

اگر در اعمال الهیه و اخلاق فاضله انسانیه دو قدم خوف و رجا نباشد، حرکت به سوی کمال برای انسان یا سخت یا غیر ممکن خواهد بود.

عامل یک عمل الهی-به خصوص اعمال واجبه-از طرفی باید بداند که مولای مهربان او اجر هیچ عملی را ضایع نمی گذارد و از طرفی باید بداند که اولاً عملش در برابر عظمت بی نهایت مولا قابل ذکر نیست و ثانیاً اگر عمل علت غرور و عجب گردد [هَبَاءٌ مَّنْثُورًا] (۲) شده و عمل و صاحبش مستحق جریمه می شوند. بر این

ص: ۱۹۸

۱-۱- نشاط اصفهانی.

۲-۲- فرقان (۲۵): ۲۳.

حساب از طرفی باید امید حتمی به نتیجه و محصول عمل داشت و از طرفی باید از سوء عاقبت و نقص عمل، سخت در وحشت و ترس بود.

برای یافتن قدم خوف و رجا مراجعه به کتاب الهی و ادعیه وارده و آثار اسلامی به خصوص روایات این باب در کتاب شریف «الکافی» و «بحار الأنوار» و «الشافی» و «الوافی» لازم است.

راه به دست آوردن خوف

توجه به نقص خویش و نقص عمل خویش و توجه به آیات و روایات مربوطه به خوف یا آیات و روایات بازگوکننده عذاب و جریمه مجرمان، بهترین راه به دست آوردن خوف مطلوب است. خوف از مقام حق و از عذاب فردای قیامت، آدمی را از اعمال ناپسند و رذایل اخلاقی حفظ می کند، در روایت آمده:

إِنَّ حُبَّ الشَّرَفِ وَالذِّكْرِ لَا يَكُونَانِ فِي قَلْبِ الْخَائِفِ الْهَارِبِ (۱).

آن کس که از مقام حق و عذاب الهی در ترس و بیم است، عاشق برتری و نام آوری نیست.

امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار فرمودند:

ای اسحاق! آن چنان از خدا بترس که گویا در برابر دیده توست و اگر از تو پنهان است، ولی تو از او غایب نیستی، چنانچه بینداری که تو را نمی بیند، بدون شک کافر شدی و اگر بدانی که تو را می بیند و با علم به این حقیقت معصیت کنی پس او

ص: ۱۹۹

۱- ۱) - الکافی: ۶۹/۲، باب الخوف و الرجاء، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه: ۲۲۰/۱۵، باب ۱۴، حدیث ۲۰۳۲۶؛ بحار الأنوار: ۳۵۹/۶۷، باب ۵۹، حدیث ۵.

را از هر بیننده ای پست تر فرض کرده ای (۱)!

امام سجاد علیه السلام عرضه می دارد:

منزهی تو، عجب است از آن که تو را می شناسد، چگونه از تو باک ندارد (۲)!

در روایت آمده:

قطره اشکی که از خوف خدا ریخته شود، دریاهایی از آتش را خاموش می کند (۳).

و نیز در آثار اسلامی آمده:

هیچ مؤمنی نیست که از ترس خدا قطره اشکی بر چهره اش بریزد، مگر این که خداوند آتش جهنم را بر او حرام کند (۴).

در روایت آمده:

هر گاه قلب مؤمن از خوف خدا بلرزد، گناهایش هم چون برگ درخت که از شاخه برگیرند، بریزد (۵).

از امام باقر علیه السلام روایت شده:

امیر المؤمنین علی علیه السلام آن گاه که در عراق بود، روزی پس از نماز صبح، به وعظ و نصیحت پرداخت و از خوف خدا گریست و دیگران هم از گریه حضرت به گریه نشستند، آن گاه فرمود:

ص: ۲۰۰

۱ - ۱ - الکافی: ۶۷/۲، باب الخوف و الرجاء، حدیث ۲؛ مشکاه الأنوار: ۱۱۷، الفصل الرابع، فی الخوف و الرجاء؛ بحار الأنوار: ۳۵۵/۶۷، باب ۵۹، حدیث ۲.

۲ - ۲ - المصباح، کفعمی: ۸۲.

۳ - ۳ - من لا یحضره الفقیه: ۳۱۷/۱، باب وصف الصلاة، حدیث ۹۴۱؛ وسائل الشیعه: ۲۴۷/۷، باب ۵، حدیث ۹۲۴۲.

۴ - ۴ - مستدرک الوسائل: ۲۴۶/۱۱، باب ۱۵، حدیث ۱۲۸۸۹.

۵ - ۵ - بحار الأنوار: ۳۹۴/۶۷، باب ۵۹.

به خدا قسم که از زمان دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله اقوامی را به یاد دارم که صبح می نمودند و شب می کردند، در حالی که چهره ها گرفته و احوالشان پریشان و شکم ها از گرسنگی به پشت چسبیده و پیشانی آنان از اثر سجده چون زانوی شتر بود!! شب را در حال سجده و قیام برای پروردگارشان به روز می آوردند، گاهی می ایستادند و گاهی پیشانی به خاک می نهادند و با خدای خود سرگرم گفتگو و مناجات بودند و آزادی خویش را از آتش جهنم از حضرت او می خواستند، به خدا سوگند با همه این احوال آنان را می دیدم که بیمناک و هراسانند!!

و در بعضی از روایات به دنباله این گفتار آمده که:

آنان چنان بودند که گویا صدای افروخته شدن آتش در گوش آن ها است، هرگاه نزد آنان نام خدا برده می شد، چون درخت خم می شدند و چنان بودند که گویا شب را در غفلت به روز آورده اند.

راوی می گوید: پس از این سخنان، دیگر آن حضرت را خندان ندیدند، تا به جوار رحمت حضرت حق منتقل شد (۱).

در حدیث موسی آمده:

اما کسانی که از خدا می ترسند، در مقام اعلی و برتری هستند که دیگران را مشارکتی در آن نیست (۲).

حکایاتی در خوف

در روایت آمده:

جوانی از انصار خوف و خشیت خدا بر او غالب شد، به گونه ای که این ترس

ص: ۲۰۱

۱- ۱) - معراج السعاده: ۱۳۸-۱۳۹.

۲- ۲) - الکافی: ۴۸۲/۲، باب البكاء، حدیث ۶.

وی را در خانه محبوس کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او آمد و بر او وارد شد در حالی که او می گریست. پیامبر او را در آغوش گرفت و او در آغوش پیامبر جان به جان آفرین تسلیم کرد.

از حالات یکی از خائفان نقل شده:

چهل سال سر به جانب آسمان برنداشت، تا روزی روی به آن جانب کرد، چنان منقلب شد که از پای افتاد و جراحی بر شکمش رسید، شب ها دست به بدن خود می کشید از ترس این که مبادا مسخ شده باشد و اگر مردم به بلایی دچار می شدند و بادی یا رعد و برقی به آنان می رسید؛ می گفت: این به خاطر من است، اگر می مُردم، این مردم از این همه مصیبت خلاص می شدند.

در احوالات او ایس آمده:

در مجلس وعظ حاضر می شد و از سخنان گوینده می گریست، چون نام آتش می شنید فریادی می زد و برمی خاست و شروع به دویدن می کرد و مردم از پی او روان می شدند و فریاد می زدند: دیوانه، دیوانه.

روایت مهمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به این مضمون رسیده:

آن گاه که خداوند عزیز، خلق اولین و آخرین را در وعده گاه روز معلوم جمع کند، ناگهان صدایی برخیزد که دورترین مردم، هم چون نزدیک ترین آنان بشنود و آن صدا این است:

ای مردم! من زمانی که شما را آفریدم ساکت بودم، پس امروز شما ساکت شوید و به من گوش فرا دهید؛ این است و جز این نیست که، اینک اعمال شماست که به شما باز می گردد؛ ایها الناس! من نسبی قرار دادم و شما هم برای خود نسبی قرار دادید، پس نسب مرا پست داشتید و نسبت خود را بالا بردید؛ من گفتم:

گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است و شما از پذیرفتن این حقیقت

سرباز زدید و گفتید: فلان، پسر فلان و فلانی از فلانی ثروتمندتر است!

پس امروز من هم نسب شما را پست گردانم و نسب خود را بالا برم، کجایند پروا پیشگان؟ پس برای آن ها پرچمی برافراشته شود و آنان به دنبال آن به سوی منازل خود براه افتند و بدون حساب داخل بهشت شوند (۱).

آری، پروا پیشگان که متقیان هستند، خوف و رجا و دوری از حرام و اجرای واجبات از لوازم تقوای آنان است و حق است که بی حساب وارد بهشت شوند، بهشت جزای عشق آنان به حضرت حق و خوف ایشان از مقام خداست و برای عاشق جایی جز بهشت و حالی جز حال رضایت حضرت یار نیست.

به قول عاشق وارسته، الهی قمشه ای:

من نه آن دیوانه عشقم که زنجیرم کنند*** یا به جز در دام زلف یار تسخیرم کنند

من نه آن مرغم که صیادان عالم بافسون*** دانه افشانند و در دامی به تزویرم کنند

من نه آن رندم که این رندان پرشید و ریاء*** خوش خوشم سر در کمند آرند و نخجیرم کنند

من نه آن بالانشین عرشیم تا آسمان*** یا نظام اختران با گردشی زیرم کنند

در جهان با هر چه پیش آید خوشم کز لطف یار*** روزی آخر دولت دیدار تقدیرم کنند

ص: ۲۰۳

طایر عشقم من آن عنقای قدس لا مکان*** برترم از هر چه در اندیشه تصویرم کنند

حضرت سجاد علیه السلام به درگاه حضرت حق عرضه می دارد:

بارالها! اگر در پیشگاه تو آن اندازه بگریم که صدایم قطع شود و آن قدر در مقابلت به پای ایستم تا این که از پای در آیم و آن اندازه برایت رکوع نمایم که استخوان پشتم در آید و به مقداری برایت سجده کنم که چشمانم از حدقه در آید و تمام عمرم را جز خاک چیزی نخورم و جز آب خاکستر چیزی نیشامم و در طول این مدت آن قدر به یاد تو باشم و نام تو را ببرم که زبانم از گفتن باز ایستد و با همه این ها به خاطر حیا و شرمساری از تو، نگاه به جانب آسمان نکنم، مستوجب محو و بخشایش گناهی از گناهانم نمی شوم!!

روایت شده که:

در غزوه بنی المصطلق بود که شبانگاهی آیه اول سوره حج بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، در حالی که مسلمانان در حال حرکت بودند:

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ] (۱).

ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، بی تردید زلزله قیامت، واقعه ای بزرگ است. * روزی که آن را ببینید [مشاهده خواهید کرد که] هر مادر شیر دهنده ای از کودکی که شیرش می دهد، بی خبر می شود، و هر ماده بارداری بار خود را سقط می کند، و مردم را مست می بینی در حالی که مست نیستند، بلکه عذاب خدا بسیار سخت است.

ص: ۲۰۴

پیامبر ندا داد و مردم را امر به ایستادن کرد، تا این که گرد شمع وجود مقدسش جمع شدند، آیه را بر آنان قرائت کرد؛ راوی می گوید: من هیچ وقت به اندازه آن شب گریه کننده ندیدم، چون صبح شد زین از چهارپایان نمی گرفتند و خیمه برپا نمی نمودند، مسلمانان را می دیدی که یا گریه می کنند یا محزون و غمگین به فکر فرو رفته اند (۱)!

مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی، آن عارف وارسته پس از نقل احادیثی، در باب خوف می گوید:

این خوف و ترس انبیا و اولیا و مؤمنان است، پس بنگر که حال تو چگونه است و از چه دیوانی نامت خارج می شود؟ آیا نامت در دفتر مقربان و مؤمنان ثبت شده؟ چرا که حالت خوف و رجا، بهشت و دوزخ را برای تو بزرگ می دارد، یا در دیوان اشقیاء راستی بر حذر باش از این که هم چون ملحدین باشی که وجود و عدم جهنم برای آن نابکاران و ناکسان یکسان است! و مبادا به ظواهر عقاید حقه، از ایمان به خدا و روز آخرت، بدون این که خوف و رجا برایت حاصل شود مغرور گردی؛ زیرا آن موجودی که اثری بر آن مترتب نباشد هم چون معدوم است.

پس نفس خود را اگر ادعای خوف نمود در بوتۀ آزمایش در آور، چرا که برای خوف آثاری است، اما اثرش در بدن، رنگ چهره و گریه بسیار و در جوارح به خودداری از معاصی و مقید بودن به طاعات و تلافی گذشته و آمادگی برای عبادت حقیقی در آینده است.

و اثر خوف در قلب به خشوع و استکانت و دوری از کبر و غرور و کینه و حسد است.

ص: ۲۰۵

خلاصه مسئله خوف، آن چنان باید در دل تجلی داشته باشد که محلی برای سایر هموم باقی نماند و یا لااقل آن قدر خوف باشد که در ردیف سایر هموم بر دل حکومت کند؛ زیرا خوف، آن گاه که بر دل غلبه نمود و قلب را فرا گرفت جایی برای غیر او باقی نمی گذارد و کم ترین اثر درجه خوف خودداری از گناهان است و این مرتبه را ورع گویند و مرتبه متوسط آن ترک مشتهات است و این مرتبه را مرتبه متقیان خوانند و بالا-تر از این، ترک اموری است که انجام آن مانعی ندارد؛ چون عبادت انسان ضمیمه این مرتبه شود، انسان آنچه را در آن مسکن نگزیند بنا نکند و به آنچه نیاز ندارد جمع ننماید و به دنیا جز به ضرورت آن التفاتی نکند و یک نفس از عمر خود را صرف غیر محبوب ننماید، چنین انسانی سزاوار لقب با عظمت صدیق است.

آری، وقتی انسان از طریق قرآن و آثار الهی به عقاب اهل گناه و جریمه اهل جرم واقف شد، دارای قدم خوف می گردد و از پی این خوف به ترک گناه و عمل به خواسته حق برمی خیزد، تا از عذاب در امان باشد.

اما قدم امید که باید هماهنگ قدم خوف در وجود انسان تجلی کند، از طریق معرفت نسبت به کتاب حق و آثار اهل بیت قابل تحصیل است.

البته امید خالی و رجا منهای عمل، امیدی احمقانه و رجایی باطل است، امیدی که قرآن از انسان می خواهد در جنب عمل و کوشش و ریاضت می خواهد.

غزالی در بخشی از «احیاء» خود می گوید:

نزد ارباب دل و صاحبان بصیرت روشن است که دنیا مزرعه آخرت است و قلب به منزله زمین و ایمان به مانند بذر و طاعات به منزله آماده ساختن زمین و کندن جوی ها و رساندن آب به مزرعه است.

قلبی که به غیر حق آلوده شده و در مادیت صرف و امور دنیایی محض غرق

گشته چون زمین سنگلاخی است که بذر در آن نمی روید و روز قیامت که روز درو کردن است، آن کس که به پاشیدن بذر ایمان در زمین مستعد قلب و طاعات الهیه اقدام نکرده چیزی درو نمی کند؛ زیرا چیزی ندارد.

با خباثت قلب و سوء خلق، ایمان برای صاحبش سودی ندارد، هم چنان که بذر در زمین سنگلاخ به نتیجه و محصول نمی نشیند.

[مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا] (۱).

کسی که زراعت آخرت را بخواهد، بر زراعتش می افزاییم و کسی که زراعت دنیا را بخواهد، اندکی از آن را به او می دهیم.

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ] (۲).

یقیناً کسانی که ایمان آورده، و آنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند، به رحمت خدا امید دارند.

چون در این آیه شریفه رجا و امیدواری به چنین افرادی منحصر شده و آیات سوره شمس دلالت بر این حقیقت دارد که بدون داشتن نفسی تزکیه شده بهره ای برای کسی نخواهد بود و رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرموده اند: احمق کسی است که از هوای نفسش پیروی کند و از خداوند آرزوی بهشت داشته باشد (۳).

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: ۲۰۷

۱- (۱) - شوری (۴۲): ۲۰.

۲- (۲) - بقره (۲): ۲۱۸.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۶۷/۶۹، باب ۴۵، حدیث ۱۶.

از شیعیان ما نیست، کسی که به زبان شیعه باشد و در عمل مخالفت ما کند، بلکه شیعه ما کسی است که با زبان و قلب و عمل با ما موافق باشد (۱).

بنابراین آیات و روایات باید توجه داشت که: به هنگام عمل پاک و اخلاق حسنه باید امید به عنایت و رحمت دوست داشت و باید به وقت توبه و ترک گناه آرزوی بخشش معاصی گذشته کرد و رنه امید بدون عمل و رجا بدون اخلاق و آرزوی غفران بدون توبه باطل و مردود است.

در هر صورت اگر دارای عمل هستید، به فضل و عنایت حضرت او توجه کنید و به آن جناب امید ببندید و اگر دارای گناه هستید در صورت توبه از آن حضرت توقع غفران داشته باشید و به رحمت و کرم او امیدوار باشید و برای معرفت بیشتر نسبت به خوف و رجا به آیات و روایات و داستان امیدواران و خائفان مراجعه کنید. با خواست الهی در باب توبه و حسن ظن «مصباح الشریعه» مفصل این مسائل خواهد آمد.

ص: ۲۰۸

[فإذا كبرت فاستصغر ما بين السماوات العلى و الثرى دون كبريائه فان الله تعالى إذا اطلع على قلب العبد و هو يكبر و فى قلبه عارض عن حقيقه تكبيره فقال: يا كاذب أ تخدعنى و عزتى و جلالى لا حرمنك حلاوه ذكرى و لا حجبنك عن قربى و المساره بمنجاتى]

حقيقت تكبيره الاحرام و شرح آن

اشاره

وجود مقدس حضرت صادق عليه السلام در اين جملات، حالت نماز گزار را به وقت گفتن تكبيره الاحرام بر دو صورت تصوير کرده:

۱- حال توجه به اين كه در تمام عالم وجود، بزرگى جز حضرت حق وجود ندارد و عبد بر اين مبنا دل به غير خدا ندارد و تمام كشش ها و جذبه ها در برابر جذبه عشق او نسبت به عبد صفر و بى قدرت و ناتوان است و عبد در اين حوزه جاذبه از آلودگى ها دور و به حسنات الهيه با تمام وجود آراسته است.

۲- حال غفلت و بى خبرى و نسيان نسبت به حقيقت موضوع؛ در اين حال، عبد و مكلف هنوز غرق در اوهام و خيالات و گرفتار تصويرهايى از امور مادى و شهوانى است و به درك عظمت و جلال و جبروت حضرت دوست نایل نشده و در كمال درماندگى و بيچارگى و كوچكى است و راهى به سوى قرب براى خود باز نكرده و گفتن او با نكفتنش يكى است !!

ص: ۲۰۹

امام صادق علیه السلام در این جملات زیبا و نورانی به هدایت بندگان برخاسته و آنان را در راهی قرار می دهد که از عمل خود بهره ببرند و به حقایق وقایع دست یابند لذا نماز گزاران را به سوی تکبیرها الاحرام واقعی و دور ماندن از تکبیر قلابی و بی فایده دعوت کرده، می فرماید:

به وقت تکبیرها الاحرام ما بین آسمان ها و زمین آنچه موجود وجود دارد و خود آسمان ها و زمین را، بسیار کوچک بدان و جز به عظمت و بزرگی حضرت دوست که جز عظمت او عظمتی اصلاً وجود ندارد توجه نداشته باش.

به حقیقت بدان که خداوند بزرگ که احاطه به تمام موجودات و وضع ظاهر و باطن آنان دارد، چون به وقت تکبیر به ذات قلبت بنگرد و ببیند روی دلت از مفهوم و حقیقت تکبیر به جای دیگر است و گرفتار عارضه غفلت و نسیان و سهوا از واقعیت هستی فریاد می زند:

ای دروغگو! با من مکر و حيله می کنی؟ به عزت و جلالم تو را از سه واقعیت عالی، به خاطر زنده نبودن تکبیرت محروم می کنم:

۱- شیرینی یادم را بر تو حرام می کنم؛

۲- از رسیدنت به مقام قرب جلوگیری می نمایم.

۳- از این که به مناجات با من مسرور شوی تو را منع می کنم!

ای عباد خدا! ای بندگان حضرت حق! ای دوستداران واقعیت! ای نماز گزاران! ای مسافران کوی محبوب! ای سالکان راه! شما را به خدا قسم عذابی برای عاشق از این سه عذاب بالاتر می شود؟!!

الهی قمشه ای آن پروانه شمع جمال به پیشگاه مقدسش عرضه داشته:

ای دلبر با شکوه پرناز*** از دیده خود مرا مینداز

ما بر کرم توایم مغرور*** وز لطف تو غرق نعمت و ناز

با نام تو می کنم همه شب***بر کاخ فلک زشوق پرواز

بر خاک در تو سر نهادیم***گشتیم به عالمی سرافراز

یک در به جفا رقیب اگر بست***صد در به رخ از حبیب شد باز

جز حق همه باطلند و فانی***بر خوان ز کتاب عشق این راز

در بازی طاق و جفت گیتی***خواهی ببری تو عشق می باز

گر بست الهیا در وصل***از درگه یار کی شوم باز

در احادیث قدسیه آمده که خداوند به موسی بن عمران فرمود:

به فلان کس بگو: تو را دچار چنان بلایی کرده ام که ما فوق آن نیست. عرضه داشت: خداوندا! من او را بر بلایی ندیدم، خطاب رسید: لذت مناجاتم را از او گرفته ام! (۱)

آه و دریغ اگر حضرت مولا ما را از پیشگاه قدسش براند، وای اگر جناب او ما را از نظر بیندازد، و اسفا اگر حضرت یار به هنگام تکبیر، قلب ما را در شغل دیگر ببیند!

خلاصه سخن حضرت صادق علیه السلام و توضیحی که اهل حال به این سخن داده اند، این است که به وقت تکبیر باید همه عالم و خود را فراموش کرده و موجودیت و هویت و شؤون خویش را در عظمت و جبروت حضرت او فنا نموده و حتی برای یک لحظه هم در پیشگاه او خود و همه عالم و عالمیان را ننگری که این نگریستن عین گناه و محض توهین به حضرت یار است.

و این حال نه تنها در نماز باید رعایت شود که رعایت و تمرین آن در نماز به خاطر این است که در همه حال و در همه وقت و در هر شأنی رعایت گردد که این مقام، بالاترین مقام و نقطه عروج و اصلان متقیان است.

ص: ۲۱۱

در این مقام سخنی جز سخن خدا نیست و کاری جز محض خدا صورت نمی گیرد و هر لحظه عمر انسان پرارزش تر از تمام این جهان است و مقام حقیقی وحدت همین مقام است.

مقام وحدت در کلام طبسی

عارف نامدار مرحوم محمد طبسی که در قرن هشتم می زیسته و از شیعیان خالص مولی الموحدین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده در این زمینه می گوید (۱):

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

[كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ] (۲).

هر چیزی مگر ذات او هلاک شدنی است.

در وحدت، سالک و سلوک و سیر و مقصد و طلب و طالب و مطلوب نباشد؛ کل شیء هالک.

و اثبات این سخن و بیان هم نباشد و نفی این سخن و بیان هم نباشد، نفی و اثبات متقابلانند و دویی مبدأ کثرت است.

آنجا نفی و اثبات نباشد و نفی نفی و اثبات اثبات هم نباشد و آن را فنا خوانند که معاد خلق با فنا باشد، هم چنان که مبدأ از عدم بود:

[كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ] (۳).

همان گونه که شما را آفرید، [پس از مرگ به او] بازمی گردید.

ص: ۲۱۲

۱-۱) - آثار طبسی: ۱۱۰، فصل ۲۸.

۲-۲) - قصص (۲۸): ۸۸.

۳-۳) - اعراف (۷): ۲۹.

و معنی فنا را حدی با کثرت است.

[كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ] (۱).

همه آنان که روی این زمین هستند، فانی می شوند. * و تنها ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی می ماند.

فنا به این معنی هم نباشد، هر چه در نطق آید و هر چه در وهم آید و هر چه عقل به آن رسد جمله منتفی باشد.

[إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا] (۲).

همه کارها به او باز گردانده می شود.

بدان که فنا، فنای بنده باشد در حضور الهی که چون بنده از خود فانی شود، به حق باقی شود.

و فنا آن است که نفس خود را در بوته فنا بگذاری و از هر چه ما دون اوست فانی شوی و سرت به حضرت حق باشد، چنانچه به هر طرف که نگری او را بینی.

به قول فیض کاشانی:

در چهره مه رویان انوار تو می بینم***در لعل گهر باران گفتار تو می بینم

در مسجد و میخانه جویای تو می باشم***در کعبه و بتخانه انوار تو می بینم

بتخانه روم گر من تا جلوه بت بینم***چون نیک نظر کردم دیدار تو می بینم

هر کوز تو پیدا شد هم در تو شود پنهان***پیدا و نهان گشتن هم کار تو می بینم

از کوی تو می آیم هم سوی تو می آیم***در سیر و سلوک خود انوار تو می بینم

و چون بنده از صفات خود فانی گشت و به کلیت حق را گشت، محال باشد که

ص: ۲۱۳

۱-۱) -الرحمن (۵۵): ۲۶-۲۷.

۲-۲) -هود (۱۱): ۱۲۳.

حق او را معیوب گرداند به مخالفات و عصمت آن باشد که بنده را از بنده بستاند تا در او قدرت خلاف کردن نماند.

و چون بنده فانی گشت از آنچه او راست باقی گردد به آنچه حق راست، چون این بقا از پس فنا پدید آید درست گردد که آن فنا حق بوده و بنده در آن فنا محمود بوده و آن فنا از غلبات حق بوده است و چون صفت فنا پدید آید از صفات خویش و فنا پدید نیاید به صفات حق، آن هواجس نفس باشد یا وساوس شیطان.

و برترین مقام آن باشد که بنده را نه بلا و نه نعمت از حق مشغول نگرداند و به هیچ وقت خدا را فراموش نکند و چون یاد او کند در وقت یاد کردن او، همه هستی را مقدار نماند، خلاف کردن را راه کجا ماند.

کسی کو غایب از تو یک زمان است*** در آن دم کافه است اما نهان است

اگر خود غایبی پیوسته باشد*** در اسلام بر وی بسته باشد

حضورى بخش ای پروردگارم*** که من غایب شدن طاقت ندارم(۱)

و باید که در عبادات مراد خویش نطلبی تا از حظ خویش فانی باشی، لکن بزرگداشت امر حق نگری تا به حق باقی باشی.

و در معاملات به آمد خویش نجویی، تا از حظ خویش فانی باشی، لکن به آمد خلق نگری تا به حظ غیر باقی باشی و باید که در سر بنده چندان بزرگداشت حق پدید آید که او را فراغت شغل غیر حق نماند.

و چون بنده فانی گردد از حظوظ خویش و فانی گردد از دیدن ذهاب حظوظ و فانی گردد از دیدن و نادیدن ذهاب حظوظ، باقی گردد به دیدن آنچه از حق است و آنچه حق راست، داند که من او را ام و همه کون او راست و مالک در ملک خویش هر چه خواهد کند، چون این بدید همه خصومت و منازعت از میانه برخیزد.

و بداند هر چه از حق آید همه حق است و جز موافقت، روی ندارد و خلاف از

ص: ۲۱۴

میانہ برخیزد، همه تسلیم ماند بی خصومت و همه موافقت ماند بی خلاف. بقای او به حق به این معنی باشد که حق را باشد، چنان که حق خواهد و چون بنده را نه مراد ماند نه اختیار، هر چه در او پدید آید مراد و اختیار حق باشد.

باید که از نظاره خویش و نظاره افعال خویش فانی گردی و صفت تو که موجودست هم چنان گردد که آن وقت که معدوم بود، از صفات بشریت کلی فانی باید شد تا به حق باقی گردی.

و فانی گشتن از صفات بشریت این باشد که معانی مذموم از تو برود.

و باقی گشتن به صفات الهی این باشد که صفات محمود در تو قائم شود و به توفیق و عنایت الهی این معنی میسر شود.

و بدان که: تا سر بنده به حق مشغول است غیر حق به آن سر راه نیابد و چون سر خویش به غیر حق مشغول کرد، سر او آلوده گشت و آلوده حق را نشاید.

ظاهر و باطن تکبیرها لا حرام

گفته شده به وقت گفتن تکبیرها لا حرام دست ها را به صورتی که روی دست به طرف قبله و پشت دست به سوی پشت سر باشد تا محاذی دو گوش بردارید.

اهل دل در معنای این عمل گفته اند:

تمام ما سوی اللّٰه را بر پشت دست بگذار و به قدرت و حول و قوۀ الهی از جای بردار و از دل برکن و از جان ریشه کن نما، سپس تمام آن ها را به پشت سر بریز؛ به نحوی که در مقابلت چیزی از ما سوا نماند و به خصوص با کمک گرفتن از حضرت دوست شیطان را در پشت سر با زنجیر نفی ابد به بند آر که نه در نماز و نه در غیر آن به تو دست پیدا نکند و روی دست را به عنوان نمونه ای از روی هستی و وجود خویش که به تمام معنی خالی و تهی است، برای گدایی از محضر حضرت او به

طرف او نگاهدار و با توجه جامع و کامل و با قلبی مملو از عشق و نشاط و با دلی پر از اخلاص و صفا و با حالی متصل به ملکوت و با چشمی گریان و دلی بریان و خضوع و خشوع و در کمال وقار و ادب و طمأنینه بگو: «اللَّهُ أَكْبَرُ».

آری، در حال گفتن تکبیر از تمام گذشته ات نادم و شرمسار و نسبت به آینده ات غرق امید باش و با اعتراف قلبی به گناه و پاک کردن آئینه قلب از وساوس شیطانی وارد حرم قدس و پیشگاه با عظمت حضرت او شو که تکبیرها الاحرام مقدمه ورود و علت رسیدن به درگاه و کلید بازکننده در رحمت دوست است.

«اللَّهُ اكْبَرُ»، یعنی این که از علایق رستم و دل به درگاه تو بستم و از بند تمام معاصی جستم و قلب شیطان پلید برای همیشه خستم؛ در حقیقت نیت مُکْتَبَر باید این باشد که اکنون می خواهم این حیثیت ناقابل و هویت ناچیز خود را نثار راه دوست کنم و آنچه خاطر خواه آن جناب است آن نمایم و توسن بندگی را در میدان خضوع و خشوع بتازانم و در ساحت کبریایی و عشق او جان بازم که:

الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ (۱).

نماز مایه تقرب هر انسان پرهیزکاری است.

معنی تکبیر این است ای امام *** که خدا پیش تو ما قربان شویم

و به خاطر همین است که قبل از تکبیرها الاحرام، دعای قربانی خوانند و آن این آیه شریفه است:

[وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنْ]

ص: ۲۱۶

من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.

یعنی چون با معرفت و شوق در عالم ملکوت در آید و مشاهده عظمت و جبروت حی لا یموت نماید و همه ملائکه گوش کند، خود را نیست و هستی خود را فراموش کند که خود را دیگر موجود نداند، بلکه معدوم و نابود خواند که:

[كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ] [(۲)]

هر چیزی مگر ذات او هلاک شدنی است.

آری، به هنگام تکبیر اگر قدم معرفت و شوق و بال حال و ذوق نباشد، این همه حقیقت از آیه قربانی و تکبیر نصیب انسان نشود.

شوق، شهباز محبت را پر است*** در حریم انس جان را رهبر است

شوق داروخانه اهل بلاست*** کلبه او نور مشتاق خداست

از می شوق آن که پر شد جام او*** در جهان با حق بود آرام او

تفسیر تکبیره الاحرام

در تفسیر از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دو روایت وارد است یکی آن که:

اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ [(۳)]

ص: ۲۱۷

۱-۱) - انعام (۶): ۷۹.

۲-۲) - قصص (۲۸): ۸۸.

۳-۳) - الکافی: ۱/۱۱۸، باب معانی الاسماء و اشتقاقها، حدیث ۹.

خداوند بزرگتر از هر چیزی است.

و این معنی مقتضی آن است که: انسان چون مشاهده عظمت و کبریایی الهی نماید، خود را بسیار صغیر و حقیر شمارد و هستی خود را هیچ نداند و خویش را کان لم یکن انگارد.

و دیگر این که:

اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ (۱).

خداوند بزرگتر از آن است که وصف شود.

و این تفسیر بلندتر از تفسیر اول است، چه آن که در تفسیر اول رایحه یک نوع تحدید است که از ساحت حضرت کبریایی بعید است، به خلاف تفسیر دوم که غایت تنزیه و تمجید است و کمال معرفت توحید.

ای لال ز وصف تو زبان ها *** کوته ز ثنای تو بیان ها

با آنکه تو در میان جانی *** جویای توایم در کرانها

هر گوشه فکنده تیر فکرت ره *** کرده به هر گمان کمان ها

گاهی به بتی شویم مفتون *** جوییم جمالت از نشان ها

گاهی از چشم و گاه ابرو *** گاهی از لب گهی دهان ها

گاهی از لطف و گاه از قهر *** گاهی پیدا گهی نهان ها

که سیر کنیم در خط و خال *** جوییم تو را در آن میان ها (۲)

در تصحیح معنای اول می توان گفت از این که قاطبه عالم اکوان به محض اراده خالق موجود شده و وجود رشحه ای از فیض حق و فیاض مطلق است و هیچ نسبت

ص: ۲۱۸

۱ - ۱) - الکافی: ۱/۱۱۸، باب معانی الأسماء و اشتقاقها، حدیث ۹؛ التوحید: ۳۱۳، باب ۴۶، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۲۱۸/۹۰، باب

۹، حدیث ۱.

۲ - ۲) - فیض کاشانی.

ما بین طرفین نیست مگر نسبت خالقیه که منتهای مرتبهٔ اعلا درجهٔ جلال و اعلا درجهٔ کمال است و مخلوقیه که غایت مرتبهٔ دنائت و منتهای درجهٔ ذلت است، پس با وجود این، در مقام تعظیم سزاوار است که گویند حق تعالی بزرگ تر از مخلوقات خود است، اگر چه این معنی به حسب وضع لغوی انطباق است و التفات به هر یک از دو معنی مقتضی این است که بنده، مشاهدهٔ جبروت پروردگار کند و جان خود را در راه بندگی نثار نماید.

چنانچه حضرت صادق علیه السلام در متن روایت فرموده:

هرگاه تکبیر گفتی خود را در جنب عظمت او حقیر و خرد شمار و در برابر کبریایی او هر چه در آسمان و زمین است، کوچک انگار که حق چون بر دل تکبیرگوی نظر کند و ببیند که عبد چیز دیگری در جنب حق بزرگ می بیند به او فرماید:

ای دروغگو! آیا تو مرا فریب می دهی؟ قسم به عزت و جلالم که تو را از شیرینی ذکر محروم و از بساط قریم ممنوع و از شادی در مناجاتم مردود می کنم.

وای بر ما که اکثر ما روی ظاهر در نماز و دل در لهو و لعب داریم و این گونه عبادت بدون شک اطاعت از شیطان است، نه عبادت خالق عالمیان.

لطایف توحیدیه در تکبیره الاحرام

شیخ صدوق قدس الله روحه روایت نموده:

مردی از سید العارفین امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسید: معنای دست بلند کردن در حالت تکبیره الاحرام به وقت نماز چیست؟

حضرت فرمود: معنایش این است:

خداوند، اکبر و واحد و احد است، همانند ندارد، با دست لمس نمی شود و با

عارف معارف الهیه مرحوم حاج میرزا عبد الحسین تهرانی، در توضیح این روایت گفتاری دقیق و لطیفی رقیق دارد؛ آن جناب می گوید:

مخفی نماند که این بیان دقیق انیق که صادر شده از مورد تحقیق، یعنی آفتاب عالمتاب حضرت ولایت مآب حضرت امیر علیه السلام در سرّ رفع یدین در حال تکبیره الاحرام اشاره است به پنج مطلب از مطالب غامضه توحید که خواهد آمد.

دست برداشتن تا محاذی گوش، یعنی بنده حقیر فقیر سراپا تقصیر در حال تکبیر باید به دو زبان سخن گوید: یکی به زبان حال و دیگری به لسان مقال که هر یک با دیگری موافق باشد، تا صدق دعوی عبد در توحید صادق آید.

پس تکبیر گفتن، مقال است و دست بلند کردن، زبان حال و هر یک از این دو عبارت اخرای یکدیگرند.

چون عبد تکبیر گوید، پروردگار خود را به عظمت و کبریایی یاد نماید و ذات علیا را به الوهیت که صفت خاصه است بستاید و اعتراف نماید که او را کس نتواند توصیف نماید و بر دامن کبریایی او که از هر چیز بلندتر است، گرد توصیف و غبار تشبیه ننشیند، چه جای این که قلوب و ابصار او را مشاهده نماید.

و مقارن این تعبیر- که مدلول علیه تکبیر است- همین مضمون را نیز به لسان حال ادا سازد، فَكَأَنَّهُ بر طبق مدعای خود بیند و برهان اقامه نماید، پس دست راست بلند کند.

و اشاره به واحدیت و بساطت ذات غیب الغیوبی، نه اسمی است نه رسمی و نه نسبتی است و نه حدی و نه اضافه و نه تشبیهی، چه آنکه او اجلّ از این است که او

ص: ۲۲۰

۱ - ۱) - من لا - يحضره الفقيه: ۳۰۶/۱، باب وصف الصلاه، حدیث ۹۲۱؛ علل الشرایع: ۳۳۳/۲، باب ۳۰، حدیث ۵؛ وسائل الشیعه: ۲۸/۶، باب ۹، حدیث ۷۲۵۹.

را بتوان وصف نمود که:

كَمَالُ التَّوْحِيدِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ (۱).

حد اعلای توحید نفی صفات (زائد بر ذات) از اوست.

و این مرتبه معرفت مقربان است که هر چه مشاهده جبروت الهیه بیشتر نمایند، عجز و حیرت بیشتر می افزایند، چنانچه مضمون: «اللَّهُمَّ زِدْنِي فِيكَ تَحْيِرًا».

بر این معنا ناطق و شاهدی صادق است، پس از برای ذات هیچ صفتی را نفی و اثبات نتوانند و علاوه چون معرفت کنه ذات ذو الجلال ممتنع و محال است و از طرفی بنندگان مکلف به تحصیل معرف الله اند، پس معرفت به وجه باید به هم رسانند و معرفت به وجه از معرفت افعال و صفات و اسما و تفسیر آیات حاصل شود، این است که به لسان حال، پنج صفت از صفات جمالیه و جلالیه حضرت ذو الجلال را بیان می نماید.

۱- واحدیت که اشاره به وحدت ذات است که در آن مرتبه شائبه هیچ نحو تعدد و تکثر و ترکیب متصور نیست؛ پس به رفع ید یمنی اشاره به این مطلب می کند، چون واحد اسم فاعل است و به معنای ثبوت می باشد: «ذَاتٌ ثَبَّتَ لَهُ الْوَحْدَهُ».

و بر این اساس واحد اشاره به وحدت ذات مقدس حضرت ربوبیت است.

سحر گاهی شدم سوی خرابات*** که رندان را کنم دعوت به طامات

عصا اندر کف و سجاده بردوش*** که هستم زاهدی صاحب کرامات

خراباتی مرا گفتا که ای شیخ*** بگو تا خود چه کار است از مهمات

بدو گفتم که کارم توبه توست*** اگر توبه کنی یابی مکافات

مرا گفتا برو ای زاهد خشک*** که تر گردی زردی خرابات

ص: ۲۲۱

اگر یک قطره دردی بر تو ریزند***زمسجد باز مانی وز مناجات

برو مفروش زهد و خودنمایی***که نه زرقت خرند اینجا نه طاعات

کسی را کی فتد بر روی این رنگ***که در کعبه کند بت را مراعات(۱)

۲- احدیت است و این نام یعنی احد، چون افعال صفتی است، پس مراد از آن وحدت در صفات است و به برداشتن دست چپ اشاره به این مطالب می نماید که پروردگار من چنانچه در مرتبه ذات شریک و شبیه ندارد؛ هم چنین در مرتبه فعل و صفات نیز شریک ندارد، بلکه صفاتی که از برای ذات اثبات می نماید همه آن ها از خصایص ذاتند و در آن هیچ اشتراکی ندارد.

و اطلاق بعضی صفات چون، حی و سمیع و بصیر بر ممکنات از باب اطلاق لفظ مشترک است که لفظ متحد و معنی متعدد است، چه حیات ممکن متعلق روح حیوانی است به قالب عنصری و سمع و بصر و سایر قوای ممکنات هر یک به آلت خاصه ای است که بدون آن ها نتواند تحقق پذیرد و ذات اقدس علیا، اجل از این است که تعلقی به ماده و آلتی داشته باشد و سمع و بصر باری جل مجده از این باب نیست بلکه:

بِالَّذِي يَسْمَعُ بِهِ يَرَىٰ وَ بِهِ يَتَكَلَّمُ فَيَأْمُرُ وَيَنْهَىٰ.

به آن واقعیتی که می شنود، به همان می بیند و به همان سخن گفته امر و نهی می نماید.

خلاصه ذات مقدسش قائم مقام همه صفات خاصه اوست و هیچ چیز نه به حسب ذات و نه به حسب صفات به او شباهت ندارد.

واحد یکتایی است به حسب ذات و واحد یگانگی به حسب صفات و این دو صفت از صفات جمالیه اند، چنانچه سه صفت دیگر از صفات جلالیه اند و مراد از

ص: ۲۲۲

صفات جمالیه صفات ثبوتیه و مراد از صفات جلالیه صفات سلویه است که از ساحت قدس حضرت او دور است.

۳- نفی مثل است و آن از صفات جلالیه است و برداشتن دو دست با هم اشاره به این مطلب است که دو دست با هم در تباین هستند.

پس بلند کردن آن ها اشاره به نفی مثل از جناب احدیت است، چون این صفت در مخلوق موجود باشد، دلالت کند که این صفت در خالق نباشد؛ زیرا مبرهن است که خالق از جنس مخلوق نباشد.

به همین خاطر است که آن حضرت بر منبر مسجد کوفه فرمودند:

بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَأَ مَشْعَرَ لَهُ وَ بِنَجْوَاهِرِهِ الْحَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لَأَ حَوْهَرَ لَهُ وَ بِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَأَ ضِدًّا لَهُ وَ بِمُقَارِنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَأَ قَرِينَ لَهُ (۱).

با به وجود آوردن حواس معلوم است که منزّه از حواس است و از آفریدن اشیای متضاد پیداست که ضدّی ندارد و با ایجاد مقارنت بین اشیا واضح است که او را قرینی نیست.

که اثبات این صفات در ممکنات، دلیل انتفای آن در علت موجودات است، چه نقصان خلاق دلیل کمال خالق و کثرت آن ها شاهد وحدانیت اوست.

پس هر دو دست برمی دارد و اشاره می کند به این که پروردگار من اکبر و اجلّ از این است که او را در مخلوق مثلی و شبهی بوده باشد.

بعضی گویند: دست برداشتن در تکبیر اشاره است به این که در دریای معصیت

ص: ۲۲۳

۱-۱) - الکافی: ۱/۱۳۸، باب جوامع التوحید، حدیث ۴؛ التوحید: ۳۴، باب ۲، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۴/۳۰۴، باب ۴، حدیث ۳۴.

غرق شدم، برای نجات من دستم را بگیر.

و این وجه اگر چه خالی از مناسبت نیست، ولیک خلاف مدلول روایت است و اگر در روایت دیگر این مضمون آمده باشد، مضایقه نیست که:

إِنَّ لِلصَّلَاةِ أَرْبَعَةَ أَلْفِ بَابٍ (۱).

بدرستی که برای نماز چهار هزار در است.

برای ما افراد عادی این مضمون بسیار عالی است، راستی همه ما غرق در گناه و معصیت هستیم و برای نجات خویش چاره ای جز دستگیری حضرت دوست نداریم.

۴- نفی جسمیت است و آن نیز از صفات جلالیه است و به بلند کردن دست راست اشاره می کند، به این که پروردگار من بلندمرتبه تر از این است که قوه لامسه او را ادراک نماید و چون حواس ظاهره پنج است:

اول: قوه لامسه که مدرک برودت و رطوبت و حرارت و ییوست و لنت و خشونت اجسام است.

دوم: قوه باصره که مدرک الوان اجسام است.

سوم: قوه سامعه که مدرک اصوات اجسام است.

چهارم: قوه ذائقه که مدرک مزه اجسام است.

پنجم: قوه شامه که مدرک روایح اجسام است.

پس به هر انگشتی اشاره به نفی ادراک یکی از این حواس ظاهره می کند و به لسان حال بیان می نماید که پروردگار من از قبیل هیچ قسم از اقسام اجسام و لوازم

ص: ۲۲۴

آن نیست که بتوان او را به چیزی از این قوا ادراک نمود.

آن ها که در هوای تو جان ها بداده اند***از بی نشانی تو نشان ها بداده اند

من در میانه هیچ کسم وز زبان من***این شرح ها که می رود آنها بداده اند

آن عاشقان که راست چو پروانه ضعیف***از شوق شمع روی تو جان ها بداده اند

با من بگفته اند که فانی شو از وجود***کاندر فنای نفس روان ها بداده اند

عطار را که عین عیان شد کمال عشق***اندر حضور عقل عیان ها بداده اند(۱)

۵- نفی ادراک حواس است، چنانچه مراد از:

لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ (۲).

با حواس درک نمی شود.

در حدیث همین معنی است، چون حواس باطنیه نیز پنج است:

۱- قوه متصرفه

۲- حس مشترک

۳- وهم

۴- خیال

۵- حافظه

و هر یک از این ها آلات و ادوات و ادراکات نفسند، چون انگشتان که آلات افاعیل وجود اشیا اند.

چون دست چپ خود بردارد، اشاره به این است که نفس و قوای نفسانیه ادراک ذات و صفات جلالیه نکنند.

چون تکبیر گفت و اعتراف نمود که الله جل جلاله اجل از این است که او را

ص: ۲۲۵

بتوان وصف نمود، مقارن آن نیز رفع دو دست کند، در حقیقت به لسان حال اقامه بینه نماید و بر طبق مدعای خود شاهد و برهان آورد که نفوس و حواس از درک او عاجزند، چون از درک عاجزند، پس تشبیه او به چیزی نتوانند کنند که تشبیه و توصیف فرع ادراک است.

و این همه برای این است که خدای خود را با معرفت عبادت کرده و روی از غیر او برتابی که بهترین مقام برای عبد مقام عبودیت و شیرین ترین حال برای انسان حال عبادت است.

عبادت، در رحمت و نقطه جلب رأفت و معیار حق و باطل و نردبان ترقی و زمینه شکوفایی قوای درون و جای بروز استعدادهای روح و نفس و مایه خیر دنیا و آخرت و سعادت دارین و روشن کننده شمع عشق محبوب در خانه دل است.

ص: ۲۲۶

[و اعلم أنه غير محتاج إلى خدمتك و هو غني عن عبادتك و دعائك و إنما دعائك بفضل ليرحمك و يبعدك عن عقوبته و ينشر عليك من بركات حنانيته و يهديك إلى سبيل رضاه و يفتح لك باب مغفرتة]

عبادت، نیاز ما انسان ها

اشاره

امام صادق علیه السلام در دنبالهٔ روایت می فرمایند:

این مسئله برای تو روشن باشد که وجود مقدس حضرت حق احتیاجی به خدمت و حرکت و مجاهده و کوشش تو ندارد؛ چرا که او از عبادت تو بی نیاز است، این تو هستی که سراپا نیازمند به خدمت و ادای عبادت در برابر حضرت اویی و به خاطر همین نیازمندی و فقر تو به عبادت و آثار با عظمت عبادت است که تو را از باب فضلش به وسیلهٔ عبادت دعوت کرده تا بر تو رحم آرد و از عقوبت و عذابش دور بدارد و از برکات عطوفت و رأفتش بر تو پخش کند و تو را به راهی بدارد که خشنودیش در آن است و درهای مغفرت و آمرزش را به روی تو بگشاید.

آری، عبادت به این خاطر وضع شده که فقر و نیازمندی و پستی و بدبختی عبد با آثاری که در عبادت است، جبران شود؛ باید گفت: خوشا به حال آن انسانی که خود و خدای خود را شناخت و عمر گرانمایه را با عبادت حق معامله کرد و پست و بدبخت آن بیچاره ای که زندگی و حیات را در امور مادی این چند روزه خلاصه کرد و با روی تافتن از عبادت، خود را از تمام موجودات عالم پست کرد.

ص: ۲۲۷

داستانی آموزنده به این مضمون در کتاب های عرفانی نوشته اند:

پادشاهی در راه شکار درحالی که وزیرش او را همراهی می کرد، دیوانه ای را دید که سگی را پهلوی خود بسته و با او خوش و خرم نشسته.

به وزیرش گفت: بیا لختی با دیوانه دل خوش کنیم. وزیر گفت: ای پادشاه! این مرد از اطوارش پیداست دیوانه است، ممکن است به ساحت شاهی جسارت ورزد و این از شأن سلطنت به دور است!

شاه گفت: باکی نیست، نزدیک دیوانه شدند. شاه گفت: ای مرد! این سگ بهتر است یا تو؟

دیوانه جواب داد: این سگ هرگز از فرمان من بیرون نیست، پس شاه و گدا اگر از حضرت حق اطاعت کنند، از سگ بهترند، و گرنه سگ از هر دو آن ها بهتر!

[فلو خلق الله عز و جل ضعف ما خلق من العوالم اضعافا مضاعفه على سرمد الابد لكان عنده سواء كفروا به باجمعهم به او و
حدوه]

اگر بر سبیل فرض، خداوند بزرگ در اطوار زمان تا انقراض عالم چند برابر آنچه آفریده، عالم ها بیافریند و همه مشرک و کافر باشند، به وجود مقدس او نقصان راه نیابد و برای ذات و صفات او فرقی نکند و اگر همه مسلم و مؤمن باشند و در کمال اطاعت و انقیاد زندگی کنند به هیچ وجه نفعی و کمالی برای حضرت او حاصل نگردد، چرا که هر چه کمال اوست و به جنابش لایق است برای او حاصل است و قوه و تحصیل و انتظار نقص است و هیچ کدام لایق او نیست که او از صفات نقیصه منزّه و پاک است.

ص: ۲۲۹

در عبادت بندگان، از برای حضرت او چیزی نیست مگر اظهار کرم و توانایی، تا تمام خلائق بدانند که پروردگار آنان به چه مرتبه بزرگوار و صاحب قدرت است که به عبادت ضعیف معدودی درجات عالیه غیر معدود کرامت کند و بدانند که قدرت حضرت دوست آخر ندارد و ثوابش را برای عبادت بندگان پایانی نیست!

در حدیث آمده:

هر کس هزار آیه از قرآن تلاوت کند، ملائکه برای او در نامه حسناتش یک قنطار نیکویی ثبت می کنند و قنطار الهی چنانچه در احادیث آمده پانزده هزار مثقال است و هر مثقال بیست و چهار قیراط و هر قیراطی کوچک ترش نزد خداوند مساوی با کوه احد و بزرگ ترش به آن اندازه که میان زمین و آسمان را پر کند (۱).

پس اگر همه مکلفان از ذکور و اناث و حر و عبد یا اکثر این عمل را به جای آورند و مکرر به تلاوت برخیزند باید ملاحظه کرد چقدر می شود و از این قبیل ثواب بلکه زاید بر این به ازای عمل ها در احادیث زیاد آمده است.

ص: ۲۳۰

[فاجعل الحياء رداء و العجز إزارا و ادخل تحت سرير سلطان الله تغنم فوائد ربوبيته مستعينا به و مستغيثا اليه]

امام صادق عليه السلام در پایان این حدیث شریف- که در رابطه با ورود به نماز است - می فرماید:

حیای از او را ردا و نشان دادن عجز و فقر و تهیدستی را لباس خود قرار داده، هیچ وقت از حیا و شرم و از اظهار عجز و تقصیر که شعار عرفا و عاشقان و دوستان حضرت مولاست فارغ مباش که اگر در اتیان او امر قصوری راه یابد عملت و عبادتت انجام نگیرد، فی الجمله در پیشگاه او که پیشگاه مغفرت و گذشت است عذر داشته باشی خود را در تحت حمایت و سلطنت حضرت دوست در آر و به الطاف و عنایات صمدی و سرمدی دست نیاز بزن و خود را در حفظ و حمایت او قرار ده تا از شرور و مکاید دیو لعینِ هوای نفس و شیطان رجیم در امان بمانی و از فوائد الهی غنیمت ها به دست آری. ای ضعیف ناتوان! از حضرت او در همه امور مدد بخواه و به جناب او استغاثه کن که او فریادرس بیچارگان و چاره ساز دردمندان است.

ص: ۲۳۱

باب ۱۴ در آداب قرائت قرآن

اشاره

ص: ۲۳۳

مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ لَمْ يَخْضَعِ لِلَّهِ وَ لَمْ يَرِقْ قَلْبُهُ وَ لَمْ يُنْشِئْ حُزْنَاً وَ وَجَلّاً فِي سِرِّهِ فَقَدْ اسْتَهَانَ بِعِظَمِ شَأْنِ اللَّهِ وَ خَسِرَ خُسْرَاناً مُبِيناً.

فَقَارَى الْقُرْآنَ يَحْتَأْجُ إِلَى ثَلَاثِهِ أَشْيَاءٍ قَلْبٌ خَاشِعٌ وَ بَدَنٌ فَارِغٌ وَ مَوْضِعٌ خَالٍ فَإِذَا خَشَعَ لِلَّهِ قَلْبُهُ فَرَمَنَهُ الشَّيْطَانُ الرَّجِيمُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

وَ إِذَا تَفَرَّغَ نَفْسُهُ مِنَ الْأَسْبَابِ تَجَرَّدَ قَلْبُهُ لِلْقِرَاءَةِ فَلَا يَعْتَرِضُهُ عَارِضٌ فَيَحْرِمُهُ بَرَكَهَ نُورِ الْقُرْآنِ وَ قَوَائِدِهِ.

وَ إِذَا اتَّخَذَ مَجْلِساً خَالِياً وَ اعْتَزَلَ الْخَلْقَ بَعِيداً أَنْ أَتَى بِالْخَضِيعَتَيْنِ الْأَوْلَتَيْنِ (خُضُوعِ الْقَلْبِ وَ فَرَاغِ الْبَدَنِ) (١) اسْتَأْنَسَ رُوحُهُ وَ سِرُّهُ
بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وَجَدَ حَلَاوَهُ مُخَاطَبَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِبَادَةَ الصَّالِحِينَ وَ عَلِمَ لُطْفَهُ بِهِمْ وَ مَقَامَ اخْتِصَاصِهِ لَهُمْ بِقُنُونِ كَرَامَاتِهِ وَ
بِدَائِعِ إِشَارَاتِهِ.

فَإِذَا شَرِبَ كَأْساً مِنْ هَذَا الْمَشْرَبِ حِينَئِذٍ لَا يَخْتَارُ عَلَى ذَلِكَ الْحَالِ حَالاً وَ لَا عَلَى ذَلِكَ الْوَقْتِ وَقْتاً بَلْ يُؤَثِّرُهُ عَلَى كُلِّ طَاعَةٍ وَ
عِبَادَةٍ لِأَنَّ فِيهِ الْمُنَاجَاةَ مَعَ الرَّبِّ بِلَا وَسْطَةٍ.

فَانظُرْ كَيْفَ تَقْرَأُ كِتَابَ رَبِّكَ وَ مَنْشُورَ وِلَايَتِكَ وَ كَيْفَ تُجِيبُ أَوْامِرَهُ

وَنُؤَاهِيهِ، وَكَيْفَ تَمْتَلُ حُدُودَهُ فَإِنَّهُ كِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.
فَرَّتْ لَهُ تَزْتِيلاً وَقَفَ عِنْدَ وَعْدِهِ وَوَعِيدِهِ وَتَفَكَّرَ فِي أَمْثَالِهِ وَمَوَاعِظِهِ، وَاحْذَرُ مِنْ أَقَامَتِكَ حُرُوفَهُ فِي إِضَاعِهِ حُدُودِهِ.

[من قرء القرآن و لم يخضع لله و لم يرق قلبه و لم ينشئ حزنا و وجلا في سره فقد استهان بعظم شأن الله و خسر خسرا مبينا]

راوی پرمایه و عارف کتاب با عظمت «مصباح الشریعه» پس از باب سیزدهم - که در آداب افتتاح و شروع نماز است- به تناسب مسئله پراهمیت قرائت حمد در نماز- که از سوره های با عظمت قرآن بلکه فاتحه و ام الكتاب است- این روایت پر مغز و حدیث پر معنا و ملکوتی را به عنوان آداب قرائت قرآن، از امام به حق ناطق حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نقل می کند.

به خواست حضرت حق و با توفیق جناب او و با یاری و مدد حضرتش در این روایت مهم عرفانی سیر کرده و به تماشای مفاهیم گسترده این کلمات نورانی با چشم لطف حضرت دوست برخاسته، باشد که به عظمت قرآن و دورنمایی از این دریای بی کران نایل گشته، سپس به قدر طاقت به ترجمه سوره مبارکه حمد، جهت درک آنچه در شبانه روز به نحو واجب می گوئیم و می خوانیم، اقدام خواهد شد.

در جملات نورانی اول روایت به چند موضوع مهم اشارت رفته که شرح آن را، ضمن فصولی در معرفی قرآن کریم می خوانید.

۱- قرائت قرآن.

۲- خضوع عبد در برابر حق.

۳- رقت قلب.

ص: ۲۳۷

۴- لزوم مسئله حزن و ترس در هنگام قرائت.

۵- حرمت سبک انگاشتن عظمت حق.

۶- خسارت سنگین در عدم توجه به حقیقت قرآن.

در پیشگاه قرآن

مسئله نزول قرآن، امین وحی، روز بعثت، اعجاز قرآن، شماره حروف، شماره کلمات، شماره جملات، تعداد آیات، حزب و جزء، شماره سور، زبر و بینات، مطلق و مقید، خاص و عام، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و... از مسائل بسیار مهمی است که جا دارد نسبت به هر یک بحث مفصل و گسترده ای مطرح گردد، ولی از آنجا که این نوشته مباحث عالی عرفان اسلامی و اخلاق الهی و روش انبیا و اولیا را دنبال می کند، از عهده اش خارج و خوانندگان و محققان می توانند به کتب مفصلی که در این زمینه نگاشته شده مراجعه کنند.

قرآن، کلام جاوید حق و معجزه ابدی رسالت پیامبر و نور الهی و کتاب با عظمت خداوندی است.

قرآن، ریسمان محکم الهی، منشور حیات طیبه، خیر دنیا و آخرت و مایه سعادت انسان در دو جهان است.

قرآن، رمز حقایق، به حقیقت ناطق و گفتار صادق و محبوب قلب عاشق و برای ایجاد سلامت دنیا و آخرت برای همه انسان ها لایق است.

قرآن، کلید خوشبختی، پیش گیری از بدبختی، صفای باطن، آرایش ظاهر، امید امیدوار و مرکز اسرار الهی است.

قرآن، چراغ هدایت، شاهد نبوت، ضامن رسالت، عین دلالت، کمال آدمیت و رهنمای تمام انسان ها به سوی خیر و سعادت است.

قرآن، شفای دردها، صفای باطن، عشق عاشق، عرش معنوی و کرسی علم الهی است.

قرآن، میزان شناخت حق از باطل، بیانگر حقایق، پند و عبرت برای اهل دل و معلم جاهل است.

قرآن، نوید وصل، وعده دهنده به بهشت، مبشر نیکان و منذر بدان و تیره بختان، ترساننده بدکاران و تکیه گاه نیکوکاران است.

قرآن، راه حق، صراط مستقیم، دشمن فاسق، خسارت فاجر، غنیمت اهل حال، مایه دلدادگان و سرمایه نیک بختان است.

قرآن، بزرگ ترین نعمت خداوندی و شیرین ترین میوه درخت هستی و یاری دهنده مردان خدا و نجات دهنده انسان از تمام بدبختی هاست.

قرآن، آینه صفات و اسما حق، راه خدا به سوی بهشت، مانع انسان از افتادن در عذاب، سرچشمه آب حیات و ثمره عشق حق به عبد است.

قرآن، کتاب حدود و دیات و قصاص، منبع اوامر و نواهی، صفحه امثال و حکم، بازگو کننده سرگذشت نیکان و بیانگر حالات ستمگران برای عبرت گرفتن آیندگان و حاضران است.

قرآن، وجه خدا، تمثیل انبیا و امامان علیهم السلام و برنامه زندگی و مایه پابندگی و روح ملکوت و جان جبروت و روشنی بخش عالم ناسوت است.

قرآن، نجات دهنده انسان از ضلالت و گمراهی و شرک و فسق و عصیان و طغیان و فجور و شرور و رهبر آدمیان به سوی حضرت حق و زمینه ساز ورود انسان به بهشت الهی است.

قرآن، سخن حق با انسان، از بین برنده تاریکی و ظلمت جان، علاج وسوسه دل و سرور جان و مبین واقعیت ها و گشاینده گره مشکلات و نصرت دهنده انسان

در برابر تمام آلام و حوادث است.

قرآن، برطرف کننده ملالت، پدید آورنده جلالت، بخشنده کمال و سازنده رشد و محکم ترین دستگیره نجات برای تمام افراد بشر است.

قرآن، علم حق، بازگو کننده مسائل روحی معراج، عقلی شکوفا کننده فکر، صفا دهنده جان، آوای دوست، ندای ملکوت و پوشاننده لباس خلافت به انسان است.

قرآن، مایه حیات، سرمایه نجات، رهگشای رهروان راه الهی، مدرس تقوا، معلم وفا و ناظم امور حیات انسان هاست.

قرآن که بهین گوهر از قلمز توحید است***روشن کند از نورش یکتایی یکتا را

این درّ یتیم آمد چون در صف صرافان***بشکست بهای آن مقدار گهرها را

انجیل و اوستا چون ذرات نظام شمس***خورشید بود قرآن نبود خبر اعما را

زین خوان حقیقت ما چون نقد خرد چیدیم***کی گوش دهیم از دل افسانه آبا را

صد شکر که ایزدمان بنواخت به فضل خویش***تا رهبر ما فرمود احمد شه بطحا را

بر عالمیان نازیم از پیروی قرآن***کز ساحت دین بردیم ما سبقت اعلا را

ص: ۲۴۰

شناخت حقایقی که در قرآن مجید آمده، بر عهدهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمهٔ بزرگوار علیهم السلام است و تا آنجا که ظرفیت انسان تا قیامت اجازه می‌داده در توضیح حقایق این کتاب از آن بزرگواران مسائلی در کتب معتبرهٔ حدیث و تفسیر نقل شده و آن عزیزان بر اساس بسیاری از آیات قرآن از مردم عالم دعوت به تفکر در اصول و معارف قرآن کرده‌اند.

انسان با تمام علمی که دارد، وقتی در برابر قرآن مجید می‌ایستد، به‌طور جدی خود را در برابر دریایی بی‌ساحل و بحری بی‌کران که آن را بدایت و نهایت معلوم نیست می‌بیند!!

در بازگو کردن مسائلی که در قرآن شریف مطرح است، کسی را توانایی نیست؛ زیرا کثرت مسائل به اندازه‌ای است که شمارش آن و توضیح و تفسیرش عمر دهر را لازم دارد.

من با همهٔ حقارت و کوچکی ام می‌خواستم به شمارش مسائل و برنامه‌هایی که در قرآن مجید آمده برخیزم و آن را به‌طور فهرست وار در این نوشتار بیاورم، ولی به این نتیجه رسیدم که این برنامه باید به صورت مستقل بررسی گردد.

در این زمینه شما را به تحقیق مختصر و پر محتوای کتاب ارزشمند «آداب الصلاة»، راهنمایی کرده و از شما می‌خواهم که در مقالهٔ آن جناب دقت کافی مبذول دارید.

خدای تبارک و تعالی به واسطهٔ سعهٔ رحمت بر بندگان، این کتاب شریف را از مقام قرب در قدس خود نازل فرموده و به حسب تناسب عوالم تنزل داده، تا به این مقام ظلمانی و سجن طبیعت رسیده و به کسوهٔ الفاظ و صورت حروف درآمده است.

قرآن برای استخلاص مسجونین در این زندان تاریک دنیا و رهایی مغلولین در زنجیرهای آمل و امانی و رساندن آن ها از حسیض نقص و ضعف و حیوانیت به اوج کمال و قوت و انسانیت و از مجاورت شیطان به موافقت ملکوتین بلکه وصول به مقام قرب و حصول به مرتبه لقاء الله که اعظم مقاصد و مطالب اهل الله است آمده است.

از این جهت این کتاب، کتاب دعوی به حق و سعادت است و بیان کیفیت وصول بدین مقام می باشد.

مندرجات آن اجمالاً آن چیزی است که در این سیر و سلوک الهی مدخلیت دارد و یا اعانت می کند سالک و مسافر الی الله را و به طور کلی یکی از مقاصد مهمه آن دعوت به معرفه الله و بیان معارف الهیه است، از شئون ذاتیه و اسمائیه و صفاتی و افعالیه و از همه بیشتر در این مقصود، توحید ذات و اسما و افعال است که بعضی از آن به صراحت و بعضی به اشارت مستقصی مذکور است.

و باید دانست که در این کتاب جامع الهی به طوری این معارف از معرفت ذات تا معرفت افعال مذکور است که هر طبقه به قدر استعداد خود از آن ادراک می کند !!

چنانچه آیات شریفه توحید و خصوصاً توحید افعال را علمای ظاهر و محدثان و فقها رضوان الله علیهم طوری بیان و تفسیر می کنند که به کلی مخالف و مباین است با آنچه اهل معرفت و علمای باطن تفسیر می نمایند و نویسنده هر دو را در محل خود درست می داند؛ زیرا که قرآن شفای دردهای درونی است و هر مریض را به طوری علاج می کند.

چنانچه آیه کریمه:

ص: ۲۴۲

[هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ] (۱).

اوست اول و آخر و ظاهر و باطن.

و آیه کریمه:

[اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] (۲).

خدا نور آسمان ها و زمین است.

و آیه کریمه:

[هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ] (۳).

و اوست که در آسمان ها معبود [واقعی] است و در زمین هم معبود [واقعی] است.

و آیه کریمه:

[هُوَ مَعَكُمْ] (۴).

او با شماست.

و آیه کریمه:

[فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ] (۵).

پس به هر کجا رو کنید آنجا روی خداست.

ص: ۲۴۳

۱-۱ - حدید (۵۷): ۳.

۲-۲ - نور (۲۴): ۳۵.

۳-۳ - زخرف (۴۳): ۸۴.

۴-۴ - حدید (۵۷): ۴.

۵-۵ - بقره (۲): ۱۱۵.

الی غیر ذلک در توحید ذات و آیات کریمه آخر سوره حشر و غیر آن ها در توحید صفات و کریمه:

[وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى] (۱).

[ای پیامبر !] هنگامی که به سوی دشمنان تیر پرتاب کردی، تو پرتاب نکردی، بلکه خدا پرتاب کرد [تا آنان را هلاک کند].

و آیه کریمه:

[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] (۲).

همه ستایش ها، ویژه خدا، مالک و مربی جهانیان است.

و آیه کریمه:

[يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] (۳).

آنچه در آسمان ها و زمین است همواره برای او تسبیح می گویند.

در توحید افعال که بعضی به وجه دقیق و بعضی به وجه ادق عرفانی دلالت دارد برای هر یک از طبقات علما ظاهر و باطن و برای هر یک شفای امراض است.

و در عین حال که بعضی آیات شریفه مثل آیات سوره توحید و آیات اول سوره حدید به حسب حدیث شریف «الکافی» برای متعمقان از آخر الزمان وارد شده، اهل ظاهر را نیز از آن بهره کافی است و این از معجزات این کتاب شریف و از جامعیت آن است.

و دیگر از مقاصد و مطالب آن دعوت به تهذیب نفوس و تطهیر بواطن از ارجاس

ص: ۲۴۴

۱-۱) - انفال (۸): ۱۷.

۲-۲) - فاتحه (۱): ۲.

۳-۳) - حشر (۵۹): ۲۴.

طبیعت و تحصیل سعادت است.

و بالجمله، کیفیت سیر و سلوک الی اللّٰه و این مطلب شریف به دو شعبه مهم منقسم است: یکی تقوا به جمیع مراتب آنکه مندرج است در آن تقوای از غیر حق و اعراض مطلق از ما سوی اللّٰه.

و دیگر ایمان به تمام مراتب و شؤون که در آن مندرج است، اقبال به حق و رجوع و انابه به آن ذات مقدس و این از مقاصد مهمه این کتاب شریف است که اکثر مطالب آن بلاواسطه یا مع الواسطه به این مقصد شریف رجوع کند.

و دیگر از مطالب این صحیفه الهیه قصص انبیا و اولیا و حکما است و کیفیت تربیت حضرت حق نسبت به آنان و تربیت آنان خلق خدا را که در این قصص فوائد بی شمار و تعلیمات بسیار است و در آن ها به قدری معارف الهیه و تعلیمات و تربیت های ربوبیه مذکور و مرموز است که عقل را متحیر کند.

در همین قصه خلق آدم علیه السلام و امر به سجود ملائکه و تعلیمات اسما و قضایای ابلیس که در کتاب خدا مکرر ذکر شده به قدری تعلیم و تربیت و معارف و معالم است- برای کسی که:

[لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ] (۱).

برای کسی که نیروی تعقل دارد، یا با تأمل و دقت [به سرگذشت ها] گوش فرا می دهد در حالی که حاضر به شنیدن و فراگیری شنیده های خود باشد.

- که انسان را حیران کند.

و این که قصص قرآنی مثل قصه آدم و موسی و ابراهیم و دیگر انبیا مکرر ذکر شده برای همین نکته است که این کتاب، کتاب قصه و تاریخ نیست، بلکه کتاب

ص: ۲۴۵

سیر و سلوک الی الله و کتاب توحید و معارف و مواعظ و حکم است و در این امور، تکرار مطلوب است تا در نفوس قاسیه تأثیری کند و قلوب از آن موعظت گیرد.

بالجمله، ذکر قصص انبیا و کیفیت سیر و سلوک آن ها و چگونگی تربیت آنان از بندگان خدا و حکم و مواعظ و مجادلات حسنه آن ها، از بزرگ ترین ابواب معارف و حکم و بالاترین درهای سعادت و تعالیم است که حق تعالی جلّ مجده به روی بندگان خود مفتوح فرموده است.

و چنانچه ارباب معرفت و اصحاب سلوک و ریاضت را از آن ها حظی وافر و بهره ای کافی است، کسانی دیگر را نیز نصیبی وافی و قسمتی بی پایان است.

چنانچه از کریمه شریفه:

[فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا] (۱).

پس چون [تاریکی] شب او را پوشانید، ستاره ای دید.

مثلاً اهل معرفت کیفیت سلوک و سیر معنوی حضرت ابراهیم علیه السلام را ادراک می کنند و راه سلوک الی الله و سیر الی جنابه را تعلیم می نمایند و حقیقت سیر انفس و سلوک معنوی را از منتهای ظلمت طبیعت که به [جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ] در آن مسلک تعبیر شده تا القای مطلق انیت و انانیت و ترک خودی و خودپرستی و وصول به مقام قدس و دخول در محفل انس - که در این مسلک اشارت به آن است:

[وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ] (۲).

من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید، متوجه کردم.

ص: ۲۴۶

۱-۱) - انعام (۶): ۷۶.

۲-۲) - انعام (۶): ۷۹.

- از آن دریابند.

و دیگر از مطالب این صحیفه نورانی، بیان احوال کفار و جاحدین و مخالفان با حق و حقیقت و معاندین با انبیا و اولیا و بیان کیفیت عواقب امور آن ها و چگونگی بوار و هلاک آن ها، چون قضایای فرعون و قارون و نمرود و شداد و اصحاب فیل و دیگر از کفره و فجره است که در هر یک از آن ها موعظت ها و حکم و بلکه معارفی است برای اهلش.

و دیگر از مطالب این کتاب با عظمت، قضایای غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله و کیفیت مجاهدت های اصحاب رسول خداست، برای بیدار کردن مسلمانان از خواب غفلت و برانگیختن آن ها است برای مجاهدت فی سبیل الله و تنفیذ کلمه حق و امانه باطل.

یکی دیگر از مطالب قرآن شریف، بیان قوانین ظاهر شریعت و آداب و سنن الهیه است که در این کتاب نورانی کلیات و مهمات آن ذکر شده و عمده در این قسمت دعوت به اصول مطالب و ضوابط آن است، مثل باب صلاه و زکوه و خمس و حج و صوم و جهاد و نکاح و ارث و قصاص و حدود و تجارت و امثال آن و چون این قسم که علم ظاهر شریعت است عام المنفعه و برای جمیع طبقات از حیث تعمیر دنیا و آخرت مجعول است و تمام طبقات مردم از آن به مقدار ظرفیت خود استفادت کنند از این جهت در کتاب دعوت به آن بسیار است و در احادیث و اخبار نیز خصوصیات و تفصیل آن ها به حد وافر است و تصانیف علمای شریعت در این قسمت بیشتر و بالاتر از سایر قسمت ها است.

و یکی دیگر از مطالب قرآن شریف، احوال و معاد و براهین بر اثبات آن و کیفیت عذاب و عقاب و جزا و ثواب آن و تفصیل جنت و نار و تعذیب و تنعیم است.

در این قسمت حالات اهل سعادت و درجات آن ها از اهل معرفت و مقربان و از

اهل ریاضت و سالکین و از اهل عبادت و ناسکین و همین طور حالات و درجات اهل شقاوت از کفار و محجوبین و منافقین و اهل معصیت و فاسقین مذکور است.

ولی آنچه به حال عموم بیشتر فایده داشته باشد، بیشتر مذکور و با صراحت لهجه است و آنچه برای یک طبقه خاصه مفید است، به طریق رمز و اشاره مذکور است مثل:

[رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ] (۱).

خشنودی و رضایتی از سوی خدا [که از همه آن نعمت ها] بزرگ تر است.

و آیات لقاء الله برای آن دسته و مثل:

[كَأَنَّهَا إِذَا دُعِيَ إِلَيْهَا لِتُؤْتَىٰ مِنْ رِضْوَانٍ مِنْ رَبِّهَا وَمَا تَكْفُرُ بِهَا كَمَا كَفَرْتُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ أَنْ تَحْمِلَهَا وَإِنَّهَا لَكُلِّ شَيْءٍ حَالٍ مُنْقَلَبَةٌ] (۲).

این چنین نیست که آنان می پندارند، بلکه اینان در آن روز از پروردگارشان محجوب اند.

برای دسته دیگر و در این قسم یعنی در قسم تفصیل معاد و رجوع الی الله معارفی بی شمار و اسراری بس دشوار مذکور است که اطلاع بر کیفیت آن ها جز به سلوک برهانی یا نور عرفانی نتوان پیدا کرد.

قرآن با روشن ترین و واضح ترین طرزی وجود خدای یگانه را در سوره های ۲-۳ - ۴-۵-۶-۱۷-۱۸-۳۴-۳۹-۴۰-۴۲-۵۹-۱۱۲ تعلیم می دهد.

خداوند آفریننده همه اشیا است، سوره های ۱۶-۱۷ نیکو و رحیم است، سوره های ۳-۶-۱۰-۴۰ و حتی کسانی را که نسبت به او سپاس گزار نیستند حفظ و حمایت می کند، سوره های ۳-۹-۶۴ و از کسانی که به او تعرض می کنند در

ص: ۲۴۸

۱- (۱) - توبه (۹): ۷۲.

۲- (۲) - مطففین (۸۳): ۱۵.

صورتی که توبه کنند عفو می کند سوره های ۲۵-۱۱۰ حاکم و قاضی روز قیامت است، سوره های ۲-۱۴-۱۶-۱۷-۱۸-۲۲ و به هر کس مطابق عملش پاداش می دهد، سوره های ۲-۳-۴-۱۰-۲۸ یعنی به خوبان و به آنان که در راه او جهاد می کنند و می میرند سعادت ابد عنایت می شود و شرح این سعادت و نعمت ها به صورتی داده شده که هر کسی از روی اراده و تحقیق تصدیق می کند، سوره های ۴ - ۷-۱۳-۱۵-۱۸-۳۲-۳۵ و مضامینی که درباره بدکاران و اشرار و مجازاتی که در جهنم مخوف و مهیب به آن ها داده خواهد شد در سوره های ۲۷-۳۸-۴۵-۵۲ - ۵۵-۵۶-۷۶-۸۸ آمده است.

قرآن مجید هر نوع فسق و فجور و افراط در آن، سوره های ۴ و ۱۷ و رباخواری سوره ۲ و حرص و غرور سوره های ۴ و ۱۷ و ۱۸، افترا و تهمت سوره ۱۰۴ و طمع ورزی سوره های ۴-۳۳، نفاق سوره ۴ و ۶۳، شهوت در جمع آوری اشیا از بین رفتنی سوره های ۱۰۰ و ۱۰۲ را تقبیح و در مقابل انفاق سوره های ۲-۳-۳۰ - ۵۰-۷۰-۹۰، محبت به نوع سوره های ۴-۱۷-۲۹-۴۶، سپاس گزاری از خدا اکثر سوره ها، وفای به عهد سوره های ۵-۱۶، صفا و خلوص سوره های ۵-۶، محبت به ایتم و دستگیری از آنان در موارد متعدد، تقوا و عفت در همه امور سوره های ۲۴ و ۲۵، آزادی بردگان سوره های ۱۳-۹۰، صبر در صد و سه مورد، تسلیم و رضا در موارد متعدد، عفو از دیگران سوره های ۳-۱۶-۲۴-۴۳ و کلیه کارهای نیک را اکیداً به مرد و زن دستور می دهد (۱).

ص: ۲۴۹

قرآن مجید از موجودیت و حقیقت خود تعبیر به ریسمان می‌کند؛ ریسمانی که از مبدأ عالی عالم تا کناره این چاه طبیعت کشیده شده تا انسان، این موجودی که آراسته به هر نوع استعداد و قوه است، با دست زدن به آن قوا و استعدادهای ذاتی و حقیقی اش رشد کرده و همراه این طناب الهی به لقا حضرت حق برسد.

چنانچه انسان در برابر قرآن مجید بی تفاوت بماند، با سر و با تمام موجودیت و هویتش به قعر چاه طبیعت سرنگون شده و تمام ارزش های خود را از دست خواهد داد و از هستی او چیزی جز خطی از حیوانیت و پستی نخواهد ماند.

[وَ نُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا] (۱).

و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، نازل می‌کنیم و ستمکاران را جز خسارت نمی‌افزاید.

جلال الدین مولوی در این زمینه مضمون جالبی دارد:

زان که از قرآن بسی گمره شدند***زان رسن قومی درون چه شدند

مر رسن را نیست جرمی ای عنود*** چون تو را سودای سر بالا نبود

شارح مثنوی نیز می‌گوید:

یکی از عالی ترین مضامین انسانی، فردی، اجتماعی، روانی، اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و طبیعی، همین مضمون است که جلال الدین در دو بیت مورد تحلیل گوشزد کرده است.

ص: ۲۵۰

آنچه را در دو بیت فوق مطرح می کند، می توان به عنوان یک اصل کلی در تمام شؤون بشری تلقی نمود.

به توضیح این که انسان در هر موقعیتی هم که قرار بگیرد، پیرامون او را پدیده ها و قوانین و وسایل فراوانی احاطه کرده است.

آن پدیده ها و قوانین و وسایل به خودی خود، در راه تعیین سرنوشتی که انسان با دست خود باید بسازد، آمادگی فعالیت خود را اعلام کرده اند، بدون این که این اعلام موجب اجبار انسانی بوده باشد.

مثلاً- نور یکی از آن پدیده ها و وسایل است که تمام جایگاه های حیات ما را روشن ساخته است، در عین حال ما را به هیچ یک از هدف های حیاتی که باید آن را به دست بیاوریم، مجبور نمی سازد.

پدیده نور تاکنون هیچ قماربازی را مجبور نساخته است که در روشنائیش بنشیند و قماربازی کند، چنان که هیچ پارسایی را مجبور نساخته است که در روشنائیش بنشیند و به عبادت خداوندی پردازد.

آب، این ماده حیاتی کره خاکی به وجود و جریان خود ادامه می دهد، بدون این که کسی را مجبور کند، شخص دیگری را در استخر آب بیندازد و او را غرق کند، یا جهاز هاضمه و دستگاه مربوط بدن را به آشامیدن خود مجبور بسازد و نه تنها او را از مرگ نجات بدهد، بلکه سلول ها و اعصاب مغزی را آماده اندیشه و رؤیا و تخیل و تداعی معانی و خودآگاهی می نماید.

آری، ماده آب هیچ گونه مأمور اجرایی بالای سر استعمال کنندگان آب نگماشته است.

این انسان است که حیات خود را می خواهد و آن آب را با انواع گوناگون مورد بهره برداری قرار می دهد.

این مسئله مورد تردید نیست، جای تأسف این است که این انسان روی چه عواملی به جای داشتن سودای سر به بالا، همواره میل به سر به پایین می کند.

افسوس بر آن انسان هایی که با بودن نبوت و امامت و به خصوص حبل الله متینی چون قرآن، در این قفس خاکی خود را حبس کرده و چون درب این قفس باز شود جایی جز جهنم برای آنان نخواهد بود. نه پای آنکه از کره خاک بگذرم***نه دست آنکه پرده افلاک بردم

بیاب و دانه در قفسی تنگ مانده ام*** پرها زخم چوزین قفس تنگ برپریم

روزی که خاک گور شوم رحمتی بکن*** سختم مگیر زان که من آن صید لاغرم

روزی که سر زخاک برآرم به بوی غیب*** رسوا مکن میانه غوغای محشرم

گر رد کنی مرا و اگر در پذیریم*** خاک سگان کوی توام بلکه کمترم

تا هست عمر، چون سگ اصحاب کهف تو*** سر بر دو دست بر در کویت مجاورم

عطار بر در تو چو خاکی است منتظر*** یا رب درت مبنده که من خاک آن درم

غرض از نزول قرآن

قرآن را برای رشد و تکامل و رسیدن به عالی ترین مقام الهی نفس و هستی خود

بخواهید، آن را فرا گرفته و برای رفع عیوب درون و برون خود عمل کرده و از خویشتن به وسیله قرآن مجید انسان نمونه ای بسازید.

قرآن را برای تخدیر خود از ملامت ها و خستگی ها و شفیعیتی جهت پول یافتن و شفای امراض بدنی و برکت خانه و مغازه قرار ندهید که دین برای جبران ملالت جسمی و علاج ترس از حوادث مادی نیامده است، جلال الدین مولوی در ضمن آثارش به اینان که برداشت غلط از قرآن دارند حمله ور شده و می گوید:

خویشتن مشغول کردن از ملال***باشدش قصد از کلام ذوالجلال

کاتش وسواس را و غصه را***زان سخن بنشانند و سازد دوا

علامه جعفری در شرح این ابیات می گوید (۱):

یکی از پرده های ضخیمی که به روی دین و منابع و شؤون آن افتاده و مردم را از این حقیقت حیات بخش محروم ساخته است همین نکته است که جلال الدین متذکر می شود.

می گویند: قرآن و به طور کلی دین ساخته آلام و ناگواری هایی است که دامنگیر افراد انسانی است.

خشونت و تلخی رویدادهای زندگانی دائماً انسان ها را در اندوه و وسوسه و اضطراب و ترس غوطه ور می سازد، وقتی که بشر در مقابل این خشونت و تلخی ها به ناتوانی خود پی می برد، به وسایل گوناگونی پناه می برد، مانند عوامل تخدیر مادی از افیون گرفته تا موسیقی و از آراستن و پیراستن موضوعات به عنوان زیبا دوستی گرفته تا هنرهای گوناگون و بالاخره عامل دین را برای خود وسیله ای قرار می دهد و از واقعیت ها فرار می کند.

ص: ۲۵۳

این داوری «ظالمانه و خائنانه» به هیچ وجه با واقعیت تطبیق نمی کند؛ زیرا نخست این مسئله را باید در نظر بگیریم که فرق زیادی وجود دارد میان علت اصلی یک جریان و فایده ای که می توان از آن بهره برداری نمود.

شما در باغچه خانه خود گل زیبای گران قیمتی را می کارید و گربه ای که گرمای تابستان ناراحتش کرده از بالای دیوار سایه آن گل زیبا را می بیند و پایین می آید و در سایه شاخه و برگ گل پهن می شود و ساعتی آسایش می کند، آیا صحیح است که بگوییم:

هدف شما و علت اصلی آن که شما پولی خرج کرده و روزها و شاید ماه ها زحمت کشیده گل زیبایی را پرورده اید، همان آسایش گربه در سایه آن است؟!

لباس هایی را که پوشیده اید برای حفظ بدن از ناملايمات جوی است، فرض کنیم که سیل خروشان در معرض ورود به خانه شماست و شما چیزی ندارید یا آنچه دارید برای جلوگیری سیل از ورود به خانه کفایت نمی کند، مجبور می شوید که لباس های خود و خانواده تان را در جلوگیری از سیل مورد بهره برداری قرار بدهید.

این دو مثال اگر چه صد در صد با مسئله ما تطبیق نمی شود، ولی برای توضیح علت اصلی یک شیء و فایده عارضی آن مناسب به نظر می رسد، این حماقت که قرآن و سایر شعائر دینی و به جای آوردن دستورهائش علت اصلی دین تلقی شود سابقه دیرینه ای دارد و در خود قرآن در چند آیه مورد توبیخ قرار گرفته است، مانند آن آیه که می گوید:

وقتی که ضرری به انسان متوجه شود، به خدا می گراید و دست به دعا بلند می کند (۱).

ص: ۲۵۴

۱-۱) - «وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ» یونس (۱۰): ۱۲.

لذا جلال‌الدین مولوی در ابیات مورد تحلیل می‌گوید:

اگر تو قرآن را برای رفع ملالت خاطر می‌خوانی چه تفاوتی با کلبله و شاهنامه خواندن دارد؟

قرآن را برای خدا فرا گیرید و برای خدا عمل کنید، تا به نقطه‌ای که برای شما معلوم کرده‌اند و آن مقام خلافت از حق است برسید، قرآن را برای کسب سعادت دنیا و آخرت بخوانید و عمل کنید، قرآن را برای رفع دردهای عقلی و روحی تلاوت کنید، قرآن را برای خدا بخواهید و برای خدا فرا گیرید و برای خدا به اجرا بگذارید.

با قرآن آشنا شوید و به قرآن آگاه شوید و به آیات خدا آراسته گردید تا به مقام والای ملکوتی و الهی برسید؛ تا هستید خود را به قرآن عرضه کنید.

قرآن: کتاب هدایت، کتاب شفا، کتاب زمینه ساز رشد و کمال و مبین تمام مسائل مثبت و منفی است.

غرض از نزول قرآن آراسته شدن انسان به مقام شامخ انسانیت و رسیدن او به مقام لقا و وصال است.

قرآن برای بیداری قلب و توجه دادن انسان به واقعیت‌ها و متصل نمودن آدمی به ملکوت سماوات و ارض آمده است.

ادب قرائت قرآن

بر ما لازم است که به طور مستمر در ضمن قرائت قرآن با توجه به مفاهیم عالی آیات، خود را بر کتاب الهی عرضه کرده و در مقام تطبیق خود با آیات الهیه برآییم، تا اگر آنچه قرآن می‌خواهد در ما باشد، به حفظ آن بکوشیم و آنچه نمی‌خواهد اگر در ما هست به علاج آن اقدام نماییم.

ص: ۲۵۵

امام خمینی رحمه الله در این زمینه می گوید:

یکی از آداب مهمه قرائت قرآن که انسان را به نتایج بسیار و استفادات بی شمار نایل کند، تطبیق است و آن چنان است که در هر آیه از آیات شریفه که تفکر می کند، مفاد آن را با حال خود منطبق کند و نقصان خود را به واسطه آن مرتفع نماید و امراض خود را به آن شفا دهد.

مثلاً در قصه شریفه حضرت آدم ببیند سبب مطرود شدن شیطان از بارگاه قدس با آن همه سجده ها و عبادت های طولانی چه بوده، خود را از آن تطهیر کند؛ زیرا مقام قرب الهی جای پاکان است، با اوصاف و اخلاق شیطانی قدم در آن بارگاه نتوان گذاشت.

از آیات شریفه استفاده می شود که مبدأ سجده نمودن ابلیس خودبینی و عجب بوده که کوس:

[أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ] (۱)

من از او بهترم، مرا از آتش پدید آورده ای و او را از گل آفریدی.

زد و این خودبینی اسباب خودخواهی و خودفروشی - که استکبار است - شد و نتیجه استکبار خودرأیی و استقلال و سرپیچی از فرمان دوست گشت و به این خاطر او را مطرود در گاه نمودند.

آه بر عده ای از ما که از اول عمر، شیطان را ملعون و مطرود خواندیم و خود به اوصاف خبیثه او متصف هستیم و در فکر آن نشدیم که آنچه سبب مطرودیت در گاه قدس است در هر حال از خود دور کنیم، شیطان خصوصیتی ندارد، آنچه او را از درگاه قرب دور کرد، اگر در ما باشد ما را هم نگذارد به آن پیشگاه پاک راه یابیم،

ص: ۲۵۶

بترسیم از این که لعن هایی که به ابلیس می کنیم، خود در آن شریک باشیم!

و نیز تفکر کنیم در همین قصه شریفه و سبب مزیت آدم و برتری او از ملائکه الله، ببینیم چه بوده که خود نیز به قدر طاقت به آن آراسته گردیم؛ می بینیم تعلیم اسما سبب برتری او گشت و مرتبه عالیّه تعلیم اسما تحقق به مقام اسماء الله است چنانچه مرتبه عالیّه از احصای اسما که در روایت شریفه است:

إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةَ وَ تِسْعِينَ اسْمًا مِّنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ (۱).

تحقق به حقیقت آن ها است که انسان را به جنت اسمایی نایل می کند، انسان با ارتیاضات قلبیه می تواند مظهر اسماء الله و آیات کبرای الهیه شود و وجود او وجود ربانی و متصرف در مملکت او دست جمال و جلال الهی باشد و در حدیث، قریب به این معنی است که:

همانا روح مؤمن اتصالش به خدای تعالی شدیدتر است از اتصال شعاع خورشید به خورشید (۲).

در هر صورت کسی که بخواهد از قرآن شریف حظ وافر و بهره کافی بردارد باید هر یک از آیات شریفه را با حال خود تطبیق کند، تا استفاده کامله کند، مثلاً در آیه شریفه سوره انفال آمده:

[إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ] (۳).

مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل هایشان ترسان می شود،

ص: ۲۵۷

۱-۱) - التوحید: ۱۹۵، باب ۲۹، حدیث ۹؛ بحار الأنوار: ۲۱۹/۶، باب ۸، حدیث ۱۳.

۲-۲) - الکافی: ۱۶۶/۲، حدیث ۴.

۳-۳) - انفال (۸): ۲.

و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید، و بر پروردگارشان توکل می کنند.

شخص سالک باید این اوصاف ثلاثه را ببیند با او منطبق است یا نه؟ آیا وقتی یاد خدا به میان می آید، قلبش فرو می ریزد و ترسناک می شود؟ و وقتی آیات شریفه الهیه بر او خوانده می شود، نور ایمان در قلبش افزایش پیدا می کند و اعتمادش بر خداست؟

یا در هر یک از مراتب راجل و از هر یک از این خواص محروم است؟ اگر بخواهد بفهمد که از حق ترسناک است و قلبش از ترس او فرو می ریزد به اعمال خود نظر کند؛ انسان ترسناک در محضر کبریایی جسارت به مقام مقدسش نکند و در حضور حضرت حق هتک حرمت الهیه ننماید، اگر با آیات الهیه ایمان قوی شود نور ایمان به مملکت ظاهرش نیز سرایت کند.

ممکن نیست قلب که نورانی باشد و زبان و کلام و چشم و نظر و گوش و استماع نورانی نباشد؛ بشر نورانی آن است که تمام قوای ملکیه و ملکوتیه اش نوربخش باشد و علاوه بر آنکه خود او را هدایت به سعادت و طریق مستقیم کند به دیگران نیز نورافشانی نموده، آن ها را به راه راست هدایت کند.

چنانچه اگر کسی به خدای تعالی توکل و اعتماد داشته باشد، قطع طمع از دست دیگران کند و بار احتیاج خود را به درگاه غنی مطلق افکند و دیگران را که چون خود او فقیرند، مشکل گشا نداند؛ پس وظیفه سالک الی الله آن است که خود را به قرآن شریف عرضه بدارد.

چنانچه میزان در تشخیص صحت و عدم صحت و اعتبار و لا اعتبار حدیث و روایت آن است که آن را به کتاب خدا عرضه دارند و آنچه مخالف آن است باطل

و زخرف شمارند؛ میزان در استقامت و اعوجاج و شقاوت و سعادت آن است که در میزان کتاب الله درست و مستقیم درآید.

و چنانچه خُلق رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن بود، امت هم باید خلق خود را با قرآن موافق کند تا با خلق ولی کامل نیز مطابق گردد و اخلاقی که مخالف با کتاب خداست زخرف و باطل است و هم چنین جمیع معارف و احوال قلوب و اعمال باطن و ظاهر خود را باید با کتاب خدا تطبیق کند تا به حقیقت قرآن متخلّق گردد و قرآن مجید صورت باطنی او شود.

کسی کو هر چه دید از چشم جان دید*** هزاران عرش در مویی عیان دید

عدد از عقل خواست اما دل پاک*** عدد گردید در گفت و زیان دید

چو این آن است و آن اینست جاوید*** چرا پس عقل احوال این و آن دید

چو دریا عقل دایم قطره بیند*** به چشم او نشاید جاودان دید

کسی کو بر احد حکم عدد کرد*** مجال بی نشانی را نشان دید

به جان بین هر چه می بینی که توحید*** کسی کو محو شد از جسم و جان دید

دو عالم چیست از یک سایه توست*** که آنجا ذره را خط امان دید

دلی کان گنج پی برد از طلسمش*** فنا شد تا دو عالم طیلسان دید

زخود گم گردی ای عطار اینجا*** که تا خود را توانی کامران دید

وظایف مادر برابر قرآن

اشاره

تمام افراد مسلمان از مرد و زن در برابر کتاب با عظمت الهی دارای سه مسؤولیت بسیار مهم هستند:

۱- فراگیری قرآن.

۲- فهم معانی و مفاهیم قرآن.

۳- عمل به قرآن.

از ابتدای بعثت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تا شروع غیبت که همزمان با ولادت امام عصر-نزدیک به دوپست و شصت و هشت سال-است، در این مدت پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام تا سر حد باختن جان تمام همت خود را بر تعلیم و تفهیم قرآن و زمینه سازی برای عمل به کتاب خدا صرف کردند؛ شما می دانید که هر دقیقه و ثانیه از عمر این بزرگواران برتر از تمام عالم است:

لَضْرِبُهُ عَلِيٌّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ (۱).

هرآینه ضربت علی روز خندق برتر از عبادت ثقلین (انس و جن) می باشد.

یک ضربت زدن مگر چه اندازه وقت می گیرد؟ همین مقدار وقت و عمل در آن بنا به فرموده نبی اسلام صلی الله علیه و آله از عبادت ثقلین بالاتر است، دقایق عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و همه ائمه علیهم السلام به همین میزان است و این بزرگواران این مدت پر بها را خرج این سه برنامه با عظمت کردند؛ بر ماست که از زحمات آن عزیزان الهی قدردانی کنیم و قدردانی زحمات آنان در عمل به سه برنامه مذکور است.

روشی که پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام نسبت به قرآن در میان مردم داشتند به دستور خود قرآن بود؛ قرآن است که تاکید بر تعلیم قرائت و تفهیم مفاهیم و عمل به آیات خداوندی دارد.

در آخرین آیه سوره مزمل که احتمالاً سوره سوم یا چهارم قرآن از نظر نزول است در مسئله قرائت می خوانیم:

[فَأَقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضِيٌّ وَ آخِرُونَ

ص: ۲۶۰

يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ
أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَ مَا تَقَدَّمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَ أَكْبَرُ أَجْرًا وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ [

(۱).

بنابراین آنچه را از قرآن برای شما میسر است بخوانید. او می داند که به زودی برخی از شما بیمار می شوند، و گروهی برای به دست آوردن رزق و روزی خدا در زمین سفر می کنند، و بعضی در راه خدا می جنگند؛ پس آنچه را از آن میسر است بخوانید و نماز را برپا دارید و زکات پردازید و وام نیکو به خدا بدهید و آنچه را از عمل خیر برای خود پیش می فرستید، آن را نزد خدا به بهترین صورت و بزرگ ترین پاداش خواهید یافت و از خدا آمرزش خواهید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

در این آیه کریمه دو مرتبه امر به قرائت شده و عمل به این امر مهم الهی مستلزم یادگیری ظاهر قرآن مجید است؛ روی این حساب برای کسانی که بتوانند قرآن را تعلیم بگیرند، لازم است به این مسئله توجه کنند و سپس خویش را به قرائت کتاب الهی عادت دهند.

۲- فهم قرآن

و در فهم مفاهیم عالی قرآن که محصول تفکر و مطالعه در آثار اسلامی است می خوانیم:

[لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ]

ص: ۲۶۱

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَّاسٍ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ [(۱)]

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی. و این مثل ها را برای مردم می زنیم تا بیندیشند.

آری، کوه با اتصال به قرآن از ترس خدا خاشع و متلاشی می شد، وای بحال انسان اگر با این عقل و فطرت و وجدان در ارتباط با قرآن قرار نگیرد و در مقام فهم قرآن و اندیشه و تفکر در آن بر نیاید.

قرآن کریم به کسانی که همت خود را در فهم آیات کتاب صرف نمی کنند سخت حمله کرده و می فرماید:

[أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا] [(۲)]

آیا در قرآن نمی اندیشند [تا حقایق را بفهمند] یا بر دل هایشان قفل هایی قرار دارد؟

۳- عمل به قرآن

و در باب عمل، سوره ای نیست مگر این که ترغیب و تشویق به عمل می کند و اساس نجات را پس از فهم قرآن عمل به قرآن می داند.

[إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا] [(۳)]

بی تردید این قرآن به استوارترین آیین هدایت می کند، و به مؤمنانی که کارهای

ص: ۲۶۲

۱-۱ - حشر (۵۹): ۲۱.

۲-۲ - محمد (۴۷): ۲۴.

۳-۳ - اسرا (۱۷): ۹.

شایسته انجام می دهند، مرده می دهد که برای آنان پاداشی بزرگ است.

البته عمل صالح آن عملی است که بر اساس آیات کتاب خدا و با نیت خالص از انسان صادر شده باشد.

اگر انسان به قرائت و فهم و عمل به قرآن بپردازد و این روش را تا هنگام خروج از دنیا ادامه دهد فلاح و رستگاری او حتمی است.

[وَ الْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] (۱).

میزان [سنجش اعمال] در آن روز حق است؛ پس کسانی که اعمال وزن شده آنان سنگین و با ارزش باشد، رستگارند.

برای خدا در قیامت میزان هایی است: انبیاء، ائمه، صلحا و در رأس همه آن ها قرآن مجید است.

آری، در قیامت همه را با قرآن می سنجند، اگر اعمال و اخلاق آنان با کتاب خدا یکی باشد، سنگین عمل و اهل نجات و اگر مطابق نباشد، سبک عمل و اهل عذابند.

[وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ] (۲).

و کسانی که اعمال وزن شده آنان سبک و بی ارزش باشد، به سبب این که همواره به آیات ما ستم می ورزیدند، به خود زیان زده [و سرمایه وجودشان را تباه کرده] اند.

ص: ۲۶۳

۱-۱) - اعراف (۷): ۸.

۲-۲) - اعراف (۷): ۹.

اگر کسی بخواهد به نحوی حقیقت اسلام و انسان و جهان را بشناسد، چاره ای جز مراجعه به کتاب الهی ندارد.

در این کتاب جاوید، آنچه آمده هماهنگ با تمام شؤون انسان و منطبق بر نظام احسن خلقت است.

مرا یارای آن نیست که این حقیقت را توضیح دهم؛ بیایید این مسئله را با هم از قول مفسر بزرگ قرن مرحوم علامه طباطبایی از نظر بگذرانیم که در رساله «قرآن در اسلام» در بخش اول می گوید:

با تأمل در چند مقدمه می توان معنی واقعی اشمال قرآن مجید بر برنامه زندگی بشر را دریافت:

(نیل به سعادت هدف زندگانی انسان)

۱- انسان در زندگی خود هرگز هدفی جز سعادت و خوشبختی و کامروایی خود ندارد.

«خوشبختی و سعادت شکلی است از زندگی که انسان آرزوی آن را داشته، شیفته آن است، مانند آزادی و رفاهیت و وسعت معاش و جز آن ها».

و چنانچه گاهی افرادی را می بینیم که از خوشبختی و سعادت خود روگردان می باشند، مانند کسی که با انتحار به زندگی خود خاتمه می دهد، یا از مزایای زندگی اعراض می کند، اگر در حال روحی شان دقیق شویم خواهیم دید که بواسطه عوامل ویژه ای، سعادت زندگی را در آنچه تعقیب می کنند می دانند؛ مثلاً کسی که خودکشی می کند در اثر حمله و هجوم ناملايمات، راحتی خود را در مرگ می بیند

و مثلاً کسی که به زهد و ریاضت پرداخته، لذت‌مندی را بر خود تحریم می‌کند، سعادت را در شیوه‌ای که پیش گرفته می‌داند.

پس فعالیت زندگی انسان پیوسته برای دست یافتن به سعادت و پیروزی در آن راه می‌باشد، خواه در تشخیص سعادت واقعی خود مصیب باشد یا مخفی.

(فعالیت زندگانی با برنامه)

۲- فعالیت زندگی انسان هرگز بدون برنامه صورت نمی‌گیرد و این مسئله‌ای است بدیهی و اگر حیثاً خفا پیدا می‌کند از کثرت وضوح است؛ زیرا در یک طرف انسان با خواست و اراده خود کار می‌کند و در نتیجه تا کاری را به سبب شرایط موجود «کردنی» تشخیص ندهد به انجام دادن آن اقدام نمی‌کند، یعنی کار را به دنبال دستور علمی درونی انجام می‌دهد و از طرف دیگر کارهایی را که انجام می‌دهد برای «خود» یعنی برای رفع حوائجی که درک می‌کند به وجود می‌آورد و در نتیجه میان اعمال و افعال وی ارتباطی است مستقیم.

خوردن و نوشیدن و خواب و بیداری و نشستن و برخاستن و رفتن و آمدن و غیر این‌ها هر کدام جایی و اندازه‌ای دارد، در حالی لازم و در حالی غیر لازم در شرایطی نافع و در شرایطی مضر می‌باشد و در نتیجه انجام دادن هر کاری طبق دستوری است درونی که در درک انسان، کلیات آن ذخیره شده و به حسب انطباق به مورد، جزئیات آن تحقق می‌پذیرد.

هر فرد از انسان در کارهای فردی خود به منزله کشوری است که فعالیت‌های اهالی آن تحت قوانین و سنن و آداب معینی کنترل می‌شود و قوای فعال این کشور موظفند که اعمال خود را اول با دستورهای لازم الرعایه آن تطبیق نموده پس از آن انجام دهند.

فعالیت های اجتماعی یک جامعه نیز حال فعالیت های فردی را دارد و پیوسته یک نوع مقررات و آداب و رسومی که مورد تسلیم اکثریت افراد می باشد باید در آن ها حکومت کند، وگرنه اجزای جامعه به واسطه هرج و مرج در کم ترین وقت و کوتاه ترین فرصتی متلاشی خواهد شد.

نهایت اگر جامعه، جامعه مذهبی باشد حکومت از آن احکام مذهب خواهد بود و اگر جامعه غیر مذهبی متمدن باشد، فعالیت ها از قانون پیروی خواهد کرد و اگر جامعه غیر مذهبی و متوحش باشد آداب و رسومی را که حکومت فردی و مستبد وضع و تحمیل نموده، یا مراسمی را که در اثر برخورد و کسر و انکسار عقاید گوناگون در جامعه پیدا شده اجرا خواهد کرد.

پس در هر حال انسان در فعالیت های فردی و اجتماعی خود از داشتن هدفی گزیر ندارد و از تعقیب هدف خود از راهی که مناسب آن است و به کار بستن مقرراتی که برنامه کار است هرگز مستغنی نیست.

قرآن مجید نیز این نظر را تأیید نموده می فرماید:

[وَ لِكُلِّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَبِقُوا الخَيْرَاتِ] (۱).

برای هر گروهی قبله ای است که خدا گرداننده روی آن گروه به آن قبله است؛ پس [درباره قبله، نزاع و کشمکش نکنید و به جای بحث و گفتگو] به جانب نیکی ها و کارهای خیر پیشی جوید.

اساساً در قرآن، دین به راه و رسم زندگی اطلاق می شود و مؤمن و کافر و حتی کسانی که اصلاً صانع را منکرند بدون دین نیستند؛ زیرا زندگی انسان بدون داشتن راه و رسمی خواه از ناحیه نبوت و وحی باشد، یا از راه وضع و قرارداد بشری،

ص: ۲۶۶

اصلاً صورت نمی‌گیرد، خدای متعال در وصف ستمگران که با دین خدایی دشمنی دارند از هر طبقه و صنف بوده باشند می‌فرماید:

[الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَعْتُونَهَا عَوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ] (۱).

هم آنان که مردم را همواره از راه خدا باز می‌دارند و می‌خواهند آن را [با وسوسه و اغواگری] کج نشان دهند، و ایشان به روز قیامت کافرند.

وجه دلالت آیه این است که «سبیل الله» در عرف قرآن دین است و آیه شریفه دلالت دارد بر این که ستمکاران حتی آنان که به خدا معتقد نیستند دین خدا «دین فطری» را با صفت تحریف اجرا می‌کنند بنابراین برنامه زندگی که آنان اجرا می‌کنند دین ایشان است.

(برنامه آفرینش بهترین برنامه زندگی)

اشاره

۳- بهترین و پابرجاترین راه و رسم زندگی آن است که آفرینش انسان به سوی آن هدایت کند، نه آنچه از عواطف و احساسات فرد یا جامعه سرچشمه گیرد.

هر یک از اجزای آفرینش را مورد دقت و کنجکاوی قرار دهیم خواهیم دید که در هستی خود هدف و غایتی دارد که از نخستین روز آفرینش خود به سوی آن متوجه است و از مناسب‌ترین و نزدیک‌ترین راهی که به آن هدف منتهی می‌شود به سوی هدف خود سیر می‌کند و در اندرون و بیرون ساختمان خود با تجهیزاتی مجهز می‌باشد که مناسب با هدف خودش و منشأ فعالیت‌های گوناگونش می‌باشد، رویه آفرینش در هر آفریده جاندار و غیر جاندار همین گونه است.

مثلاً بوته گندم از همان روز نخستین پیدایش خود که در بستر خاک با نوک

ص: ۲۶۷

سرسبز خود از شکم دانه سر در می آورد، متوجه پیدایش یک بوته گندم دارای سنبل های متعدد می باشد و با قوایی که مجهز است اجزای عنصری را از زمین و هوا با نسبت ویژه ای گرفته، ضمیمه وجود خود ساخته روز به روز بزرگ تر و برومندتر می شود و از حالی به حالی و از شکلی به شکلی منتقل می شود تا به شکل بوته کامل دارای سنبل های متعدد در می آید و در همانجا به سیر خود خاتمه می دهد.

یک درخت گردو را نیز اگر مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دید که آن نیز از نخستین روز پیدایش متوجه هدفی مخصوص به خود می باشد که یک درخت گردوی برومند و نیرومند می باشد و برای رسیدن به آن راه مناسبی را با موجودی تجهیزات خود می پیماید و ملازم روش زندگی خودش بوده هرگز روزی در تعقیب هدف خود مثلاً راه بوته گندم را نمی رود، چنان که بوته گندم نیز در تعقیب هدف خود روزی روش درخت گردو را اختیار نمی کند.

(آفرینش انسان را به سعادت هدایت می کند)

همه انواع آفریده ها که جهان مشهود را تشکیل می دهند، محکوم همین قاعده کلیه می باشند و هیچ دلیلی نیست که نوع انسان از این قاعده «هر نوعی هدفی دارد که سعادتش در رسیدن به آن است و راهی مناسب تجهیزات وجودی خود به هدف خود دارد» مستثنی باشد بلکه تجهیزات وجودی انسان بهترین دلیل است بر این که انسان نیز مانند سایر انواع آفرینش هدفی دارد که متضمن سعادت اوست و مناسب تجهیزات وجودی خود راهی به هدف و سعادت خود دارد.

بنابر آنچه گذشت آفرینش ویژه انسان و هم چنین آفرینش جهان که انسان جزء غیر قابل تفکیک آن می باشد، انسان را به سوی سعادت واقعی اش هدایت می کند و مهم ترین و ریشه دارترین و پابرجاترین مقررات را که به کار بستن آن ها سعادت را

برای انسان تضمین می کند به انسان گوشزد می نماید.

خدای متعال در تأیید بحث گذشته می فرماید:

[رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى] (۱).

گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آفرینش [ویژه] او را [آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود.

و باز می فرماید:

[الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى] (۲).

آنکه آفرید، پس درست و نیکو گردانید.* و آنکه اندازه قرار داد و هدایت کرد.

و باز می فرماید:

[وَ نَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا] (۳).

و به نفس و آنکه آن را درست و نیکو نمود،* پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد.* بی تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد، درستگار شد.* و کسی که آن را [به آلودگی ها و امور بازدارنده از رشد] بیالود [از رحمت حق] نومید شد.

و باز می فرماید:

ص: ۲۶۹

۱-۱) طه (۲۰): ۵۰.

۲-۲) اعلی (۸۷): ۲-۳.

۳-۳) شمس (۹۱): ۷-۱۰.

[فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ] (۱).

پس [با توجه به بی پایه بودن شرک] حق گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور، [پای بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچ گونه تغییر و تبدیلی نیست؛ این است دین درست و استوار.

و باز می فرماید:

[إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ] (۲).

مسلماً دین [واقعی که همه پیامبران مبلغان آن بودند] نزد خدا، اسلام است.

دین و روش زندگی پیش خدا تسلیم شدن است- در برابر اراده وی- یعنی در برابر آفرینش وی که انسان را به مقررات خاصی دعوت می کند.

و می فرماید:

[وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ] (۳).

و هر که جز اسلام، دینی طلب کند، هرگز از او پذیرفته نمی شود.

محصل آیات فوق و آیات دیگری که به همین مضمون است، این است که خدای متعال هر یک از آفریده های خود از آن جمله انسان را به سوی سعادت و هدف آفرینش ویژه خودش از راه آفرینش خودش راهنمایی می فرماید و راه واقعی برای انسان در مسیر زندگی همان است که آفرینش ویژه وی به سوی آن

ص: ۲۷۰

۱-۱ - روم (۳۰): ۳۰.

۲-۲ - آل عمران (۳): ۱۹.

۳-۳ - آل عمران (۳): ۸۵.

دعوت می کند و مقرراتی را در زندگی فردی و اجتماعی خود باید به کار بندد که طبیعت یک انسان فطری به سوی آن ها هدایت می کند، نه انسان هایی که به هوی و هوس آلوده و در برابر عواطف و احساسات اسیر دست بسته می باشند.

مقتضای دین فطری (طبیعی) این است که تجهیزات وجودی انسان مُلغی^۱ نشود و حق هر یک از آن ها ادا گردد و جهازات مختلف و متضاد مانند قوای گوناگون عاطفی و احساسی که در هیکل وی به ودیعه گذارده شده تعدیل شده به هر کدام از آن ها تا اندازه ای که مزاحم حال دیگران نشود رخصت عمل داده شود.

و بالاخره در فرد انسان عقل حکومت کند، نه خواست نفس و نه غلبه عاطفه و احساس، اگر چه مخالف عقل سلیم باشد و در جامعه نیز حق و صلاح واقعی جامعه حکومت نماید نه هوا و هوس یک فرد توانای مستبد و نه خواسته اکثریت افراد اگر چه مغایر حق و خلاف مصلحت واقعی جماعت باشد.

از بحث بالا نتیجه گیری می شود که زمان حکم در تشریح به دست خداست و جز او را نشاید که تشریح قانون و وضع مقررات و تعیین وظیفه نماید؛ زیرا چنان که روشن شد، تنها مقررات و قوانینی در صراط زندگی به درد انسان می خورد که از راه آفرینش برای او تعیین شده باشد، یعنی علل و عوامل بیرونی و درونی انسان را به انجام دادن آن دعوت نمایند و آن را اقتضا کنند، یعنی خدا آن را خواسته باشد؛ زیرا مراد از این که خدا چیزی را می خواهد این است که علل و شرایط انجام یافتن آن را به وجود آورده است، نهایت این که گاهی علل و شرایط طوری است که پیدایش جبری چیزی را ایجاب می کند، مانند حوادث طبیعی روزانه و در این صورت اراده را اراده تکوینی می گویند و گاهی طوری است که اقتضا می کند انسان عمل را از راه اختیار و آزادانه انجام دهد مانند خوردن و نوشیدن و در این صورت اراده را اراده تشریحی می گویند، خدای متعال در چندین جا از کلام خود می فرماید:

[إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ] (۱).

فرمان و حکم فقط به دست خداست.

قرآن مجید در بردارنده برنامه زندگی

پس از روشن شدن این مقدمات باید دانست که قرآن مجید با رعایت این مقدمات سه گانه، یعنی با قطع نظر به این که انسان در زندگی خود هدفی دارد که باید در راه به دست آوردن آن در طول زندگی تلاش و کوشش نماید و این فعالیت بدون برنامه نتیجه بخش نخواهد بود، ولی این برنامه را باید از کتاب فطرت و آفرینش و تعلیم الهی فرا گرفت.

قرآن مجید با توجه به این مقدمات، شالوده برنامه زندگی انسان را به این نحو تعیین کرده است:

اساس برنامه خود را خداشناسی قرار داد و اعتقاد به یگانگی خدا را اولین اساس دین شناخت و پس از شناساندن خدا، معادشناسی - اعتقاد به روز رستاخیز که در آن پاداش و کیفر کردار نیک و بد انسان داده خواهد شد - را از آن نتیجه گرفت و اصل دیگر قرارداد و پس از آن پیغمبرشناسی را از معادشناسی نتیجه گرفت؛ زیرا پاداش اعمال نیک و بد بدون ابلاغ قبلی طاعت و معصیت و نیک و بد از راه وحی و نبوت صورت نمی بندد و آن را نیز اصل دیگر قرار داده سه اصل نامبرده:

اعتقاد به یگانگی خدا و اعتقاد به نبوت و اعتقاد به معاد را اصول دین اسلام شمرد.

پس از آن در مرتبه تالی اصول اخلاق پسندیده و صفات حسنه مناسب اصول

ص: ۲۷۲

سه گانه را که یک انسان واقع بین با ایمان باید واجد آن ها و متصف به آن ها باشد بیان نمود و پس از آن قوانین عملی که در حقیقت حافظ سعادت حقیقی و زاینده و پرورش دهنده اخلاق پسندیده و بالاتر از آن عامل رشد و ترقی اعتقادات حقه اصول اولیه می باشند تأسیس و بیان داشت.

زیرا هرگز قابل قبول نیست کسی که در مسائل جنسی یا در دزدی و خیانت و اختلاس مال و برداشتن کلاه مردم هیچ گونه بند و باری ندارد، صفت عفت نفس داشته باشد، یا کسی که شیفته جمع آوری مال است و مطالبات مردم و حقوق واجبه مالی را نمی دهد با صفت سخاوت متصف شود، یا کسی که به عبادت خدا نمی پردازد و هفته و ماه به یاد خدا نمی افتد واجد ایمان به خدا و روز رستاخیز و دارای سمت بندگی باشد.

پس اخلاق پسندیده همیشه با یک رشته اعمال و افعال مناسب زنده می ماند، چنان که اخلاق پسندیده نسبت به اعتقادات اصلی همین حال را دارند، مثلاً کسی که کبر و غرور و خودبینی و خودپسندی دارد، اعتقاد به خدا و خضوع در برابر مقام ربوبی را نباید از وی توقع داشت و کسی که یک عمر معنی انصاف و مروت و رحم و عطف را نفهمیده است، ایمانی به روز رستاخیز و قیامت نخواهد داشت.

خدای متعال در خصوص ارتباط اعتقادات حقه با عمل می فرماید:

[إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ] (۱).

حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می رود و عمل شایسته آن را بالا می برد.

اعتقاد پاک به سوی خدا صعود می کند و عمل صالح بلندش می کند یعنی در

ص: ۲۷۳

صعود اعتقاد کمک می کند.

و در خصوص ارتباط اعتقاد به عمل می فرماید:

[ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَّأُوا السُّوْاىَ اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ] (۱).

آن گاه بدترین سرانجام، سرانجام کسانی بود که مرتکب زشتی شدند به سبب این که آیات خدا را تکذیب کردند و همواره آن ها را به مسخره می گرفتند.

(ریشه های اصلی اسلام از دیدگاه قرآن)

خلاصه این که ریشه های اصلی اسلام از دیدگاه قرآن مجید عبارت اند از:

۱- اصول عقاید اسلامی، که نوعی از اصول سه گانه دین است: توحید، نبوت، معاد و نوعی عقاید متفرع بر آن ها مانند لوح و قلم و قضا و قدر و ملائکه و عرش و کرسی و خلقت آسمان و زمین و نظائر آن ها.

۲- اخلاق پسندیده.

۳- احکام شرعی و قوانین عملی، که قرآن کریم کلیات آن ها را بیان فرموده و تفاسیل و جزئیات آن ها را به بیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واگذار نموده است و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به موجب حدیث ثقلین که همه فرق اسلامی به نحو تواتر نقل نموده اند، بیان اهل بیت خود را قائم مقام و جایگزین بیان خود قرار داده است.

با توجه به این مسائل لزوم مسائل بخش قبل- یعنی وجوب فراگیری قرائت قرآن و فهم مفاهیم آیات بلند و آسمانی این کتاب و به اجرا گذاشتن آن- در همه شؤون زندگی بیشتر روشن می گردد.

خلاصه این که سعادت و سلامت و رشد و کمال و خیر دنیا و آخرت در اتصال به

ص: ۲۷۴

قرآن مفهوم دارد؛ جدای از قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام که مبین قرآنند هیچ برنامه مثبتی در زندگی مفهوم نداشته و محال است انسان بدون چنگ زدن به این ریسمان الهی به سعادت واقعی برسد و مزه شیرین بندگی حضرت حق را درک کند.

ای خدای بزرگ! ای آنکه جز سعادت و کمال انسان چیزی برای انسان نمی خواهی در مرحله اول عرفان نسبت به قرآن و در مرحله بعد توفیق عمل به تمام مبانی قرآن به تمام بندگان عنایت کن که محصول این عنایت عشق پر قیمت عبد به تو و علاقه او به لقای تو خواهد بود.

من نمی گویم که عاقل باش یا دیوانه باش***گر به جانان آشنایی از جهان بیگانه باش

گر سر مقصود داری مو به مو جوینده شو***ور وصال گنج خواهی سر به سر ویرانه باش

گر زتیر غمزه خونت ریخت ساقی دم مزن***ور به جای باده زهرت داد در شکرانه باش

چون قدح از دست مستان می خوری مستانه خور***چون قدم در خیل مردان می زنی مردانه باش

یا مسلمان باش یا کافر دو رنگی تا به کی***یا مقیم کعبه شو یا ساکن بتخانه باش(۱)

قرآن از دیدگاه روایات

امام علی علیه السلام در «نهج البلاغه» درباره کتاب الهی نظریات بسیار عمیق و جالبی دارد که لازم است به قسمتی از آن ها اشاره شود:

ص: ۲۷۵

وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يَعْصِي لِسَانُهُ وَ يَبْتِ لَا تُهْدِمُ أَرْكَانُهُ وَ عِزٌّ لَا تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ... (۱).

کتاب خدا که در میان شماست، گوینده ای است که زبانش از گفتن حقایق خسته نمی شود و خانه ای است که ارکانش تا ابد از تند باد حوادث در امان است و عزیزی است که پیروان و یارانش هرگز شکست نمی خورند.

قرآن، کتابی است که به وسیله آن حق و حقیقت را می بینید و می گوید و می شنوید، قسمتی از آن گویای قسمت دیگر است و بعضی از آن گواه بعضی دیگر، این کتاب در معارف و احکام حضرت حق اختلاف ندارد و مطیع خود را از خدا جدا نکرده، بلکه او را به صراط مستقیم هدایت می نماید.

تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ وَ أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ (۲).

قرآن را فرا بگیرید که به حق نیکوترین گفتار است، آن را بفهمید که بهار دل هاست، از نورش شفا بخواهید، که علاج درد سینه هاست، آن را قرائت کرده و عمل کنید که پرسودترین داستان هاست.

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيْنَ يَدَيْهِ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ فَخُذُوا نَهْجَ الْحَقِّ تَهْتَدُوا وَ أصدِفُوا عَنْ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا (۳).

همانا خداوند پاک کتاب هدایت کننده فرستاد، که تمام خوبی ها و شرور را برای رشد شما در آن بیان کرد، بیاید راه خیر را پیش بگیرید تا هدایت شوید

ص: ۲۷۶

۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۳۳؛ بحار الأنوار: ۳۲/۸۹، باب ۱، حدیث ۳۶.

۲- ۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۹؛ وسائل الشیعه: ۱۶۷/۶، باب ۱، حدیث ۷۶۴۲.

۳- ۳) - نهج البلاغه: خطبه ۱۶۶؛ بحار الأنوار: ۴۰/۳۲، باب ۱، حدیث ۲۶.

و از جانب شر پرهیزید تا به یک زندگی عادلانه برسید.

خداوند، پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله را فرستاد، در حالی که قرآن مجید را تصدیق کننده رسالت او قرار داد و نوری که از پی آن تمام مردم حرکت کنند تا به ساحل نجات برسند.

از قرآن آنچه می خواهید برسید، البته جوابش بر عهده من است، من به شما بگویم که چهار منفعت بسیار عظیم در اتصال به این کتاب نصیب شما می شود:

۱- آگاهی به آینده.

۲- علم به حقایق گذشته.

۳- علاج دردها.

۴- ایجاد نظم در شؤون حیات (۱).

قرآن مجید نصیحت کننده و هدایت کننده ای است که گمراهی به دنبال ندارد و گوینده ای است که هرگز دروغ نمی گوید.

همنشینی با قرآن دارای دو منفعت است:

۱- اضافه شدن بر هدایت.

۲- کم شدن از کوری گمراهی.

با قرآن محال است دچار سختی و پریشانی شوید و بدون قرآن محال است به بی نیازی برسید، از این کتاب برای علاج دردها کمک بگیرید و رنج ها را با آن برطرف نمایید، در قرآن مجید راه علاج بزرگ ترین دردها که درد کفر و نفاق و کوری و ضلالت است بیان شده.

بر محور قرآن از خدا آنچه می خواهید بخواهید و با عشق به کتاب الهی به

ص: ۲۷۷

حضرت او توجه کنید (۱).

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْقُرْآنُ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ وَبَيَانٌ مِنَ الْعَمَى وَاسْتِيقَالَةٌ مِنَ الْعَثْرَةِ وَنُورٌ مِنَ الظُّلْمَةِ وَضِيَاءٌ مِنَ الْأَحْزَانِ وَعِصْمَةٌ مِنَ الْهَلَكَةِ وَرُشْدٌ مِنَ الْعَوَايِئِ وَبَيَانٌ مِنَ الْفِتَنِ وَبَلَاغٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَفِيهِ كَمَالٌ دِينِكُمْ فَهَذِهِ صِفَةُ رَسُولِ اللَّهِ لِلْقُرْآنِ وَمَا عَدَلَ أَحَدٌ عَنِ الْقُرْآنِ إِلَّا إِلَى النَّارِ (۲).

امام صادق علیه السلام می گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: قرآن، هدایت از ضلالت و روشنایی از کور دلی و حافظ از لغزش و نور از ظلمت و روشنایی و برطرف کننده از ناراحتی ها و نگاه دارنده از هلاکت و رشد از غوایت و بیانگر فتنه ها و رساننده از دنیا به آخرت و کمال دین شماسست، این است آنچه درباره قرآن از رسول الهی رسیده، کسی از قرآن منحرف نشد مگر این که خود را به آتش الهی رساند!

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

همانا قرآن نور آشکار است و ریسمان محکم خدا و دستگیره نجات و درجه برتر و ما فوق تمام شفا دهندگان و فضیلت بسیار بزرگ و سعادت عظمی.

آن کس که از آن نور بخواهد، خداوند به نور آن منورش کند و هر کس امورش را به آن ببندد، از مهالک حفظ می گردد و هر کس متمسک به آن شود خدایش نجات بخشد و هر کس ملازم احکامش باشد به درجه بلند می رسد و هر کس دردش را به آن عرضه کند علاج می شود و هر کس آن را بر ما سوا مقدم کند به هدایت الهی رسد

ص: ۲۷۸

۱-۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۷۵؛ بحار الأنوار: ۲۳/۸۹، باب ۱، حدیث ۲۴.

۲-۲) - الکافی: ۶۰۰/۲، کتاب فضل القرآن، حدیث ۸؛ بحار الأنوار: ۲۶/۸۹، باب ۱، حدیث ۲۸.

و هر کس از غیر آن هدایت بخواهد گمراه گردد و هر کس آن را شعار و دثار خود کند به سعادت الهی رسد و هر کس آن را پیشوای زندگی و تکیه گاه خود قرار دهد، خداوندش در بهشت پناه دهد و حیاتی سالم نصیب او گرداند، به همین خاطر به قرآن گفت: «هدی».

و از طرفی قرآن برای مردم مؤمن بشارت است، بشارت برای آخرت، به این معنی که قرآن در قیامت مرد لاغر رنگ پریده ای را می آورد و به خداوند عرضه می دارد: این است آن کسی که روزش را روزه داشت و شبش را به بیداری گذراند و طمعش در رحمت تو قوی گشت و امیدش به مغفرت گشاده شد، با او با گمان من و گمان خودش معامله کن. خداوند خطاب می کند: ملک به راستش قرار بگیرد و بهشت در چپش و او را به حورالعین برسانید و پدر و مادرش را لباسی از حله بهشت بپوشانید که دنیا و مافیها در برابرش چیزی نباشد.

خلایق به آن پدر و مادر نظر می کنند و از آنان احترام می گیرند و آنان به وضع خود می نگرند و از آن کرامت تعجب کرده می گویند: خداوندا! این همه عنایت نسبت به ما برای چیست؟ ما را عملی در خور این محبت و کرامت نیست؟

خداوند می فرماید: با این همه تاج کرامت از آن شماست که بیننده ای نظیرش را ندیده و شنونده ای مانندش را نشنیده و نسبت به چنین خیری کسی فکر نکرده و این همه برای این است که شما دو نفر وسیله تعلیم قرآن به فرزندان بودید و شما او را به اسلام رساندید و با زحمت شما او عاشق محمد و علی شد و فقه آن دو را دریافت، ولایت این دو نفر واسطه قبول عمل است و دشمنی با دشمنان آنان سبب نجات.

اگر کسی از زمین تا عرش طلا پر کند و در راه خدا صدقه دهد ولی ولایت محمد و علی را نداشته باشد، هیچ عملی از او قبول نمی کنم.

این است خبری که قرآن به آن بشارت می دهد و در قرآن نسبت به این حقیقت فرموده: [بُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ] (۱) که مؤمن، شیعه محمد و علی و یازده امام علیهم السلام است (۲).

قرآن در آینه عرفان

اشاره

در سوره مبارکه واقعه می خوانیم:

[لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ] (۳).

جز پاک شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن دسترسی ندارند.

بدون شک منظور از پاکان در این آیه شریفه پاکان از خبائث ظاهر نیست که در دست نهادن به ظاهر قرآن تمام مردم عالم یکسانند، پاک از خبائث ظاهر و ناپاک هر دو قدرت دست زدن به ظاهر کتاب را دارند و منظور از مس کتاب در این آیه مس با حس لامسه نیست.

منظور از پاکان، پاکان از نظر عقیده، عقل، روح، نفس، اخلاق و عمل است و منظور از مس، مس با قدرت قلب و قوت روح و ادراک عقل الهی است.

مفاهیم بلند قرآن، معانی آسمانی و ملکوتی این کتاب به گونه ای است که جز آنان که در جهت معنویت از هر حیث پاک و منزّه اند به آن نمی رسند.

عقل مغلوب و نفس معیوب و قلب محجوب، چگونه قدرت راه یافتن به این

ص: ۲۸۰

۱- ۱ - بقره (۲): ۹۷.

۲- ۲ - تفسیر الامام العسکری علیه السلام: ۴۴۹، حدیث ۲۹۷؛ بحار الأنوار: ۳۱/۸۹؛ باب ۱، حدیث ۳۴.

۳- ۳ - واقعه (۵۶): ۷۹.

منافق و مغرور، متکبر و خائن، سهل انگار و سست بنیان، به چه صورت در این پیشگاه مقدس راه یابند؟

اینجا جایگاه مقربان، اصحاب یمین، سابقون، صالحون، مؤمنون، متوکلون، صابرون و مجاهدان فی سبیل الله است.

اینجا جایگاه آن انسان های والایی است که عمری با طاغوت درون و برون جنگیده و بر هر دو غلبه کرده اند.

اینجا جایگاه آن عاشقانی است که دست از ما سوا بریده و جز عشق حضرت او محوری قبول نکرده و غیر او را در زندگی حاکم نمی دانند. اینجا جایگاه فرزانه مردمی است که دل از غیر او پاک کرده و خویش را برای لقا و وصول آماده ساخته و حقوق حق و خلق را در حد شؤن مراعات نموده و سراسر وجود هستی و موجودیت آنان فریاد «یا الله و یا رب» می زند.

اینجا جایگاه والهان و عاشقان و مستان می عشق جناب اوست که از خود و از هستی بی خبر و تنها از حضرت جانان خبر دارند و با تمام وجود واله و سرگردان و غرق در حیرت و شورند.

اینجا جایگاه برافروختگان و دل سوختگان و یاران یار و ناصران حق و فقیران کوی و دردمندان جمال محبوب و مستمندان خاک حضرت جانان است؛ جای آن مردان والا و زنان ارزنده ای است که چهره آنان چراغ حیات و شمع وجودشان، نور راه و دل پاکشان آینه انعکاس صفات است و با تمام هستی در برابر آن جناب غرق در فکرت و حیرتند.

جانا شعاع رویت در جسم و جان نگنجد*** و آوازه جمالت اندر جهان نگنجد

وصلت چگونه جویم کاندرا طلب نیابد***وصفت چگونه گویم کاندرا زبان ننگجد

هرگز نشان ندادند در کوی تو کسی را***زیرا که راه کویت اندر نشان ننگجد

آنجا که عاشقانت یک دم حضور یابند***دل در حساب ناید جان در میان ننگجد

آهی که عاشقانت از حلق جان برآرند***هم در زمان ناید هم در مکان ننگجد

اندر ضمیر دلها گنجی نهان نهادی***از دل اگر برآید در آسمان ننگجد

عطار وصف عشقت چون در عبارت آرد***زیرا که وصف عشقت اندر بیان ننگجد(۱)

اینجا جایگاه عارفان و آگاهان و بیدارانی است که دل از هر رنگ پاک نموده و جان از هر کدورت صفا داده و نفس از هر رذیلتی پیراسته اند.

اینجا جایگاه علی علیه السلام و امثال اوست که بنا بر نقل شیخ سلیمان بلخی در «ینایع الموده» به ابن عباس فرمود:

اگر سوره حمد را برای شما تفسیر کنم و شما تفسیر مرا بنویسید، برای حمل آن نوشته ها هفتاد شتر لازم افتد (۲).

ص: ۲۸۲

۱-۱- عطار نیشابوری.

۲-۲- بحار الأنوار: ۱۵۷/۴۰، باب ۹۳.

(ویژگی های قرآن در کلام عین القضاة)

عین القضاة در «تمهیدات» می گوید:

ای عزیز! از این آیت چه فهم کرده ای که حق تعالی می گوید:

[لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ] (۱).

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی.

و مصطفی صلی الله علیه و آله گفت:

الْقُرْآنُ غِنَىٰ لَا غِنَىٰ دُونَهُ وَلَا فَقْرَ بَعْدَهُ (۲).

قرآن ثروتی است که بالاتر از او ثروتی نیست و هیچ فقری بعد از او نمی باشد.

ای عزیز! چون قرآن نقاب عزت از روی خود برگیرد و برقع عظمت بردارد، همه بیماران فراق لقای خدا را تبارک و تعالی شفا دهد و جمله از درد خود نجات یابند.

از مصطفی صلی الله علیه و آله بشنو که گفت:

الْقُرْآنُ هُوَ الدَّوَاءُ (۳).

قرآن دوا است.

ص: ۲۸۳

۱-۱ - حشر (۵۹): ۲۱.

۲ - ۲ - جامع الأخبار: ۴۰، الفصل الحادی و العشرون فی القرآن؛ وسائل الشیعه: ۱/۱۶۸، باب ۱، حدیث ۷۶۴۶؛ بحار الأنوار: ۱۷/۸۹، باب ۱، حدیث ۱۸.

۳-۳ - الدعوات، راوندی: ۱۸۸، حدیث ۵۲۱؛ بحار الأنوار: ۱۷۶/۸۹، باب ۱۸، حدیث ۴.

قرآن حبلی است که طالب را می کشد تا به مطلوب رساند، قرآن را بدین عالم فرستادند در کسوت حروف، در هر حرفی هزار هزار غمزه جان ربا تعبیه کردند، آنگه این ندا در دادند:

[وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ] (۱).

و پند ده؛ زیرا پند به مؤمنان سود می دهد.

گفت: تو دام رسالت و دعوت بنه، آن کس که صید ما باشد دام ما خود داند و در بیگانگان مرا خود هیچ طمع نیست.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ] (۲).

بی تردید برای کسانی که [به خدا و آیاتش] کافرند مساوی است چه [از عذاب] بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نمی آورند.

هر چه هست و بود و خواهد بود، جمله در قرآن است که:

[لَا رَطْبٌ وَلَا رُطْبٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ] (۳).

هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتابی روشن [ثبت] است.

اما تو قرآن کجا بینی؟ هیهات هیهات! قرآن در چندین هزار حجاب است، تو محرم نیستی و اگر در درون پرده تو را راه بودی این معنی که می رود بر تو جلوه کردی دریغا:

[إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ] (۴).

ص: ۲۸۴

۱-۱) - ذاریات (۵۱): ۵۵.

۲-۲) - بقره (۲): ۶.

۳-۳) - انعام (۶): ۵۹.

۴-۴) - حجر (۱۵): ۹.

همانا ما قرآن را نازل کردیم، و یقیناً ما نگهبان آن [از تحریف و زوال] هستیم.

قرآن خطاب لم یزل است با دوستان خود و بیگانگان را در آن هیچ نصیبی نیست جز حرفی و کلماتی که به ظاهر شنوند؛ زیرا که سمع باطن ندارند:

[إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ] (۱).

بی تردید آنان از شنیدن [وحی الهی و اخبار ملکوتی] محروم و برکنارند.

و جای دیگر گفت:

[وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ] (۲).

اگر خدا [نسبت به پذیرفتن هدایت، شایستگی و] خیری در آنان می دید، یقیناً ایشان را شنوا [ی حقایق و معارف] می کرد.

اگر می دانستی که ایشان را سمع باید داد، خود داده شدی اما هرگز به خاطر عناد و کبر و مادیگری صرف از بیگانگی خلاص نیابند.

دریغاً بر راه سالک مقامی باشد که چون بدان مقام رسد، بداند که همه قرآن در نقطه باء بسم الله است و یا در کسره باء میم بسم الله است و همه موجودات در نقطه باء بسم الله بیند، مثالش را گوش دار.

اگر گویی:

[لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ] (۳).

ص: ۲۸۵

۱-۱) - شعرا (۲۶): ۲۱۲.

۲-۲) - انفال (۸): ۲۳.

۳-۳) - بقره (۲): ۲۸۴.

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست.

آنچه در آسمان و زمین است هر دو بگفته باشی، اما اگر هر چه در آسمان و زمین است، یکان یکان، مفرد نامش برشماری، روزگاری بی نهایت به کار باید، باش تا دولت دست دهد.

خود را بینی در دایره:

[إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ] (۱).

یقیناً او به همه چیز [با قدرت و دانش بی نهایتش] احاطه دارد.

او محیط بنده باشد و بنده محاط او تا وجود خود بینی در نقطه ای که در زیر باء بسم الله است و جلالت باء بسم الله را بینی که خود را بر محرمان چگونه جلوه می دهد از نقطه باء اما این هنوز نامحرمی باشد، اگر جمال سین با میم بینی آن گاه بدانی که محرمیت چه باشد؟

(حقیقت حروف قرآن)

اشاره

دریغ ما از قرآن جز حروف سیاه و سپیدی کاغذ نمی بینیم، چون در وجود باشی جز سواد و بیاض نتوانی دیدن، چون از وجود به در آمدی، کلام الله تو را در وجود خود محو کند، آن گاه تو را از محو به اثبات رساند، چون به اثبات رسی دیگر سواد نبینی همه بیاض بینی برخوانی:

[وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ] (۲).

و "أم الكتاب" نزد اوست.

ص: ۲۸۶

۱-۱ - فصلت (۴۱): ۵۴.

۲-۲ - رعد (۱۳): ۳۹.

جوانمردا! قرآن را در چندین هزار حجاب به خلق فرستادند، اگر جلالت نقطه بای بسم الله بر عرش آمدی یا بر آسمان ها و زمین ها، در حال پست و گداخته شدن:

[لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ] (۱).

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی. و این مثل ها را برای مردم می زنیم تا ببینند.

همین معنا باشد.

نوش باد آن کس را که بیان این همه کرد و گفت:

كُلُّ حَرْفٍ مِّنَ الْقُرْآنِ فِي اللَّوْحِ أَكْبَرُ مِنْ جَبَلٍ قَافٍ.

هر حرفی از قرآن در لوح محفوظ عظیم تر از کوه قاف است.

این لوح خود دانی که چه باشد، لوح محفوظ دل بود، این قاف دانی که چیست؟ و القرآن المجید باشد.

(نام های قرآن در کتاب خدا)

دریغا در هر عالم از عالم های خدا قرآن را به نامی خوانند که در آن عالم دیگر نخوانند.

در پرده ای قرآن را «مجید» خوانند که:

ص: ۲۸۷

[بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ] (۱).

[چنین نیست که درباره قرآن می پندارند] بلکه آن، قرآنی با عظمت و بلند مرتبه است.

در پرده دیگر «مبین» خوانند که:

[وَكِتَابٌ مُبِينٌ] (۲).

نور و کتابی روشنگر آمده است.

در پرده دیگر «عظیم» خوانند:

[وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ] (۳).

و به راستی که هفت آیه از مثانی [یعنی سوره حمد] و قرآن بزرگ را به تو عطا کردیم.

در پرده دیگر «عزیز» خوانند که:

[وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ] (۴).

بی تردید قرآن کتابی است شکست ناپذیر.

در عالمی دیگر «کریم» خوانند که:

[إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ] (۵).

یقیناً این قرآن، قرآنی است ارجمند و با ارزش.

ص: ۲۸۸

۱-۱ - بروج (۸۵): ۲۱.

۲-۲ - مائده (۵): ۱۵.

۳-۳ - حجر (۱۵): ۸۷.

۴-۴ - فصلت (۴۱): ۴۱.

۵-۵ - واقعه (۵۶): ۷۷.

در جهانی دیگر «حکیم» خوانند که:

[آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ] (۱).

این آیات [با عظمت] کتاب محکم و استوار است.

قرآن را چند هزار نام است، به سمع ظاهر نتوانی شنید، اگر سمع درونی داری در عالم [لحم*عسق] (۲) این نام ها پوشیده با تو در صحرا نهند.

دریغا مگر مصطفی صلی الله علیه و آله از اینجا گفت:

اقْرءُوا الْقُرْآنَ وَ التَّمِسُوا غُرَابِيَهُ.

بخوانید قرآن را و غرائب آن را تقاضا کنید.

غرایب قرآن جستن کار هر کسی نباشد، ای دوست! باش تا به کتابخانه:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي.

اولین مخلوق خداوند نور من است.

رسی، آن گاه استاد:

أَدَبِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي (۳).

پروردگارم مرا به ادب آراست و نیکو آراست.

قرآن را بلا واسطه بر لوح دل تو نویسد که:

[اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ] (۴).

ص: ۲۸۹

۱-۱ - یونس (۱۰): ۱.

۲-۲ - شوری (۴۲): ۱-۲.

۳-۳ - بحار الأنوار: ۳۸۲/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۱۷.

۴-۴ - علق (۹۶): ۳-۵.

بخوان در حالی که پروردگارت کریم ترین [کریمان] است. *همان که به وسیلهٔ قلم آموخت،* [و] به انسان آنچه را نمی دانست تعلیم داد.

در این کتابخانه بدانی که [ن وَ الْقَلَمِ] [\(۱\)](#) چیست؟

آه ای قرآن! ای کتاب عزیز حق! ای قانون اساسی حیات! ای چهرهٔ زیبای علم دوست! ای فرمان مولا! ای صحیفهٔ نور! ای دفتر عشق! ای چراغ راه! ای مهرجان افروز!

من خراب نگه نرگس شهلائی توام***بیخود از باده جام و می و مینای توام

تو به تحریک فلک فتنه دوران منی***من به تصدیق نظر محو تماشای توام

می توان یافتن از بی سر و سامانی من***که سراسیمه گیسوی سمن سای توام

اهل معنی همه از حالت من حیرانند***بس که حیرت زده صورت زیبای توام

تلخ و شیرین جهان در نظرم یکسان است***بس که شوریده دل از لعل شکر خای توام

زیر شمشیر تو امروز فروغی می گفت***فارغ از کشمکش شورش فرادی توام [\(۲\)](#)

ص: ۲۹۰

۱-۱ - قلم (۶۸): ۱.

۲-۲ - فروغی بسطامی.

قرآن، مایهٔ سعادت دنیا و آخرت

از دامن رحمت الهی که قرآن مجید است، دست بردارید، از این جام پر از می عشق دوست غافل مشوید، مملکت وجود خویش را با نور قرآن بیارابید، با داروی شفابخش این داروخانه تمام امراض روحی، عقلی، اخلاقی، خانوادگی و اجتماعی و مادی و معنوی خود را علاج کنید.

آنچه مایهٔ سعادت دنیا و آخرت شما و خانواده و اجتماع شما است، قرآن است.

با اتصال به این کتاب تمام درهای برکات آسمان و زمین به روی شما باز می شود.

برای عمر خود ارزش قایل شوید، حیف است عمری که بیش از یک بار در اختیار شما قرار نمی گیرد، صرف برنامه های باطل و بیهوده و بی نتیجه شود.

برای برزخ و قیامت و دادگاه روز محشر فکری کنید، فردا در پیشگاه قرآن مسؤولیت بسیار سنگین خواهید داشت.

راهی به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه جز از طریق قرآن نخواهید داشت، بهتر است برای کمال و رشد خود، از باقی مانده وقت در سایه قرآن مجید بهترین بهره را برده و با حقایق مسلم عالم آشتی کنید.

آنچه در راه خیر دنیا و آخرت و رشد و کمال و سلامت و سعادت بخواید در قرآن مجید هست، قرآن جامع حقایق و فضایل و درستی ها و واقعیت هاست.

منافع ارتباط با قرآن

نسبت به این منبع با عظمت الهی، تاجر بیداری باشید؛ نگذارید سرمایه ای

عظیم و ابدی از دست شما، بدون این که نفعی از آن ببرید برود، روز برزخ و ساعت قیامت دچار حسرت سنگینی خواهید شد که راه خلاصی از آن برای شما نخواهد بود.

امام صادق علیه السلام در منفعت اتصال به قرآن می فرماید:

در قیامت سه نوع کتاب است:

۱- کتاب نعمت

۲- کتاب حسنات

۳- کتاب سیئات

اگر دیوان نعمت را با حسنات مقابل کنند، تمام حسنات انسان در برابر دریای نعمت هایی که به او عنایت شده غرق می شود و گویی چیزی از آن باقی نمی ماند.

تنها چیزی که از انسان بازمانده دیوان سیئات است، در این وقت مؤمن را جهت حسابرسی می خواهند، پس قرآن مجید در نیکوترین صورت جلوی اوست، عرضه می دارد: ای پروردگار! من قرآنم و این بنده مومن توست که خودش را برای تلاوت من به رنج انداخت و شبش را با قرائت من طولانی کرد و به وقت عبادت از دو چشمش اشک بارید، از او راضی باش آن طور که مرا راضی کرد. از طرف عزیز جبار خطاب می رسد: بنده ام! دو دست نیاز باز کن، پس وجود او را از رضوان خود پر کرده و رحمتش را نصیب گردانده سپس می فرماید: این است بهشت که از آن توست بخوان و برو، پس به هر آیه ای درجه ای را طی می کند (۱).

ص: ۲۹۲

قرائت، کار ساده و آسانی نیست، منظور از قرائت خواندن الفاظ و گذشتن نیست، بلکه منظور از قرائت هماهنگ شدن با قرآن در مدار عمل و حرکت است.

محدث خبیر، فیض کاشانی از غزالی نقل می کند که قاری قرآن در قرائت کتاب خدا ده حقیقت را باید منظور داشته باشد:

۱- فهم این که با کلام که روبروست و با نزول قرآن مجید چه عنایت و لطفی به او شده ؟

۲- توجه به عظمت متکلم، که وجود مقدس او خالق تمام هستی است و هستی با همه عظمتش در برابر او نقطه ای بیش نیست بلکه نقطه هم نیست.

۳- حضور قلب و ترک حدیث نفس و توجه کامل به قرآن و مفاهیم بلند ملکوتی و آسمانی آن.

۴- تدبر در آیات و مو شکافی در کلمات حضرت دوست.

۵- تفهم واقعیات قرآن با عمق قلب و دل، به خصوص احوال انبیا و صلحا و صدیقین و مؤمنان و احوال معاندان و مستکبران و مکذبین.

۶- خالی کردن عقل و نفس و فهم و قلب از موانع فهم کتاب با عظمت دوست.

۷- تخصیص، به این که به طور جدی تصور کند که قرآن با تمام اوامر و نواهیش به خصوص او نازل شده و مقصودی جز او نبوده.

۸- تأثر، و آن اثر گرفتن قلب او از واقعیت ها و حقایقی است که قرآن ناطق به آن است.

۹- ترقی، و آن این است که قرآن را از زبان صاحب قرآن بشنود نه از جانب زبان و صوت خودش و حالش به وقت قرائت حال ابتهال و سؤال و تضرع باشد.

۱۰- تبری، و مقصود از آن تحقق به حقیقت لا- حول و لا قوه الا بالله است و این که هر گاه آیات مربوط به شایستگیان از عباد خدا را خواند خود را جزو آنان نداند و چون درباره مجرمان و گنهکاران آیه خواند، به حقیقت خویش را از گروه آنان شمرده و در پیشگاه او سر عجز و تقصیر و فقر و مسکنت فرود آورد (۱) و به درگاه حضرت او عرضه بدارد:

الهی دلی ده که جای تو باشد***لسانی که در آن ثنای تو باشد

الهی بده همتی آن چنانم***که سعیم وصول لقای تو باشد

الهی چنانم کن از عشق خود مست***که خواب و خورم از برای تو باشد

الهی عطا کن به فکرم تو نوری***که محصول فکرم دعای تو باشد

الهی عطا کن مرا گوش و قلبی***که آن گوش پر از صدای تو باشد

الهی عطا کن بر این بنده چشمی***که بینایش از ضیای تو باشد

الهی چنانم کن از فضل و رحمت***که دایم سرم را هوای تو باشد

تا اینجا تفسیر و توضیح شش مسئله ای که در جمله اول روایت آداب قرائت قرآن بود یعنی:

۱- قرائت

۲- خضوع

۳- رقت قلب

۴- حزن و ترس در هنگام قرائت

۵- حرمت سبک انگاشتن حق

۶- خسارت سنگین در عدم توجه به قرآن

ص: ۲۹۴

به اتمام می رسد برای یادآوری برنامه ها لازم است به ترجمه جمله اول اشاره رود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

کسی که قرآن بخواند ولی وجودش در برابر خدا تواضع نکند و قلبش با اتصال به کتاب خدا رقت نیابد و حزن و ترسی از آیات حق در درونش ظاهر نگردد، عظمت حضرت حق را سبک شمرد و دچار خسران آشکار شده است.

ص: ۲۹۵

[فقاری القرآن یحتاج إلى ثلاثه اشیاء قلب و بدن فارغ و موضع خال فإذا خضع لله قلبه فر منه الشيطان الرجیم قال الله تعالی فإذا قرأت القرآن فاستعد بالله من الشيطان الرجیم]

شرایط قاری قرآن

اشاره

بر تمام عباد حق، واجب عینی است که در شبانه روز، ده مرتبه حمد و یکی دیگر از سوره های قرآن را قرائت کنند.

و این قرائت در ارتباط با نماز است و قاری اگر بخواهد بر اساس خواسته حق، به قرائت قرآن اقدام کند، به فرموده حضرت صادق علیه السلام باید سه واقعیت را مراعات کند:

۱- قلب خاشع.

۲- بدن آسوده.

۳- جایی که حواس و مشاعر آزاد از تشویش و اضطراب باشد.

۱- خشوع قلب در قرائت

خشوع قلب که تواضع و تسلیم بودن او در برابر خداست و ترس او از مقام و عذاب حق با معرفت نسبت به حضرت او به دست می آید و این معرفت از طریق قرآن و آثار عترت قابل تحصیل است.

ص: ۲۹۶

۲- فراغت در قرائت

بدن آسوده با مراعات بهداشت تن و روان به دست می آید؛ اگر انسان مراعات قواعد بهداشت تن و روان را ننماید، در عبادت نشاط و حواس جمع نخواهد داشت و به خصوص موفق به قرائت و فهم واقعی قرآن نخواهد گشت.

۳- محل قرائت

محل قرائت قرآن هم باید خالی از کشش های مادی و شیطانی و غریزی باشد که در میان جمع این کشش ها و عوامل، امکان قرائت قرآن، به نحوی که حضرت او خواسته وجود ندارد، جایی که از هر گوشه آن صدایی بلند و عاملی انسان را به سوی خود می کشد، جای قرائت قرآن و به عبارت دیگر خواندن نماز نیست.

بهترین محل برای قرائت واقعی مساجد است؛ بهترین مسجد نیز آن مسجدی است که از زر و زیور و آرایش های فریبنده و جلب کننده حواس، خالی است.

برخی از مساجد از نظر ساختمان برون و درون و زینت و آرایش و جمال و جلال ظاهر، آدمی را به یاد ساختمان های مادی گرایان و اهل دنیا می اندازد و در تمام وقتی که انسان در نماز است، به جای یاد خدا، به فکر آرایش و زیور محراب و در و دیوار و وضع مسجد است.

مسجد در زمان پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله، عبارت از یک زمین محصور بود و هیچ گونه زر و زیور و آرایش در آن وجود نداشت.

در مسجدی که پیامبر صلی الله علیه و آله بنا کرده بود، جز ریگ بیابان فرش نداشت و جز آسمان برای آن سایبانی نبود.

در همان مسجد بود که مردان و زنان بزرگی به جامعه انسانی تحویل داده شد

و همانجا بود که نور اسلام به تمام کره زمین تابید و تمام امور مسلمانان از سیاست و قضا و اقتصاد و امور خانوادگی و اجتماعی، سرچشمه گرفت و فیوضات الهی از آن مکان شریف بود که بر روح و جان و نفوس مستعد تابید و از تابش آن کسانی به وجود آمدند که فخر کائنات شدند.

فرار شیطان از قلب خاشع

اشاره

در اینجا حضرت صادق علیه السلام به یک نکته عملی بسیار مهم اشاره می فرمایند و آن این که چون قلب دارای حالت خشوع شد، شیطان که عبارت از هر گونه شر درونی و برونی است، با تمام وجود از انسان فرار می کند، گویی قلب خاشع همانند شهاب ثاقبی است که شیاطین از ترس آن به آسمان نزدیک نمی شوند و اگر به خود جرأت نزدیک شدن بدهند، بر اثر آن با تمام وجود فرار می کنند.

[إِذَا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ * وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ * لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى * وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ * دُحُورًا * وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ] (۱).

همانا ما آسمان دنیا را به زیور ستارگان آراستیم،* و آن را از هر شیطان سرکشی حفظ کردیم،* آنان نمی توانند به سخنان فرشتگان بسیار مکرم و شریف گوش فرا دهند، و [هرگاه به گوش دادن برخیزند] از هر سو [شهاب] به سویشان پرتاب می شود،* تا با خفت و خواری رانده شوند، و برای آنان عذابی همیشگی است.

آری، نماز، آسمان معنوی الهی است و قلب خاشع کوب آن آسمان است، با

ص: ۲۹۸

بودن این کوکب و این شهاب ثاقب شیطان از دسترسی به قاری قرآن و خواننده فاتحه الکتاب که اصل نماز است محروم است و چنانچه بخواهد به نماز گزار، جهت بر هم زدن نماز او و خبرگیری از حقیقت نماز و به هم زدن آن حقیقت، نزدیک شود، خشوع قلب هم چون شهاب ثاقب او را از نماز گزار و دسترسی به حقیقت نماز رجم می نماید؛ به همین خاطر خداوند متعال در قرآن مجید فرموده:

زمانی که مشغول قرآن خواندن شدی از شیطان رانده شده به حضرت حق پناه ببر.

با توجه به حقایقی که در این چند سطر خواندید، معلوم می شود که استعاذه به زبان تنها نیست و پناهگاه و حصن حصین الهی فقط به گفتن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» نیست بلکه این پناه باید پناه عملی باشد، به این معنی که در وجود انسان، باید خلوص، تواضع، خشوع، معرفت، عشق، توجه، انکسار، فقر و ذلت تجلی کند که این تجلی همان پناهگاه است و چون در این سنگر قرار گرفت، بدون شک دست شیطان از دسترسی به او مخصوصاً به وقت نماز کوتاه می گردد. وقتی با زبان می گویی پناه می برم به خداوند از شیطان رجیم، اگر بخواهی گفتارت مساوق با حقیقت باشد، باید عملاً برای قرار گرفتن در پناهگاه حرکت کرده و خویش را در حالاتی که از دسترس شیطان بیرون است قرار دهی که هر چه به خدای متعال نزدیک شوی، به همان نسبت شیطان از تو دور شده و فاصله می گیرد.

اما اگر آراسته به آن واقعیت ها نباشی، پس از تکبیره الاحرام هزاران بار هم بگویی: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم»، اثری نداشته و نماز و قرائت از دستبرد او در امان نخواهد ماند.

آری، خداوند مهربان از باب لطف و عنایتی که به انسان دارد وسایل هدایت و کمال را در هر جهت برای انسان فراهم آورده و او را برای دور کردن خطرات، به خصوص از شؤون معنویش به انواع وسایل مجهز نموده است، این انسان است که

با شوق و جدیت باید خود را به نور هدایت برافروزد و به طور دائم برای راندن خطر دست به اسلحه باشد و با توفیق و عنایت حضرت حق، زمین وجود خود را برای پدید آمدن محصولات الهی و فیوضات ربانی مستعد و آماده نگاه دارد و از این که به دست شیاطین این زمین پربرکت تبدیل به شوره زار گردد، سخت مراقبت نماید که زمین شوره سنبل بر نیارد.

عارف خبیر، مرحوم ملا احمد نراقی چه نیکو فرموده:

لیک می باید زمین از شوره پاک***هم نظر باید زمهر تابناک

تخم گر در شوره زاران کاشتی***بالله ار یک حبه زان برداشتی

ور بریزی تخم را در سایه ای***نی از آن سودی بری نی مایهای

معجز احمد که مه را می شکافت***در دل بوجهل جاهل ره نیافت

جمله قرآن را به آواز بلند***خواند بر او و زخاک آن را نکند

جلوه اش افکند لیکن بی سخن***شور در جان او یس اندر قرن

جذبه اش سلمان به سوی خویش خواند***جانب یرب ز اصطرخش دواند

تصفیه دل

دل، وقتی در تصرف دشمن خدا باشد، چه دشمن درونی، چه دشمن بیرونی، رسیدن به حقیقت محال و دست یافتن به ملکات الهیه غیر ممکن و آدمی از بهره گیری از فیوضات ربانی محروم و از چشیدن شیرینی حقایق، به خصوص واقعیت های عبادت علی الخصوص نماز و سوره حمد ممنوع است.

اگر می خواهید به بزم دوست راه پیدا کنید، اگر می خواهید از می عشق او بنوشید، اگر میل دارید، آن حضرت شما را به پیشگاه قدس راه دهد، خانه او را که دل شماست از دست دشمن او بگیرید، تا هم چون باز شکاری، به شکار وصل او به پرواز آید.

از او بخواهید که برای نجات دل شما از دسترس شیطان و دخالت طالوت و تصرف ابلیس به شما توفیق داده و در این مهم شما را یاری و مدد کند.

به قول فیض کاشانی آن شوریده شیدا:

یا رب این مهجور را در بزم وصلت بارده*** از می روحانیانش ساغر سرشار ده

دل به جان آمد مرا زین عالم پر شور و شر*** راه بنما سوی قدسم عیش بیآزار ده

سخت می ترسم که عالم گردد از عشقم خراب*** یا رب این سیلاب خون را ره به دریا بار ده

در فراغت مُردم ای جان جهان رحمی بکن*** یا دلم خوش کن به وعدی یا به وصلم بار ده

دل همی خواهد که قربانت شود در عید وصل*** جان لاغر را پرور شیوه این کار ده

یا رب آن ساعت که از دهشت زبان ماند زکار*** فیض را الهام حق کن طاقت گفتار ده

بدان که، دل آدمی را یک روی وی در عالم روحانیت است و یک روی در عالم جسمانیت، تا هر مدد و فیض که از روح می ستاند در آن عالم قسمت کند، چه از دل به هر عضوی عرقی پیوسته است، تا مدد فیض روح به جمله اعضا برسد و حس و حرکت یابد و اگر فیض روح به یک عضو نرسد، به سبب سده ای که در آن عرق که مجاری فیض است پدید آید، آن عضو از حرکت فرو ماند و مفلوج شود و اگر این سده در دل پدید آید و فیض روح یک طرفه العین از دل منقطع شود قالب از کار فرو ماند و حیات منقطع گردد.

ص: ۳۰۱

و دل موصوف می شود به صفات روح، یعنی حیات و علم و بصر و سمع و دگر صفات و استعداد آن دارد که اگر تصفیه یابد بر قانون طریقت، محل استوای صفت روحانیت شود و چون پرورش و تصفیه و توجه به کمال رسد، محل ظهور تجلی جمله صفات الوهیت گردد، با آنکه جمله کائنات در مقام پرتو تجلی، نوری از انوار و صفتی از صفات حق نتواند بود.

اما آن که دل چیست و تربیت و تصفیه او به چیست و کمال او در چیست ؟

حواس دل

بدان که، دل را صورتی هست و آن است که مضغه خوانند و او گوشت پاره ای است صنوبری در جانب پهلوی چپ زیر سینه که جمله حیوانات را هست و او را جانی است روحانی که عقل نتیجه آن و آن مخصوص انسان است.

و دل را صلاحی و فسادی هست، صلاح او در صفای اوست و فساد او در کدورت او و صفای دل در سلامتی حواس اوست و کدورت او در بیماری و خلل حواس او.

زیرا که دل را پنج حاسه است، چنان که قالب را، چنان که صلاح تن در سلامتی حواس او می باشد، تا همگی عالم شهادت را بدان پنج حس ادراک نماید، هم چنین دل را پنج حس می باشد، اگر آن ها به سلامت باشند جملگی عالم غیب را از ملکوتیان و روحانیات بدان ادراک می نماید.

چنان که دل را چشمی است که مشاهدات غیبی به او می بیند و گوشه که استماع کلام اهل غیب و کلام حق بدو می کند و مشامی دارد که روایح غیبی به او استشمام کند و گامی دارد که ذوق محبت و حلاوت ایمان و طعم عرفان بدان یابد و هم چنان که حس لمس قالب را در همه اعضاست بالجمله اعضا را ملموسات

منتفع می گردد، دل را عقل بدان نهج است، تا به جملگی دل به واسطه عقل از کل معقولات نفع می برد.

پس هر که را این حواس دل به سلامت نیست، فساد دل او را در آن است و هر که را در حواس دل خلل هست دوزخ و درکات وی از برای اوست که:

[وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ] (۱).

و مسلماً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم [زیرا] آنان را دل هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه های حق را] نمی بینند، و گوش هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند؛ اینانند که بی خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند.

اطوار دل

و دل را اطوار مختلف است که:

[وَ قَدْ خَلَقْنَاكُمْ أَطْوَارًا] (۲).

در حالی که شما را مرحله به مرحله [خاک، نطفه، علقه، مضغه، گوشت، استخوان و] آفریده است.

طور اول: دل را صدر گویند و آن معدن گوهر اسلام است.

ص: ۳۰۳

۱-۱) - اعراف (۷): ۱۷۹.

۲-۲) - نوح (۷۱): ۱۴.

[أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ] (۱).

آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است، و بهره مند از نوری از سوی پروردگار خویش است.

و هر وقت که از نور اسلام محروم ماند معدن ظلم و کفر است که:

[وَ لَكِنَّ مَن شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ] (۲).

ولی آنان که سینه برای پذیرفتن کفر گشاده اند، خشمی سخت از سوی خدا بر آنان است و آنان را عذابی بزرگ خواهد بود.

و محل وسوسه شیطان و تسویلات نفس، صدر است که:

[يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ] (۳).

از زیان وسوسه گر کمین گرفته و پنهان.

و صدر پیوست دل است و اندرون دل این ها راه نیست؛ زیرا که دل خزینه حق است و آسمان صفت است، این ها را به آنجا راه نیست کما قال:

[وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ] (۴).

و آن را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم.

طور دوم: از دل را قلب خوانند و آن معدن ایمان است که:

ص: ۳۰۴

۱-۱) - زمر (۳۹): ۲۲.

۲-۲) - نحل (۱۶): ۱۰۶.

۳-۳) - ناس (۱۱۴): ۵.

۴-۴) - حجر (۱۵): ۱۷.

[كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ] (۱).

اینانند که خدا ایمان را در دل هایشان ثابت و پایدار کرده.

و محل نور عقل است به مفاد:

[لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا] (۲).

برای آنان دل هایی [بیدار و بینا] پیدا شود که با آن بیندیشند.

طور سوم: شغاف است و آن معدن عشق و محبت و شفقت است بر خلق:

[قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا] (۳).

که عشق آن نوجوان در درون قلبش نفوذ کرده.

و محبت خلق از شغاف نگذرد.

طور چهارم: فؤاد است و آن معدن مشاهده و محل رؤیت است که:

[مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى] (۴).

آنچه را دل [پیامبر] دید [به پیامبر] دروغ نگفت.

طور پنجم: راحبه القلب گویند که معدن محبت حضرت عزت است و خاص آن محبت راست که محبت مخلوق را در آن گنجایش نیست. هوای دیگری در ما نگنجد در این سر بیش از این سودا نگنجد

طور ششم: را سویدا گویند و آن معدن مکاشفات غیبی و علوم لدنی است، و منبع حکمت و گنجینه اسرار الهی و محل علم
اسما:

ص: ۳۰۵

۱-۱) - مجادله (۵۸): ۲۲.

۲-۲) - حج (۲۲): ۴۶.

۳-۳) - یوسف (۱۲): ۳۰.

۴-۴) - نجم (۵۳): ۱۱.

[وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا] (۱).

و خدا همه نام‌ها [ی موجودات] را به آدم آموخت.

و در وی انواع علوم کشف شود که ملائکه از آن محرومند.

اگر کرده غمت غارت هوش دل ما***درد تو شده خانه فروش دل ما

سری که مقدسان از آن محرومند***عشق تو فرو کوفت بگوش دل ما

طور هفتم: را مهجه القلب گویند، در آن معدن انوار تجلی های صفات الوهیت است و سر:

[وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَيْنِي آدَمَ] (۲).

به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم.

این است و این جنس کرامت با هیچ نوعی از انواع موجودات نکردند.

پس تمامی صحت و سلامت و صفای دل در آن است که به کلی از آفت بیماری:

[فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ] (۳).

در دل آنان بیماری [سختی از نفاق] است.

خلوص یابد و همگی آن اطوار سر بر خط عبودیت نهند و هر طور به خاصیت آن معنی که در آن مودع است مخصوص گردد، بر وفق فرمان و طریق متابعت و چنان که قالب را هفت عضو است و بر هفت عضو سجده فرموده اند که:

امْرُتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْضَاءٍ.

مأمورم که بر هفت عضو سجده کنم.

ص: ۳۰۶

۱-۱) - بقره (۲): ۳۱.

۲-۲) - اسراء (۱۷): ۷۰.

۳-۳) - بقره (۲): ۱۰.

دل را نیز سجده بر هفت طور واجب است و سجده اول آن است که روی از همه مخلوقات بگرداند و از تمتعات دنیوی و اخروی اعراض کند و به همگی وجوه متوجه حضرت شود و از حق جز حق هیچ نطلبد (۱).

ما ز دوست غیر از دوست مقصدی نمی خواهیم*** حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی

بستن درهای ورود شیطان

اشاره

شیطان و عوامل ضد الهی و انسانی برای دست یافتن به انسان و از دست گرفتن سرمایه های معنوی او و نابود ساختن قوا و استعداد های الهی اش و زیر صفر بردن اعتبار و ارزش خدایی اش، راه های گوناگون دارند که خود انسان علت باز بودن آن راه هاست که با توفیق حضرت محبوب و رعایت قواعد الهیه راه های نفوذ دشمنان دیرینه سد خواهد شد.

راستی! نسبت به خود آسوده نباشید و از شرور و فتن و علل اغوا و وسوسه غافل نباشید که تا زنده اید خطر بر شما نزدیک است و بر شماست که همیشه در حالت دفع خطر باشید، راه دفع تمام خطرات ابلیسی و شیطانی و طاغوتی پناه بردن به خداست که اگر عملاً پناه ببرید از خطر در امان خواهید بود، گفتن «اعوذ بالله» و این گونه استعاذه را چندان قدرتی و کمالی نیست، استعاذه حقیقی آن است که هر در ورود آن دیو و طریق اغوا و اضلال او بازشناسی و از هر راه که قصد تو کند سر راه در وی دربندی.

ص: ۳۰۷

ارباب مجاهده که عنان اختیار از دست این مکار برده اند، فرموده اند که او از ده باب درمی آید.

اول: از باب حرص و آن را به قناعت می توان بست و کریمه:

[وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا] (۱).

و هیچ جنبه ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خداست.

را نصب العین خود ساخت.

دوم: از باب طول امل درمی آید و آن را به خوف از موت می توان مسدود کرد و التجا به کریمه:

[كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ] (۲).

هر کسی مرگ را می چشد و بدون تردید روز قیامت پاداش هایتان به طور کامل به شما داده می شود. پس هر که را از آتش دور دارند و به بهشت در آورند مسلماً کامیاب شده است و زندگی این دنیا جز کالای فریبنده نیست.

سوم: از ممر طلب راحت و نعمت در می آید و آن را به زوال نعمت و یاد کردن صعوبت و سختی حساب مقابله می توان کرد و تأدیب او به وعید:

[ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُهُمُ اللَّهُمُّ الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ] (۳).

ص: ۳۰۸

۱-۱ - هود (۱۱): ۶.

۲-۲ - آل عمران (۳): ۱۸۵.

۳-۳ - حجر (۱۵): ۳.

بگذارشان تا بخورند و [با لذایذ مادی و زودگذر] کامرانی کنند، و آرزوها، سرگرمشان نماید؛ سپس [حقانیت اسلام و فرجام شوم خود را] خواهند فهمید.

اینان را به خورد و خواب طبیعی و لذات حیوانی واگذار تا آمال و اوهام دنیایی آنان را غافل کند پس زود است که نتیجه کامرایی بیهوده و بی ثمر خویش را ببینند.

چهارم: از ممر عجب و خودبینی در می آید و آن راه را به خوف از عاقبت مسدود باید ساخت و تقویت از آیات:

[يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنَادُونَ فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ * وَ أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَيَنَادُونَ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ] (۱).

روزی که چون فرا رسد، هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی گوید؛ پس برخی تیره بخت و برخی نیک بخت اند. * اما تیره بختان [که خود سبب تیره بختی خود بوده اند] در آتش اند، برای آنان در آنجا ناله های حسرت بار و عربده و فریاد است. * در آن تا آسمان ها و زمین پابرجاست جاودانه اند، مگر آنچه را که مشیت پروردگارت اقتضا کرده است؛ بی تردید پروردگارت هر چه را اراده می کند، انجام می دهد. * اما نیک بختان [که به توفیق و رحمت خدا سعادت یافته اند] تا آسمان ها و زمین پابرجاست، در بهشت جاودانه اند مگر آنچه را مشیت پروردگارت اقتضا کرده، [بهشت] عطایی قطع ناشدنی و بی پایان است.

ص: ۳۰۹

پنجم: دخل و تصرف وی از ممر استخفاف برادران مؤمن است، آن را به رعایت حرمت و مبادرت ایشان قلع باید نمود.

ششم: عبور او از راه حسد است، آن را به رضا دادن به قسمت الهی و عدل در حکم او باید مقابله نمود و استدلال به آیات شریفه سی و دوم تا سی و نهم سوره مبارکه زخرف باید نمود آنجا که می فرماید:

آیا آنان که راضی از اوضاع عادلانه جهان نیستند، باید رحمت و عنایت خدای را تقسیم کنند! در صورتی که ما خود معاش حیات و روزی آنان را در دنیا تقسیم کرده ایم و بعضی را بر بعض دیگر به انواع عنایات برتری داده تا با کمک گیری از یک دیگر چرخ زندگی بگردد و رحمت الهی از آنچه جمع می کنند بهتر است.

مردم یک نوع و یک رشته و امتند، چند روزی در این دنیا هستند و به اندازه معیشت در اختیار آن هاست، اگر نه این بود که مردم یک امتند، ما آنان که به حق کافر می شدند، «از پستی دنیا و بی قدری آن به مال فراوان» سقف خانه هایشان را از نقره خام قرار می دادیم و چندین طبقه که با نردبان بر سقف بام روند.

و نیز بر منازلشان درهای بسیار (کنایه از وسعت خانه) و تخت ها که بر آن تکیه زنند و عماراتشان را به زر و زیور می آراستیم ولی این ها همه متاع پست و فانی دنیا است، اگر دارای ارزش بود بر آنان آن می کردیم که گفتیم:

هر کس از یاد خدا رخ برتابد شیطان را برانگیزیم که یار و همنشین او باشد.

آری، تمام متاع دنیا در نزد خدا بی ارزش است، اگر همه آن هم بر فرض نزد یک نفر باشد، ارزش حسد ورزیدن و این که شیطان همنشین دل انسان گردد، ندارد.

شیاطین، مردم را از راه خدا بازدارند و به گمراهی افکنند و آنان پندارند که به راه درست می روند.

تا زمانی که از دنیا به سوی ما باز آیند، آن گاه با حسرت گوید: ای کاش میان من

و آن شیطان فاصله ای به دوری مشرق و مغرب بود که او برای من همنشین و یار بسیار بدی بود.

آن روز حسرت و پشیمانی برای شما سودی ندارد؛ زیرا در دنیا از حدود الهی تجاوز کردید و امروز با شیاطین در عذاب دوزخ شریک هستید.

هفتم: از راه ریا و سمعه و طلب خودنمایی در می آید و آن طریق را به اخلاص در اعمال باید گرفت و اعتماد بر کریمه:

[وَلَا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا] (۱).

و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند.

هشتم: از راه بخل در می آید، دل را به فنا: مَا فِي آيِدِي النَّاسِ يَنْفَدُ (۲).

قرار باید داد و به بقای:

[مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ] (۳).

آنچه [از پاداش و ثواب] نزد خداست، باقی می ماند.

اقرار باید کرد.

نهم: کبر و آن را بقوت بازوی تواضع مسدود باید ساخت و به حکم:

[إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ] (۴).

بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. یقیناً خدا دانا و آگاه است.

ص: ۳۱۱

۱-۱) - کهف (۱۸): ۱۱۰.

۲-۲) - آنچه در دست انسان است تمام می شود.

۳-۳) - نحل (۱۶): ۹۶.

۴-۴) - حجرات (۴۹): ۱۳.

بزرگی و کرامت را در تقوا باید دانست.

دهم: آمد و شد او از راه طمع است، پس دست طمع از خلق کوتاه باید ساخت و روی همت بر خزانه کرم نامتناهی الهی باید آورد و آیت عالی رایت،

[وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ] (۱).

و هر که از خدا پروا کند، خدا برای او راه بیرون شدن [از مشکلات و تنگناها را] قرار می دهد.* و او را از جایی که گمان نمی برد روزی می دهد.

را بدرقه راه و اعتماد کار خود ساخت.

حاصل آنکه: از برای اهل هوش و بصیرت چه در وقت قرائت قرآن و چه در غیر وقت قرائت، بستن راه های مدخل آن غاوی مغوی به تذکار آیات قرآنی و مواعظ سبحانی با توفیق ربانی سهل است.

فوائد استعاذه

اشاره

این مسئله را می دانید که شیطان از ابتدای به وجود آمدن انسان، همراه با اعوان و انصارش، برای گمراهی و جدایی انسان از حقایق، بر سر راه انسان نشست و در زمینه دشمنی با انسان از هیچ برنامه ای فروگذار نکرده و قصد محبت به انسان و آشتی با او را تا روز قیامت ندارد.

انسان اگر در تمام جوانب حیات، در پناه خدا نباشد و در پناه حضرت او نرود، از خطر مصون نمانده و از شرّ ذی شر در امان نخواهد بود.

به همین خاطر، حضرت حق و تمام انبیا و امامان و اولیا، به انسان سفارش اکید دارند که در تمام شؤون حیات، خویش را در پناه حضرت او قرار دهد که این دشمن

ص: ۳۱۲

و اعوان و انصارش را به پناهگاه الهی راهی نیست و پناهگاه خداوند و قرقگاه حضرت او عبارت است از ایمان، تقوا، حیا، عفت، معرفت، عبادت، ریاضت، مجاهده و...

چون با زبان گفتمی: «اعوذ باللّه عملاً» هم این معنا را به ظهور برسان که بدون شک در پناه او خواهی رفت و از ضربه های مهلک شیاطین درونی و برونی در امان خواهی بود.

از ابن عباس مرویست اجلال قرآن «اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم» و مفتاح آن «بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم» است.

استعاذه در کلام بزرگان

عارفان گفته اند:

این حقیقت یعنی استعاذه-البته حقیقت عملی آن- وسیله مقربان و نزدیکان و ملجأ و ملاذ هاربان و فرار کنندگان و سرور و انبساط محبان و دوستان و امثال اوامر رب العالمین و خدای جهانیان است و این همه جز عملاً میسر نیست و نظر بزرگان از فقها و اولیا و عرفا در مسئله استعاذه جز این نیست.

شهید ثانی در کتاب «اسرار الصلاة» و مرحوم ملا محسن فیض کاشانی در رساله «ترجمه الصلاة» می فرمایند:

استعاذه فی الحقیقه پاکیزه کردن زبان و رفتن خانه دل است از غبار اغیار و صفا دادن آن از برای در آمدن یار.

به قول عارف نیشابوری:

دلی کز عشق تو جان برفشاند***ز کفر زلف ایمان برفشاند

دلی باید که گر صد جان دهندش***صد و یک جان به جانان برفشاند

ص: ۳۱۳

نیارد کار خود یک ذره پیدا***ولی صد جان پنهان برفشانند

اگر یک ذره درد عشق یابد***هزاران ساله درمان برفشانند

و مثل کسی که استعاده می کند، ولی خاطرش متعلق است به غیر حق و در دلش فکرهای نفسانی و وساوس شیطانی است، مثل کسی است که بر در قلعه محکمی ایستاده و حیوانی هیولا و درنده متوجه اوست که به او حمله کند و او به زبان گوید پناه می برم از شر این حیوان به این قلعه محکم اما بر جای خود ایستاده و به درون قلعه نمی رود تا از شر آن دشمن در امان بماند، این گونه استعاده که لقلقه زبان است، دردی دوا نکرده و از هیچ شری انسان را در امان نمی برد.

حقیقت استعاده

اشاره

اول: امثال فرمان حق است، آن مقدار مبالغه که در مطاوی کلمات نورانی قرآن به جهت تسبیح واقع شده، در باب استعاده به همان ترتیب دستور صادر گشته، مثلاً کلمات تسبیح را به چهار نوع ذکر می کند:

مصدر: چون «سُبْحَانَ رَبِّكَ».

ماضی: چون «سَبَّحَ لِلَّهِ».

مضارع: چون «يُسَبِّحُ لِلَّهِ».

امر: چون «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ».

هم چنان کلمات منطوی بر استعاده با وجوه اربعه مذکور است.

مصدر: چون «مَعَاذَ اللَّهِ».

ماضی: چون «عُدْتُ بِرَبِّي».

مضارع: چون «أَعُوذُ بِاللَّهِ».

امر: چون «اسْتَعِذْ بِاللَّهِ».

دوم: استعاذه سبب معرفت به دو حقیقت است، پی بردن به عجز نفس و آگاهی به عزت و قدرت کامله ربانی.

سوم: استعاذه انتساب و تشابه است به دوستان، جهت آنکه محبان حق جل و علا از انبیای عظام چون نوح و یوسف و موسی و حضرت مصطفی و هم چنین بندگان مقرب خداوند مانند زن عمران و حضرت مریم استعاذه نمودند و با ظهور این حقیقت در تمام شؤون زندگی از خطر شیاطین انسی و جنی در امان ماندند و در نتیجه حضرت نوح به سلامت و حضرت موسی به کرامت و حضرت یوسف به عصمت و زن عمران به اجابت و حضرت مریم به بشارت و حضرت ابراهیم به دوستی و خلت و حضرت مصطفی به شفاعت نایل گردیدند.

چهارم: استعاذه دعایی است به اجابت مقرون چنان که مادر مریم گفت:

[وَ اِنِّي اُعِيذُهَا بِكَ] (۱).

و او و فرزندانش را از خطرات مهلک و وسوسه های بنیان برانداز شیطان رانده شده به پناه تو می آورم.

و این به قبول مقرون افتاد.

[فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ] (۲).

پس پروردگارش او را به صورت نیکویی پذیرفت.

پنجم: استعاذه سبب ایمن شدن از آفت هاست، چنان که اگر مخلوقی، مخلوقی را ملجأ و ملاذ سازد و اگر کسی به اهل قدرت و جاه پناه برد، آن کس از روی حمیت او را به حمایت گیرد، خداوند کریم به طریق اولی، اگر بنده ای از روی عجز

ص: ۳۱۵

۱- ۱) - آل عمران (۳): ۳۶.

۲- ۲) - آل عمران (۳): ۳۷.

و اخلاص به او پناه برد، پناهش می دهد و از شرّ شیطان مصونش می فرماید.

در این مسئله بسیار مهم به یک نکته باید توجه داشت و آن این که، همان طور که برای تشرّف به حضور بزرگان تشریفات خاصی، از قبیل لباس مخصوص و تحصیل اجازه و تعیین وقت و غیره لازم است، برای حضور در پیشگاه رب الارباب و ملک الملوک نیز علاوه بر طهارت لباس و تن، طهارت روح و نفس و دل می باید، از این جهت است که هنگام قرائت قرآن، به خصوص خواندن سوره حمد در نماز، امر آمده که:

[فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ] (۱).

از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر.

یعنی دل و جان و عمل خود، با آراستن به حقایق الهی پاک کن که از گرو شیطان بیرون آمده و از قیود او خلاص گردی و به مقام با عظمت آشنایی رسی که چون آشنا شدی، به دربار او راه یابی، بدون این که سگ های اطراف درگاه به تو حمله آرند که سگ های اطراف پیشگاه سلطان را با آشنایان کاری نیست و جرأت حمله بر دوستان و محبان را ندارند. مگر در قرآن نخوانده ای که حضرت رب العزه به این سگ هار رانده شده فرمود:

[إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ] (۲).

قطعاً تو را بر بندگانم تسلطی نیست، مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می کنند.

اما دیگران را که به انواع معاصی آلوده اند و با اعمال زشت و صفات ناپسندیده موصوفند، جرأت پیش رفتن به پیشگاه او نباشد، مگر این که از روی اخلاص به

ص: ۳۱۶

۱- ۱) - نحل (۱۶): ۹۸.

۲- ۲) - حجر (۱۵): ۴۲.

در گاه خداوند بی نیاز، برای خلاصی از قیود اخلاق رذیله و افعال ذمیمه و تسویلات شیطانی و شهوات نفسانی استعاده کنند.

شیطان، در کلام صدر المتألهین

صدر المتألهین، آن فیلسوف گرانقدر، می گوید:

شیطان با این که به محضر حضرت آدم ابو البشر سوگند یاد کرد که نسبت به او ناصح و خیراندیش است، چنان که خداوند عز و جل در قرآن حکایت می کند:

[وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ] (۱).

و برای هر دو سوگند سخت و استوار یاد کرد که یقیناً من برای شما از خیر خواهانم [و قصد فریب شما را ندارم].

ولی آن قدر سعی و کوشش کرد تا او را از بهشت بیرون کرد، پس در حق اولاد او که به عکس قسم خورده که آن ها را گمراه و اغوا خواهد کرد چنان که حق از قول او می فرماید:

[فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ] (۲).

گفت: به عزت سوگند همه آنان را گمراه می کنم.

چه خواهد کرد ؟

استعاده، در کلام فخر رازی

فخر رازی در تفسیر خود می گوید:

ص: ۳۱۷

۱-۱) - اعراف (۷): ۲۱.

۲-۲) - ص (۳۸): ۸۲.

اعوذ بالله سیر و سلوک از خلق به خالق و از ممکن به واجب است، کلمهٔ اعوذ اشاره به عجز و فقر و احتیاج تام است و کلمهٔ بالله اقرار و اعتراف به دو امر است، یکی این که خداوند قادر و توانا است به اعطای کل خیرات و دفع جمیع آفات و دیگر آنکه جز خدای متعال احدی به این صفت متصف نیست، پس قاضی حاجات و معطی خیرات نیست مگر خداوند و نماز خوان هنگام مشاهدهٔ این حال، از خود و تمام ما سوی الله فرار می کند و در این سر:

□
[فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ] (۱).

پس به سوی خدا بگریزید.

را مشاهده می نماید و این حالت که با گفتن اعوذ حاصل می شود، غرق در نور جلال حق گشته رمز:

□
[قُلِ اللَّهُ تُمَّ ذَرَّهُمْ] (۲).

بگو: خدا، سپس آنان را رها کن.

برایش مکشوف گردد و در این موقع گوید بالله و نیز گوید، یکی از نکات استعاذه این که نماز گزار با گفتن اعوذ بالله، اذعان به عجز و ناتوانی خود و اعتراف به قدرت کاملهٔ خالق می کند و همین امر، دلالت دارد بر این که برای تقرب به خدا راهی جز اظهار عجز و انکسار نیست که گفته اند: خودبین خدا بین نشود.

و نکتهٔ دیگر این که چون قلب انسان به واسطهٔ تعلق به غیر خدا و هم چنین زبان او با ذکر غیر خدا آلوده می شود و به موجب:

ص: ۳۱۸

۱-۱) - ذاریات (۵۱): ۵۰.

۲-۲) - انعام (۶): ۹۱.

[لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ] (۱).

جز پاک شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن دسترسی ندارند.

باید قبل از شروع نماز و قرائت حمد با گفتن اعوذ بالله و متحقق شدن به حقیقت آن قلب و زبان پاک کند تا خود را برای تجلی حقیقی که عبارت از ذکر خداست -

[إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ] (۲).

یقیناً نماز از کارهای زشت، و کارهای ناپسند باز می دارد و همانا ذکر خدا بزرگ تر است.

- آماده کند.

از امام صادق علیه السلام آمده:

أَعْلِقُوا أَبْوَابَ الْمَعْصِيَةِ بِالْإِسْتِعَاذَةِ وَ افْتَحُوا أَبْوَابَ الطَّاعَةِ بِالتَّسْمِيَةِ (۳).

درهای گناه و معصیت را با استعاذه ببندید و ابواب ثواب و طاعت را با کلید بسم الله باز کنید.

استعاذه، در کلام کاشفی

کاشفی در تفسیرش گوید:

مستعید یا عامی است و یا عارف، استعاذه عوام آن است که از وسوسه شیطان

ص: ۳۱۹

۱-۱ - واقعه (۵۶): ۷۹.

۲-۲ - عنکبوت (۲۹): ۴۵.

۳-۳ - الدعوات، راوندی: ۵۲، حدیث ۱۳۰؛ بحار الأنوار: ۲۱۶/۸۹، باب ۲۶، حدیث ۲۴.

پناه به حضرت باری برند و استعاضه عارفان آنکه از حال شیطان به حق پناه جویند، یعنی صفت عجب که موجب طعن و لعن ابلیس شده و او را از اوج قرب و عزت به حسیض بعد و ذلت افکند اعاده نمایند و التجا کنند به حضرت ذو الجلال از پندار کمال و تصور حسن حال که نتیجه انانیت است و انانیت سبب اتصاف به صفات شیطان.

حق تعالی گفت با موسی به راز***کآخر از ابلیس رمزی جوی باز

چون بدید ابلیس را موسی به راه ***گشت از ابلیس موسی رمز خواه

گفت دایم یاد دار این یک سخن ***من نگو تا تو نگردی همچو من(۱)

استعاضه صادقان، احتراز است از مشاهده خلق و تطهیر دل از هر چه مانع باشد از استغراق در شهود حق.

و شیطان و هم دیده محجوبان بی بصیرت را که از مضیق صورت، قدمی به فضای صحرای معنی ننهاده اند، به نقوش و الوان ظهورات مختلفه و تعینات متنوعه که به واسطه تجلیات متکثره بر لوح نمایش جلوه گرند، مشغول ساخته تا از ملاحظه نور وحدت که در نظر روشندان ماحی نقش و لون و کثرت موهوم است، غافل مانده اند و تا چشم این دیوان به تیر استعاضه حقیقت که قطع نظر از شهود ماسواست دوخته نگردد، جمال وحدت صرف روی نخواهد نمود.

سالک هر گاه به مقام تجلی افعال برسد و این نکته مشهود وی گردد که هیچ فعل در صور مظاهر ظاهر نشود مگر از فاعل حقیقی:

□
[وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ] (۲).

در حالی که خدا شما را و آنچه را می سازید، آفریده است.

ص: ۳۲۰

۱- ۱- منطق الطیر، عطار نیشابوری.

۲- ۲- صفات (۳۷): ۹۶.

استعاذه او در این مرتبه از افعالی باشد، که آثار تجلیات جلالی است چون عقاب و انتقام به افعالی که نتایج تجلیات جمالی اند چون عفو و اکرام.

و هر گاه به رتبه تجلیات صفاتی رسد، بر او روشن گردد که هیچ صفت کمال ثابت نیست مگر حق را و نسبت آن ها به اهل عالم عاریتی است، استعاذه وی از صفات قهریه باشد چون سخط و غضب به صفات لطیفه چون رضا و رحمت و از مقتضیات اسم المضل که ابلیس و اشیاع او مظاهر آثار آیند، پناه برد به اسم الهادی که انبیا و اتباع ایشان مطارح انوار آیند.

و باز هر وقت به درجه ای ترقی کند که لمعات تجلیات ذات پرتوی افکنده نشانه:

[كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ] (۱).

هر چیزی مگر ذات او هلاک شدنی است.

حق یقین وی شود، استعاذه هم از ذات به ذات خواهد بود:

«هم خود الست گوید و هم خود بلی کند».

و حضرت خاتم انبیا صلوات الله و سلامه علیه در استعاذه به این هر سه مرتبت اشاره فرمودند، در وقت تجلی انوار توحید افعال:

أَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ (۲).

و در زمان طلوع اشعه توحید صفات:

ص: ۳۲۱

۱-۱ - قصص (۲۸): ۸۸.

۲-۲ - پناه می برم به بخشش تو از عقاب تو.

أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ (۱).

و به هنگام ظهور عظمت ذات:

أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ (۲)(۳).

و لمعه این نکته سوم جز در زمان سعادت، نشان آن حضرت درخشان نشد چه هر مستعیدی از اعظم انبیا علیهم السلام استعاذه از آنجا کردند که ایشان بودند و حضرت ختمی منقبت اعوذ از آنجا گفت که نه او بود، همه می گفتند: پناه به تو از غیر تو و آن صاحب همت دیده غیرت از غیر فرو بسته می گفت: پناه به تو از تو.

این بود که خداوند تبارک و تعالی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را فضایل بی کران و خصایص بی پایان عطا فرمود، از آن جمله حضرتش را رحمت عالمیان ساخت.

[وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ] (۴).

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

و طاعتش را به اطاعت خود قرین گردانید:

[مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ] (۵).

هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده.

و بیعت او را به بیعت خود:

ص: ۳۲۲

۱-۱) - پناه می برم به خشنودی تو از غضب تو.

۲-۲) - پناه می برم به تو، از خودت.

۳-۳) - الکافی: ۴۶۹/۳، باب صلاه فاطمه علیها السلام، حدیث ۷؛ بحار الأنوار: ۴۱۷/۹۵، باب ۳۰.

۴-۴) - انبیاء (۲۱): ۱۰۷.

۵-۵) - نساء (۴): ۸۰.

[إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ] (۱).

به یقین کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند.

و عزت او را به عزت خود:

[وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ] (۲).

در حالی که عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او.

و رضا و خشنودی او را به رضای خود:

[وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ] (۳).

شایسته تر آن بود که خدا و رسولش را خشنود کنند.

و اجابت او را به اجابت خود:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ] (۴).

ای اهل ایمان! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می بخشد، دعوت می کنند اجابت کنید.

و محبت او را به محبت خود:

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ] (۵).

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

ص: ۳۲۳

۱-۱ (۱) - فتح (۴۸): ۱۰.

۲-۲ (۲) - منافقون (۶۳): ۸.

۳-۳ (۳) - توبه (۹): ۶۲.

۴-۴ (۴) - انفال (۸): ۲۴.

۵-۵ (۵) - آل عمران (۳): ۳۱.

و نیز آن حضرت را با خلق عظیم تعریف فرمود (۱).

و این همه نتیجه استعاده حقیقی عبد است و تحقق او به حقایق ملکوتی و آسمانی، پس با زبان تنها استعاده کفایت نمی کند که عملاً به حضرت دوست پناه برده و خود را از حول و قوه غیر به فضای عنایت و حول و قوه او برسانید و از حضرتش با عجز و انکسار این معنی را بخواهید.

به قول الهی آن شوریده مست و بلبل گلزار الست:

یا رب از لوح دلم غیر غم خویش ببر*** به جز اندیشه عشق از من دلریش ببر

هر خیال از دل و هر فکرتم از صفحه ذهن*** جز خیال رخت ای یار وفاکیش ببر

یک تجلی کن و از قلب محبان تا حشر*** به تماشای رخت هر غم و تشویش ببر

با کم و بیش دل خاکپرستان خوش باد*** یا رب از خاطر ما فکر کم و بیش ببر

شیطان، خطرناک ترین مانع راه کمال

اشاره

مسئله خطر شیطان و اعوان و انصار جنی و انسی و درونی و برونی او را قرآن مجید به طور مکرر تذکر داده و انبیای الهی و امامان معصوم علیهم السلام و اولیای خدا، در تمام فرصت ها، انسان را از شرور او و یارانش برحذر داشته اند!

ص: ۳۲۴

(دلیل دشمنی با شیطان)

غزالی می گوید:

بر تو باد ای برادر! که به محاربت شیطان کنی و در قهر کردن او باشی از برای دو خصلت:

یکی آن که او دشمنی است که هیچ طمع مصالحت با او نتوان داشت، پس باید که بر او ابقا نکنی که او به غیر از هلاک تو قانع نشود، پس از مثل چنین دشمنی ایمن نشاید بود و از تدبیر دفع او غافل نتوان بود، در این دو آیت تأمل کن که حق جل جلاله می فرماید:

[أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ] (۱).

ای فرزندان آدم! آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را مپرستید که او بی تردید دشمن آشکاری برای شماست؟

و آیت دوم:

[إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ] (۲).

بی تردید شیطان، دشمن شماست، پس او را دشمن خود بگیرید. [او] گروهش را فقط [به این سبب به فسق و فجور] دعوت می کند که اهل آتش سوزان گردند.

و این غایت پرهیز فرمودن است از شیطان.

ص: ۳۲۵

۱-۱) - یس (۳۶): ۶۰.

۲-۲) - فاطر (۳۵): ۶.

خصلت دوم آنکه چون او را بر دشمنی تو آفریده اند (۱)، پیوسته به محاربت تو میان در بسته است و او تیر در تو می اندازد و تو غافل، پس بنگر که حال چگونه باشد.

پس این جایگه نکته ای دیگر هست و آن آنست که تو روز در عبادت می گذرانی و خلق را با در خدای می خوانی به فعل و به قول و این معنی ضد پیشه و خلاف کار شیطان است.

پس تو میان بسته ای و پیوسته او را به خشم می آری و او نیز هم چنین به قصد هلاک تو میان بسته است و او خود با دوستان خویش از کافران و اهل ضلال و راغبان دنیا قصد هلاک دارد و دشمنی می کند فکیف با تو که مخالفت او را نمی کنی و او را به خشم می آری چگونه دشمنی نکند؟

پس او را با مردم دشمنی و عداوت عام هست و با تو که مجتهدی در عبادت عداوت خاص.

و او عظیم کار تو را مهم گرفته است و او را یاران هستند بر قصد تو قوی تر از همه، نفس تو و هوا؛ او اسباب و مداخل بسیار دارد و تو از آن غافل.

راست گفت یحیی بن معاذ:

تو مشغولی و شیطان فارغ و او تو را می بیند و تو او را نمی بینی و تو شیطان را فراموش می کنی و او تو را فراموش نمی کند و از نفس تو شیطان را به تو یار و یاور.

اگر گویند: به چه چیز محاربت شیطان کنیم و دفع و قهر او به چه کنیم؟ بدان که

ص: ۳۲۶

۱-۱) -البته هیچ موجودی در اصل خلقت دشمن انسان آفریده نشده، تمام موجودات در ریشه وجودشان جهت جز جهت منفعت ندارند، این موجودات با اختیار و اراده هستند که بر اثر سوء اختیار برای انسان قیافه دشمنی می گیرند و شیطان که هر موجود با اراده ضد خدایی است از این قبیل است، جمله بالا را روی این حساب باید حمل بر مجاز کرد.

اهل این صنعت را در این صدمت دو طریق است:

بعضی گفته اند:

تدبیر دفع شیطان استعانت است از خدا و هیچ دیگر نه، برای آنکه شیطان سگی است که خدای تعالی او را سگ می داند، اگر تو به محاربت او مشغول شوی و به معالجت او متوجه گردی، وقت بر تو ضایع شود و خود را به رنج آورده باشی و وقت باشد که او بر تو ظفر یابد و تو را مجروح کند، پس رجوع با خدا کردن تا او را از تو دفع کند اولی بود.

و بعضی دیگر گفته اند:

تدبیر او طریق مجاهدت است و به رد و دفع او برخاستن.

گفتم: آنچه در خاطر من می آید آن است که میان هر دو طریق جمع کند پناه گیرد به خدا از شر او چنانکه فرموده است، تا اگر بر ما غلبه کند بدانیم که ابتلا است از خدای تعالی، تا صدق ما در مجاهدت معلوم فرماید و قوت ما در دفع او و صبر ما در محاربه با او ببیند، هم چنان که کفار بر ما مسلط شوند، با آنکه خداوند قدرت دارد که شر ایشان را از ما کفایت کند، می خواهد تا ما را از جهاد و صبر و تمحیص و شهادت بهره حاصل شود چنانکه فرمود:

[وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ] (۱).

و خدا کسانی را که [از روی حقیقت و خلوص] ایمان آورده اند، مشخص کند و از میان شما گواهانی [نسبت به پیروزی ها که نتیجه طاعت و تقواست، و شکست ها که محصول نافرمانی و بی تقوایی است] بگیرد.

و هم چنین فرمود:

ص: ۳۲۷

[أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ لَجَّاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ] (۱).

آیا پنداشته اید [با ایمان بدون عمل] وارد بهشت می شوید، در حالی که هنوز خدا کسانی از شما را که در راه خدا جهاد کرده اند و شکیبایان را [از دیگران] مشخص و معلوم نکرده است؟!

(طریقه دشمنی با شیطان)

اینجا نیز هم چنین باشد و محاربت و قهر او به قول علما در سه چیز است:

یکی: آن مکاید و حیلت های او بدانی و تعرف کنی، تا بر تو دلیری نتواند کرد، هم چون دزد که چون بدانست که خداوند سرای آگاه شد بگریزد.

دوم آنکه به دعوت او استخفاف کنی و دل بدان متعلق نکنی که او چون سگ است بانگ بر تو دارد و سخت باشد و چون از او اعراض کنی خاموش شود.

سیم آنکه ذکر خدا پیوسته به دل و زبان می داری که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است:

إِنَّ ذِكْرَ اللَّهِ تَعَالَى فِي جَنْبِ الشَّيْطَانِ كَأَلَّا كَلَهُ فِي جَنْبِ ابْنِ آدَمَ (۲).

و اگر گویی مکاید و حیل او چون بدانیم و طریق معرفت آن چیست؟ بدان که او را وساوس بسیار است که به منزلت تیر است که می اندازد و آن را به معرفت خاطرها بتوانی دانست که در آید...

ص: ۳۲۸

۱-۱) - آل عمران (۳): ۱۴۲.

۲-۲) - «مسلماً یاد خدا در کنار شیطان مثل جذام (مرض خوره) در کنار فرزند آدم است. و این کنایه از آن است که همان طور که جذام بدن انسان را از بین می برد، یاد خدا نیز شیطان را از میان برمی دارد» منهاج العابدین: ۴۵.

اما اصل خواطر: بدان که حق تعالی و تقدس، فرشته ای بر دل آدمی موکل کرده است که پیوسته او را به خیر دعوت می کند او را ملهم می گویند و دعوت او را الهام و در مقابل آن شیطانی است که او را به شر دعوت می کند و او را وسواس گویند و دعوت او را وسوسه، ملهم الا به خیر نخواند و وسواس الا به شر نخواند.

این دو داعی اند بر دل بنده ایستاده و پیوسته به دعوت مشغول و دل از آن آگاه و با خبر که در اخبار آمده است که رسول صلوات الله علیه فرمود:

زمانی که فرزند آدم به دنیا می آید، خداوند ملکی بر او قرین نماید و شیطان شیطانی، شیطان کنار گوش چپ قلب می خوابد و ملک کنار گوش راست دل و این دو به طور مرتب مشغول دعوت کردن انسان به خیر و شرند.

پس خدای تعالی در بنیت آدمی ترکیب کرده است طبیعتی که میل به شهوات دارد و لذات به هر کیفیت که باشد از نیکو و زشت و آن هوای نفس است که روی به آفت دارد، این سه دعوت است. پس بدان که این خاطرها اثرهاست که در دل بنده حادث می شود و او را بدان دارد که کاری بکند، یا ترک کاری بکند و پدید آمدن به حقیقت از خدای تعالی است در دل بنده، لکن آن بر چهار قسم است.

یکی آنکه خدای تعالی در دل بنده افکند به ابتدا، آن را خاطر گویند و بس، قسم دوم آنکه در دل پدید آورد و موافق طبع آدمی باشد، آن را هوای نفس گویند و به دو نسبت کنند و قسمی دیگر در پی دعوت ملهم پدید آرد و به دو نسبت کنند و آن را الهام گویند و قسمی دیگر در پی دعوت شیطان پدید آرد و آن را به دو نسبت کنند و وسوسه خوانند و خاطر شیطان گویند.

پس بدان که خاطری که از قبل خدای تعالی ابتدا باشد، شاید که به خیر باشد،

اکرام را و الزام حجت را و باشد که به صدمه و رنج باشد امتحان را و تغلیظ محنت و آزمایش را.

و خاطری که از قبل ملهم باشد نباشد الا- به خیر که او ناصح و مرشد است و نیست الا- برای این کار و خاطری که از قبل شیطان باشد الا به شر نباشد تا اغوا و استزلال کند.

و وقت باشد که به خیر خواند، مکر و استدراج را و خاطری که از قبل هوای نفس باشد شر را باشد و تمتع را و بعض سلف گفته اند: که هوای نفس هم چنین به خیر خواند و مقصود از آن شر باشد، چنانکه شیطان، این است انواع خاطرها.

پس تو محتاجی که بعد از این معرفت سه فصل حاصل کنی که لا بد است از آن و مقصود در ضمن آن است.

یکی فرق میان خاطر خیر و شر علی الجملة، دوم فرق میان خاطر شر ابتدایی یا شیطانی یا هوایی که هر یکی را دفعی است از نوعی دیگر، سوم فرق میان خاطر خیر ابتدایی یا الهامی یا شیطانی یا هوایی تا پیروی آن کنی که از خدای است یا از ملهم و حذر کنی از آنچه از شیطان است.

اما فصل اول: علمای ما رحمهم الله گفته اند که چون خواهی که خاطر خیر از خاطر شر بدانی و فرق کنی آن را، به چهار گونه میزان برکش:

اول آن کار را بر میزان شرع عرض کن، اگر موافق جنس آن باشد خیر باشد و اگر بر ضد آن باشد یا رخصه باشد یا شبهه شر باشد.

و اگر بدین میزان معلوم نشود عرض کن بر اقتدا، اگر موافق اعمال سلف باشد، در کردن آن اقتدا به صالحان بود. پس خیر باشد و اگر به ضد آن باشد، شر باشد و اگر بدین میزان نیز معلوم نشود بر نفس و هوا عرض کن، اگر نفس از آن نفرت گیرد، نفرت طبع نه نفرت خوف بدان که خاطر خیر است و اگر نفس بدان مایل

باشد میل طبیعی و جبلی نه میلی که از تقرب به خدا و ترغیب به ثواب باشد؛ بدان که خاطر شر است که نفس اماره به سوء است، به اصل طبع خود به خیر میل نکند، چون به یکی از این موازین برکشیدی، خاطر خیر از خاطر شر بدانستی و الله ولی الهدایه.

اما فصل دوم: چون خواهی که فرق کنی میان خاطر شری که از قبل شیطان باشد و خاطر شری که از هوای نفس باشد، یا از خدا باشد ابتدا از سه وجه در او نظر کن:

اگر مصمم یابی بر یک حال ایستاده، بدان که از خدای تعالی است، یا از هوای نفس و اگر متردد یابی و مضطرب بدان که از شیطان است و بعضی از عارفان گفته اند:

مثل هوای نفس مثل پلنگ است الا به قمع و قهر بالغ باز نگردد، یا مثل خارجی که جنگ برای تدین کند، هرگز باز نگردد تا کشته شود و مثل شیطان مثل گرگ است، اگر از یک جانب برانی از دیگر جانب در آید.

دوم آنکه این خاطر اگر در عقب گناهی باشد که کرده باشی، بدان که از حق تعالی عقوبتی است و اهانتی و خواری که از شومی آن گناه بوده باشد، در قرآن مجید چنین می فرماید که:

[كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ] (۱).

این چنین نیست که می گویند، بلکه گناهی که همواره مرتکب شده اند بر دل هایشان چرک و زنگار بسته است [که حقایق را افسانه می پندارند.]

و اگر نه در عقب گناهی باشد که واقع شده باشد، بلکه به ابتدا باشد، بدان که از شیطان است، این حکم اکثری است که در بیشتر احوال چنین باشد؛ زیرا که شیطان

ص: ۳۳۱

الا به دعوت شر ابتدا نکند، به هر حال اغوا و اضلال طلبد.

سوم آنکه اگر این خاطر به ذکر خدا جل جلاله ضعیف نشود و یا کم نیاید و زایل نگردد، بدان که از هوای نفس است و اگر به ذکر خدای تعالی ضعیف شود، بدان که از شیطان است، چنانکه در تفسیر:

[مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ] (۱).

از زیان وسوسه گر کمین گرفته و پنهان.

یاد کرده آمده است، شیطان در قلب خوابیده چون ذکر خدا کنی خناسی کند و اگر غافل شوی وسوسه نماید.

اما فصل سوم: چون خواهی که فرق کنی میان خاطر چیزی که از خدا باشد و آنکه از ملک باشد همچنین از سه وجه نظر کن:

اگر قوی و مصمم باشد از خدای تعالی است و اگر متردد از ملک که او به منزلت ناصحی است، از هر جانب درآید و روی به تو آرد و هر نصیحت که بر تو عرضه کند به امید آنکه تو اجابت کنی و رغبت خیر کنی.

دوم آنکه اگر در عقب طاعتی و اجتهادی پدید آید، از خدای تعالی باشد چنانکه فرمود:

[وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنُهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا] (۲).

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم.

ص: ۳۳۲

۱-۱) - ناس (۱۱۴): ۴.

۲-۲) - عنکبوت (۲۹): ۶۹.

و اگر این خاطر به ابتدا باشد از ملک باشد در اغلب احوال.

سوم این که این خاطر اگر در اصول و اعمال باطن باشد از خدای تعالی است و اگر در فروع و اعمال ظاهر است از ملک است، در بیشتر احوال چه فرشته راه، راه نیست به معرفت باطن بنده به قول بیشتر علما، اما خیری که از شیطان باشد که آن استدراج باشد، شیخ ما گفتی رحمه الله علیه نظر کنی اگر نفس خود را در فعلی که به خاطر آمد به نشاط بینی نه با ترس و خشیت و با تعجیل بینی نه به آهستگی و با ایمنی بینی نه با خوف و به عاقبت نااندیشیدن بینی نه با بصیرت و تفکر، بدان که آن خاطر از شیطان است و اگر نفس را به ضد این بینی با خشیت و ترس نه با نشاط و به تأنی، نه با شتاب و با خوف، نه با امن و عاقبت اندیشی نه با بی عاقبتی بدان که از خدای تعالی است یا از ملک.

پس من گفتم: پنداری که نشاط سبکی است که در آدمی پدید آید در کاری که بی بصیرت باشد، یا نه در ذکر ثواب آن مذموم باشد.

اما تأنی نیک است و پسندیده الا در چند جای معدود که در حدیث نبوی است علیه الصلاه و السلام، تزویج بکر چون رسیده شد و گزاردن وام چون قدرت باشد و تجهیز میت چون شکی نباشد و مهمانی کردن در وقت نزول و توبه از گناه چون گناه کرده شد، (که این امور را تأنی جایز نیست).

اما خوف واجب است از برای تمامی عمل باشد، تا برای ادای آن به وجه خویش و حق خویش یا خوف قبول حق.

اما بصارت عاقبت به آنکه ببیند تا یقین شود که آن خیر و رشد است و امید ثواب عاقبت هم، این است جمله فصول سه گانه که لازم است تو را معرفت آن در باب خاطرها، نیک بدان و نیک ببین که از اسرار لطیف شریف است.

بدان که کیده‌های شیطان با آدمی در باب طاعت از هفت وجه است:

اول او را از طاعت نهی کند به هر طریق که تواند کرد، اگر خدای نگاه دارد و الهام دهد و شیطان را رد کند، بدان که گوید من محتاجم به طاعت که لا بد زاد آخرت از این دنیای فانی برمی باید داشت، چون بدانست دیگر باره به تسویف (۱) بفریبد گوید، لحظه دیگر بکن این طاعت، یا فردا بکن یا وقتی دیگر.

اگر عصمت خدای تعالی در رسد و گوید: اگر عمل امروز به فردا اندازم از آن فردا کی کنم؟ چون هر روزی را طاعتی و عملی جداگانه هست چون از این کید ناامید شود گوید اکنون تعجیل کن زود زود تا فارغ شوی.

اگر خدای تعالی الهام دهد و گوید: عمل اندک تمام به از عمل بسیار ناتمام پس دیگر بار بر آن دارد که عمل تمام کند برای ریا مردمان را و مرایات ایشان را، پس خدای تعالی الهام دهد، دیدن خلق چه فایده دارد، دیدن خدا مرا کفایت است، پس دیگر باره در عجب اندازد بنده را، گوید: تو عظیم بزرگ کسی و بیدار بنده ای، پس اگر خدای تعالی عصمت و توفیق دهد گوید: اگر چنین است المنه لله و الحمد لله و این توفیقی است که خدای تعالی مرا بدان مخصوص کرده عمل مرا به فضل خود قیمتی نهاده است و اگر نه فضل او بودی قیمت عمل من در جنب نعمت او که بر من است و در جنب معصیت من او را هیچ نبود، پس از دیگر در آید و این در ششم است و حیلت عظیم که الا مرد سخت بیدار که بدان مطلع گردد و آن، آن است که بنده را گوید تو در سر جهد میکنی و مجاهده فرو مگذار که خدای بر خلق

ص: ۳۳۴

ظاهر کند و عمل هر کسی چنانچه باشد پیدا کند و شیطان بدین طریق نوعی از ریا در عمل بنده بازدید کند، اگر خدای تعالی معصوم دارد این بنده را و شیطان را رد کند و گوید: ای ملعون! این ساعت از وجه اخلاص عمل به من می آیی تا عمل مرا به فساد آری و من بنده ام و او خداوند است، اگر خواهد عمل مرا ظاهر کند و اگر خواهد پوشیده دارد، اگر خواهد مرا بزرگ کند و اگر خواهد حقیر دارد و من از مردم چه باک دارم چون به دست ایشان کاری نیست پس دیگر باره از در هفتم درآید گوید:

تورا بدین عمل هیچ حاجت نیست برای آنکه اگر تو را سعید آفریده است ترک عمل تو را زیانی ندارد و اگر شقی آفریده است کردن عمل فائده ای ندهد، اگر خدای تعالی بنده را نگهدارد، شیطان را گوید من بنده ام و بر بنده آن است که فرمان بجای آورد و خدای تعالی خداوندی بداند.

يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (۱).

الا آن است که به همه حال مرا عمل، سود دارد که اگر سعید باشم محتاج زیادتی ثواب باشم و اگر شقی باشم نعوذ بالله، هم تا خود را ملامت نکنم، با آنکه خدای تعالی هرگز به اطاعت عقوبت نکند و طاعت، مرا به هیچ حال زیان ندارد که اگر من در آتش روم و مطیع باشم دوست تر از آن دارم که در بهشت روم و عاصی باشم فکیف که وعده او صدق است و قول او حق است و طاعت را به ثواب وعده است، هر که خدای را به ایمان و طاعت ببیند در آتش نرود و در بهشت رود نه بدان سبب که او به عمل استحقاق بهشت گرفت بلکه به وعده صدق حق و طاعت خود علامات و امارات سعادات است.

ص: ۳۳۵

۱- (۱) - «خداوند آنچه را می خواهد انجام می دهد و آنچه را اراده می کند حکم می کند» بحار الأنوار: ۱۰۶/۶۴، باب ۳، حدیث ۲۱.

نیک بدان ای برادر! و بیدار شو و فقک الله تعالی بفضله و منه و حق تعالی از وعده صدق خویش از زبان سعدا چنین خبر می دهد که:

«الحمد لله الذی صدقنا وعده»، پس بیدار شو ای برادر! که کار چنین است که دیدی و شنیدی و دیگر کارها بدین قیاس کن و استعانت به خدای تعالی کن و استعاذت هم که کار بدست اوست (۱).

نکته ای دیگر در استعاذه

صاحب تفسیر «فاتحه الكتاب» که از بزرگان زمان فیض بوده از تفسیر «جواهر التفسیر» نقل می کند که:

استعاذه، مصباح ظهور مرادات است و مفتاح حصول برکات و سعادات است، زاد روندگان راه است، بدرقه قافله یقظه و انتباه است، تابشیر صبح هدایت از افق تلقین الهی ظاهر شده تا ظلمت فریب نفس و هوا را که کارگران شیطانند منتفی گردانند، لمعه شهاب ثاقب محبت است که از آسمان ایمان درخشان گشته تا دیو دنی را به شعله افتراق در کوره احتراق بسوزاند...

نقاب اسرار غیرت است تا جمال حال قاری قرآن بدان محتجب شده از چشم زخم و سوسه شیطان محفوظ ماند و صیقل انوار مکاشفت است تا آینه سینه را از زنگ غفلت مصفی ساخته قابل انعکاس انوار کلام گرداند، بدرقه راه سلامت است تا سالک منهج قرائت را از کمین گاه نزعات نفسانی و همزات شیطانی بدار الامان فوز و فلاح رساند، صدای پاسبان مراقبت است تا دزد وساوس از حوالی خزانه جوهر معرفت که عبارت از دل است به واسطه آن رمیده شود.

ص: ۳۳۶

(۱-۱) - «حمد و ستایش خدایی را که وعده هایش را برای ما عملی کرد» منهج العابدین: ۴۳.

و دور باش چاوشان ایوان عظمت است تا آن بیگانه [ابی و استکبر] (۱) به سبب صولت حمله ایشان پیرامون حریم دل آشنایان طوف نماید، لشکر هوا و هوس که حزب شیطانند، جز به خدمت فارسان میدان استعاذه منهزم نشوند.

یک بار دیگر آن جمله نورانی را که حضرت صادق علیه السلام فرموده اند دقت کنید:

قاری قرآن محتاج به سه واقعیت است:

۱- قلب خاشع

۲- بدن فارغ

۳- موضعی دور از تمام جذبه ها جز جذبه حق

و چون قلب خاشع شود، شیطان با تمام قدرت از انسان فرار می کند.

آری، وقتی دل و جان و نفس و روان و مغز و قلب، را در پناه حقایق و واقعیت ها و حال الهی قرار دادید و در حصن حصین محبوب عالم قرار گرفتید، از دسترس شیطان بیرون رفته و در نور لطف غرق گشته و از دام هوا و هوس رهایی یافته و جز معشوق نبینید و جز معشوق نخواهید و جز معشوق نگویید.

به قول عطار:

ای روی تو شمع پاکبازان***زلف تو کمند سرفرازان

عشاق به روی هم چو ماهت***چون صبح بر آفتاب نازان

از مهر رخت چراغ گردون***چون شمع همی رود گدازان

تسبیح رخت کنند دایم***در پرده حسن دلنوازان

وصل تو درون پاک خواهد***پاکی سوی توست دست یازان

وصلت که زکات اوست خورشید***هرگز نرسد به بی نمازان

ص: ۳۳۷

[و إذا تفرغ نفسه من الأسباب تجرد قلبه للقراءة فلا يعترضه عارض فيحرمه برکه نور القرآن و فوائدہ]

فراغ خاطر در قرائت قرآن

فائده فراغ خاطر را در وقت قرائت قرآن حضرت صادق علیه السلام چنین بیان می فرمایند:

هرگاه دل قاری از اسباب تشویش خاطر فارغ باشد و نفس از ما سوی الله حالت آسودگی همراهش باشد، خاطر او با تمام وجود متوجه تلاوت و حقایق الهی گشته و از عروض آنچه مانع ادراک برکت نور قرآن و محرومی از آن است ایمن شود،

در آن حال می داند که چه می خواند و چه می گوید و با که سخن دارد و اگر تلاوتش محض حرکت زبان باشد و با یاد دنیا و شغل به دنیا قرآن خواند هر آینه از منافع تلاوت ممنوع و از ادراک نور قرآن محروم خواهد بود.

ص: ۳۳۸

[و إذا اتخذ مجلسا خاليا و اعتزل الخلق بعد أن أتى بالخصلتين الأولتين (خضوع القلب و فراغ البدن) (۱) استأنس روحه و سره بالله عز و جل و وجد حلاوه مخاطبات الله عز و جل عباده الصالحين و علم لطفه بهم و مقام اختصاصه لهم بفنون كراماته و بدائع إشاراته]

قاری قرآن، هنگامی که مجلس قرائت را از کشش ها و جاذبه های غیر و ما سوی الله خالی کرد و قلب و دل از خلق برداشت و خضوع قلب و فراغ بدن آورد، روح و سرش با حضرت دوست انس گرفته و شیرینی خطابات آن جناب را با عباد صالحش درک می کند و لطف حضرتش را به آنان در می یابد و فنون کرامت ها و انحای عزت ها را که مخصوص آنان فرموده می یابد و با آن شرایط به اشارات بدیعه و رموزات عجیبه قرآن مجید خواهد رسید.

آری، روح تصفیه شده و نفس تزکیه یافته و عقل منور به نور حضرت دوست گشته و دل آغشته به تواضع و عشق، لیاقت قرار گرفتن در بساط انس دارد و در آنجاست که حقایق قرآن مجید بر او مکشوف شده و رابطه حضرت حق را از طریق خطابات با عاشقانش درک می کند و علت می گردد که قاری از عباد صالح حق گشته و تمام هستی خود را با آن جناب یک جا معامله کند و از حضرت دوست جز

ص: ۳۳۹

حضرت دوست را نخواهد.

هر دمم موجی ز بحر لامکان آید پدید***هر دمم گنجی دگر از گنج جان آید پدید

هر زمانم میوه دیگر به کام جان رسد***هر دمم بوی دگر زان بوستان آید پدید

هر دمم صد موسی عمران و طور جلوه ای است***گه زدل سر بر زند گاهی زجان آید پدید

ص: ۳۴۰

[فإذا شرب كأساً من هذا المشرب حينئذ لا يختار على ذلك الحال حالا ولا على ذلك الوقت وقتا بل يؤثره على كل طاعه و عباده لأن فيه المناجاة مع الرب بلا واسطه]

چون قاری جامی از این شراب روحانی چشید و سرش از محبت الهی گرم شد، هیچ حالی را بر این حال اختیار نخواهد کرد و بر این کار، کاری را ترجیح نخواهد داد و وقتی جز این وقت نخواهد گرفت، بلکه چنین برنامه ای را بر اکثر طاعات و عبادات مقدم خواهد داشت، چرا که تلاوت کتاب، مناجات بی واسطه با حضرت اوست و انس با جنابش بدون حاجب و مانع.

ز شراب وصل جانان سر من خمار دارد***سر خود گرفته دل هم سر آن دیار دارد

چه کند دگر جهان را چو رسید جان به جانان***چو رسید جان به جانان به جهان چه کار دارد

سر من ندارد این سر غم من ندارد این دل***که به این سر و به این دل غم کار و بار دارد

بیر از سرم نصیحت بیر از برم گرانی***نه سرم خرد پذیرد نه دلم قرار دارد

سر من پر از جنون و دل من پر است از عشق***نه سرم به حال عقل و نه دل اختیار دارد

سر پر غرور زاهد به خیال حور خورسند***دل بی قرار عاشق سر زلف یار دارد

[فانظر كيف تقرأ كتاب ربك و منشور ولايتك و كيف تجيب أوامره و نواهيه، و كيف تمثل حدوده ؟ فإنه كتاب عزيز لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد فرتله ترتيلا]

ترتيل در قرائت

ای قاری قرآن ! دقت کن که کتاب خدا و منشور ولایت آن جناب را چگونه می خوانی ؟ آیا اوامر و نواهی این کتاب را که به مصلحت تو وضع شده عمل می کنی و حدود آن را رعایت می نمایی ؟

که این کتاب با عزت است، در آن باطلی از هیچ جهت راه ندارد، از جانب حکیم حمید برای هدایت بندگان نازل شده است.

آن را شمرده بخوان تا بتوانی آنچه لازم است از آن درک کرده و برای خویش زمینه عمل فراهم آوری.

ص: ۳۴۲

[و وقف عند وعده و وعیده و تفکر فی أمثاله و مواعظه، و احذر من اقامتك حروفه فی إضاعه حدوده]

اندیشه در هنگام قرائت

اشاره

به وقت قرآن چون به بشارت ها و اندازهای قرآن رسیدی بایست و خود را با آن آیات تطبیق کن و به وضع خویش آشنا شو و در امثال و مواعظ کتاب خدا اندیشه کن، تا بتوانی به علاج دردهای خویش بررسی و از این که در حروف قرآن بمانی ولی حدود آن را ضایع گردانی سخت پرهیز که در حدیث آمده:

چه بسا کسانی که قرآن می خوانند ولی قرآن مجید آن ها را لعنت می کند (۱).

باید دانست که تلاوت قرآن با شرایط ذکر شده، فضیلت بسیار دارد؛ در حدیث قدسی آمده که:

هر که مشغول تلاوت قرآن شود و به خاطر اشتغال به آن نتواند دعا کند و به من عرض حاجت آورد، من بهترین مزد شاکران را به او عطا کنم و نام او را در زمره صابران و حامدان ثبت کنم و حاجت او را روا نمایم (۲).

ص: ۳۴۳

۱- ۱) - جامع الأخبار: ۴۸، الفصل الثالث و العشرون.

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۱۹۲/۶، حدیث ۷۷۰۶، باب ۱۱.

عبد الله مسعود از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که:

قرآن مجید سفره احسان خداست که جمیع بندگان را به آن دعوت نموده، پس از خوان نعمت او بهره مند شوید و هر چند توانید فایده آن را فرا گیرید، چه آن ریسمانی است محکم که هر که دست در آن زند، هرگز از رحمت و سعادت او محروم نشود و نوری است روشن که گمراهان را به سر منزل مقصود رساند و شفایی است به غایت سودمند که دردمندان و مستمندان جاهل از دارالشفای معرفت آن عارف می شوند و کانی است که هر کس تابع آن می شود به مرتبه ارجمند می رسد، پس تلاوت آن نماید تا حضرتش به هر حرفی از آن ده حسنه در دیوان حسنات شما بنویسد، نمی گویم که «الم» ده حسنه دارد، بلکه الف را ده حسنه و لام را ده حسنه و میم را نیز ده حسنه است (۱).

آری، این است قرآن و این است شرایط قرائت قرآن و این است بزرگی و عظمت قاری قرآن!

انسان در ارتباط به قرآن دارای قلب سلیم، اخلاق حسنه و عمل صالح می شود و از خزی دنیا و عذاب آخرت رهایی می یابد.

انسان در ارتباط به قرآن، انسانی شایسته، فردی با فضیلت، موجودی نورانی و حقیقت محض می شود.

اکنون که در شرح این حدیث، به عظمت قرآن و قاری آن آگاه شدید و به شرایط قرائت واقف گشتید، لازم است بدانید که باید در نماز خود به نحو واجب قسمتی

ص: ۳۴۴

از قرآن کریم را تحت عنوان حمد و سوره قرائت نمایید، بر شماسست که هنگام قرائت حمد و سوره دارای موضعی خالی از کشش های مادی و بدنی فارغ و قلبی خاشع باشید و ترتیل در قرائت و اندیشه در آیات سوره مبارکه حمد و هر سوره ای که بعد از حمد می خوانید نصب العین خود قرار دهید و لحظه ای از لحظات، غافل از واقعیت های قرآن در نماز نباشید که غافل محروم از رحمت و مطرود از درگاه است.

در این زمینه لازم است به توضیح سوره مبارکه حمد اشاره رود، تا نمازگزاران عزیز به دورنمای حقایقی از این سوره واقف شوند و توجه داشته باشند که در مقابل چه کسی ایستاده و برای چه ایستاده و چه می خوانند و چه می خواهند.

سوره حمد، مرکز برکات الهی

اشاره

مکلف چون آراسته به قیام شد، باید بداند که قیام او اشاره به عالم عقل است، و قرائت او اشاره به عالم نفس کلیه الهیه که تنزل اول عقل است.

و چون مرتبه نفس کلیه الهیه که تعبیر از آن به عالم ارواح می شود مرتبه دوم عقل است، از این جهت سوره حمدی که اشاره به آن است به سبع المثانی مسمی شده و چون همه خیرات در آن مندرج و همه برکات در تحت آن مندرج است مسمی به کلیه الهیه شد. پس حمدی که اشاره به اوست نیز جامع جوامع خیر و حکمت است.

چنانچه فضل بن شاذان از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت نموده که آن جناب در علت وجود سوره مبارکه حمد در نماز فرموده اند:

این که در نماز ابتدای به سوره حمد شده و سایر سوره ها را این مزیت نیست، به خاطر این است که جوامع خیر و حکمت در این سوره جمع است و در سایر سوره ها نیست (۱).

ص: ۳۴۵

[الْحَمْدُ لِلَّهِ] .

همه ستایش ها، و یزده خدا.

برای شکر حضرت او نسبت به تمام نعمت ها.

[رَبِّ الْعَالَمِينَ] .

مالک و مربی جهانیان است.

توحیدی است از برای او و تحمید و اقراری است به این که او خالق و مالک است نه غیر او.

[الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ] .

رحمتش بی اندازه و مهربانی اش همیشگی است.

استعطف و ذکر آلاء و نعمای اوست بر همه خلق او.

[مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ] .

مالک و فرمانروای روز پاداش و کیفر است.

اقرار است از برای او به بعث و حساب و مجازات و ایجاب ملک آخرت از برای او مثل ایجاب ملک دنیا.

[إِيَّاكَ نَعْبُدُ] .

[پروردگارا!] تنها تو را می پرستیم.

رغبت و تقرب به سوی الله تعالی است و اخلاص است در عمل از برای او نه غیر او.

[وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ] .

و تنها از تو کمک می خواهیم.

طلب زیاده نمودن توفیق از جانب حضرت اوست، جهت عبادت و استدامه نعمتی که بر بنده مرحمت فرموده و درخواست کمک و یاری از جناب اوست.

[اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ] .

ما را به راه راست راهنمایی کن.

طلب رشد و راهنمایی دین او و اعتصام به جبل او و طلب زیاده نمودن معرفت حضرت اوست.

[صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ] .

راه کسانی [چون پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان که به خاطر لیاقتشان] به آنان نعمت [ایمان، عمل شایسته و اخلاق حسنه] عطا کردی.

تأکید در سؤال و رغبت است و یاد نمودن ما تقدم از نعمت های اوست بر اولیا و میل کردن در این نعمت ها.

[غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ] .

هم آنان که نه مورد خشم تواند.

پناه به اوست از این که از طایفه معاندان و کافران و استخفاف کنندگان به اوامر او باشد.

[وَلَا الضَّالِّينَ] .

و نه گمراه اند.

طلب عصمت، از این که از گمراهان باشد و از طایفه جاهلان و بی معرفتان به حساب آید.

روی این حساب در سوره حمد، انواع خیر و حکمت از امر دنیا و آخرت، جهت انسان جمع است.

آری، چون [الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] گوید، ملتفت باشد که چه کسی را ستایش و اثبات ربوبیت از برای که می نماید؟ برای کسی که مستحق جمیع محامد است، و شایسته حمد و ثنای هر ممدوح و حامد است.

و چون [الرَّحْمَنُ الرَّحِيمِ] گوید، متذکر گردد که هر چه سوای اوست، پیوسته پرورده قدرت اوست و خوان احسانش نزد هر دشمن و دوست گسترده و رحمت واسعه او در دنیا و آخرت دستگیر ضعیفان است و عنایتش فریادرس هر ناتوان.

چون [مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ] گوید، خود را در قیامت در محضر آن جناب و در دادگاه عدل آن حضرت حاضر بیند و مشاهده ثواب و عقاب نماید.

چون [إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ] گوید، متوجه این معنا باشد که دل و جان و قلب و زبان و سایر اعضا و جوارحش در عبودیت دارای توحید و در درخواست توفیق و کمک از حضرت او دارای هماهنگی باشند.

و چون [اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ] گوید، نظری دقیق به تمام انبیا و اولیا و امامان علیهم السلام اندازد و فاصله بین خود و آنان را سنجیده، با کمال وجود و جدیت سعی در رساندن خویش به آنان نماید.

و چون [غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ] گوید: درون کافران و گمراهان و زندیقان و فاسقان و یهودیان و مسیحیان را بنگرد و به اعمال قبیحه آنان نظری بیندازد و عذاب برزخ و آخرت آنان را مشاهده کند، به نحوی که ترس از گمراهی و ضلالت تمام وجود او را پر کند و این ترس برای همیشه مانع از افتادن او در دامن پلیدی و گمراهی گردد.

تفسیری دیگر از سوره حمد

در تفسیر «تیسیر» آورده که:

ص: ۳۴۸

تمامی معانی کلماتش به دو چیز باز می گردد:

□
[الْحَمْدُ لِلَّهِ] : حمد، دو حمد است: یکی بر صفات الهی و یکی بر نعمات و آلائى نامتناهی، یا یکی به واسطه و دیگری بدون واسطه.

[رَبِّ الْعَالَمِينَ] : عالم دو عالم است: یکی عالم بقا و یکی عالم فنا، یا یکی عالم علوی و دیگری عالم سفلی.

□
[الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ] : رحمت دو رحمت است، یکی در دنیا و دیگری در عقبی یا یکی شامل همه خلقان و دیگری خاص به مؤمنان.

□
[مَا لِكِ يَوْمِ الدِّينِ] : جزاست و جزا دو چیز است، یکی بر وفا و یکی بر رجا، یا یکی در رجعت صغری و دیگری در رجعت کبری.

□
[إِيَّاكَ نَعْبُدُ] : عبادت دو عبادت است، یکی پوشیده و دیگری پیدا، یا یکی عبادت اجرا و بندگان و دیگری عبادت احرار و مخلصان.

□
[إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ] : استعانت بر دو مرحله است، یکی بر آداب امر و دیگری بر تحمل قضایا، یکی استعانت در امور دنیا و دیگری طلب اعانت در یوم نشور و جزا.

[اهْدِنَا] : هدایت بر دو مرتبه است، یکی ابتدای آن و دوم ثبات بر آن، یا یکی هدایت صوری و دیگری هدایت معنوی.

[الصِّرَاطَ] : دو صراط است، یکی راه اهل سعادت و دوم طریق ارباب شقاوت که اول طریق مستوی و ثانی طریق منحنی است.

[الْمُسْتَقِيمَ] : مستقیم راه راست است و راه راست نیز دو راه است، یکی راه اصحاب شریعت و دیگری ارباب طریقت، یا یکی راه کوتاه و آبادان و دیگری راه دور و بیابان.

[أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ] : سعدانند و ایشان دو فرقه اند: یکی انبیا و دیگری اولیا و یا

یکی سید ابرار و دیگری اهل بیت آن بزرگوار.

[غَيْرِ الْمُغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ]: اشقیائند و ایشان نیز دو گروهند، یکی یهود و دیگری نصاری یا یکی علمای معاند و دیگری مقلدان آن بی دینان و چون هر یک از این ها به دو قسم انقسام یافته بدین سبب او را مثانی گویند.

علل ذکر بسم الله در ابتدای سور قرآن

مفسران بزرگ و حکما و عرفا بر اساس معارف اسلامی برای ذکر بسم الله در ابتدای هر کار و جوهی آورده اند که جمع آن وجوه را صاحب کتاب پرارزش «انیس اللیل» در پانزده مورد اشارت کرده است:

اول:

شاید به جهت حدیثی است که شاه اولیا از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از حضرت اقدس باری جل اسمه روایت نموده که:

كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أُبْتَرٌ (۱).

هر کار بزرگی که در او ابتدا به نام خدا نکنند آن کار ابتر و ضایع شود و تمامت پیدا نکند.

دوم:

به جهت فراهم نمودن اسباب استجاب است چه این که در حدیث آمده:

لَا يُرَدُّ دُعَاءٌ أَوْلَهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲).

ص: ۳۵۰

۱-۱) - تفسیر الامام العسکری علیه السلام: ۲۵، حدیث ۷؛ بحار الأنوار: ۲۴۲/۸۹، باب ۲۹، حدیث ۴۹.

۲-۲) - «دعایی که با بسم الله الرحمن الرحيم شروع شود رد نمی شود» مجموعه ورام: ۳۲/۱، باب الاسماء و الکنی و الألقاب؛ بحار الأنوار: ۳۱۳/۹۰، باب ۱۷، حدیث ۱۷؛ مستدرک الوسائل: ۳۰۴/۵، باب ۱۶، حدیث ۵۹۵۹.

سوم:

به جهت آنکه رد اهل شرک و ضلال بوده باشد که در ابتدای هر امری به نام آلهة خود ابتدا می کردند و بسم اللات و بسم العزی می گفتند، پس باید اهل توحید به اسم خداوند یکتای بی همتا ابتدا نمایند.

چهارم:

شاید به این جهت باشد که خداوند به اسم اعظم خوانده شود، چه این که از حضرت رضا علیه السلام مروی است که بسم الله الرحمن الرحیم اقرب است به اسم اعظم از سیاهی چشم به سفیدی آن (۱).

پنجم:

شاید برای مداوای امراض باطنی انسان باشد، تا بتواند پس از علاج آن امراض متوجه حرم مقدس کبریایی گردد.

غسل در اشک زخم که اهل طریقت گویند*** پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز (۲).

ششم:

شاید به این جهت باشد که این اسم مبارک پناهی و امانی باشد برای بنده غرق گناه و مردود از درگاه حق تعالی.

هفتم:

شاید به خاطر این باشد که به برکت این اسم مبارک از نوزده زیانه آتش جهنم نجات یابد، بنده ای که دچار گناه گشته، چنانچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود:

ص: ۳۵۱

۱-۱) - بحار الأنوار: ۲۳۳/۸۹، باب ۲۹، حدیث ۱۵.

۲-۲) - حافظ.

هر که خواهد حق تعالی او را از زبانه آتش دوزخ که نوزده اند نجات دهد باید که به قرائت بسم الله الرحمن الرحيم اشتغال نماید که نوزده حرف است تا حق تعالی هر حرفی را سپری و حاجبی گرداند برای دفع هر یک از آن، چه این که نوزده زبانه نشانه غضب الهی و نوزده حرف علامت رحمت نامتناهی است (۱).

آری، کسی که به حقیقت بسم الله الرحمن الرحيم گوید، از رذایل شسته و به حسنات آراسته می گردد و گناهانش را تدارک نموده و مافات را جبران می نماید و به همین خاطر از نوزده زبانه آتش در امان می ماند.

هشتم:

شاید جهت این باشد که به وسیله این کلمه مبارکه، قبیح اعمال و افعال گوینده آمرزیده شود و قدم در مقام مناجات گذارد، چنانچه توضیح داده شد.

نهم:

شاید اشاره باشد، به این که از آنجا که خداوند کتابی به توسط پیغمبر رحمت صلی الله علیه و آله ارسال فرموده و در عنوان آن بسم الله ثبت فرموده، بنده مؤمن از حضرت حق به خاطر این عنوان بخواهد: خداوندا! با همین حقیقتی که در ابتدای کتابت آمده با ما معامله فرما، در دنیا به رحمت رحمانیت و در آخرت به رحمت رحیمیت که به مغفرت و آمرزش بوده باشد.

نقل است: که عارفی وصیت کرد که بسم الله بر کفن او نویسند، تا چون روز قیامت قائم شود، همه مردم از قبور خود برخیزند، گوید: خداوندا! برای ما کتابی فرستادی و در عنوان آن بسم الله را ثبت کردی، امروز به عنوان کتاب خود با ما معامله فرما.

ص: ۳۵۲

دهم:

شاید بدین جهت باشد که قبل از دخول در حریم مناجات برات آزادی بگیرد.

مروی است از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله: که هر گاه معلمی به کودکی بگوید و امر کند به گفتن بسم الله، حق تعالی برات آزادی از دوزخ برای آن کودک و پدر و مادر و معلم او بنویسد (۱).

در اینجا باید به این نکته توجه داشت که لازم است در حفظ این برات مجاهدت و کوشش کرد که انسان تا در دنیاست، در محاصره انواع خطرهایست، اگر در مقام دفع خطر با عبادت و تقوا نباشد، دچار دوزخ خواهد شد.

یازدهم:

شاید اشاره به این باشد که چگونه کسی خود را رحمان و رحیم بنامد و به سائل در خانه خود رحم نکند.

دوازدهم:

شاید اشاره باشد به گفتار نوح به وقت سوار شدن بر کشتی که از برکت آن خود و یارانش نجات پیدا کردند: [بِسْمِ اللَّهِ
مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا] (۲).

سیزدهم:

ابتدا نمودن به این کلمه مبارکه به جهت تعظیم الهی است، در بعضی از تفاسیر است:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که کاغذی را که بسم الله نوشته شده به احترام حق از روی زمین بردارد، جزء صدیقین به حساب آید و در عذاب پدر و مادرش

ص: ۳۵۳

۱-۱) - وسائل الشیعه: ۱۶۹/۶، باب ۱، حدیث ۷۶۵۱.

۲-۲) - هود (۱۱): ۴۱.

تخفیفی داده می شود، گرچه مشرک باشند (۱).

نقل است که بشر حافی در ابتدا که مست باده دنیا بود، روزی در بین راه می رفت، کاغذی یافت، روی آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم، عطری خرید و آن کاغذ را معطر کرد و آن را در جای محترمی نهاد، بزرگی آن شب به عالم خواب دید که گفتند بشر را بگو:

طَيَّبْتَ إِسْمَنَا طَيِّبْنَاكَ وَ بَجَلْتَ إِسْمَنَا فَبَجَلْنَاكَ وَ طَهَّرْتَ إِسْمَنَا فَطَهَّرْنَاكَ فَبِعِزَّتِي لَأُطَيِّبَنَّ إِسْمَكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ (۲).

نامم را معطر کردی، معطرت کردیم، بزرگ دانستی، بزرگ شمردیم، پاکیزه کردی، پاکیزه ات کردیم، به عزتم قسم نامت را در دنیا و آخرت پاکیزه گردانم.

آن بزرگ پیش خود گفت: بشر، مردی فاسق است مگر به غلط دیده ام، وضو گرفت و نماز بگزارد و به خواب رفت، باز همان خواب را دید، تا بار سوم که مسئله را مطمئن شد، صبح به در خانه بشر رفت و او را طلبید. گفتند به مجلس لهو و لعب رفته، به در آن مجلس رفت و بشر را خواست. گفتند: مشغول است گفت او را بگویند پیغامی دارم. به بشر خبر دادند. گفت: پرسید از که پیغام داری؟ جواب داد: از خداوند!

بشر گریان شد گمان کرد پیام عذاب و عقاب است؛ پس برخاست و روی به یاران کرد و با همه خداحافظی نمود و گفت: هرگز مرا در مجلس معصیت نخواهید

ص: ۳۵۴

۱-۱) -التفسير الكبير: فخر رازی: ۱/۱۷۱.

۲-۲) -التفسير الكبير: فخر رازی: ۱۳/۲۲ با کمی اختلاف.

دید، پس به نزد آن شخص آمد و پیغام را شنید و مستعد توبه و انابه گشت و به دست حضرت موسی بن جعفر علیه السلام راه خدا یافت.

چهاردهم:

شاید به این جهت باشد که به این کلمه مبارکه داغ عبودیت بر بنده نهاده شود تا دشمن بزرگ که شیطان باشد در او طمع ننماید، از حضرت رضا علیه السلام مروی است که فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ أَيُّ أَسْمٍ نَفْسِي بِسْمِهِ مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ الْعُبُودِيَّةُ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ، مَا السَّمَةُ قَالَ الْعِلْمَةُ (۱).

در این حدیث تنبه است بر این که گوینده بسم الله باید جد و جهد کند در وقت گفتن این قول تا این که نشانه عبودیت و بندگی در خود مشاهده کند و این که فرمود سمه یعنی علامت، شاید اشاره به این باشد که عبد در وقت گفتن این قول سزاوار است که از انانیت و مالکیت و اختیار خود بیرون رود و خود را تحت اوامر پروردگار مقهور و مغلوب بیند، تا این که در گفتن این کلمه شریفه صادق باشد.

پانزدهم:

شاید اشاره باشد به این که بنده باید در جمیع اقوال و افعال و احوال متذکر خدا باشد، چنانچه حضرت یعقوب علیه السلام در وصایای خود به حضرت یوسف علیه السلام فرمود:

پسرم! در هیچ حالی خدا را فراموش مکن.

به هر حال سالک الی الله باید حق تعالی را در هیچ حالی از احوال فراموش نکند چه در حال نعمت و چه در حال نعمت، چه در حال راحت و چه در حال شدت؛

ص: ۳۵۵

۱- ۱) - «بسم الله یعنی نامگذاری می کنم خودم را به سمه ای از سمات خداوند که آن عبودیت است، عرض کردم: سمه چیست؟ حضرت فرمودند: سمه همان علامت است» بحار الأنوار: ۲۳۰/۸۹، باب ۲۹، حدیث ۹.

به قول عاشق عارف فیض کاشانی:

هر کجا داغ و درد و غم باشد***کاش بر جان من رقم باشد
نوبه نو مرهمی است بر دل ریش***درد و داغی که دم به دم باشد
ز آتش عشقم ار بسوزد جان***یا شود شعله دل چه غم باشد
خام افسرده را چو باید بخت***آتش عشق مغتنم باشد
هر که در عشق می تواند سوخت***به جهنم رود ستم باشد
دارم امید آنکه در غم عشق***دل من ثابت قدم باشد
وه که گلزار داغ های دلم***خوشر از روضه ارم باشد
هر که در دل نباشدش عشقی***حاصلش حسرت و ندم باشد
فیض را بخت اگر کند یاری***در ره عشق حق علم باشد

معنی و فایده بسم الله

اشاره

توضیح و تفسیر بسم الله و تمامی آیات قرآن، به آن حقیقتی که هست کار پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان بزرگوار علیهم السلام است، در این گونه نوشته ها جز دورنمایی از مفاهیم بلند آسمانی آیات، آن هم با استفاده از آثار آن بزرگواران کار دیگری نمی توان انجام داد.

بسم الله الرحمن الرحیم مفهومی برتر و گسترده تر از آفرینش دارد.

ابن عباس می گوید:

حضرت امیر علیه السلام از اول شب تا آخر شب، از برای من تفسیر فاتحه الکتاب می گفت، هنوز از تفسیر بسم الله نگذشته بود و بعد از آن فرمود: من آن نقطه ام

ص: ۳۵۶

که در تحت باءبسم الله است (۱).

و هم چنین از آن حضرت منقول است که:

آنچه در جمیع کتب الهی است در قرآن است و آنچه در همه سور قرآنی منظوم است در بسم الله محتوی است و آنچه در بسم الله مندرج است باءبسم الله بر آن مشتمل است و آنچه که در باءبسم ثابت است نقطه باء بر آن دال است و منم آن نقطه ای که در تحت باءبسم الله است (۲)!!

بعضی فرموده اند که:

حضرت عزت لفظ اسم در اینجا ذکر فرمود، تا چون زبان بنده جاری گردد داند که نام دوست خواهد گفت، دل را مصفی و روح را منقی گرداند، تا به باطن صافی ذکر ملک وافی تواند کرد و تا سینه را از لوث تعلق پاکیزه نسازد و زبان را به آب استغفار از یاد کردن اغیار شستشوی ندهد، نام حق بردن غایت گستاخی و یاد او کردن نهایت جرأت و بی ادبی است.

هزار بار بشویم دهان به مشک و گلاب***هنوز نام تو بردن کمال بی ادبی است

و گفته اند: حضرت حق سبحانه در اعلی مراتب تنزه و تقدس است و بنده خاکی در ادنی مقام تدنس و تعلق، بی واسطه از حسیض رذالت به اوج عزت و جلالت ترقی نتواند نمود، پس لفظ اسم را رابطه ساخت تا در وقت تلفظ بدین کلمه قدم همت بر مصاعد رفعت نهاده، پرتو قابلیت مشاهده انوار اسم بزرگوار از روزنه غیب بر او تابد.

ص: ۳۵۷

۱-۱) - مشارق انوار الیقین: ۲۱؛ ینابیع الموده: ۶۹.

۲-۲) - ینابیع الموده: ۶۹.

در «الکافی» و «التوحید» و «تفسیر العیاشی» از امام صادق علیه السلام منقول است که هر حرفی از این حروف ثلاثه، اشاره به اسمی از اسمای حسنی است.

باء بهای خداست و سین سنای اوست و میم مجد اوست و در روایتی وارد است که میم ملک اوست (۱).

و برخی چنین دانسته اند که باء، اشاره به بصیر است و سین سمیع است و میم محصی، گویا قاری را تنبیه می کند که بصیرم و می بینم کردار تو را، در قرائت اخلاص و رزق تا جزای به سزا دهم؛ سمیعم، می شنوم گفتار تو را، از غرض ریا دور شو تا خلعت فیض و صفا دهم؛ محصیم، می شمارم انفاس روزگار تو، یک لحظه غایب مشو تا عوض آن حضور لقا دهم.

خلاصه در هر یک از این حروف چندان معانی مندرج است که عشر عشر آن به هزاران قرن در صد هزار دفتر ننگجد و از آن معانی کسی بهره گیرد که بر بقاء بلائی دوست صبر کند و سین سر خود را به سلوک طریق فنا مشغول گرداند، تا وقتی که به میم مشاهده رسد و جمال وجه باقی بر منظر نظرش جلوه گر آید.

اسم اعظم

ارباب لطایف گفته اند: «الله» اسم اعظم است، بدان دلیل که اساس توحید بر اوست و کافر به سبب گفتن این کلمه از حسیض کفر به اوج ایمان انتقال یابد.

هرگاه به جای «لا اله الا الله، لا اله الا الرحمن» گوید، با آنکه از صفات خاصه

ص: ۳۵۸

۱-۱) - الکافی: ۱/۱۱۴، باب معانی الأسماء و اشتقاقها، حدیث ۱؛ تفسیر العیاشی: ۱/۲۲، حدیث ۱۸؛ التوحید: ۲۳۰، باب ۳۱، حدیث

است، از کفر بیرون نیاید و داخل دایره اسلام نشود، فلاح بندگان متعلق به ذکر این نام است.

□
[وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ] (۱).

و خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید.

منقبت کمال ذاکران به شرف این اسم تمام است:

□
[الَّذِيْنَ يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ] (۲).

آنان که همواره خدا را یاد می کنند.

ابتدا بدو درست آید که بسم الله و اختتام بدو انتظام یابد که:

□
[وَ اٰخِرُ دَعْوَاهُمْ اَنْ الْحَمْدُ لِلّٰهِ] (۳).

و پایان بخش نیایششان این است که همه ستایش ها و اثره خدا مالک و مربی جهانیان است.

تأکید معاهد وحدت از اوست که «لا اله الا الله»، تشیید قواعد رسالت بدوست که «محمد رسول الله»، تأیید عواید ولایت به اوست که «علی ولی الله». نامت انیس خاطر و ورد زبان ماست نه گلشن سپهر پر از داستان ماست

از سلطان العارفین پرسیدند که اسم اعظم کدام است ؟ گفت: شما اصغر به من نمایید تا من اعظم به شما نمایم، کدام نامست که نه در عظمت تمام است، چه قطره در نظر آید که نه از بحر محیط بزرگ تر آید (۴).

ص: ۳۵۹

۱-۱ - انفال (۸): ۴۵.

۲-۲ - آل عمران (۳): ۱۹۱.

۳-۳ - یونس (۱۰): ۱۰.

۴-۴ - تفسیر فاتحه الكتاب: ۵۱.

اللّه: ذات پاک مستجمع جمیع صفات کمال است و آدمی با روی آوردن به او به نهایت بزرگواری و کرامت و شرف و فضیلت و حقیقت و عزت رسد و به رفع نیازمندی ها و عیوب و نقائصش موفق گردد و اگر با این وسیله نتواند علاج خود کند، باید بداند که اتصال به مفهوم و حقیقت این نام پیدا نکرده بلکه لفظی عربی را تکرار کرده است.

ارتباط اگر حقیقی باشد، رفع عیوب و خلأها گردد و آثار فیض و عنایت و صفات الهی در انسان نمودار شود، هم چون تشنه که با خوردن آب تشنگی اش برطرف شود و گرسنه با خوردن نان گرسنگی اش.

آنکه ناقص است، در صورت اتصال واقعی به حضرت حق، نواقص فکری و روحی و عملی و اخلاقی اش برطرف شده و با فنای در صفات و اسما کامل می شود.

معنای «الرحمن»

الرحمن: به تمام موجوداتی که آفریده، به مقتضای استعداد و لیاقت هر یک عنایت و لطف دارد.

آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد***هر کسی را هر چه لایق بود داد(۱)

ادیم زمین سفره عام اوست***بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست

زفضلش خاک آدم گشت گلشن***زفیضش هر دو عالم گشت روشن(۲)

در مقصد اقصی آورده که:

حظ بنده از اسم رحمان آن است که بر غفلت زدگان به وادی جرم و عصیان

ص: ۳۶۰

۱-۱- مواعظ، سعدی شیرازی.

۲-۲- سعدی.

رحم کند و به طریق وعظ و نصیحت از روی لطف و ملامت، ایشان را به راه راست خواند و از هر که معصیتی صادر گردد، چنانکه داند که از او واقع شده-مهما ممکن- در ازاله او بکوشد از روی شفقت که مبادا متعرض سخط الهی گردد و بر عاصیان و درماندگان به چشم رحمت نگردد، نه به دیده خواری و ذلت.

در اخبار آمده که روزی عیسی علیه السلام با جمعی از حواریان به راهی می گذشت، ناگاه گناه کاری و تباه روزگاری که در آن عصر به فسق و فجور معروف و مشهور بود ایشان را بدید، آتش حسرت در سینه اش افروخته گشت، آب ندامت از دیده اش روان شد، از صفای وقت عیسی علیه السلام و مصاحبان او بر اندیشید، تیرگی روزگار و تاریکی حال خود را معاینه دید، آه جگرسوز از دل پر خون برکشید و با زبان حال گفت:

یا رب که منم دست تهی چشم پر آب***جان خسته و دل سوخته و سینه کباب

نامه سیه و عمر تبه، کار خراب***از روی کرم به فضل خویشم دریاب

پس با خود اندیشه کرد که هر چند در همه عمر قدمی به خیر برنداشته ام و با این آلودگی قابلیت همراهی پاکان ندارم، اما چون این قوم دوستان خدایند، اگر به موافقت ایشان دو سه گامی بروم ضایع نخواهد بود، پس خود را سگ اصحاب ساخت و بر پی آن جوانمردان فریادکنان می رفت، یکی از اصحاب باز نگریست و آن شخص را که به نابکاری و بدکاری شهره شهر و دهر بود دید که بر عقب ایشان می آید گفت: یا روح الله! ای جان پاک! این مرده دل بی باک را چه لایق همراهی ماست و بودن این پلید ناپاک در عقب ما در کدام طریق رواست؟ ای عیسی! او را بران تا از قفای ما باز گردد که مبادا شومی گناهان او در ما رسد. عیسی علیه السلام متأمل شد تا به آن شخص چه گوید و به چه نوع عذر او را خواهد که ناگاه وحی الهی در رسید که: یا روح الله! یار با عجب و پندار خود را بگوی تا کار از سر گیرد که هر عمل

خیری که تا امروز از او صادر شده بود به یک نظر حقارت که بدان مفلس بدکار کرد، مجموع را از دیوان او محو کردیم.

معنای «الرحیم»

اشاره

الرحیم: به مردمی که در میدان ایمان و عمل صالحند و از هدایت حضرت او در جهت سلامت عقیده، عمل، اخلاق بهره گرفته اند، دارای عنایت است و این عنایت در قیامت نسبت به آنان تجلی کند که در قرآن فرموده:

[وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا] (۱).

و او به مؤمنان مهربان است.

گفته اند که بنده را سه حالت است:

اول آنکه معدوم بود به هستی احتیاج داشت.

دوم آنکه هست شد به اسباب بقا حاجت دارد.

سوم به عرصه قیامت حاضر شود به مغفرت خداوند متعال محتاج خواهد بود.

و ذکر این سه حال در این سه اسم مندرج است: ای بنده! الله اوست، تفکر کن که تو را چگونه از کتم عدم به حیز وجود آورد، رحمان اوست بنگر تا چگونه اسباب زندگی مهیا کرد، رحیم اوست، باش تا فردا بینی که تو را در پناه عنایت آرد و پرده مغفرت به روی گناهان تو فرو گذارد.

تفسیری دیگر از «بسم الله الرحمن الرحيم»

در «مفاتیح الغیب» آورده که:

ص: ۳۶۲

مداخل و ساوس شیطان در نفوس انسان سه است: شهوت و غضب و هوا.

از شهوت حرص و بخل زاید و از غضب کبر و عجب آید و نتیجه هوا، کفر و بدعت باشد.

پس حق سبحانه این سه اسم فرستاده تا سد مداخل این ثلاثه نموده، آدمی را از سلوک بادیه غوایت باز دارد، هر که بشناسد که الله اوست از فرمان هوا که معبود گمراهان است- و آیه کریمه:

[أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ] (۱).

آیا کسی که هوای [نفسش] را معبود خود گرفته دیدی؟

شاهد بر آن است- سر ارادت به پیچد و هر که داند که رحمان اوست و ملک از اوست از غضب که منشأ کبر و عجب است احتراز کند و هر که عارف گردد به آن که رحیم است، به واسطه تشبه به بهایم که سرکردگان بیابان شهوتند بر نفس خود ظلم نکند.

توجه عملی به این سه نام مقدس، علاوه بر این که انسان را از رذایل اخلاقی پاک می کند، کفه حسنات را هم سنگین می نماید.

از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله روایت است که:

چون امت مرا در روز قیامت به موقف حساب بدارند و عمل های ایشان را در ترازوی عمل نهند، حسنات ایشان بر سیئات بیفزاید، امتان پیغمبران گذشته گویند که امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با وجود کمی عمل چرا کفه حسنات ایشان افزون شد؟

پیغمبران ایشان گویند:

به جهت آنکه ابتدای کلام ایشان سه نام از نام های الهی بود که اگر همان سه نام

ص: ۳۶۳

در کفه نهند و همه حسنات و سیئات فرزندان آدم را در کفه دیگر گذارند آن سه نام بر همه زیادتی کند و آن نام ها نام هایی است که در بسم الله است (۱).

در تفسیر «کشف الاسرار» است:

اما حکمت در آنکه ابتدا به الله کرد سپس به رحمان، پس به رحیم، آن است که این بر وفق احوال بندگان فرو فرستاد و ایشان را سه حال است:

اول آفرینش، پس پرورش، پس آموزش؛ الله اشارت است به آفرینش در ابتدا به قدرت، رحمان اشارت است به پرورش در دوام نعمت، رحیم اشارت است به آموزش در انتها به رحمت.

چنان است که الله گفتی اول بیافریدم به قدرت، پس پروریدم به نعمت، آخر بیامرزم به رحمت.

بسم الله آغاز تمام سوره های قرآن جز سوره توبه است. مردم مسلمان مأمورند در ابتدای تمام برنامه های خود، آن را بگویند و گفتن این جمله و توجه به مفهومی که خاطر این است که روی دل و فکر انسان از غیر خدا برگردد و هر کار و عملی به یاد خدا و به نام او شروع شود، تا هم چنان که آغازش با اتصال به خیر مطلق است، انجامش به محصول و ثمر نشیند و آدمی از امید به مبدأ کمالات و توجه به سرچشمه خیرات و فیوضات از کارش بهترین سود را برده و برترین منفعت را کسب کند و نیز نام هر ضعیف و زبون و فقیر و مسکین و ذلیلی که خود را مقصد و مقصود قرار داده و برای انسان جز شر حاصلی ندارد و هم چنین قهرمانان مادی و اربابان طاغوتی و سلاطین ستمگر و قلدران و زورگویان را از میدان زندگی براند و جز با نام و یاد کمال مطلق و خیر محض سر و کاری نداشته باشد.

ص: ۳۶۴

چشم بگشا که جلوۀ دلدار***متجلی است از در و دیوار
نحن اقرب الیه آمده است*** دور افتاده ای تو از پندار
کل شیء محیط می بینم*** آنچه می بینمش به نقش و نگار
او به پیش تو ایستاده چو سرو*** سر فرو برده ای تو نرگسوار
سرمه ای گر ز نور بی بصری*** نکشی در دو چشم بر سر کار
اندرون و برون نشیب و فراز*** از پس و پیش و از یمین و یسار
شاهد لا اله الا هو*** پیش تو پرده گیرد از رخسار
کاروان نفخت من روحی*** به سرای تو برگشاید بار
ثم وجه الله آیدت به نظر*** وهو معکم نمایندت دیدار
این تماشا چو بنگری گویی*** لیس فی الدار غیره دیار
گر تو علم یقین به دست آری*** سوی عین یقین بیایی بار
عشق او در دلت کند منزل*** روز روشن نمایندت شب تار
محو گردی چنانکه از مستی*** نشناسی همی سر و دستار
کار کن کار پیش از آنکه اجل*** به در آرد زهستی تو دمار
قلم راستی به دست آور*** بر ورق های جان و دل بنگار

مفهوم شکر، مدح، حمد

شکر، سپاس گزارى در برابر نعمت است بدون توجه به مقام صاحب نعمت.

مدح، ستایش ممدوح است به خاطر جمال و کمالی که دارد بدون توجه به نعمت و احسان او.

حمد، جامع معنای سپاس و مدح است، حمد یعنی سپاس گزارى در برابر تمام نعمت های داده شده و احسان و عنایت دوست، با توجه به مقام عالی او که جامع

تمام صفات کمالیه است.

در اینجا هر شکر و مدحی چه با زبان بیان، چه با زبان وجود، مخصوص ذات با کمالی است که مالک و تربیت کننده همه عالم هاست.

باید حمد و ستایش را تنها برای مبدئی دانست که لطف تربیتش سراسر جهان و همه موجودات را فرا گرفته، هر ناتوانی را توانا می گرداند، هر بی جانی را جان می بخشد و فراخور احتیاجش ساز و برگ زندگی به او می دهد و از آنچه هست برترش می سازد، تا به جمال عقلش می آراید، آن گاه برای تکمیل تربیت، پیغمبران و خردمندان عالی قدر را برمی انگیزد و شرایع و قوانین در جلو راهش می گذارد و تربیت تکوین را با تشریح تکمیل می نماید.

بدین جهت در قرآن کریم که ظهور تربیت و اراده حق است، آیات تکوین و تشریح با هم آمده و همه را آثار قانون تربیت رب العالمین می شمارد.

توجه به عالم موجب توجه به حمد

اشاره

با بیان این حقیقت کلمه حمد به اندازه پهنای جهان بزرگ توسعه دارد و هر چه بیشتر اسرار جهان باز شود و خرد انسان پیش رود، مجهولات نظام طبیعت و حیوانات ریز و درشت و بعد اختران و سازمان درونی و بیرونی جانداران معلوم گردد، حقیقت حمد و توجه به ربوبیت جهان بیشتر تحقق می یابد و معنا و واقعیت آن عمیق تر و وسیع تر می گردد.

به هر اندازه که انسان آشنای به سازمان وجودی عالمیان و حد اقل دنیای کیهان و نبات و حیوان و انسان می شود، از نظم آفرینش آنان و منافع بی شمارشان بیشتر حیرت زده می شود و لزوم و وجوب حمد و این که ستایش و شکر و مدح و حمد مخصوص مالک و پرورش دهنده عالمیان است روشن تر می گردد.

ص: ۳۶۶

در اینجا لازم است به گوشه ای بسیار محدود و میدانی ناچیز از اوضاع عالم کیهان و عالم نبات و عالم حیوان و عالم انسان اشارت رود، تا نیاز ما به حمد و ثبوت آن برای حق بیش از پیش آشکار گردد.

عالم کیهان

فیزیک نجومی به ما می آموزد که آسمان صاف و بی ابر، مجموعه پهناوری است مرکب از خورشیدهای بی شمار که مانند مولکول های گازی در جهات بسیار متفاوت شتابان رفت و آمد دارند.

نسر واقع با سرعت ثانیه ای ۱۳ کیلومتر به ما نزدیک می شود، الدبران ثانیه ای ۵۳ کیلومتر از ما دور می شود، سماک رامح با سرعت ثانیه ای ۱۳۵ کیلومتر مسیر موربی را می پیماید، دو ستاره آخرین دب اکبر به یک سو می روند، در عین این که ستارگان دیگر این صورت فلکی با سرعت غیر قابل تصویری به جهت مخالف روانند.

منظومه شمسی ما نیز از این سرنوشت مستثنی نیست، خورشید با سرعت ثانیه ای ۱۹ کیلومتر واله و حیران به سوی کناره کهکشان ما روان است و در این راه بی پایان زمین و سیارات دیگری که موب او را تشکیل می دهند با خود می برد و در همین حین دستگاه منظومه شمسی همراه کهکشان که یک پارچه مانند چرخ و فلک آتش بازی عظیمی، به دور خود می چرخند، قوس عظیمی به سرعت ثانیه ای ۲۴۰ کیلومتر طی می کند !!

عالمی که ما در این لحظه می بینیم آن چنان نیست که در واقع وضع کنونی آن باشد، بلکه دورنمایی است از وضع گذشته.

خورشیدی که هم اکنون مقابل دیدگان ماست، در حالی است که نسبت به عمر

کهکشان یا عالم هشت دقیقه پیش بوده، با توجه به این که زمین خیلی جوان تر از خورشید است و ۲ میلیارد و پانصد میلیون سال از عمرش گذشته !!

شعراى یمانى نه سال جوان تر به نظر می رسد، خوشه پروینی که تماشا می کنیم منظرهٔ پانصد سال پیش اوست.

در شب صاف بی ماه با چشم بی سلاح در صورت مرآه المسلسله قطعهٔ ابر ماندی به بزرگی قرص ماه می توان تشخیص داد که نور ضعیفی می پراکند، این تودهٔ ابر، مانند ستارگان سحابی است خارج از کهکشان ها.

وضعى که اکنون از آن به نظر ما می رسد، آن چنان است که در دو میلیون سال پیش داشته، از آن زمان تاکنون بر ستارگان بی شمار آنچه گذشته در این باره هیچ چیز نمی توان گفت، کهکشان مرآه المسلسله آخرین مرز دید بشر است، اما با کمک تلسکوپ می توانیم میلیاردها سال نوری پیش برویم.

انوارى که اجرام این عالم دور می پراکنند به نور فسیل موصوف شده اند، البته این انوار بر بیشتر فسیل هایی که در زمین به دست آمده اند مقدمند، شگفت آنکه نوری آن چنان ضعیف که ورقهٔ شفاف نازکی، یا ذره غباری مانع تابش آن می شود با سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه صد میلیون راه پیموده، ظهور همین انوار که از بسیار دور به ما می رسند خلأ نسبی فضا را ثابت می کند و تصویری از عظمت دستگاه آفرینش را آشکار می سازد، در اینجا است که باید سر تعظیم و تکریم و سپاس و شکر و مدح و حمد به پیشگاه او برداشت و با همهٔ وجود فریاد زد.

[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] (۱).

همهٔ ستایش ها، ویژهٔ خدا، مالک و مربی جهانیان است.

ص: ۳۶۸

با تقسیم آسمان به چندین بخش و عکسبرداری از هر بخش ممکن خواهد بود که ستارگان گنبد نیلگون را شماره کرد.

در رصدخانه ها این کار می شود، در رصدخانه کالج هاروارد کلیشه ای که ۳۵ در ۴۵ سانتی متر مساحت دارد، بیش از دو هزار کهکشان را نمایان می سازد اما عده کهکشان هایی که جهان را تشکیل می دهند از حدود پانصد میلیون متجاوز است.

در هر کهکشان چند ستاره است؟ قطاع های چندی از کهکشان منظومه شمسی را شمرده اند، یک منجم جوان هاروارد، بیش از دو میلیون ستاره جدا از یکدیگر را شمرده است و به موجب این رصدها و آزمایش های دقیق شماره ستاره های کهکشان ما فقط بالغ بر صدها میلیارد می باشد که تمام این امور در زندگی ما دخیل است و در حیات ما سهمی از منافع عالم بالا وجود دارد، آیا جا دارد که با تمام هویت خود علماً و عملاً فریاد برآریم.

[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] (۱).

همه ستایش ها، ویژه خدا، مالک و مربی جهانیان است.

تمام انسان ها، اگر بخواهند، به بررسی وضع ظاهر و کلی موجوداتی که در حیات ما سهم اند اقدام کنند بدون شک عمر همه آن ها و قدرت عملی شان کفاف این برنامه را نمی کند چه رسد به این که بخواهند نظام باطن و ظاهر موجودی را موشکافی کنند و نعمت وجود او را به تحقیق آورند !!

جواب سؤالات زیر، درباره وضع کلی پاره ای از عناصر که در زندگی ما دخالت ضروری یا مستقیم یا بواسطه دارند، هزاران سال عمر و هزاران هزار کتاب لازم دارد.

ص: ۳۶۹

هوا از چه چیزهایی تشکیل شده است؟

چرا اجسام می سوزند؟

چگونه هوا برای ما کار می کند؟

آب به چه شکل هایی یافت می شود؟

آب از چه چیز ترکیب شده؟

چگونه آب برای ما کار انجام می دهد؟

چگونه آب در هوا وارد می شود و چگونه از آن خارج می گردد؟

موجبات وزش باد چیست؟

چگونه رطوبت هوا در وضع جوی تأثیر می کند؟

موجب اختلاف آب و هوا در نقاط مختلف چیست؟

عمر زمین چقدر است؟

چه نیروهایی باعث تخریب زمین می گردد؟

چه نیروهایی باعث پیدایش کوه ها می شود؟

خاک چگونه تشکیل می گردد؟

چه فلزات سودمندی از زمین به دست می آیند؟

چه سوخت هایی از زمین بدست می آوریم؟

کدام مصالح ساختمانی را از زمین به دست می آوریم؟

حرارت چطور به وجود می آید و چگونه اندازه گرفته می شود؟

چگونه حرارت از جایی به جای دیگر منتقل می شود؟

حرارت چگونه اداره می شود؟

نور چیست؟

اشیا را چگونه می بینیم؟

ص: ۳۷۰

چرا اشیا رنگ دارند؟

الکتریسیته ساکن از کجا می آید؟

چگونه از مغناطیس استفاده می کنیم؟

جریان برق چگونه تولید می شود؟

چگونه جریان برق به ما می رسد؟

چگونه صوت به وجود می آید؟

صداها با هم چه تفاوت هایی دارند و چرا تفاوت دارند؟

چگونه می توانیم بشنویم؟

چگونه در خشکی و روی آب مسافت می کنیم؟

موجب پیدایش فصول چیست؟

گیاهان و جانوران از چه ساخته شده اند؟

بدن گیاهان و جانوران چگونه ساخته شده است؟

جانوران و گیاهان چه کارهایی می توانند انجام دهند؟

گیاهان چگونه برای انسان مفیدند؟

جانوران چگونه برای انسان مفیدند؟

گیاهان چگونه تکثیر می شوند؟

جانوران چگونه تولید مثل می کنند؟

چرا ما به غذا احتیاج داریم؟

به چه نوع غذاهایی نیازمندیم؟

چگونه گیاهان سبز غذای ما را می سازند؟

غذای ما چگونه هضم می شود؟

ص: ۳۷۱

غذای هضم شده چگونه به تمام اعضای بدن ما می رسد؟

انرژی چگونه در بدن تولید می شود؟

جواب هر یک از این سؤالات، کتاب یا کتاب های مفصلی لازم دارد و به قول فخر رازی (۱) دانشمند قرن پنجم، تنها برای برشمردن نعمت های خدا یک میلیون کتاب هم کفایت نمی کند و این سخن فقط مربوط به شمارش نعمت هاست که در قرن پنجم گفته شده، امروزه که تا حدی علوم مختلفه گسترش پیدا کرده برای شمردن و برای تحقیق در نظام تکوینی موجودات و عناصر شناخته شده چه اندازه زمان و چه مقدار کتاب لازم است؟

وظیفه ما در برابر این همه عنایت و رحمت چیست و پس از شناخت نعمت و مصرف کردن آن، برای عطاکننده اش چگونه باید سپاس گفت: حد اقل شکر و سپاس حق، مراعات کامل تقوا و رعایت جانب عبادت و با تمام وجود این جمله مبارک را فریاد زدن است:

[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] (۲).

همه ستایش ها، ویژه خدا، مالک و مربی جهانیان است.

عالم نبات

عالم اعجاب انگیز نباتات، راستی عالم عجیبی است و پای علم هنوز که هنوز است در ابتدای راه آن است و شرح هر زاویه ای از وضع یک نبات کتابی جداگانه می خواهد، در این قسمت فقط و فقط به عناوین کلی مسئله اشاره می رود، تا با

ص: ۳۷۲

۱-۱) -التفسیر الکبیر: ۱/۲۲۹، الفصل الثانی.

۲-۲) -فاتحه (۱): ۲.

توجه به این عناوین به مالک و مربی نباتات و این که وجود مقدس او از این طریق چه احسان و عنایتی به بشر نموده توجه شود:

حس و حیات نباتات-سلول نبات-عناصر تشکیل دهنده سلول-خاصیت هر یک از عناصر-ترکیب هسته-غشا و سلول-اعمال فیزیکی آن-کیفیت تولید نیرو - چگونگی تغذیه-اسرار مرموز نمو متناسب-تولید و تکثیر-نسوج نباتی-جهازات داخلی هر یک-خواص طبیعی آن ها-کیفیت ساختمان ریشه ها-طبقات ریشه ها - استواری آن ها-کیفیت جذب آب و املاح-جریان شیرۀ خام-دفع مواد زائد - کیفیت دفع و مبارزه ریشه ها با هم-ساختمان کلاهک یا سپر بر سر آن ها-عناصر ترکیب کننده آن ها-عملیات فیزیکی هر یک-تأثیر خاص رطوبت و حرارت و نور در نباتات-دستگاه های گیرایی این قوا در گیاه-وسایل تنفس گیاه-ساختمان برگ - ترکیبات و طبقات و انواع آن ها-برگ های خاردار-عمل لقاح-ابزار و وسایل لقاح - کیفیت های گوناگون آن در انواع آن ها-حشرات و مگس های مأمور لقاح-بادها و امواج مأمور-حساسیت خاص برخی از نباتات-تعاون گیاه ها نسبت به هم - درخت های گوشت خوار-نظام توارث در نباتات-اسرار میوه ها-اشکال گلها و گلبرگ ها و شکوفه ها و گیاهان آبی و صحرایی-مقاومت گیاهان در برابر امراض - امراض گیاه-مرگ گیاه که هر یک از این عناوین موضوع علم خاصی است و دارای میلیاردها قانون و نظام مستحکم می باشد،نقشی که گیاهان در زندگی شما دارند چه نقش عظیمی است و شما در برابر استفاده کردن از این سفره و صاحب آن چه وظایفی دارید ؟

حد اقل وظیفۀ شما شکر است و شکر عبارت از خرج کردن نعمت در راه حق است و حد اقل آن با دل و جان گفتن:

همه ستایش ها، ویژه خدا، مالک و مربی جهانیان است.

و به جاست چون فیض شوریده حال به پیشگاه مقدس او عرضه بداریم:

خواهم که خاک راه شوم زیر پای تو*** تا ذره ذره هم گیرد هوای تو

آیم چو گرد بر سر راه تو او فتم*** شاید که بوسه ای بر بایم ز پای تو

جان در رهت فدا کنم و منتت کشم*** ای صد هزار جان گرامی فدای تو

جان صد هزار کاش بود هر دمی را*** تا جمله را نثار کنم از برای تو

خوش آن دمی که سوی من آیی ز روی لطف*** تا جان ز من طلب کنی و من لقای تو

یابم حیات تازه به هر جان فشانندی*** گر صد هزار بار بمیرم برای تو

هر چند لطف بیشتر کنی تشنه تر شوم*** سیراب کی شوم ز شراب لقای تو

عالم حیوانات

در قسمت حشره، تنها تاکنون حشره شناسان نزدیک به هفتصد هزار قسم حشره احصا کرده اند.

ص: ۳۷۴

شماره حشرات به اندازه ای است که ارقام برای بیان آن قاصر است، یک روز تابستانی که هوا صاف باشد، شماره حشراتی که در بریدگی های تپه ای برای نظام حیات در تکاپو هستند، از عده نفوس یک قاره بیشتر است، اگر ناگهان نژاد بشر به کلی از روی زمین معدوم شود، مخلوقات دیگری که به روی زمین می لولند به زحمت متوجه غیبت او خواهند شد.

ژان هانری فابر دانشمند نامی فرانسه همیشه می گفت: تدبر در ساختمان پیکر یک حیوان کوچک چون مور و تشکیلات منظم حیاتی آن میلیاردها انسان را به سوی خدا رهبری می کند.

همان تحیر و اعجابی که در جهان فضا و کواکب و عالم نباتات بر آدمی چیره می شود، چندین برابر آن در جهان حیوانات به آدمی دست می دهد این که می گوئیم چندین برابر آن، به خاطر آن است که خورشید با آن همه عظمت فاقد عنصر حیات و حس و اراده است.

اما در جهان حیوان عنصر ناشناخته حیات با همه پیچیدگی و ابهامش و با تشکیلات وسیع و عظیمش بر سایر عجایب عالم ماده، افزون گردیده و در جهان حیوان تشکیلات وسیع موجوداتی ذره بینی چون:

ویروس ها و باکتری ها و سایر موجودات دیگر ذره بینی و گروه های گوناگون آن ها - آثار مختلف حیاتی آن ها - نقش یکایک اصناف آن ها در سازمان این عالم خاصه در وضع حالات بشری - میکرب های امراض - میکربهای زحمت کش و خدمتگزار - حشرات ریز - سازمان حیاتی آن ها - قدرت احساس آن ها - کیفیت تولد و تناسل گوناگون تمام جانداران - تخم گذاری - تلقیح یا ترکیب تخم نر و ماده - حمل با تقسیم - اسرار اسپرماتوزوئید - اسرار پستانداران - حیوانات آبی - چهارپایان - سازمان و ساختمان یکایک آن ها - نظام زندگی آن ها - عواطف و احساسات آن ها -

و میلیارد‌ها میلیارد موضوع دیگر که هر یک از این‌ها رشته‌ای است طولانی و بس پر پیچ و خم که علوم گوناگونی به بیان اسرار و نظام این موجودات و سازمان‌های آن‌ها پرداخته‌اند که ادای حق صاحب و خالق و مالک آنان حد اقل این است که با تمام خلوص و فروتنی به پیشگاهش ایستاد و با همه هستی و وجود فریاد زد:

[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] (۱).

همه ستایش‌ها، ویژه خدا، مالک و مربی جهانیان است.

و چه نیکوست که در برابر این همه عنایت و نعمت، تسلیم او شده و اوامر او را اطاعت کرده و از محرمات او کناره‌گیری نماییم و قلب را از آلودگی پاک کرده و نفس را از بدخلقی‌ها پیراسته نموده و به صفات حضرت او آراسته شویم و با زبان حال در کوی آن جناب عرضه بداریم:

ای خدای بزرگ! بر اثر عدم درک حقایق و به خاطر دور افتادن از وادی معرفت و به علت اسارت در دام شیطان، از شناخت حقیقی تو عاجز ماندیم و نعمت‌هایی که به ما لطف فرمودی در غیر خواسته تو مصرف کردیم و اکنون برای توبه و انابه و عذرخواهی به درگاه لطف ملتجی شده و از تو درخواست عفو و گذشت داریم.

عالم انسان

شاهکارها و تمامی اسرار خلقت انسان را، تنها آفریدگار جهان می‌داند و این مقداری که دانش وسیع بشر موفق به کشف آن شده، از صدها هزار کتاب قطور متجاوز است، به گوشه‌ای از عناوین دستگاه وجودی بشر توجه کنید و ببینید خالق عالمیان در خلقت این موجود شگفت‌انگیز چه صنعتی به خرج داده.

ص: ۳۷۶

نظامات و قوانین استخوان‌ها-اشکال گوناگون استخوان-استخوان‌های مسطح - استخوان‌های دراز و کوتاه با مفصل و بی مفصل-مفصل‌ها-حفرات استخوانی - جدارهای استخوانی-نسج اسفنجی استخوان‌ها-تغذیه استخوان‌ها-ترکیبات شیمیایی آن‌ها-غضروف‌ها-شکل‌های گوناگون و عناصر ترکیبی آن‌ها-شرح یکایک عضلات بدن-ماهیچه‌ها-کیفیت عمل انقباض و انبساط در عضلات - عضلات جبهه‌ها-عضلات بالا کشنده یا جمع کننده ابروان-عضله پلک‌ها - عضلات دماغ-عضلات لب‌ها-عضلات سینه-سلول‌های تشکیل دهنده عضلات - نوع سلول‌ها-شرح نظامات و سازمان گیرایی حواس پنج‌گانه-قوة لامسه:

برجستگی‌های زیر پوست-یا مراکز قوة لامسه-اسرار درون این برجستگی‌ها پاپیل‌ها-حس ذائقه و مراکز گیرایی آن-پاپیل‌های زبان-قوة سامعه:تشکیلات گوش خارجی-خیمه گوش-لاله گوش-سوراخ متناسب گوش-پرده صماخ-مایع سمی درون آن-عناصر ترکیبی این مایع-دریچه‌های گوش وسطی-مجرای شیپور استاش-استخوان‌های چکشی-سندان‌ی عدسی-رکابی-گوش داخلی-دهلیز آن - سه نیم دایره استخوانی-لوله مارپیچی-مایعات درون هر یک-عناصر ترکیب کننده هر یک از مایعات-قوة شنوایی-صوت-اسرار صوتی-امواج-ارتعاشات موجی - قوة باصره:تشکیلات ظاهری چشم-پلک-صفوف مژه-غدد اشک-مجاری ده‌گانه اشک-انتراشک-شست و شوی چشم با اشک-کره چشم-حلبه-قرنیه - شفافی قرنیه-کیفیت عبور نور-مشیمه-عنبیه-پرده مدور عنبیه-سوراخ مجرای عبور نور-مردمک-رنگ عنبیه-اسرار این رنگ و رنگ‌ها-شبکیه-جلیدیه-نقش مایع زلالیه-مایع زجاجیه-عناصر ترکیب کننده مایعات-اسرار درون یکایک طبقات چشم-کیفیت دید-بحث نور-معمای نور-قوة شامه:و سلولهای تشکیل دهنده آن-شکل ظاهری بینی-دستگاه عظیم گوارش-معدده-روده‌ها-غده‌های

ترش‌حی مرکز صفرا-دهان-حلق-لوله هاضمه-تشکیلات یکایک آن‌ها-کیفیت جذب اکسیژن-علل احتراق-تولید حرارت-مقدار حرارت-اسرار و تشکیلات یکایک آن‌ها-خون-اسرار خون-کیفیت پیدایش خون-گلبول‌های سفید - گلبول‌های قرمز-عدد هر یک-دستگاه‌های گردش خون-قلب-اسرار قلب - شریان‌ها-وریدها-مویرگها-گردش بزرگ خون-گردش کوچک خون-دستگاه دفع مواد زاید-سازمان آن-لوله کشی بدن-دستگاه تولید نطفه سازی-ماهیت نطفه و...

که هر یک موضوع علم خاصی است و تشکیل دهندهٔ میلیاردها میلیارد اسرار.

البته آنچه می بینیم و می خوانیم عبارت است از ظاهری از بدن و جسم، ولی قوای کارگران این جسم که عبارت از نفس و روح و وجدان و اندیشه و هزاران قدرت نامرئی است و در هیچ لابراتواری قابل تجزیه و با هیچ میکروسکوپی قابل رؤیت نیست، برای ما قابل شرح و درک نمی باشد، تنها در برابر این دستگاه‌های با عظمت بدن و روح و نفس که قرار می گیریم، به قدرت کاملهٔ صاحب این عالم پی برده و به گوشه ای از عدل و حکمت و علم او آشنا شده و در برابر این همه احسان او با همهٔ وجود فریاد برمی آوریم:

[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ] (۱).

همه ستایش‌ها، ویژهٔ خدا، مالک و مربی جهانیان است. *رحمتش بی اندازه و مهربانی اش همیشگی است.

تکرار «الرحمن الرحيم» در سورة حمد

با این که دو کلمهٔ مبارکه «الرحمن الرحيم» در «بسم الله» بود، ولی تکرارش بعد

ص: ۳۷۸

از «رب العالمین» لطف مخصوصی دارد که ربوبیت حق از جهت قهر و غلبه و فشار بر موجودات نیست، بلکه از جهت رحمت عام و خاص است، به این معنی که تمام موجودات در پرتو این دو حقیقت پرورش می‌یابند و این مسئله معلوم است که هر مربی و معلم و حاکمی آن گاه تربیتش به ثمر می‌رسد که با مهر و محبت توأم باشد. ربوبیت حق نسبت به موجودات و به خصوص انسان که اتصالی است دائم و همیشگی و شامل دنیا و آخرت نه بر سیل قهر و غلبه بلکه از راه عنایت و لطف و مرحمت و محبت است، پس مدح و شکر آن وجود مقدس در حقیقت پاسخ‌گویی به ندای فطرت است در برابر رحمانیت و رحیمیت او.

مالک روز جزا

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ [۱].

مالک و فرمانروای روز پاداش و کیفر است.

انسان دارای گوهر پربهای آزادی است، آزادی در نیت و عمل و همین آزادی باعث ارزش نیت و عمل است.

در جوار این گوهر پر عظمت اگر نیت و عمل انسان، بر مقتضای قواعد الهی از انسان صادر گردد، از پی آن ثواب و جزای نیک خواهد بود و اگر نیت عمل بر اساس هوای نفس و دعوات شیاطین درونی و برونی، از آدمی ظاهر گردد، از پی آن عقاب و رنج و مشقت خواهد بود و چون دنیای محدود گنجایش ثواب نیکان و عذاب بدان را ندارد، خداوند بزرگ مزد نیکان و بدان را به جهان دیگر منتقل کرده که ابتدای آن جهان پایان این جهان است و آن جهان محصول این عالم است

ص: ۳۷۹

و به فرموده پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله این جهان مزرعه آخرت است.

اما این که می گوید: مالک روز جزاست، جای این پرسش است که مگر خداوند مالک هر روز نیست و مگر جزای عمل نیک و بد مخصوص به دنیای دیگر است و مگر انسان در همه لحظات چه از طریق وجدان و چه از طریق عکس العمل اعمال خویش در دنیای برون و درونش در معرض اجر و عقوبت نیست؟

باید گفت: چرا خداوند مالک همه لحظات است؟ اختصاص مالکیت به روز جزا برای این است که در دنیا به اجازه و اذن خود او نحو مالکیتی برای موجودات زنده هست، ولی در آخرت جز مالکیت حضرت او مالکیتی حتی مالکیت اعتباری و نسبی هم وجود ندارد و آدمی هم در برابر عمل خود عکس العمل می بیند و آن این است که در برابر نیکی انبساط درون و در برابر بدی دچار تازیانه وجدان می گردد و یا در برابر کار خوب اعتبار اجتماعی کسب کرده و در برابر کار بد ممکن است دچار عقوبت قانون گردد، ولی این اجر و عقوبت به طور قطع نسبت به عمل او کامل نیست، علاوه بر این چه بسا نیکی ها که به دور از نظر مردمان انجام می دهد و مزدی نمی بیند و چه بسا اعمالی که شیطانی است و انجام می دهد و از عقوبت آن می گریزد، بدون شک در برابر این گونه نیکی ها و بدی ها جهان دیگری لازم است تا نیکان به اجر نیکی و بدان به عقوبت بدی برسند.

شما انبیا و امامان و اولیا خدا را از نظر مزد کارشان چه می گوئید، آیا آن بزرگواران به مزد آن همه نیکی ها و نیکوکاری ها و صبری که در برابر آزار دشمنان کردند رسیدند؟

و طاغوت ها که تا لحظه آخر خوش زیستند و خوش مردند، به عقوبت یک عمل ناپسند خود رسیدند؟

پس جهانی دیگر لازم است که به مقتضای عدل و حکمت حضرت حق برپا

شود، تا همهٔ نیکان و بدان به نتیجهٔ عمل خود برسند و آن روز، روز دین یعنی روز جزاست و مالک حقیقی و مطلق آن روز خداست:

[مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ] (۱).

مالک و فرمانروای روز پاداش و کیفر است.

قرآن مجید، متجاوز از هزار آیه دربارهٔ تمام شؤون آن روز دارد، می‌توانید به کتاب خدا و روایاتی که در این زمینه در کتب معتبرهٔ حدیث آمده مراجعه کنید.

بندگی خداوند

[إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ] (۲).

[پروردگارا!] تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌خواهیم.

عبادت و بندگی مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که خضوع و تواضع در برابر حق و آزادی واقعی، آزادی از اسارت هوا و طاغوت باطنی و ظاهری در این مفهوم قرار گرفته و یا لازمهٔ آن است.

انسان وقتی از برکت اندیشه به ربوبیت و مالکیت و رحمت و محبت بی‌پایان ناظم و مدبر و معمار هستی پی‌برد، هیچ‌گاه تسلیم غیر او نمی‌شود و بند بندگی دیگران را به‌گردن نمی‌نهد.

وقتی بدانند جز حضرت حق، وجودی بالاستقلال در عالم وجود و هستی نیست، چه معنا دارد که غیر او را مورد پرستش قرار دهد، غیر او اگر جماد است عاملی است از عوامل مادی عالم، اگر حیوان است موجودی است در مسیر نظام

ص: ۳۸۱

۱-۱ - فاتحه (۱): ۴.

۲-۲ - فاتحه (۱): ۵.

حیات، اگر انسان است که مانند خود تو موجودی محتاج و نیازمند به قدرت بی نهایت در بی نهایت عالم است، پس مفهومی برای پرستش غیر نمی ماند و روی آوردن به غیر حق یا پرستش جماد و نبات و یا حیوان و یا انسان و یا پیروی از فرمان غیر حق، عین کفر و شرک و کمال پستی و بی شخصیتی است و این عبادت که با جمله [**إِيَّاكَ نَعْبُدُ**] در نماز اعلام می گردد، عبارت است از به اجرا گذاشتن تمام دستورهای الهی و پیامبران و امامان و فقیهان که همه هادیان راهند و کناره گیری از محرّمات و آنچه خداوند بر انسان نمی پسندد، باز عین عبادت است که با همان جمله اعلام می شود.

اوامر و نواهی الهی که به اجرا گذاشتنش عبادت و تضمین کننده خیر دنیا و آخرت است در کتاب و سنت قرار دارد و آگاهی و به اجرا گذاشتنش برای تحقق مفهوم عبادت بر هر مکلفی واجب است.

و بدون تردید، پیمودن این راه که مرکب از علم و عمل است، بدون رفع موانع و رهایی از قید و بند اوهام و مکتب های غلط و آزادی از هوای نفس و غرایز خارج از حد، امکان ندارد.

و انسان با این عجز و فقری که دارد بدون کمک خواهی از خداوند نمی تواند با این همه موانع به مبارزه برخیزد، این است که در راه عبادت باید از او کمک خواست، تا امور معنوی و مادی را برای جبران ضعف و ناتوانی انسان با انسان همراه کند و البته توجه به او و کمک خواهی از حضرتش در حقیقت جلب کشش و لطف و دستگیری اوست.

هدایت

اشاره

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ [(۱)].

ص: ۳۸۲

ما را به راه راست راهنمایی کن.

معنای هدایت

هدایت: راهنمایی با مهر و محبت و صلاح است به سوی مطلوب و مقصود و آن بر چند نوع است:

هدایت طبیعی یا تکوینی، که شامل کلیه موجودات کیهان و عناصر کاخ شگفت انگیز آفرینش است.

هدایت غریزی و احساسی، که مخصوص به موجودات جاندار و یا شامل موجودات صاحب نفس است.

هدایت وجدانی، عقلی، احساسی، دینی، که شامل انسانهاست و هدایت دین کامل ترین هدایت برای آدمی است که او را به سوی سعادت دنیا و آخرت سوق می دهد.

معنای صراط

صراط: جاده عمومی رو به خیر است و اضافه شدنش به مستقیم اسراری دارد که از حوصله این جزوه بیرون است.

صراط مستقیم در برابر راه کجی است که رهروش را به خزی دنیا و عذاب آخرت دچار می کند.

صراط مستقیم در حقیقت عبارت است از راه دین، مرز حق، راه عدل و حوزه و حدود و مقررات الهی که در قرآن و سنت ترسیم شده و اجرای مقرراتش آدمی را به قرب حق رهنمون شده و از فیض و عنایت و رحمت الهی در دو جهان بهره مند خواهد کرد.

ص: ۳۸۳

انسانی که می خواهد در این راه پیش رود، باید مجذوب و منطبق با محیط و محکوم آن نگردد و پیوسته محیط فکری و روحی خود را تغییر دهد و در خط مستقیم که همان دین خداست و ضامن خیر دنیا و آخرت قرار گیرد و از انحراف بیندیشد، چون پیوسته در معرض گمراهی و غفلت است، این دعا و درخواست را هم - [اهدنا الصراط المستقیم] - همیشه به یاد داشته باشد، تا مشمول عنایت و مشیت مخصوص مبدأ کمال و هستی گردد.

[صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ] (۱).

راه کسانی [چون پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان که به خاطر لیاقتشان] به آنان نعمت [ایمان، عمل شایسته و اخلاق حسنه] عطا کردی.

راه آنان که نعمت مادی و معنوی به آنان عنایت کردی و آنان هم به توفیق تو و هدایت و عنایت تمام نعمت های تو را در راه تو مصرف کردند و از این طریق خیر بردند و خیر رساندند و از این راه تمام حقوق تو و عباد تو را رعایت کردند، در رأس اینان، انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین اند.

[وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدُقِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا] (۲).

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده و اینان نیکو رفیقانی هستند.

ص: ۳۸۴

۱-۱ - فاتحه (۱): ۷.

۲-۲ - نساء (۴): ۶۹.

غضب شدگان

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ [(۱)] .

هم آنان که نه مورد خشم تواند.

غضب شدگان مردمی هستند که با شناخت حق و یافتن راه به عناد و لجاج و دشمنی با حق برخاسته و مسیری غیر راه الهی انتخاب کردند.

از آیات کتاب الهی استفاده می شود که مصداق کامل این جمله یهودیان اند که دانسته راه خطا می روند و به انواع فسادهای اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و خانوادگی آلوده اند. مطالعه در وضع حزب ننگین صهیونیسم و اوضاع اسرائیل و جنایاتش نمایشگر این معناست که این گروه دچار غضب حقند.

گمراهان کیانند؟

وَ لَا الضَّالِّينَ [(۲)] .

و نه گمراه اند.

آن مردمی که کج فهمند، به رأی خود راه خدا را تفسیر می کنند و دین را غلط می فهمند و مسیر کمال را در آنچه خدا نمی پسندد می انگارند و برای شناخت حق، سر از میزان و معیار برتافته و آنچه خود می خواهند انجام می دهند گمراهند و از مصادیق بارز گمراهان نصاری هستند.

غرور علمی و صنعتی آنان به خصوص در این روزگار، شما را به این معنی

ص: ۳۸۵

۱-۱) - فاتحه (۱): ۷.

۲-۲) - فاتحه (۱): ۷.

رهنمون می شود که اینان مسیر را آن می پندارند که با تکیه بر دانش و صنعت خود ترسیم می کنند و به راه خود ساخته یا به آنچه که از آیین به رأی خود توجیه می کنند عمل می نمایند.

البته غضب شدگان و گمراهان فقط یهود و نصاری نیستند، بلکه هر قشر و طایفه ای که از راه خدا جدا باشد و سر از معیارهای الهی برتابد به نسبت شدت و ضعفش غضب شده و گمراه است و بدون تردید اگر نمازگزار دارای آثار و اخلاق یهود و نصاری باشد و نشانه هایی از مردم منحرف در او باشد گمراه و مورد غضب است.

علامت اتصال به نماز حقیقی، داشتن آثار و صفات چهار طایفه ای است که در آیه گذشته مطرح شده اند: انبیا، صدیقین، شهدا، صالحین.

امام موحدان حضرت علی علیه السلام جمله [اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ] را بدین گونه توضیح می دهد:

آن توفیق که در گذشته ما را به پیروی و اطاعت از تو موفق کرد، پیوسته دار تا در آینده هم از تو اطاعت کنیم (۱).

امام صادق علیه السلام در توضیح آن می فرماید:

ما را به ملازمت راهی راهنمایی نما که به دوستی تو و به بهشت رساند و از هوا و آرایبی که ما را دچار رنج و فنا می گرداند باز دار (۲).

از پیامبر و امیر المؤمنین علیهما السلام روایت شده:

صراط مستقیم یعنی قرآن.

ص: ۳۸۶

۱- ۱) - معانی الأخبار: ۳۳، باب معنی الصراط؛ بحار الأنوار: ۲۵۲/۸۹، باب ۲۹.

۲- ۲) - عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۳۰۵/۱، باب ۲۸، حدیث ۶۵؛ وسائل الشیعه: ۴۹/۲۷، باب ۶، حدیث ۳۳۱۷۹.

از امام صادق علیه السلام نقل شده:

یعنی معرفت امام و حضرت می فرماید صراط مستقیم به خدا ماییم (۱).

به این معنی که ما در تمام شؤون حیات بر میزان حقیق و از هر جهت در پیشگاه حضرت محبوب مورد پسند و رضایتیم و بر شماسست که تمام زوایا و جوانب حیات خویش را با ما هماهنگ نمایید.

روی هم رفته در سوره مبارکه حمد حقایقی از قبیل توحید، قیامت، عبادت، اتکا به الله، دلالت انسان به راه خدا، نفی چهره های ضد الهی به چشم می خورد که نماز گزار باید در این سفر و معراجی که دارد به تمام آثار و نتایج این سفر و معراج توجه کند.

چون شرایط و مقدمات نماز را مراعات کردی و مفهوم تکبیره الاحرام و سوره حمد را یافتی، سوره ای از سوره های قرآن را بخوان و بهتر این است که سوره اخلاص را قرائت کنی.

سوره اخلاص حقیقت بندگی

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ [(۲)]

بگو: او خدای یکتاست.

حقیقت عبادت، اظهار بندگی و خضوع و خشوع قلبی داشتن و شکر انعام و احسان و اکرام نمودن است.

با این معنی و حقیقت، پرستش به معنای جامعش جز در برابر مولا و پروردگار و اربابی که جمیع نعمت ها از اوست و همه طور قادر بر سود و زیان رساندن است جایز نیست.

ص: ۳۸۷

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۲/۲۴، باب ۲۴، حدیث ۵.

۲- ۲) - اخلاص (۱۱۲): ۱.

بنابراین باید وجود مقدس و محبوبی را بندگی کرد که به تمام موجودات وجود بخشیده و پروراننده و روزی دهنده آن هاست و آفریدن و خلق کردن و عطا کردن حیات و شعور و وقف حریم مقدس اوست و این همه مستلزم داشتن قدرت و حیات و اراده و علم و حکمت بی نهایت در بی نهایت است و این معانی هم از آثار قدرتش در میدان پر عظمت حیات آشکار است و این همه از مفهوم الله پیداست.

چون این مفهوم را به حقیقت دریابی و توفیق درک آن از ناحیه حضرتش نصیب تو شود، شعله عشق فطری به وجود مقدس او در تو زبانه کشد و عالی ترین و قوی ترین تحرک، برای ادای خالصانه ترین عبادت برای تو حاصل گردد، آن وقت است که بر اثر این عشق از والاترین ارزش برخوردار خواهی شد و خدای نخواسته، اگر در زمره بی معرفت ها بمانی، از این عشق محروم خواهی شد و در آن صورت برای تو محرکی جهت ورود در فضای پر معنای عبادت نخواهد بود و از اعتبار و آبرو هم در پیشگاه او نصیب نخواهی داشت.

یکی از حواریون بزرگ عیسی در این مسئله داد حقیقت داده می گوید:

اگر من با زبان بشر و ملائکه حرف می زدم ولی محبت نداشتم یک پاره مسی می شدم که به صدا درآید، اگر من دانای غیب و آگاه از همه اسرار و علوم می شدم و تمام ایمان کامل را که کوه ها را از جا بر کند دارا می گشتم ولی محبت نداشتم چیزی نمی بودم.

اگر من همه اموال خود را می بخشیدم و تن خودم را برای سوزاندن تسلیم می کردم ولی محبت نداشتم به دردی نمی خوردم، محبت دارای متانت و شفقت است، محبت حسد نمی شناسد، محبت تفاخر و خودستایی نمی کند و خود را آلوده به غضب نمی سازد و بدی را به حساب نمی آورد، از بی عدالتی شاد نمی شود، محبت متحمل می شود و به همه چیز امید می بندد و به همه چیز صبر

می آورد و هرگز نابود نمی شود.

عارفان بینادل و مردان حق و واصلان بزم فضیلت و مقیمان حضرت حقیقت در نزد همه ملت ها یک شراره کوچکی از آتش این عشق در کانون دل داشته اند و تنها یک جرعه و بلکه یک قطره از این باده جان بخش خورده بودند که با یک شراره دل ایشان جهان بین گشته و از این یک قطره جان،ایشان سرمست دو عالم شده بودند.

این عشق است که در دل همه انبیا و اولیا و عرفا جایگزین بوده و تجلی نموده و از زبان همه ایشان گویا و پرتو افشان گردیده است.

تا عشق تو خیمه زد به جانم***از عرش برین گشت شانم

شد عالم و آدمم فراموش*** از یاد تو یار مهربانم

مینوشم از آن دو نرگس مست*** تا مست ابد شود روانم

عشق است و وفا و مهربانی*** ارکان و عناصر روانم

گم گشت دلی که خود نشان داشت*** از لطف زیار بی نشانم

یک مشت گل است تن ولی جان*** صد باغ گل است در نهانم

رحم آر به عاشقی چنین زار*** می پرس ز حال ناتوانم

خون شد دل آسمان به حالم*** چون دید دو چشم خون فشانم

بگسست دل از جهان الهی*** پیوست به یار دلستانم

خداوند یگانه

أَحَدٌ [یعنی یگانه و خدای مطلق و حقیقی که به هیچ صورت قابل تعدد و کثرت نیست.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

وَاحِدٌ لَا يَعْدَدُ (۱).

وحدت حضرت او، وحدت عددی نیست؛ زیرا واحد یعنی بیشتر از نصف و کمتر از دو و این بر خدا روا نیست.

واحد بودن خدا یعنی بی جزء و بی شریک و بی مانند و این که وجود مقدس او در ذات و افعالش یکتا و یگانه است.

بنابراین [اللَّهُ أَحَدٌ] مشتمل بر تمام صفات ثبوتیه و سلبيه است، لفظ الله بر همه صفات ثبوتیه و کمالیه از علم و قدرت و حیات و ادراک و تدبیر دلالت می کند.

و لفظ احد منزّه بودن خدا را از صفات سلبيه و از عیب و نقص می رساند و می فهماند که جسم نیست و مرکب و حادث نمی باشد، حلول کننده در چیزی و محل برای چیزی و محتاج به کسی و چیزی نیست و مانند و شریک و ضد و ند برای او نمی باشد.

خداوند بی نیاز

اللَّهُ الصَّمَدُ [(۲)]

خدای بی نیاز [همه موجودات هستی که نیازمند و عین فقرند برای رفع نیازشان روی به او کنند و از حضرتش گدایی نمایند].

آقای عزیز و بزرگوار که در تمام نیازها روی به او آورند و بر حضرتش تکیه کنند و توجه نمایند و بدون او کاری انجام نگیرد.

به فرموده حضرت سیدالشهدا و حضرت سجاد و امام باقر و حضرت

ص: ۳۹۰

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵؛ بحار الأنوار: ۴/۲۶۱، باب ۴، حدیث ۹.

۲- ۲) - اخلاص (۱۱۲): ۲.

صادق علیهم السلام کسی که آقایی و بزرگی و شرف و سیادت، در او در نهایت کمال است، کسی که دائم و همیشگی است و همواره بوده و خواهد بود، فرمانروای بزرگی که فوق او، امر دهنده و نهی کننده نیست و قائم به ذات و بی نیاز از غیر است.

علامه مجلسی رحمه الله در کتاب پر قیمت «مراه العقول» می گوید:

این معنا در حقیقت عبارت است از وجوب وجود و بی نیازی مطلق او و احتیاج عموم کائنات در جمیع امور به اوست، یعنی مبدأ کل و مرجع عموم و پناهگاهی که هر کس هر حاجتی دارد و هر چه بخواهد او قادر به انجام حاجت و بخشیدن خواسته اش هست و از آنچه همگان نیاز به آن دارند چیزی را فاقد نمی باشد و سزاوار است که همه کس به خشوع و پرستش متوجه وی شوند و روی نیاز به دربار بی نیاز او آرند.

خداوند نزاده و زاییده نشده

لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوَلَدْ [۱].

نزاده، و زاییده نشده است.

نزاده است و زاده نشده است، شکی نیست که اگر فرزندی داشت لازمه اش این بود که طبق قوانین طبیعی خودش از دیگری زاده شده باشد و اگر از دیگری زاده شده بود محدود بود و معنایی برای ازلیت نبود، این جمله نورانی رد بر تمام مشرکان و اهل کتاب است؛ زیرا آن بدبخت های جاهل مدعی فرزند داشتن خدا بودند:

ص: ۳۹۱

مشرکان، فرشتگان را دختران او و یهود عزیر را و مسیحیان مسیح را پسران خدا می گفتند؛ این است که در رد عقاید این بی خبران فرمود: نزائیده نه پسر نه دختر نه چیز دیگر و بعد چون اینان برای همین فرزندان مقام خدایی قایل شده به پرستش آنان پرداختند، سپس می فرماید: زائیده نشده است.

خداوند بی مانند

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ [(۱)].

و هیچ کس [در ذات و صفات] همانند و همتا و شبیه او نمی باشد.

و هیچ کس همتا و مانند و برابر او نیست، چون همه موجودات در همه برنامه ها محدودند و او در ذات و صفات بی نهایت در بی نهایت است و کسی را در هیچ برنامه ای یارای برابری با او نیست، بلکه تمام جهانیان وجود و حرکت و حیاتشان متکی به اراده و قدرت اوست و [لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ] [(۲)].

این بود توضیح بسیار مختصری از آداب و مقدمات و شرایط و حمد و سوره نماز که در ضمن دو حدیث آداب شروع نماز و قرائت قرآن آمد. اگر از اول تا به آخر این جلد را به دقت مطالعه کنید، با توفیق حضرت حق پیوندی با نماز برقرار می کنید که تا هستید گسستنی نخواهد بود.

در پایان این بخش لازم است به چند حدیث از پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به بی نماز که پست ترین و بدبخت ترین انسان است اشاره رود:

ص: ۳۹۲

۱-۱) - اخلاص (۱۱۲): ۴.

۲-۲) - شوری (۴۲): ۱۱.

عقوبت ترک نماز

نبی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس نماز را ترک کند خدای تعالی او را به پانزده عقوبت مبتلا کند، شش بلا در دنیا و سه بلا نزدیک مرگ و سه در قیامت:

شش بلای ایام زندگی:

۱- نور از روی او بردارد.

۲- برکت از مالش برود.

۳- عمر و مالش ناقص ماند.

۴- خیرات او قبول حق نشود.

۵- دعای او مقبول نیفتد.

۶- دعای صالحان نصیبش نشود.

سه بلای نزدیک مرگ:

۱- سکرات مرگ بر او سخت گردد.

۲- اگر همه طعام دنیا در حلقش ریزند سیر نشود.

۳- تشنگی او کم نگردد تا بمیرد.

سه بلای قبر:

۱- با درد و غم باشد.

۲- گور وی در تاریکی محض باشد.

۳- تا روز قیامت در عذاب معذب گردد.

سه بلای قیامت:

۱- حساب بر وی دشوار شود.

ص: ۳۹۳

۲- خداوند دشمنش شده و به او عذاب دردناک رسد.

۳- مثل حیوان چهار دست و پا از قبر بیرون آید؛ خلق بر وی بنگرند تا در عذاب رود (۱).

و نیز فرمود:

لَا حَظَّ فِي الْإِسْلَامِ لِمَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ (۲).

کسی که بی نماز است بهره ای از برکات و فیوضات اسلام ندارد.

و فرمود:

إِنَّ تَارِكَ الصَّلَاةِ لَا يَجِدُ رِيحَ الْجَنَّةِ (۳).

تارک نماز بوی بهشت به مشامش نرسد.

ای هستی عالم! ای جان جهانیان! ای معشوق تمام ذرات! ای بنده پرور! ای حکیم و عادل! به حقیقت انبیا و امامان و عاشقان و اولیای، ما را از فهم حقایق و عمل به دستوره‌های نورانیت محروم مکن که محروم از فهم حقایق و ممنوع از عمل صالح، تمام درهای رحمت به رویش بسته و همه درهای شر و بدبختی به رویش باز است.

ای اکرم الاکرمین! بسته بودن درهای رحمت و باز بودن درهای شر را در دنیا و آخرت به روی این بندگان دردمند و مسکین و نیازمند مپسند، آمین یا رب العالمین.

ص: ۳۹۴

۱- ۱) - فلاح السائل: ۲۲؛ بحار الأنوار: ۲۱/۸۰، باب ۶، حدیث ۳۹؛ مستدرک الوسائل: ۲۳/۳، باب ۶، حدیث ۲۹۲۲.

۲- ۲) - دعائم الإسلام: ۱۳۳/۱؛ بحار الأنوار: ۲۳۲/۷۹، باب ۱، حدیث ۵۷، گرچه حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند.

۳- ۳) - بحار الأنوار: ۲۳۲/۷۹، باب ۱، حدیث ۵۷.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

